معارف قرآن در المیزان

جلد پانزدهم

معارف قرآن در
شناخت ابدیت و لقاء الله

تالیف: سید مهدی امین

بسم الله الرحمن الرحیم

معارف قرآن در المیزان

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

سازمان تبلیغات اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

معارف قرآن در المیزان جلد ۱۵

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، مرتضی، ۱۳۳۴ -

عنوان قراردادی : المیزان فی تفسیر القرآن. فارسی. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : معارف قرآن در المیزان/ تالیف مهدی امین[برای] سازمان تبلیغات اسلامی، معاونت فرهنگی.

مشخصات نشر : [تهران]: سازمان تبلیغات اسلامی، مرکز چاپ و نشر، -۱۳۷۰

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۱۳۰۰ریال ؛ ۲۰۰۰ ریال (ج.۲، چاپ اول) ؛ ۳۰۰۰ ریال (ج.۳، چاپ اول)

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۷۳).

یادداشت : ج.۳ (چاپ اول: ۱۳۷۳).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. ۱. معارف قرآن در شناخت خدا

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : اسلام -- بررسی و شناخت

شناسه افزوده : طباطبائی، محمدحسین، ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰ . المیزان فی تفسیر القرآن

شناسه افزوده : سازمان تبلیغات اسلامی. مرکز چاپ و نشر

شناسه افزوده : سازمان تبلیغات اسلامی. معاونت فرهنگی

رده بندی کنگره : BP۹۸/ط۲۵م ۲۱۲ ۹۰۴۲ ۱۳۷۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۱-۱۷۴۳

اشاره

ص:۲۰

مقدمه مؤلف

اِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ

فی کِتابٍ مَکْنُونٍ

لا یَمَسُّهُ اِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

« این قرآنی است کریم! »

« در کتابی مکنون! »

« که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد! »

(۷۷ ۷۹/ واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است

که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع، طبقه بندی شده است.

در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن کریم در تفسیر المیزان قریب ۷۷ عنوان انتخاب شد که هر یک یا چند موضوع، عنوانی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هرفصل نیز به سرفصل هایی تقسیم شد. در این سرفصل ها، آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی طبقه بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد.

تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است.

در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار سرفصل بالغ گردید. کار انتخاب مطالب، تلخیص، عنوان بندی و نگارش، قریب ۳۰ سال دوام داشته و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به ۲۱ رسید. در قطع جیبی هر

عنوان موضوع یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به ۷۷ جلد رسید.

از این مجلدات تاکنون ۳ جلد به قطع وزیری با عنوان « معارف قرآن در المیزان» شامل عناوین: معارف قرآن در شناخت خدا، نظام آفرینش، ملائکه و جن و شیطان (از انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی،) و ۵ جلد به قطع جیبی با عنوان « تفسیر علامه- تفسیر موضوعی المیزان » شامل عناوین: قضا و قدر در نظام آفرینش، خانواده، جنگ و صلح، جن و شیطان، غذا و تغذیه انسان (از انتشارات موسسه قرآنی تفسیر جوان - مفتاح دانش و بیان جوان - آستان قدس رضوی،) چاپ و منتشر گردیده است.

مجلدات حاضر بدون امتیاز تالیف است!

هر ناشری می تواند در اشاعه معارف آسمانی قرآن نسبت به چاپ و نشر آنها (با عناوین مناسب و مربوط) اقدام نماید و هر موسسه یا فردی آنها را در سایت اینترنتی خود قرار دهد!

هدف تألیف این کتاب

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصا محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیه اللّه طباطبایی دریافت کنند و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند!

ضرورت تألیف این کتاب

سال های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین مان قرار می گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید جواب می دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس اللّه سرّه الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتمادِ فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود.

این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائره المعارف در دسترس همه دین دوستان قرارگیرد. این همان انگیزه ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره ها و آیات الهی قرآن نمی شود،

بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در « تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می تواند برای پی گیری آن ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است. (ذکراین نکته لازم است که ترجمه تفسیرالمیزان در اوایل انتشار از دهه ۵۰ به بعد به صورت مجموعه ۴۰ جلدی و از دهه ۶۰ به بعد به صورت مجموعه ۲۰ جلدی منتشر شده و یا در لوح های فشرده یا در اینترنت قرار گرفته است، به تبع آن نیز در تهیه مجلدات اولیه این کتابها (تا پایان تاریخ ادیان) از ترجمه ۴۰ جلدی اولیه و در تهیه مجلدات بعدی از ترجمه ۲۰ جلدی آن و یا از لوح های فشرده استفاده شده است، لذا بهتراست درصورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، علاوه برشماره مجلدات، ترتیب عددی آیات نیز، لحاظ شود.)

... و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست و آنچه انجام شده و می شود، همه از جانب اوست !

و صلوات خدا بر محمّد مصطفی (صلی الله علیه و آله) و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این وظیفه الهی بودند و بر علامه فقید آیه اللّه طباطبایی و اجداد او،

و بر همه وظیفه داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد،

که مسلمان شایسته ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت

اسلام واقعی پرورش دادند ...!

فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّى فِى الدُّنْيا وَ الْآخِرَهِ تَوَفَّنى مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنى بِالصَّالِحينَ!

لیله القدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی (حبیبی) امین

اظهار نظرها درباره چاپ های نخست

پس از چاپ اول ۳ جلد از « معارف قرآن در المیزان » در سالهای ۷۰، استقبال محققین و دانشمندان به جائی رسید که ما را بر آن داشت تـا قبـل از آغـاز مطـالعه این کتاب، سـری بزنیم به سایت های اینترنتی و جرایـد کشور، نقـد و اظهار نظر هائی را که درباره چاپ قبلی این مجموعه با ارزش از طرف پژوهشگران محترم اظهار شده است، درج کنیم:

۱-« در سـایت گـودریـدز www.goodreads.com/book/show/۸۵۵۳۱۲۶ » کـه در آن از همـه جـای دنیـا افراد علاقمنـد به کتاب می تواننـد بهترین کتابهائی را که خوانـده انـد معرفی کننـد، آقای محمـد رضا ملائی از شـهر مقدس مشـهد مشخصاتی از جلد اول « معارف قرآن در المیزان» را همراه با کتابهای مورد علاقه اش درج کرده و چنین اظهار نموده است:

« ... تو تهران تو کتابخونه پیـدا کردم، صـد صـفحه اش رو خونـدم، ولی مشـهد هیچ جا پیداش نکردم، آیات سـنگین قرآن رو برداشـته بود تفسـیر علامـه رو آورده بود. حیف شـد واقعا، این کتاب رو هر کی داره، دو برابر قیمت ازش می خرم، بهم اطلاع بدین ...!»

۲-« روانشـاد حجت الاسـلام دکتر کبیری اسـتاد دانشـگاه » در یکی از سـخنرانی هـای خود در مسـجد شـفا درباره « جلـد دوم معارف قرآن در المیزان» اظهار داشت:

« ... این کتاب را اول شب باز کردم عناوین چنان جذبم می کردند که دیدم همان شب تا آخر کتاب را خوانده ام!»

۳-« درسایت روزنامه جمهوری اسلامی ...www.magiran.com/npview » در صفحه عقیدتی در تاریخ ۰۳/۰۷/۱۳۸۵ درباره مجموعه «معارف قرآن در المیزان» چنین آمده است:

« معـارف قرآن در المیزان نـام کتـابی است که به کوشـش سـید مهـدی امین تنظیم گردیـده و توسط سازمان تبلیغات اسـلامی منتشـر شده است. این کتاب با دقت تمام معارف مختلف قرآن کریم را که در تفسـیر المیزان شرح و تبیین یافته است انتخاب و تلخیص کرده و با یک طبقه بندی ارزشـمند موضوعی شـیفتگان فرهنگ و معارف قرآنی را برای دست یابی سریع به آن یاری و مساعدت نموده است .

تنظیم کننـده این معارف غنی در مقـدمه ای که بر جلـد اول و دوم این کتاب نگاشـته است درباره این اثر که در حکم کتاب « مرجع» برای آشـنایی بـا فرهنـگ و معـارف قرآنی است، چنین می نویسـد: (... نویسـنده محترم روزنـامه جمهوری، کلیـاتی از مقدمه مولف را از جلد اول و دوم کتاب نقل کرده است.)

۴-« سایت موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی

www.tebyan.net» در موارد عدیده از کتاب « معارف قرآن در المیزان» مطالب زیادی نقل کرده، از جمله در سال ۱۳۸۲ شرح کامل « اسماء و صفات الهی» را نقل کرده که مورد استقبال و اقتباس سایت های دیگر هم قرار گرفته است و تعداد بازدید کنندگان آن، در تاریخ مراجعه، به ۲۹۱۸۵ نفر رسیده بود.

۵-« سایت دارالقرآن کریم www.telavat.com » نیز به معرفی « معارف قرآن در المیزان » پرداخته و می نویسد:

« این کتاب فرهنگ معارف قرآن است که از تفسیر شریف المیزان انتخاب و تلخیص و بر حسب موضوع طبقه بندی شده است. طرح این منبع در ۹ جلد به شرح زیر است:

۱- معارف قرآن در شناخت خداوند؛ ۲ . معارف قرآن در شناخت جهان و نظام آفرینش؛ ۳. آفرینش انسان و موجودات قبل از او؛ ۴. فطرت انسان؛ ۵. تاریخ انسان و جریان مدنیّت و ادیان الهی؛ ۶. اسلام، حرکت نهایی و وراثت زمین؛ ۷. تمدن و قوانین جامعه صالح و موعود اسلامی؛ ۸. اصول تربیت و خانواده اسلامی؛ ۹. مراحل بعدی حیات تا لقاء الله. ظاهراً تاکنون ۳ جلد اول آن انتشار یافته و بقیه مجلدات آن آماده نشده است.»

۶-« سایت شهر مجازی قرآن www.quranct.com » از جلد اول « معارف قرآن در المیزان» مطالبی بطور مفصل در چند صفحه درباره « اسماء و صفات الهی» با سر فصل های زیر نقل کرده است: اسماء و صفات الهی. تقسیم بندی صفات الهی. تعداد اسماء حسنی.

۷-« سایت Islamquest» در پاسخ پرسش های خوانندگان خود در موارد عدیده از « معارف قرآن در المیزان» استفاده کرده است.

۸-« سایت حوزه www.hawzah.net » تحت عنوان « جوانه های جاوید» بررسی هایی درباره: «سبک های تفسیری علامه طباطبائی ره و شناخت نامه المیزان،» انجام داده، منابع تفسیر و کتابهای مربوط به المیزان را شمارش کرده است و در باره « معارف قرآن در المیزان» می نویسد:

« مجموعه معارف قرآن در المیزان که به منزله مرجع یا فرهنگ معارف قرآن است، توسط سید مهدی امین از تفسیرالمیزان انتخاب و تلخیص گردیده که بر حسب موضوع طبقه بندی شده است از این اثر تا کنون سه جلد با عنوان معارف قرآن در شناخت خدا، معارف قرآن در شناخت جهان و معارف قرآن در شناخت ملائکه، جنّ و شیطان تدوین و توسط سازمان تبلیغات اسلامی به چاپ رسیده است.» « سایت حوزه » همچنین به عنوان منابع پژوهش مقطع دبیرستان، موضوع: کنش و واکنش (عمل ها و عکس العمل ها) از « معارف قرآن در المیزان» نام برده است.

۹-« سایت اسلام پدیا – اصطلاحات قرآنی islampedia.ir » در شرح اصطلاحات «آسمان های هفت گانه در قرآن» و « الحی القیوم در آیات قرآن» همچنین «رطب و یابس و کتاب مبین در قرآن» مطالب مفصلی از « معارف قرآن در المیزان» را

نقل کرده است.

علاوه بر سایت های فوق الذکر قریب به ۵۰ سایت دیگر نیز از مجلدات « معارف قرآن در المیزان» استفاده کرده و یا آنها را به عنوان منابع تحقیق و مطالعه به خوانندگان خود معرفی

کرده اند که برای رعایت اختصار از شرح آنها صرف نظر می شود.

در حال حاضر هم-

مولف همه این ۲۲ جلد را در سایت ود تحت عوان (معارف قرآن در المیزان)در دو نسخه PDF و WOrD در اینترت جهت مطالعه و دانلود و کپی برداری قرار گرفته داده که با جستجو در(گوگل) این سایت قابل مشاهده است.

در سالهای اخیر موسسه قرآنی تفسیر جوان نسخه های جیبی آن را که در ۷۷ جلد تحت عنوان (تفسیر علامه یا تفسیر موضوعی المیزان تهیه شده در سایت(www.Tafsirejavan.com) خود قرار داده تا همگان سریعا به آن دسترسی داشته باشند.

اخیرا نیز موسسه قرآنی قائمیه (www.Ghaemiyeg.com) در شهر اصفهان از ۷۷ جلد مزبور در سایت خود با شیوه بسیار جامع و با فهرست دیجیتالی استفاده کرده که علاوه بر نسخه PDF از چند فرمت دیگر نیز امکاناتی برای سهولت دانلود و کپی برداری فراهم آورده است.)

برخی افراد یا هیئت هائی علمی نیز در پژوهش های خود به « معارف قرآن در المیزان» مراجعه داشتند، بانوان دانشمندی که به تأیید خود متجاوز از ۲۵ سال در المیزان تحقیق می کردند، پس از دسترسی به این کتاب، تحقیقات خود را بر اساس عناوین آن، از متن اصلی المیزان دنبال می کنند.

حضرت آیت الله حاج سید رضی شیرازی « دامه افاضاته » در روزهای آغازین که مولف فهرست عناوین جلد اول این مجموعه را تهیه و به محضر معظم له ارائه نمود، پس از مطالعه کامل، توصیه فرمودند: « برخی عناوین بسیار جذاب بود و من چند بار دنبال این بودم که اصل مطالب را بخوانم، لذا بهتر است برای این عناوین به صورت مختصر هم شده، مطالب متن نوشته شود...!» معظم له نامی که برای کتاب پیشنهاد فرمودند همان نام پر معنای « معارف قرآن در المیزان » بود که ۳ جلد اول آن در سال های ۱۳۷۰ با همان نام انتشار یافت. از آنجائی که مولف در تمام مدت تألیف کتابها از انفاس قدسی و راهنمائی های ارزشمند آن معلم الهی بهره مند بوده است، به عنوان سپاس، تالیف این مجموعه را به محضر ایشان تقدیم می نماید!

سید مهدی حبیبی امین

رمضان مبارک ۱۳۹۲

شناخت بهشت ها

مقدماتی درباره بهشت های خدا

قسمت اول: تنوع بهشت ها

در بحث از بهشتی که در داستان آدم ابوالبشر «ع» آمده این نکته روشن می شود که سه نوع بهشت وجود دارد:

۱-بهشت دنیائی برزخی که در آسمان بوده و آدم و همسرش را داخل آن کردند و از آنجا خارجش کردند.

۲-بهشت برزخی که مؤمنین بعد از مرگ تا قیامت در آن به سر می برند و از آن خارج می شوند.

۳-بهشت خلد آخرت که بعد از قیام قیامت، مؤمنین در آن به طور جاودانه وارد می شوند و بسر می برند، و از آن خارج نمی شوند.

وقتی در مورد گناه آدم در بهشت صحبت می شود، بهشت دنیائی است که آدم و همسرش داخل آن شدند، و هنوز در دارتکلیف و مورد توجه امر و نهی قرار نگرفته بودند. قرآن کریم در باره آن بهشت هیچ مطلبی بیان نکرده است.

آنچه از لغو و تاثیم در قرآن کریم از بهشت نفی شده، از بهشت خلد نفی شده، یعنی آن بهشتی که مؤمنین در آخرت داخل آن میشوند، و همچنین از بهشت برزخی که بعد از مرگ و رحلت از دار تکلیف در آنجا بسر می برند.

(۱)

بهشت دنیا و بهشت آخرت، و مسئلهٔ جاودانه بودن

-" وَ أَمَّا الَّذِینَ سعِدُوا فَفِی الجَنَّهِ خَلِدِینَ فِیهَا مَا دَامَتِ السمَوت وَ الأَرْض إِلا مَا شاءَ رَبُّک عَطاءً غَیرَ مجْذُوذٍ،

۱- المیزان ج : ۱ ص : ۱۹۴ تا ۲۱۷

-اما کسانی که نیکبختند در بهشتند و تا آسمانها و زمین هست در آن جاودانند مگر آنچه خدای تو بخواهد که این بخششی قطع نشدنی است."

این آیه مدت اقامت اهل بهشت را در بهشت معلوم می سازد، و می فرماید که مکث بهشتیان در بهشت دائمی و ابدی است.

خلود در جنت به معنای بقای اشیاء است بر حالت خود، بدون اینکه در معرض فساد قرار گیرند، همچنانکه فرموده:" اولئک اصحاب الجنه هم فیها خالدون،" و نیز فرموده:" اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون."

و جمله:" ما دامت السموات و الارض،" یک نوع تقییدی است که تاکید خلود را می رساند، و معنایش این است که ایشان در آن جاویدند تا زمانی که آسمانها و زمین وجود دارد.

لیکن در اینجا اشکالی پیش می آید و آن اینست که آیات قرآنی تصریح دارد بر اینکه آسمان و زمین تا ابد باقی نیستند و این با خلود در آتش و بهشت که آن نیز مورد نص و تصریح آیات قرآنی است سازگاری ندارد.

از جمله آیات دسته اول که تصریح می کند بر اینکه آسمان و زمین از بین رفتنی اند، آیه:" ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و اجل مسمی،" و آیه: " یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب کما بدأنا اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین." و آیات دیگر از این قبیل.

و از جمله آیات دسته دوم که تصریح می کند بر اینکه بهشت و دوزخ جاودانه است آیات زیر است:" جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا،" و آیه: " اعد لهم سعیرا خالدین فیها ابدا لا یجدون ولیا و لا نصیرا."

و بنا بر این، از دو جهت در آیه مورد بحث اشکال می شود:

یکی اینکه خلود دائمی در بهشت و دوزخ را محدود کرده به دوام آسمانها و زمین با اینکه آسمانها و زمین دائمی نیستند.

دوم اینکه خالد را که ابتدای خلودش از روز قیامت شروع می شود، و از آن روز دوزخی بطور دائم در دوزخ و بهشتی بطور دائم در بهشت به سر می برند به چیزی تحدید کرده که ابتدای قیامت آخرین امد وجود آن است و آن آسمان و زمین است که ابتدای قیامت آخرین امد وجود آنها است.

پاسخی که ماده اشکال را از بین ببرد این است که خدای تعالی در کلام خود آسمانها و زمینی برای قیامت معرفی می کند که غیر آسمانها و زمین دنیا است، و می فرماید:" یوم تبدل الارض و السموات و برزوا لله الواحد القهار،" و از اهل بهشت حکایت می کند که می گویند:" الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوء من الجنه حیث

نشاء،" و در مقام وعده به مؤمنین و توصیف ایشان می فرماید:" لهم عقبی الدار."

پس معلوم می شود برای آخرت نیز آسمانها و زمینی است، همچنانکه در آن بهشت و دوزخی و برای هر یک سکنه و اهلی است، که خدا همه آنها را به این وصف توصیف کرده که نزد اویند، و فرموده:" ما عندکم ینفد و ما عند الله باق،" و به حکم این آیه آسمان و زمین آخرت از بین نمی رود .

و اگر در آیه مورد بحث بقای بهشت و دوزخ و اهل آن دو را به مدت بقای آسمان و زمین محدود کرده از این جهت است که معنای این دو اسم از حیث آسمان و زمین بودن هیچ وقت از بین نمی رود، آنکه از بین می رود یک نوع آسمان و زمین است و آن آسمان و زمین دنیایی است که این نظام مشهود را دارد، و اما آسمانها و زمینی که مثلا بهشت در آنها است، و به نور پروردگار روشن می شود به هیچ وجه از بین نمی رود، و خلاصه جهان همواره آسمانها و زمینی دارد . چیزی که هست در آخرت نظام دنیائیش را از دست می دهد.

(۱)

بهشت آدم کجا بوده است؟

خدای تعالی در سوره اعراف فرموده:

-" قال اهبطوا بعضکم لبعض عدو، و لکم فی الارض مستقر، و متاع الی حین. قال فیها تحیون، و فیها تموتون، و منها تخرجون!

- فرمود: از بهشت پائین بروید، که بعضی بر بعضی دیگر دشمنید، و زمین تا مدتی معین (یعنی تا هنگام مرگ) جایگاه شما است و نیز فرمود: در همانجا زندگی کنید، و در آنجا بمیرید، و از همانجا دوباره بیرون شوید! "

و سیاق آیه ای که می فرماید:

-« انی جاعل فی الارض خلیفه ....»

این معنا را دست می دهد که آدم در اصل و در آغاز برای این خلق شده بود، که در زمین زندگی کند، و نیز در زمین بمیرد، و اگر خدای تعالی آنها را چند روزی در بهشت منزل داد، برای این بود که امتحان خود را بدهند، و در نتیجه آن نافرمانی عورتشان هویدا بگردد، تا بعد از آن به زمین هبوط کنند .

منظور اصلی از خلقت آدم این بوده که در زمین سکونت کند، چیزی که هست راه زمینی شدن آدم همین بوده که نخست در بهشت منزل گیرد، و برتریش بر ملائکه، و لیاقتش برای خلافت اثبات شود، و سپس ملائکه مامور به سجده برای او شوند، و آنگاه در بهشت از نزدیکی به آن درخت نهیش کنند، و او به تحریک شیطان از آن بخورد، و در

۱- آیه ۱۰۳تا۱۰۸سوره هود المیزان ج : ۱۱ ص : ۷

نتیجه عورتش و نیز از همسرش ظاهر گردد، و در آخر به زمین هبوط کنند .

و از این ریخت و سیاق بخوبی بر می آید:

که آخرین عامل و علتی که باعث زمینی شدن آن دو شد، همان مسئله ظاهر شدن عیب آن دو بود، و عیب نامبرده هم به قرینه ایکه فرموده:

-" بر آن شدند که از برگهای بهشت بر خود بپوشانند..."

همان عورت آن دو بوده، و معلوم است که این دو عضو، مظهر همه تمایلات حیوانی است چون مستلزم غذا خوردن، و نمو نیز هستند.

پس ابلیس هم جز این همی و هدفی نداشته، که به هر وسیله شده عیب آن دو را ظاهر سازد، گو اینکه خلقت بشری و زمینی آدم و همسرش، تمام شده بود، و بعد از آن خدا آن دو را داخل بهشت کرد، ولی مدت زیادی در این بین فاصله نشد، و خلاصه آنقدر به آن دو مهلت ندادند، که در همین زمین متوجه عیب خود شوند، و نیز به سائر لوازم حیات دنیوی و احتیاجات آن پی ببرند، بلکه بلا فاصله آن دو را داخل بهشت کردند، و وقتی داخل کردند که هنوز روح ملکوتی و ادراکی که از عالم ارواح و فرشتگان داشتند، به زندگی دنیا آلوده نشده بود.

دلیل مطلب بالا این است که فرمود :

-" لیبدی لهما ما وری عنهما - تا ظاهر شود از آن دو آنچه پوشانده شده بود از آنان...،" و نفرمود: " تا ظاهر شود از آن دو آنچه بر آن دو پوشیده بود. "

پس معلوم می شود، پوشیدگی عیبهای آن دو موقتی بوده، و یکدفعه صورت گرفته است، چون در زندگی زمینی ممکن نیست برای مدتی طولانی این عیب پوشیده بماند.

و جان کلام و آنچه از آیات نامبرده بر می آید این است که وقتی خلقت آدم و حوا در زمین تمام شد، بلا فاصله، و قبل از اینکه متوجه شوند، عیب هاشان پوشیده شده، داخل بهشت شده اند.

پس ظهور عیب در زندگی زمینی، و بوسیله خوردن از آن درخت، یکی از قضاهای حتمی خدا بوده، که باید می شد، و لذا فرمود: " زنهار که ابلیس شما را از بهشت بیرون نکند، که بدبخت می شوید...." و نیز فرمود: " آدم و همسرش را از آن وضعی که داشتند بیرون کرد...." و نیز خدای تعالی خطیئه آنان را بعد از آنکه توبه کردند بیامرزید، و در عین حال به بهشتشان بر نگردانید، بلکه به سوی دنیا هبوطشان داد، تا در آنجا زندگی کنند.

و اگر محکومیت زندگی کردن در زمین، با خوردن از درخت و هویدا گشتن

عیب، قضائی حتمی نبود، و نیز بر گشتن به بهشت محال نبود، باید بعد از توبه و نادیده گرفتن خطیئه به بهشت بر گردند، برای اینکه توبه آثار خطیئه را از بین می برد .

پس معلوم می شود علت بیرون شدن از بهشت، و زمینی شدن آدم آن خطیئه نبوده، بلکه علت این بوده که بوسیله آن خطیئه عیب آن دو ظاهر گشته است، و این بوسیله وسوسه شیطان لعین صورت گرفته است.

(۱)

بهشت برزخی مؤمنین

این نکته را هم باید دانست : که از ظاهر آیه:

-" و قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین... فیها تحیون ، و فیها تموتون ، و منها تخرجون.... "

برمی آید که نحوه حیات آدم بعد از هبوط، با نحوه آن در قبل از هبوط، فرق می کند، حیات دنیا حقیقتش آمیخته با حقیقت زمین است، یعنی دارای گرفتاری و مستلزم سختی و بدبختی است!

و لازمه این نیز این است که انسان در آن تکون یابد، و دو باره با مردن جزو زمین شود، و آنگاه برای بار دیگر از زمین مبعوث گردد.

حالیکه حیات بهشتی حیاتی است آسمانی، و از زمینی که محل تحول و دگرگونی است منشا نگرفته است.

از اینجا ممکن است به طور جزم گفت که بهشت آدم در آسمان بوده، هر چند که بهشت آخرت و جنت خلد، (که هر کس داخلش شد دیگر بیرون نمی شود،) نبوده باشد.

بهشت آدم از بهشت های دنیا بوده و در آسمان قرار داشته و نیز جنت خلد و بهشت آخرت نبوده است.

این بهشت از بهشت های برزخی بوده، که در مقابل بهشت خلد است و این تعبیر که در آیه فرمود: " متاع الی حین " تا روز قیامت است، در نتیجه مکثی که مردگان در برزخ، و رسیدن روز قیامت دارند، مکث زمینی است و در همین زمین زندگی می کنند، همچنانکه آیه :

-" گفت : در زمین چقدر از نظر عدد سال مکث کردید؟ گفتند: یک روز، و یا پاره ای از یک روز، باید از شمارگران بپرسی، گفت: شما جز اندکی

۱- آیه ۳۵ تا ۳۹ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۱۹۵

مکث نکردید اگر دانا می بودید.“

و نیز آیه:

-” و روزیکه قیامت بپا می شود، مجرمان سوگند می خورند: که غیر از ساعتی مکث نکرده اند آنروز نیز مانند دنیا کارشان بی دلیل حرف زدن است، و کسانیکه علم و ایمانشان داده بودیم، در پاسخ گفتند: شما در کتاب خدا تا روز قیامت مکث کردید، و این همان قیامت است، و لکن شما نمی دانید. “

نیز این معنا را افاده می کند، چون در هر دو آیه وقتی سؤال از زندگی برزخ می کنند، می پرسند: چقدر در زمین مکث کردید؟ پس معلوم می شود زندگی برزخی در همین زمین است .

علاوه بر اینکه عده ای از روایات از اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد بر اینکه بهشت آدم در آسمان بوده، و او با همسرش از آسمان نازل شدند، از این هم که بگذریم کسانیکه انس ذهنی به روایات دارند، از اینکه بهشت نامبرده در آسمان باشد، و آدم از آنجا به زمین هبوط کرده باشد، با اینکه در زمین خلق شده و در آن زندگی کرده باشند، هیچ تعجب نمی کند، همچنانکه در روایات در عین اینکه آمده: که بهشت در آسمان است، در عین حال آمده: که سؤال قبر در قبر است، و همین قبر یا روضه ایست از ریاض بهشت، و یا حفره ایست از حفره های دوزخ، و از این قبیل تعبیرات.

(۱)

دو بهشت مخصوص پرستندگان خالص خدا

-” وَ لِمَنْ خَاف مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ،

-و آن کسی که از مقام پروردگارش خوف دارد دو بهشت دارد.“

اینکه خوف از مقام پروردگار چیست؟ باید بگوییم: خوف هم مانند عبادت مراحلی دارد، بعضی ها از عقاب خدا می ترسند، و از ترس عذاب او کفر نمی ورزند و گناه نمی کنند، قهرا لازمه چنین خوفی این است که عبادت صاحبش عبادت کسی باشد که از عذاب خدا می ترسد، عبادت می کند تا گرفتار عذاب او نگردد، در نتیجه عبادتش محضا برای خدا نباشد، و این قسم عبادت عبادت بردگان است که موالی خود را از ترس سیاست و شکنجه اطاعت می کنند، همچنان که بعضی دیگر او را به طمع ثواب و پاداشش بندگی می کنند، عبادت می کنند تا به رسیدن به آنچه دلخواهشان است رستگار گردند، اینان هم عبادت خدا را محضاً لله انجام نمی دهند، عبادتشان یک قسم تجارت است.

و خوف در جمله ” و لمن خاف مقام ربه،“ ظهور در هیچ یک از این دو قسم خوف، یعنی خوف از عذاب و خوف از فوت لذتهای نفسانی در بهشت ندارد، چون این دو نوع خوف غیر از خوف از قیام و آگاهی خدا نسبت به اعمال بندگان است، و

نیز غیر از خوف از مقامی است که خدای تعالی نسبت به بنده اش دارد، چون خوف از آگهی خدا و

۱- آیه ۳۵ تا ۳۹ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۲۱۱

نیز خوف مقام پروردگار تاثر خاصی است که برای بنده بدان جهت که بنده است، در برابر ساحت عظمت و کبریائی مولایش حقیر و ذلیل است دست می دهد، و باعث می شود آثاری از مذلت و خواری و اندکاک در قبال عزت و جبروت مطلقه خدای تعالی از او ظهور کند .

و عبادت خدای تعالی از ترس او - البته ترس به این معنا - عبارت است از خضوع در برابر او بدین جهت که او الله است، ذو الجلال و الاکرام است، نه بدین جهت که جهنم دارد، و نه بدین جهت که بهشت دارد، وقتی عبادت به این انگیزه انجام شود خالصاً لوجه الله صورت می گیرد.

و این معنای از خوف، همان خوفی است که خدای تعالی ملائکه مکرمین خود را بدان ستوده، و گرنه اگر خوف منحصر در خوف از عذاب و ترک ثواب می بود، با در نظر داشتن اینکه ملائکه معصوم و ایمن از عذاب مخالفت و تبعات معصیتند نباید آنان را به داشتن خوف بستاید، ولی می بینیم ستوده و فرموده:" یخافون ربهم من فوقهم ."

پس از آنچه گذشت روشن گردید آن کسانی از جن و انس که جمله" و لمن خاف،" اشاره به ایشان است، عبارتند از اهل اخلاص، آنهایی که خاضع در برابر جلال خدای تعالی هستند، و او را بدین جهت عبادت می کنند که او الله(عزّ اسمه) است، نه بدین جهت که جهنم دارد، و نه به طمع بهشت و ثوابی که می دهد، و بعید نیست این طایفه همان کسانی باشند که در سوره بعدی بعد از آنکه مردم را سه دسته می کند، در باره دسته سوم می فرماید: " والسابقون السابقون اولئک المقربون."

در کافی به سند خود از داوود رقی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر آیه " و لمن خاف مقام ربه جنتان،" فرمود: کسی که بداند خدا او را می بیند و آنچه می گوید می شنود، و آنچه می کند چه خیر و چه شر اطلاع دارد، همین علم او را از اعمال زشت باز می دارد، و همین است آن کسی که از مقام پروردگارش خائف است، و نفس خود را از پیروی هوی نهی می کند: " و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنه هی الماوی ! "

نشانه های دو بهشت مخصوص خائفان، در قرآن

و اما اینکه فرموده: این خائفان دو بهشت دارند، مفسرین در معنایش حرفها زده اند، که از میان آنها قول آنهائی که گفته اند: یک بهشت را به خاطر استحقاقی که دارد به او می دهند، و یک بهشت دیگر را فقط به عنوان تفضل ارزانیش می دارند، بهتر است، چون آیه شریفه" لهم ما یشاؤن فیها و لدینا مزید،" هم اشعاری بدان دارد.

" ذواتا افنان،" یعنی آن دو بهشت دارای انواعی از میوه ها و سایر لذاتند.

" فیهما عینان تجریان،" یعنی در آن دو بهشت دو چشمه جاری است. در این جمله کلمه عینان بدون الف و لام و بدون توضیح آمده، تا دلالت کند بر عظمت امر آن دو چشمه که در آن دو بهشت است.

" فیهما من کل فاکهه زوجان،" یعنی در آن دو بهشت از هر میوه ای دو زوج هست، و منظور از دو زوج دو صنف است.

" متکئین علی فرش بطائنها من استبرق ...،

در حالی که بر فرشهایی تکیه کرده اند که آسترش از ابریشم است...،"

" و جنی الجنتین دان،

میوه های چیدنی درختان بهشتی نزدیک و در دسترس است."

" فیهن قاصرات الطرف ...،

در آنها همسرانی هست که چشم به غیر از شوهران نیفکنده نه انسی قبلا با آنان تماس گرفته و نه جنی،"

کلمه طرف به معنای کاسه چشم است، و مراد از کوتاهی طرف این است که: همسران بهشتی به شوهران خود اکتفاء می کنند، و چشم داشتی به دیگران ندارند .

" لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان،" یعنی حوریان بهشتی دست نخورده اند، و قبل از همسران هیچ جن و انسی ازاله بکارت از ایشان نکرده است.

" کانهن الیاقوت و المرجان،" همسران نامبرده در صفای رنگ و بهاء و تلألؤ چون یاقوت و مرجانند، لبها چون یاقوت و چهره چون مرجان.

" هل جزاء الاحسان الا ـ الاحسان،" این استفهام می خواهد احسانی را که خدا با دادن دو بهشت به اولیای خود کرده بود و نعمت های گوناگونی که در آن بهشت ها قرار داده بود تعلیل کند، و بفرماید علت این احسانها آن بود که ایشان نیز اهل احسان بودند، یعنی با ترس از مقام پروردگارشان هر چه می کردند احسان بود .

البته از این آیه شریفه تنها این مقدار استفاده می شود که احسان بنده بدون تلافی و جبران نیست، خداوند پاداش آن را به احسانی نظیر آن می دهد.

و اما نکته دیگری که از آیات دیگر استفاده می شود که احسان خدا بیش از احسان بنده است، و اضافه بر جزای اعمال او

است، در این آیات متعرضـش نشـده، مگر اینکه بگوییم: احسان از ناحیه خـدای تعالی وقتی تمام می شود که بیشتر از احسانی باشد که محسنین و نیکوکاران در راه او می کنند، پس جمله الا الاحسان دلالت بر این زیادتی هم دارد.

(۱)

دو بهشت دیگر مخصوص اصحاب یمین

۱- آیه ۴۶ تا ۶۰ سوره الرحمن المیزان ج ۱۹ ص ۱۸۱

" وَ مِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ،

قبل از آن دو بهشت، دو بهشت دیگر دارند."

منظور دو جنتی است که در آیات گذشته توصیف شد، و معنای جمله من دونهما این است که: دو بهشت دیگر نیز هست که هر چند محتوی و نعمتهایی که در آنها است شبیه دو بهشت اول است، ولی از نظر درجه فضل و شرف پایین تر از آن دو است، در سابق هم گفتیم که: آن دو بهشت مخصوص اهل اخلاص است، که ترسشان از عذاب خدا و از فوت ثوابهای او نیست، بلکه از مقام او است، پس این دو بهشت مخصوص مؤمنینی است که درجه ایمانشان پایین تر از درجه ایمان اهل اخلاص است، مؤمنینی که خدای سبحان را به این جهت عبادت می کنند که از آتش او می ترسند، و یا به ثواب و بهشت او طمع دارند، و این دسته از مؤمنین همان اصحاب یمین در سوره واقعه اند.

آیات سوره واقعه، اهل بهشت را دو صنف می کند، یکی مقربین که اهل اخلاصند، و یکی هم اصحاب یمین.

" مدهامتان،" در این جمله در وصف دو بهشت مذکور می فرماید: آن قدر سبز است که سبزیش و غرور و ابتهاج درختانش به نهایت رسیده، و برگ ها متمایل به سیاهی شده است .

" فیهما عینان نضاختان،" یعنی در آن دو بهشت دو چشمه هست که چون فواره با شدت می جوشند.

" فیهما فاکهه و نخل و رمان،" مراد از فاکهه و رمان (میوه و انار) درخت آن دو است، چون بین فاکهه و رمان نخل را آورده، که به معنای درخت خرماست نه خود خرما.

" فیهن خیرات حسان،" معنای خیرات حسان این است که: همسران بهشتی هم اخلاق خوبی دارند، و هم صورتهای زیبا، و به عبارتی دیگر سیرت و صورتشان هر دو خوب است.

" حور مقصورات فی الخیام،" اینکه فرموده: حوریان مقصور در خیمه هایند، معنایش این است که: از دستبرد اجانب محفوظند، زنانی مبتذل نیستند، که غیر شوهران نیز ایشان را تماشا کنند .

" لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان،" زنانی که قبلا نه انسانی با آنها تماس گرفته و نه جنی !

" متکئین علی رفرف خضر و عبقری حسان،

در حالی که بر بالش های سبز رنگ ابریشمین تکیه کرده اند که بهترین بافت را دارد و بسیار زیبا است.“

” تبارک اسم ربک ذی الجلال و الاکرام،

چه پر برکت است نام رحمان خدا که پروردگار تو و دارای صفات جلال و جمال است! “

این آیه ثنایی است جمیل برای خدای تعالی، که چگونه دو نشأه دنیا و آخرت مالامال از نعمت ها و آلاء و برکات نازله از ناحیه او شده و رحمتش سراسر دو جهان را فرا گرفته، با همین بیان روشن می شود که مراد از اسم متبارک خدای تعالی همان رحمان است، که سوره با آن آغاز شده، و کلمه تبارک کثرت خیرات و برکات صادره را معنا می دهد.

پس اینکه فرمود: ” تبارک اسم ربک“ معنایش این می شود که: متبارک است الله که به رحمان نامیده شد، بدان جهت متبارک است که این همه آلاء و نعمت ها ارزانی داشته، و افاضه فرموده است.

و ” ذی الجلال و الاکرام“ اشاره به این است که: خدای سبحان خود را به اسمایی حسنی نام گذاری کرده، و به مدلول آن اسمای حسنی متصف هم هست، و معانی وصفی و نعوت جلال و جمال را واقعا دارا و واجد است، و معلوم است که صفات فاعل در افعالش ظهور و أثری دارد، و از این دریچه خود را نشان می دهد.

پس اگر کلمه رب را که در آیه ” و لمن خاف مقام ربه،“ به سعه رحمت ستایش شده بود در اینجا به صفت ذی الجلال و الاکرام ستوده، برای این بود که بفهماند اسمای حسنای خدا و صفات علیایش در نزول برکات و خیرات از ناحیه او دخالت دارند، و اشاره کند به اینکه نعمت ها و آلای او همه به مهر اسمای حسنی و صفات علیای او مارک خورده است.

(۱)

بهشت های اختصاصی هر یک از مقربان (سابقون)

-” أُولَئِك الْمُقَرَّبُونَ،

-فِی جَنَّتِ النَّعِیمِ،

-سابقین همان مقربین درگاه خدایند،

-در باغهای پر نعمت بهشت جای دارند .“

مقربون بلند مرتبه ترین طبقات اهل سعادتند، همچنان که آیه شریفه” و السابقون السابقون اولئك المقربون،“ نیز به این معنا اشاره دارد، و معلوم است که چنین

۱- آیه ۶۲ تا ۷۸ سوره الرحمن المیزان ج ۱۹ ص ۱۸۷

مرتبه ای برای کسی حاصل نمی شود مگر از راه عبودیت و رسیدن به حد کمال آن، همچنان که فرمود:" لن یستنکف المسیح ان یکون عبداً لله و لا الملائکه المقربون،" و عبودیت تکمیل نمی شود مگر وقتی که عبد تابع محض باشد، و اراده و عملش را تابع اراده مولایش کند، هیچ چیزی نخواهد، و هیچ عملی نکند، مگر بر وفق اراده مولایش، و این همان داخل شدن در تحت ولایت خدا است، پس چنین کسانی اولیاء الله نیز هستند، و اولیاء الله تنها همین طایفه اند.

" فی جنات النعیم،"

یعنی هر یک نفر از این مقربین در یک جنت نعیم خواهد بود، در نتیجه همه آنان در جنات النعیم هستند، در آخر سوره صریحا می فرماید: مقربین هر یک در یک جنتند :" فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان و جنه نعیم. "

نعیم عبارت است از ولایت و جنت نعیم عبارت است از جنت ولایت، و این نکته با مطلب چند سطر قبل ما هم تناسب دارد که گفتیم: و این همان داخل شدن به ولایت خداست.

" ثله من الاولین و قلیل من الاخرین،

مقربین از امت های گذشته جمعیت بسیاری بودند، و از این امت جمعیت کمتری."

(۱)

زندگی اختصاصی مُخلَصین درجنات نعیم

-" وَ مَا تجْزَوْنَ إِلا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ،

-إِلا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِين، أُولَئک لهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ،

- فَوَكِهُ وَ هُم مُّكْرَمُونَ، فى جَنَّتِ النَّعِيمِ، عَلى سرُرٍ مُّتَقَبِلِينَ،

-يُطاف عَلَيهِم بِكَأْسٍ مِّن مَّعِين، بَيْضاءَ لَذَّةٍ لِّلشرِبِين،

-لا فِيهَا غَوْلٌ وَ لا هُمْ عَنهَا يُنزَفُونَ،

-وَ عِندَهُمْ قَصِرَت الطرْفِ عِينٌ، كَأَنهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ،

-مگر بندگان مخلَص خدا، که ایشان رزقی معلوم دارند،

-میوه هایی و ایشان گرامی هستند، در بهشت های پر نعمت

- بر تختهایی رو به روی هم،

-قدحها از آب بهشتی از هر سو برایشان حاضر می شود،

-آبی زلال و لذت بخش برای نوشندگان،

-نه در آن ضرر و فسادی است و نه از آن مست می شوند،

-و پیش ایشان حوریان درشت چشم پرکرشمه و نازند،

-گویی از سفیدی، سفیده تخم مرغند قبل از آنکه دست خورده شود. "

قرآن کریم این عده را بندگان مخلَص خدا نامیده، و عبودیت خدای را برای

۱- آیه ۱۱ تا ۲۶ سوره الواقعه المیزان ج ۱۹ ص ۲۰۶

آنـان اثبـات کرده و معلوم است که: عبـد، نه مالـک اراده خودش است، و نه مالـک کاری از کارهای خودش، پس این طایفه اراده نمی کنند، مگر آنچه را که خدا اراده کرده باشد، و هیچ عملی نمی کنند مگر برای خدا.

آنگـاه این معنا را برای آنان اثبات کرده که مخلَص هسـتند، و معنایش این است که: خـدا آنان را خالص برای خود کرده، غیر از خدا کسـی در آنان سـهیم نیست، و ایشان جز به خدای تعالی به هیچ چیز دیگری علقه و بستگی ندارند، نه به زینت زندگی دنیا و نه نعیم آخرت، و در دل ایشان غیر از خدا چیز دیگری وجود ندارد.

و معلوم است کسی که این صفت را دارد، التذاذش به چیز دیگری است غیر از آن چیزهایی که سایرین از آن لذت می برند و ارتزاقش نیز به غیر آن چیزهـایی است که سـایرین بـدان ارتزاق می کننـد، هر چنـد که در ضـروریات زنـدگی از خوردنی ها، نوشیدنیها و پوشیدنیها با سایرین شرکت دارد .

با این بیان این نظریه تاییـد می شود که: جمله " اولئک لهم رزق معلوم، " اشاره دارد به اینکه در بهشت رزق ایشان که بندگان مخلَص خداینـد غیر از رزق دیگران است و هیـچ شـباهتی بر رزق دیگران نـدارد، اگر چه نام رزق ایشان و رزق دیگران یکی است، و لیکن رزق ایشان هیچ خلطی با رزق دیگران ندارد.

پس معنای جمله" اولئک لهم رزق معلوم، " این است که: ایشان رزقی خاص و معین و ممتاز از رزق دیگران دارند.

(۱)

مثالی از بهشت موعود متقین

-" مَّثَلُ الجَنَّهِ الَّتی وُعِـدَ الْمُتَّقُونَ فِیهَا أَنهَرٌ مِّن مَّاءٍ غَیرِ ءَاسِنٍ وَ أَنهَرٌ مِّن لَّبنٍ لَّمْ یَتَغَیرْ طعْمُهُ وَ أَنهَرٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّهٍ لِّلشـرِبِینَ وَ أَنهَرٌ مِّنْ عَسلٍ مُّصفًّی وَ لهَُمْ فِیهَا مِن کلّ ِ الثَّمَرَتِ وَ مَغْفِرَهٌ مِّن رَّبهِمْ...

-مَثل و صـفت آن بهشـتی کـه به مردم بـا تقـوی وعـده اش را داده انـد این است که در آن نهرهـایی از آب تـازه و نمانـده و نهرهایی از شـیر هست، شـیری که طعمش تغییر نمی کنـد. و نهرهایی از شـراب است که برای نوشـندگان لـذت بخش است و نهرهایی از عسل خالص است و ایشان در بهشت از هر گونه ثمره برخوردارند و مغفرتی از پروردگارشان دارند .... "

" مَّثَلُ الجَنَّهِ الَّتی وُعِـدَ الْمُتَّقُونَ، " یعنی صـفت بهشتی که خـدا به متقین وعده داده که در آن داخلشان کند دارای خصوصـیات بالا است.

(۲)

وصف دیگری از بهشت موعود متقین

۱- آیه ۳۹ تا ۴۹ سوره صافات المیزان ج : ۱۷ ص : ۲۰۵

۲- آیه ۱۵ سوره محمد المیزان ج : ۱۸ ص : ۳۵۱

-" مَّثَلُ الْجَنَّهِ الَّتی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تجْرِی مِن تحْتهَا الأَنهَرُ أُكلُهَا دَائمٌ وَ ظِلُّهَا تِلْك عُقْبی الَّذِینَ اتَّقَوا وَّ عُقْبی الْكَفِرِینَ النَّارُ،

-مَثَل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده اند، این است که در آن جویهای روانست، میوه و سایه آنها دائمی است، این سرانجام کسانی است که پرهیزگاری کرده اند، و سرانجام کافران جهنم است."

در آیه شریفه وعده جمیلی را که به مردم پرهیزگار اختصاص داده بیان می کند، و نتیجه سعی کفار و مؤمنین در مسیر بسوی پروردگار و بازگشتشان بسوی او را در دو عبارت زیر خلاصه می کند:

-" تلك عقبی الذین اتقوا و عقبی الكافرین النار!"

و اگر در قبال کفار متقین را قرار داد، با اینکه می بایست مؤمنین را قرار داده باشد، بدین منظور است که اشاره کند بر اینکه کسانی به این عاقبت حسنی نائل می آیند که علاوه بر ایمان، عمل صالح هم داشته باشند، چون اگر ایمان به خدا داشته باشند و عمل صالح نکنند مؤمن به خدا و کافر به آیات او خواهند بود.

(۱)

همسر فرعون و خانهٔ آرزوی او در بهشت و نزد خدا

-" وَ ضرَب اللَّهُ مَثَلاً لِّلَّذِینَ ءَامَنُوا امْرَأَت فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَت رَب ابْنِ لی عِندَك بَیْتاً فی الْجَنَّهِ وَ نجِّنی مِن فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نجِّنی مِنَ الْقَوْمِ الظلِمِینَ،

-و نیز خدای تعالی برای کسانی که ایمان آوردند مثلی می زند و آن داستان همسر فرعون است که گفت: پروردگارا نزد خودت برایم خانه ای در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و عمل او نجات بده و از مردم ستمکار رهائی ام بخش! "

خدای سبحان در جمله" اذ قالت رب ابن لی عندك بیتا فی الجنه،" تمامی آرزوهایی را که یک بنده شایسته در مسیر عبودیتش دارد خلاصه نموده است.

خدای تعالی در خلال تمثیل حال این بانو، و اشاره به منزلت خاصه ای که در عبودیت داشت، دعایی را نقل می کند که او به زبان رانده، همین خود دلالت می کند بر اینکه دعای او عنوان جامعی برای عبودیت او است، و در طول زندگی هم همان آرزو را دنبال می کرده، و درخواستش این بوده که خدای تعالی برایش در بهشت خانه ای بنا کند، و از فرعون و عمل او و از همه ستمکاران نجاتش دهد، و جز این آرزویی نداشته که با خدا نزدیك باشد، و در دار کرامت او منزل گزیند.

۱- آیه ۳۵ سوره رعد المیزان ج : ۱۱ ص : ۵۰۰

" اذ قالت رب ابن لی عنـدک بیتا فی الجنه،" در این دعا خانه ای درخواست کرده که هم نزد خدا باشد و هم در بهشت، و این بـدان جهت است که بهشت دار قرب خـدا و جوار رب العالمین است، همچنان که خود خدای تعالی فرموده: " احیاء عند ربهم یرزقون. "

علاوه بر این، حضور در نزد خدای تعالی و نزدیکی او کرامتی است معنوی، و استقرار در بهشت کرامتی است صوری، پس جا دارد که بنده خدا هر دو را از خدا بخواهد.

" و نجنی من القـوم الظـالمین،" منظـورش از قوم ظـالمین همـان قوم فرعون است و این دعـا در حقیقت بیزاری دیگری است از فرعونیـان، و از خـدای تعـالی درخواست می کنـد، او را از جامعه ای سـتمکار نجات دهـد، همچنان که جمله قبلی درخواسـت نجات از مجتمع خاص خانوادگی بود .

(۱)

قسمت دوم: دانستنی هائی درباره بهشت

خوردنیها و نوشیدنیها و لذتهای جنسی در بهشت!

۱- آیه ۱۱ سوره تحریم المیزان ج ۱۹ ص ۵۷۷

-«. . . وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِى أَنفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ،

-نُزُلاً مِّنْ غَفُورٍ رَّحِيمٍ،

-... و شما در بهشت هر چه دلتان بخواهد و بلکه هر چه طلب کنید در اختیار خواهید داشت،

-اینها همه مراسمی است که قبلا برای پذیرایی شما از ناحیه خدای آمرزنده رحیم فراهم شده است.»

آیه شریفه به آرزومندان بهشت بشارت می دهد به اینکه در آخرت هر خیر و لذتی را که تصور بشود، و برای شهوتشان ممکن باشد که اشتهای آن کند، دارا هستند، چه از خوردنیها و چه نوشیدنیها، و چه لذتهای جنسی، و چه غیر آن، بلکه از این هم وسیع تر و بالاتر دارند، و آن این است که هر چه را بخواهند بیش از آن را دارند، همچنان که فرمود:" لهم ما یشاؤن فیها و لدینا مزید!"

(۱)

برآورده شدن همه خواست ها در بهشت

-" ... وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ فى رَوْضاتِ الْجَنَّاتِ لهُم مَّا يَشاءُونَ عِندَ رَبِّهِمْ ذَلِك هُوَ الْفَضلُ الْكَبِيرُ،

- ... و کسانی که ایمان آورده اعمال صالح کردند در باغهای بهشت قرار گرفته، نزد پروردگار خود هر چه بخواهند دارند، و فضل بزرگ همین است."

" لهم فیها ما یشاؤن عند ربهم." یعنی نظام دنیایی که هر چیزی به وسیله سببش پدید می آید، در آنجا جاری نیست و در آنجا این نظام برچیده شده و تنها سببی که در آنجا کارگر است اراده و خواست آدمی است.

هر چه را بخواهد در همان آن خدا برایش خلق می کند، و این خود فضل بزرگی است از خدای سبحان.

" ذلك الذی یبشر الله عباده الذین آمنوا و عملواالصالحات!" این جمله بشارتی است به مؤمنین صالح، بندگان صالحی که با عبارت" یبشرالله عباده " آنها را به عنوان " بندگان

۱- آیه ۳۱ و۳۲ سوره فصلت المیزان ج : ۱۷ ص : ۵۹۳

خود" تکریم و احترام فرموده است.

(۱)

سرمایه در بهشت تنها خواستن است!

-" لهُم مَّا يَشاءُونَ عِندَ رَبهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ،

-که نزد پروردگارشان هر چه بخواهند دارند و این است جزای نیکوکاران!"

این آیات پاداشی را که متقین نزد پروردگارشان دارند، بیان می کند، و آن عبارت است از اینکه ایشان هر چه که خواستشان بدان تعلق گیرد در اختیار دارند، پس سرمایه در بهشت تنها خواستن است که سبب تامی است برای به دست آمدن آنچه مورد خواست واقع شود، حال هر چه می خواهد باشد ، به خلاف دنیا که به دست آوردن چیزی از مقاصد دنیا، علاوه بر خواستن، احتیاج به عوامل و اسباب بسیار دارد که یکی از آنها سعی و عمل با استمداد از تعاون اجتماعی است .

این آیه شریفه با توجه به آیه قبلی اولا ـ دلالت دارد بر اینکه متقین در دار قرب و جوار رب العالمین هستند، و ثانیا هر چه بخواهند در اختیار دارند، پس این دو پاداش متقین است که عبارتند از: نیکوکاران .

پس علت تامه این اجرشان همان احسانشان است: ذلک جزاء المحسنین!

(۲)

دعوت کنندگان به بهشت

-" . . . وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلى الْجَنَّهِ وَ الْمَغْفِرَهِ بِإِذْنِهِ وَ يُبَينُ ءَايَتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ.

-. . . و خدا به سوی جنت و مغفرتی به اذن خود می خواند و آیات خود را برای مردم بیان می کند تا شاید متذکر شوند! "

مؤمنین با سلوک راه ایمان و اتصافشان به لباس تقوا انسان را به زبان و عمل به سوی جنت و مغفرت می خوانند، و به اذن خدا هم می خوانند، چون خدا اجازه شان داده که مردم را به سوی ایمان دعوت کنند، و به رستگاری و صلاح که سرانجامش جنت و مغفرت است راه بنمایانند.

(۳)

وارد شوندگان به بهشت

-" وَ مَن يَعْمَلْ مِنَ الصلِحَتِ مِن ذَكرٍ أَوْ أَنثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئك يَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ وَ لا يُظلَمُونَ نَقِيراً،

-و هر کس از زن و مرد کارهای شایسته کند، به شرطی که ایمان داشته باشد، به بهشت داخل می شود و حتی به قدر پوسته هسته خرما ستم نمی بیند."

۱- آیه ۲۲ سوره شوری المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۹

۲- آیه ۳۴ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۳۹۵

۳- آیه ۲۲۱ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۳۰۲

این آیه شریفه پاداش کسانی را خاطرنشان می سازد که اعمال صالح می کنند و آن پاداش عبارت است از بهشت، چیزی که هست خدای تعالی در این آیه از یک جهت رسیدن به بهشت را توسعه و تعمیم داده و از سوی دیگر فعلیت آن را مقید کرده به قیدی که آن فعلیت را تضییق می کند .

از یک سو شرط کرده که صاحب عمل صالح اگر بخواهد به پاداش خود یعنی بهشت برسد، باید که دارای ایمان باشد، چون هر چند پاداش در برابر عمل است و لیکن آنکه کافر است کفرش برای او عملی باقی نمی گذارد و هر عمل صالحی بکند آن را حبط و بی اجر می نماید.

و از سوی دیگر نفرمود: "و من یعمل الصالحات،" تا در نتیجه پاداش اخروی و بهشت را منحصر کرده باشد به کسانی که همه اعمال صالحه را انجام دهند، بلکه فرمود:" ومن یعمل من الصالحات،" و این خود توسعه ای است در وعده به بهشت.

بله، از آنجا که مقام، مقام بیان جزاء است، رعایت این دقت لازم بود، فضل الهی نیز همین را اقتضاء می کرد که جزای خیر آخرت را منحصر در افرادی انگشت شمار نکند بلکه آن را عمومیت دهد تا شامل حال هر کسی که ایمان آورد و مقداری اعمال صالحه انجام دهد بگردد و آنگاه از راه توبه بنده و یا شفاعت شفیعان، بقیه اعمال صالح را که او انجام نداده و گناهانی را که مرتکب شده، تدارک و جبران نماید.

و از سوی سوم با آوردن جمله:" من ذکر او انثی،" حکم را عمومیت داده تا شامل مردان و زنان هر دو بشود و اختصاص به مردان نداشته باشد .

آری از نظر اسلام هیچ فرقی بین مرد و زن نیست.

(۱)

شرایط ورود به بهشت

-" أُولَئکَ فی جَنَّتٍ مُّکْرَمُونَ،

-چنین کسانند که در باغهای بهشت مورد احترامند!"

خدای تعالی در قسمتی از آیات سوره معارج صفات و افعالی از انسانها را شمرده که منجر به بهشتی شدن آنها، و مکرم بودنشان در جنات، می شود و اینک جزئیاتی از آن اعمال و صفات را شرح می دهد:

اول از همه از میان همه امتیازات مؤمنینی که در آیات ذکر می شود نماز را اختصاص به ذکر می دهد، چون می خواهد شرافت نماز را رسانیده، و بفهماند نماز بهترین اعمال است. علاوه بر این، نماز اثر روشنی در دفع رذیله هلع مذموم دارد، چون

در

۱- آیه ۱۲۳ و ۱۲۴ سوره نساء المیزان ج : ۵ ص : ۱۴۰

آیه" ان الصلوه تنهی عن الفحشاء و المنکر،" نماز را بازدارنده از هر فحشاء و منکر دانسته است.

" الـذین هم علی صـلاتهم دائمون،" اینکه کلمه صـلاه را به ضـمیر هُم اضافه کرده دلالت دارد بر اینکه این مؤمنین بر خواندن نمازشـان مـداومت داشـته انـد، نه اینکه دائما در نماز بوده انـد، و سـتودن آنان به مـداومت در نماز اشاره است به اینکه اثر هر عملی با مداومت در آن کامل می شود .

" و الـذین فی امـوالهم حـق معلوم للسائـل و المحروم،" سـپس آن مؤمنین را به رعـایت و پرداخت حقی معلوم از اموال خود به سائل و محروم می ستاید.

" و الـذین یصـدقون بیوم الـدین،" آنچه از سـیاق شـمردن اعمال صالحه بر می آید این است که مراد از تصدیق یوم الدین این است که مصلین علاوه بر تصدیق قلبی روز جزا عملا هم آن را تصدیق می کنند، به این معنا که سـیره زندگیشان سـیره کسـی است که معتقد است هر عملی که انجام دهد به زودی در مورد آن بازخواست، و بر طبق آن جزا داده می شود، حال چه اینکه عملی خیر باشد و چه شر، اگر خیر باشد جزای خیرش می دهند، و اگر شر باشد جزای شرش می دهند .

و تعبیر به " یصـدقون" دلالت دارد بر اینکه تصـدیقشان اسـتمرار هم دارد، پس دائما مراقبند در هر عملی که می خواهند انجام دهند خدا را فراموش نکنند، اگر او آن عمل را خواسته انجامش دهند، و اگر نخواسته ترکش کنند.

" و الـذین هم من عذاب ربهم مشـفقون،" و کسانی که از عذاب پروردگارشان ترسانند، که آنچه در باره تصدیق به یوم الدین گفتیم، در اینجا نیز می آید، پس هم ترس درونی دارند، و هم عملشان عملی است که از این ترس خبر می دهد .

و لازمه اشـفاقشان از عـذاب پروردگار، علاوه بر مداومتشان به اعمال صالحه و مجاهدتشان در راه خدا، این است که به اعمال صالحه خود اعتماد ندارند، و از عذاب خدا ایمن نیستند، چون ایمنی از عذاب با خوف و اشفاق نمی سازد.

و سبب و علت اشفاق از عذاب این است که عذاب در مقابل مخالفت است، پس بجز اطاعت درونی چیزی نیست که آدمی را از عذاب نجات دهد.

از سـوی دیگر اطمینـانی هـم به نفس و درون آدمی نیست، چـون مـا زورمـان به هـوای نفسـمان نمی رسـد، مگر به آن مقـدار توانایی که خـدای سـبحان به ما داده، خـدایی که مالک هر چیز است، و مملوک چیزی نیست همچنان که خودش فرمود:" قل فمن یملک من الله شیئا."

" ان عذاب ربهم غیر مامون،" چون هیچ کس از عذاب پروردگارش ایمن نیست.

این جمله علت ترس مؤمنین از عذاب پروردگارشان را بیان نموده، روشن می سازد که مؤمنین در ترسیدن از عذاب مصابند، و وجه آن را در بالا بیان کردیم.

" و الذین هم لفروجهم حافظون ... هم العادون ،" و کسانی که شهوت خود را حفظ می کنند، مگر در مورد همسران و کنیزان خود که به خاطر به کار بردن نیروی شهوت در آن موارد ملامت نمی شوند، پس اگر کسی برای اطفای شهوت به دنبال غیر آنچه یاد شد باشد چنین کسانی تجاوزگرند.

" و الذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون،" و کسانی که امانت ها و پیمان خود را محترم می شمارند.

آنچه از کلمه امانات زودتر از هر معنایی به ذهن می رسد، انواع امانت هایی است که مردم به یکدیگر اعتماد نموده، و هر یک به دیگری می سپارد، از قبیل مال و جان و عرض، و شخص امین رعایت آن را نموده در حفظش می کوشد و به آن خیانت نمی کند.

و ظاهرا مراد از کلمه عهد در آیه مورد بحث قراردادهای زبانی و عملی است که انسان با غیر می بندد، که فلان عمل را انجام و یا فلان امر را رعایت و حفظ کند، و بدون مجوز آن قرارداد را نقض ننماید.

" و الذین هم بشهاداتهم قائمون،" و کسانی که پای شهادت های خود می ایستند. معنای شهادت معلوم و معروف است و قائم بودن به شهادت به معنای این است که از تحمل و ادای آنچه تحمل کرده استنکاف نورزد، اولا وقتی او را شاهد می گیرند شهادت را تحمل کند، و ثانیا وقتی برای ادای شهادت دعوت می شود استنکاف نورزد، و بدون هیچ کم و زیادی آنچه دیده بگوید، و آیات قرآن در این باره بسیار است.

" و الذین هم علی صلاتهم یحافظون،" و کسانی که بر نماز خود محافظت دارند. منظور از محافظت بر صلاه این است که صفات کمال نماز را رعایت کند، و آنطور که شرع دستور داده نماز بخواند .

" اولئک فی جنات مکرمون،" ایشان در بهشت ها محترمند!

(۱)

از شرایط ورود به جنت: ثبات در فتنه ها

-" أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا الْجَنَّهَ وَ لَمَّا يَأْتِكُم مَّثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُم مَّستهُمُ الْبَأْساءُ وَ الضرَّاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتى يَقُولَ الرَّسولُ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتى نَصرُ اللَّهِ أَلا إِنَّ نَصرَ اللَّهِ قَرِيب،

-" آیا می پندارید بدون اینکه آنچه بر سر اقوام و ملل گذشته از مصائب درونی و

۱- آیه ۲۲ تا ۳۵ سوره معارج المیزان ج ۲۰ ص ۲۲

برونی بیامد بر سر شما آید داخل بهشت شوید؟ نه ممکن نیست شما نیز مانند آنها امتحان خواهید شد آنها آنچنان آزمایش سختی شدند که دچار تزلزل گشته حتی رسول و مؤمنین گفتند: پس نصرت خدا چه وقت است آنگاه به ایشان گفته شد: آگاه باشید که نصرت خدا نزدیک است ! "

این سنت دائمی خدا است که فتنه ها پیش آورد، و احدی از مردم به سعادت دین و قرب رب العالمین نمی رسد مگر با ثبات و تسلیم .

(۱)

برای ورود به بهشت حقیقت ایمان لازم است!

-" إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ الَّذِینَ هَادُوا وَ النَّصرَی وَ الصبِئِینَ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الاَخِرِ وَ عَمِلَ صلِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَ لا هُمْ یحْزَنُونَ

- بدرستی کسانی که مؤمنند و کسانی که یهودی و نصرانی و صابئی هستند هر کدام به خدا و دنیای دیگر معتقد باشند و کارهای شایسته کنند پاداش آنها پیش پروردگارشان است نه بیمی دارند و نه غمگین شوند "

مراد از الذین آمنوا، در ابتدای آیه کسانی هستند که ایمان ظاهری دارند، و به این نام و به این سمت شناخته شده اند، بنا بر این معنای آیه این می شود: این نامها و نامگذاریها که دارید، از قبیل مؤمنین، یهودیان، مسیحیان، صابئیان، اینها نزد خدا هیچ ارزشی ندارد، نه شما را مستحق پاداشی می کند، و نه از عذاب او ایمن می سازد!

همچنانکه یهود و نصاری بنا به حکایت قرآن می گفته اند:

" داخل بهشت نمی شود، مگر کسی که یهودی باشد، و یا کسی که نصاری باشد، نه بلکه تنها ملاک کار و سبب احترام و سعادت، حقیقت ایمان به خدا و روز جزاء است، و نیز عمل صالح است."

و این مطلب در آیات قرآن کریم مکرر آمده، که سعادت و کرامت هر کسی دائر مدار و وابسته به عبودیت است، نه به نام گذاری، پس هیچ یک از این نامها سودی برای صاحبش ندارد، و هیچ وصفی از اوصاف کمال، برای صاحبش باقی نمی ماند، و او را سود نمی بخشد، مگر با لزوم عبودیت.

و حتی این نامگذاریها، انبیاء را هم سود نمی دهد، تا چه رسد به پائین تر از آنان همچنانکه می بینیم خدای تعالی در عین اینکه انبیاء خود را با بهترین اوصاف می ستاید مع ذلک در باره آنان می فرماید: " انبیاء هم اگر شرک بورزند، اعمالی که کرده اند بی اجر میشود. "

و در خصوص اصحاب پیامبر اسلام، و کسانی که به وی ایمان آوردند، با آنکه در جای دیگر از عظمت شان و علو قدرشان سخن گفته، می فرماید:

" خدا به بعضی از کسانی که ایمان آورده، و عمل صالح کرده اند، وعده مغفرت و اجر

۱- آیه ۲۱۴ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۲۳۵

عظیم داده است.“

(۱)

برای چه کسانی درهای آسمان و بهشت باز نمی شود؟

-” إِنَّ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِئَایَتِنَا وَ استَکْبرُوا عَنهَا لا تُفَتَّحُ لهُمْ أَبْوَب السمَاءِ وَ لا یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ حَتی یَلِجَ الجَمَلُ فی سمّ ِ الخَیَاطِ وَ کذَلِک نجْزِی الْمُجْرِمِینَ.

-کسانی که آیه های ما را تکذیب کرده و نسبت به آنها تکبر ورزیدند درهای آسمان را به رویشان نگشایند و به بهشت وارد نشوند تا طناب کشتی به سوراخ سوزن داخل شود، آری، بدکاران را این چنین سزا می دهیم! “

نفیی که خداوند از فتح درهای آسمان کرده هم شامل فتح آن برای ورود و صعود ادعیه و اعمال آنان می شود، و هم شامل فتح آن برای صعود ارواح شان، الا اینکه جمله مزبور قرینه است بر اینکه مقصود از نگشودن درهای آسمان تنها برای ورودشان به بهشت است، چون از ظاهر این آیه و همچنین آیه: ”و فی السماء رزقکم و ما توعدون،“ بر می آید که بهشت در آسمان است.

-” حتی یلج الجمل فی سم الخیاط،“

در این جمله ورودشان به بهشت تعلیق بر محال شده، و این تعلیق بر محال کنایه است از اینکه چنین چیزی محقق نخواهد شد، و باید کسانی که آیه های ما را تکذیب کرده و نسبت به آنها تکبر ورزیدند برای همیشه از آن مایوس باشند.

(۲)

حرام بودن جنت برای معتقدین به شریک برای خدا

-” إِنَّهُ مَن یُشرِک بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَیْهِ الْجَنَّهَ وَ مَأْوَاهُ النَّارُ وَ مَا لِلظلِمِینَ مِنْ أَنصارٍ،

-بدرستی حقیقت این است که کسی که شرک به خدا می ورزد محققا خداوند بهشت را بر او حرام کرده و جایش در آتش خواهد بود. هیچ یاوری از یاوران برای ستمکاران نیست . “

این آیه دلالت دارد بر اینکه این گناه یعنی در الوهیت برای خداوند انباز گرفتن، شرک است، و مرتکب آن کافر، و نیز دلالت دارد بر اینکه بهشت بر کفار حرام است.

در اینکه بطور حکایت از حضرت مسیح فرمود:” فقد حرم الله علیه الجنه و ماویه النار و ما للظالمین من انصار،“ عنایتی است به

اینکه در ضمن بیان مطلب اشاره ای هم به بطلان نسبت ناروایشان به مسیح کرده باشد، و آن نسبت داستان تفدیه است که

۱- آیه ۶۲ سوره بقره ترجمه المیزان ج : ۱ ص : ۲۹۲

۲- آیه ۴۰ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۱۴۴

مسیحی ها نسبت می دهند به حضرت مسیح که وی با پای خود به طرف چوبه دار رفته، بلکه خودش می خواسته که خود را بدار آویزد، چون می خواست جانش را فدای پیروان خود کند، بلکه خداوند از گناهان آنان در گذرد، و تکالیف الهی خود را از آنها بردارد، و در روز قیامت بدون اینکه بدن هایشان با آتش دوزخ تماسی پیدا کند یکسره به بهشت شان ببرد.

مسیحی ها داستان بدار آویختن و نیز داستان تفدیه را برای خاطر همین درست کرده اند که تنها از دینداری به اسمش قناعت کرده، و جمیع محرمات الهی را به خیال اینکه خدا از آنان نهی ننموده مرتکب شوند، و در عین حال روز قیامت هم به پاداش اینکه برای خدا پسر درست کردند و ... یکسره به بهشت درمی آیند!!!

(۱)

محرومیت از بهشت بخاطر علوخواهی و فساد

-" تِلْكَ الدَّارُ الاَخِرَةُ نجْعَلُهَا لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فی الأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعَقِبَهُ لِلْمُتَّقِین،

-این خانه آخرت را به کسانی اختصاص می دهیم که نمی خواهند در زمین برتری نمایند و فساد انگیزی کنند، و سرانجام خاص متقین است! "

کلمه " تلک" شرافت و ارجمندی و علو مکان آخرت را می رساند، و همین خود شاهد است بر اینکه مراد از دار آخرت، دار آخرت سعیده است، نه هر آخرتی، و نیز به همین جهت مفسرین دار آخرت را در آیه مورد بحث به بهشت تفسیر کرده اند.

علو خواهی یکی از مصادیق فساد خواهی است، و اگر از میان فسادها خصوص علوخواهی و برتری جویی را نام برده، برای این است که نسبت به خصوص آن عنایت داشته است.

این آیه شریفه عمومیت دارد، و می رساند که تنها کسانی به بهشت می روند، که در زمین، هیچ یک از مصادیق فساد و یا به عبارتی دیگر هیچ یک از گناهان را مرتکب نشوند، به طوری که حتی اگر در همه عمر یک گناه کرده باشند، از بهشت محروم می شوند، و لیکن آیه دیگری از قرآن کریم این عموم را تخصیص زده و فرموده:" ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه، نکفر عنکم سیئاتکم، و ندخلکم مدخلا کریما. "

(۲)

۱- آیه ۷۲ سوره مائده المیزان ج : ۶ ص : ۱۰۱

۲- آیه ۸۳ سوره قصص المیزان ج : ۱۶ ص : ۱۱۹

طمع بیهوده منافقین برای دخول در جنت نعیم

-" فَمَالِ الَّذِینَ کَفَرُوا قِبَلَک مُهْطِعِینَ،

-عَنِ الْیَمِینِ وَ عَنِ الشمَالِ عِزِینَ،

-أَ یَطمَعُ کلُّ امْرِیٍ مِّنهُمْ أَن یُدْخَلَ جَنَّهَ نَعِیمٍ . . .؟

-با اینکه خدای تعالی مقدر فرمود که کفار را با بهشت خود گرامی ندارد، این کفار را که در پیرامون تواند چه می شود که چشم از تو بر نمی دارند؟

-و در عین اینکه با همند از چپ و راست متفرق می شوند،

-آیا هر یک از آنها طمع آن دارند که تقدیر الهی را بر هم زده داخل بهشت نعیم شوند؟"

آیه مورد بحث مربوط به طایفه ای از مسلمانان است که ایمان آورده و داخل مؤمنین بودند، و بیشتر از مؤمنین واقعی چپ و راست رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم را احاطه می کردند، ولی در باطن به بعضی از احکام که بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم نازل شده کفر ورزیدند و اعتنایی به آن نکردند .

خدای سبحان در این آیات توبیخشان کرده که از احاطه کردن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم و همواره با آن جناب بودن سودی نخواهند برد، و نباید طمع بهشت کنند، چون از آنانی که داخل بهشت شوند نیستند، و نه می توانند قضا و قدر خدا را لغو کنند، و نه خدا را به ستوه آورند.

(۱)

شرابی که در بهشت می نوشند!

-" یُسقَوْنَ مِن رَّحِیقٍ مَّخْتُومٍ،

-خِتَمُهُ مِسکٌ وَ فی ذَلِک فَلْیَتَنَافَسِ الْمُتَنَفِسون،

-وَ مِزَاجُهُ مِن تَسنِیم،

-عَیْناً یَشرَب بهَا الْمُقَرَّبُونَ،

-از شراب صافی مهرخورده به ایشان می نوشانند،

-شرابی که مهر و مومش مشک است و شایسته است که مردم نسبت به چنین زندگی مسابقه بگذارند.

-شرابی که ممزوج با چشمه تسنیم است،

-منظور چشمه ای است خاص مقربین که جز از آن نمی نوشند.“

در آیه قبل در مورد ابرار فرمود:

-محققا ابرار غرق در نعمتند،

-بر اریکه ها تکیه زده تماشا می کنند،

-در سیمایشان طراوت تنعم مشاهده می شود.

در این آیات انواع نعمت هائی را می شمارد که خداوند سبحان در بهشت برای

۱- آیه ۳۶ تا ۴۱ سوره معارج المیزان ج ۲۰ ص ۲۸

آنان انعام فرموده است:

همچنـان که همین معنا را در آیه زیر به صـراحت، خاطرنشان کرده و می فرمایـد:" سابقوا الی مغفره من ربکم و جنه،" پس در آیه بشر را ترغیب می کند تا بشتابد به سوی آن نعمتی که با عبارت رحیق مختوم توصیفش کرده است.

بعـد از ترغیـب بـه همـه نعمت هـای بهشـتی، می فرمایـد: مسـابقه گران و زورآزمایـان بایـد بر سـر همه نعمت هـای بهشـتی، و مخصوصا بر سر رحیق مختوم مسابقه بگذارند، که نوشیدنی خاص آنان است.

" و مزاجه من تسـنیم- شـرابی که ممزوج با چشمه تسنیم است،" کلمه مزاج به معنای وسیله مخلوط کردن است، و کلمه تسنیم به معنای چشمه ای است در بهشت، که خدای تعالی نامش را تسنیم نهاده است.

" عینا یشرب بها المقربون- چشمه ای است خاص مقربین که جز از آن نمی نوشند."

(۱)

در بهشت خواب نیست

-" أَصحَب الْجَنَّهِ یَوْمَئذٍ خَیرٌ مُّستَقَرًّا وَ أَحْسنُ مَقِیلاً،

-اهل بهشت آن روز قرارگاه بهتر و استراحت گاه نیکوتر دارند."

کلمه مسـتقر و مقیـل دو اسم مکـان از اسـتقرار و قیلوله هسـتند، اما اسـتقرار که روشن است، و اما قیلوله به معنای استراحت در نصف روز است، چه اینکه همراه با خواب باشد و چه نباشد، و باید هم همینطور باشد، چون در بهشت خواب نیست.

(۲)

بحثی در نزول اشیاء از بهشت

روایاتی هست که می گویـد: پایه های کعبه و نیز حجر الاسود و سـنگ مقام از بهشت نازل شده – و اینکه سـنگ مقام در زیر مقام فعلی دفن شده – و نظائر این.

نظیر این گونه روایـات در معـارف دینی بسـیار است، حتی در بـاره بعضـی از نباتات و میوه ها و امثال آن آمـده، که مثلا فلان میوه یا فلان گیاه، بهشتی است، و نیز روایاتی که می گوید: فلان چیز از جهنم و یا از فوران جهنم است.

از همین دسـته است روایاتی که در باب طینت وارد شده، و می گوید طینت مردم با سعادت از بهشت، و طینت اشقیاء از آتش بوده، یا از دسته اول از علیین، و از دسته دوم از سجین بوده است .

و نیز از همین دسته است آن روایاتی که می گوید: بهشت برزخ در فلان قطعه از

۱- آیه ۲۵ تا ۲۸ سوره مطففین المیزان ج ۲۰ ص ۳۹۴

۲- آیه ۲۴ سوره فرقان المیزان ج : ۱۵ ص : ۲۷۹

زمین، و آتش برزخ در آن قطعه دیگر از زمین است.

و روایاتی که می گوید: قبر یا باغی از باغ های بهشت است، و یا حفره ای از حفره های جهنم،

و امثال این روایات که هر کس اهل تتبع و جستجو، و نیز بینای در مطاوی اخبار باشد به آنها دست می یابد.

این گونه روایات از معارف الهیه است که فتح بابش به وسیله قرآن شریف شده، و ائمه علیهم السلام مسیر آنرا دنبال کرده اند، آری از کلام خدای تعالی برمی آید: که تنها حجر الاسود و چه و چه از ناحیه خدا نیامده، بلکه تمامی موجودات از ناحیه او نازل شده است، و آنچه در این نشئه که نشئه طبیعی و مشهود است دیده می شود، همه از ناحیه خدای سبحان نازل شده، چیزیکه هست آنچه از موجودات و حوادث که خیر و جمیل است، و یا وسیله خیر، و یا ظرف برای خیر است، از بهشت آمده، و باز هم به بهشت برمی گردد، و آنچه از شرور است یا وسیله برای شر و یا ظرف برای شر است، از آتش دوزخ آمده، و دوباره به همانجا بر می گردد.

اینک نمونه هائی از کلام خدا:

-" و ان من شی ء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم،

-هیچ چیز نیست مگر آنکه نزد ما از آن خزینه ها هست، و ما نازل نمی کنیم، مگر به اندازه ای معلوم. "

که می رساند تمامی اشیاء عالم نزد خدا موجودند، و به وجودی نامحدود، و غیر مقدر با هیچ تقدیر موجودند، و تنها در هنگام نزول، تقدیر و اندازه گیری میشوند.

پس آیه شریفه، مسئله خدائی بودن هر چیز را، عمومیت داده، همه چیز را از ناحیه خدا می داند، و آیاتی دیگر این معنا را در باره بعضی از چیزها بخصوص اثبات می کند، مانند آیه:

-" و أنزل لکم من الانعام ثمانیه ازواج،

-برای شما از جنس چهار پایان هشت جفت نازل کرده است."

-" و انزلنا الحدید فیه باس شدید،

-آهن را نازل کردیم ، که در آن قدرتی بسیار است."

-" و فی السماء رزقکم و ما توعدون،

-رزق شما و آنچه که وعده اش را به شما داده اند در آسمان است."

به حکم این آیات آنچه در دنیا هست همه از ناحیه خدای سبحان نازل شده، و خدا در کلامش مکرر فرموده که بار دیگر همه آنها به سوی پروردگار بر می گردند، از آن جمله آیات زیر است:

-" و ان الی ربک المنتهی،

-بدرستی که منتهی به سوی پروردگار تو است."

-" الی ربک الرجعی،

-بازگشت به سوی پروردگار تو است.“

-” الیه المصیر،

-بازگشت بسوی او است.“

-” الا الی الله تصیر الامور ! “

-آگاه باشید که همه امور به سوی خدا باز می گردد! “.

و نیز آیه سوره حجر این معنا را هم افاده می کند: که اشیاء - در فاصله میانه پیدایش و بازگشت - بر طبق مقتضائی سیر می کنند، که کیفیت آغازشان آنرا اقتضاء کرده، و بر آن سرنوشتی از سعادت و شقاوت و خیر و شر جریان می یابند، که ابتداء وجودش اقتضای آنرا دارد.

و این معنا از آیات زیر نیز استفاده می شود:

-” کل یعمل علی شاکلته،

-هر کسی بر طینت خود می تند.“

-” و لکل وجهه هو مولیها،

-هر کسی برای خود هدفی معین دارد که خواه ناخواه به همان سو رو می کند.“

قرآن کریم در باره این سنگ حجرالاسود و سنگهای دیگر، و هر موجود دیگر فرموده: همه از ناحیه قرارگاهی که نزد خدا داشته اند نازل شده اند، و دوباره به سوی او برمی گردند، بعضی به سوی بهشت او، و بعضی به سوی دوزخش!

(۱)

محیط طبیعی، و نعمت های بهشتی

اشاره ای به محل بهشت موعود

۱- المیزان ج : ۱ ص : ۴۳۸

-" وَ فی الأَرْضِ ءَایَتٌ لِّلْمُوقِنِینَ،

-وَ فی أَنفُسِکمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ،

-وَ فی السمَاءِ رِزْقُکمْ وَ مَا تُوعَدُون،

-فَوَ رَب السمَاءِ وَ الأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّکُمْ تَنطِقُونَ،

-هم در زمین آیاتی هست برای اهل یقین،

-و هم در درون وجود خودتان چرا آن آیات را نمی بینید،

-و در آسمان، هم رزق شما هست و هم آنچه که وعده داده شده اید،

-پس به رب آسمانها و زمین سوگند که آنچه وعده داده شده اید عینا مثل اینکه شما سخن می گویید حق است!"

وَ فی السمَاءِ رِزْقُکمْ وَ مَا تُوعَدُون!

بعضی از مفسرین گفته اند: مراد از کلمه سَماء جهت بالا است، چون هر چیزی که بالای سر ما باشد و ما را در زیر پوشش خود قرار داده چنین چیزی را در لغت عرب سماء می گویند.

ممکن هم هست بگوییم اصلا منظور از آسمان معنای لغوی کلمه - که جهت بالا باشد- نیست، بلکه منظور از آن، عالم غیب باشد، چون همه اشیاء از عالم غیب به عالم شهود می آیند، که یکی از آنها رزق است که از ناحیه خدای سبحان نازل می شود.

وَ مَا تُوعَدُون!

یعنی: آنچه که وعده داده شده اید نیز در آسمان است.

حال ببینیم منظور از آن چیست؟ ظاهرا مراد از آن، بهشتی است که به انسانها وعده اش را داده، و فرموده " عندها جنه الماوی."

و اینکه بعضی گفته اند که مراد از آن، بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب هر دو است، با آیه شریفه" ان الذین کذبوا بایاتنا و استکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء و لا یدخلون

الجنه حتی یلج الجمل فی سم الخیاط،" نمی سازد، چون می فرماید: چنین کسانی درهای آسمانی برویشان گشوده نمی شود، پس معلوم می شود جهنم در آسمانها نیست.

بله، در قرآن کریم مکرر نازل شدن عذاب دنیوی را، به آسمان نسبت داده و مثلا فرموده:" فانزلنا علی الذین ظلموا رجزا من السماء،" و آیاتی دیگر نیز این معنا را می رساند.

" فَوَ رَب السمَاءِ وَ الأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ،" پس به پروردگار آسمان و زمین سوگند که آنچه ما گفتیم که رزقتان است و آنچه که وعده داده شده اید که همان بهشت باشد- که خود رزقی دیگر است- در آسمان است. و این مطلبی است ثابت، و قضائی است حتمی، مثل حق بودن سخن گفتن خودتان، همان طور که در سخن گفتن خود شکی ندارید، در این گفته ما هم شک نداشته باشید.

و اما اینکه گفتیم بهشت هم رزقی است، دلیلش قرآن کریم است که در آیه شریفه" لهم مغفره و رزق کریم،" بهشت را رزقی کریم خوانده است.

(۱)

بهشت و وسعت آن

-" ... وَ جَنَّةٍ عَرْضهَا السمَوَت وَ الأَرْض أُعِدَّت لِلْمُتَّقِينَ،

-... و به سوی بهشتی که پهنای آن همه آسمانها و زمین را فرا گرفته و مهیا برای پرهیزکاران است ."

اینکه فرمود:" جنه عرضها السموات و الارض...." منظور از عرض بهشت، چیزی در مقابل طول آن نیست، بلکه منظور وسعت آن است، و این خود استعمالی است شایع، و کانه تعبیر به عرض، کنایه است از اینکه وسعت آن به نهایت درجه است، و یا به قدری است که وهم و خیال بشری نمی تواند آن را بسنجد و برایش حدی تصور کند، البته این تعبیر معنای دیگری نیز دارد، که در روایت زیر آمده است:

" در مجمع البیان در ذیل آیه:" جنه عرضها السموات و الارض،" از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم روایت کرده که شخصی از آن جناب پرسید: وقتی عرض بهشت همه آسمانها و زمین باشد پس دوزخ کجا است؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم فرمود: سبحان الله وقتی روز می آید شب کجا است؟"

بعضی ها این کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم را این گونه تفسیر کرده اند: که مراد آن جناب این بوده که آتش در علم خدای تعالی است، همان طور که شب در هنگام فرا رسیدن روز در علم خدای تعالی است، اگر منظور این اشخاص این است که آتش از علم خدای تعالی غایب نیست پر واضح است که این جواب قانع کننده نیست، و

۱- آیه ۲۰تا ۲۳ سوره ذاریات المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۶۰

اشکال را از بین نمی برد، چون سؤال از مکان آتش است نه از علم خدای تعالی به آتش، و اگر منظورشان این است که ممکن است مکان دیگری بیرون از سماوات و ارض باشد که دوزخ در آن قرار داشته باشد، گو اینکه این احتمال فی نفسه بعید نیست، لیکن روی این فرض مقایسه جنت و نار با لیل و نهار، مقایسه ای صحیح نیست، برای اینکه شب در هنگام آمدن نهار از حیطه آسمانها و زمین خارج نیست، و بنابر این حق مطلب این است که این تفسیر درست نیست .

و من گمان می کنم روایت به یک معنائی دیگر نظر دارد، و توضیح آن این است که آخرت با همه نعمتها و عذابهایش هر چند که شباهتی با دنیا و لذائذ و آلامش دارد، و همچنین انسانی که در آخرت وارد شده هر چند که همان انسانی است که به عینه در دنیا بود - همچنان که مقتضای ظواهر کتاب و سنت همین است، الا اینکه نظامی که حاکم در آخرت است غیر از نظامی است که در دنیا حاکم است، چون آخرت دار أبدیت و بقا است، و دنیا دار زوال و فنا است، و به همین جهت انسان در بهشت می خورد، و می نوشد و نکاح می کند و لذت شهوانی می برد، ولی در آنجا دچار عوارضی که در دنیا بر او وارد می شد نمی گردد و همچنین انسان دوزخی در آخرت بین آتش می سوزد، و سوزش آتش را می چشد و از خوردنیها و نوشیدنیها و مسکن و هم نشین دوزخیش شکنجه می بیند، ولی آثار سوختن دنیائی را ندارد، نه ذغال می شود و نه خاکستر و نه می میرد.

و همچنین در آخرت عمری أبدی و بی پایان دارد، ولی آثار طول عمر دنیائی از قبیل کهولت و پیری و سال خوردگی را ندارد، و همچنین سایر شؤون حیاتی دنیائی را دارد ولی آثار دنیائی آن را ندارد، و این نیست مگر به خاطر اینکه عوارض و لوازم نامبرده از لوازم نظام دنیوی است، نه از لوازم مطلق نظام (چه دنیائی و چه آخرتی،) پس دنیا دار تزاحم و تمانع است، ولی آخرت چنین نیست. (پس می شود پهنای آسمانها و زمین را بهشت اشغال کرده باشد، و در عین حال جهنم نیز آن را اشغال کند.)

از جمله دلائل این معنا این است که: ما آنچه را که در طرف مشاهده خود از حوادث و اتفاقات واقعه حوادث دیگری را برای بار دوم می بینیم حوادث بار اول از نظرمان غایب می شود، مثلا حوادث امروز را وقتی می بینیم که حوادث دیروز از نظر ما غایب شده باشد، حوادث شب را وقتی می بینیم که حوادث روز گذشته باشد، و همچنین مثالهای دیگر و اما نسبت به خدای سبحان چنین نیست، از نظر او حوادث شب و روز یک جا مشاهد است، و حوادث آینده حوادث گذشته را از محضر او غایب نمی سازد، و این قسم حوادث مزاحمتی با یکدیگر ندارند، پس شب و روز و حوادث مقارن آن دو، به حسب نظام

ماده و حرکت متزاحم و متمانعند، در یک جا و در یک لحظه جمع نمی شوند، ولی در نظام آخرت هیچ تزاحم و تمانعی با هم ندارند، و با این بیان معنای آیه زیر نیز بهتر فهمیده می شود: "ا لم تر الی ربک کیف مد الظل و لو شاء لجعله ساکنا ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا . "

و وقتی جمع بین لیل و نهار متزاحم، ممکن باشد، این نیز ممکن می شود که آسمان و زمین گنجایش بهشتی را داشته باشد که به وسعت آن دو است، و هم گنجایش دوزخی را داشته باشد که آن نیز به وسعت آن دو است به عبارت ساده تر اینکه: این نیز ممکن است که آسمان و زمین محل بهشتی و جهنمی باشد که وسعت هر دو بقدر آسمان و زمین است، ولی نه به حسب نظام دنیا، بلکه به حسب نظام آخرت.

در اخبار برای این جریان نظایری هست، از آنجمله در اخبار آمده که قبر یا روضه ای است از باغهای بهشت و یا حفره ای است از حفره های جهنم، و یا آمده است که قبر مؤمن تا چشمش کار می کند وسیع است.

پس بنابراین جا دارد کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم را که فرمود: "سبحان الله وقتی روز می آید شب کجا می رود؟ " را حمل کنیم بر چنان معنائی، نه بر حضور و غیاب آن دو از علم خدا، چون این خیلی روشن است که عالم بودن خدای تعالی به شب و روز ارتباطی با سؤال سائل ندارد، و همچنین اگر کسی از آن سؤال پاسخ دهد به اینکه وقتی روز می رسد شب همچنان در عالم خارج باقی می ماند، (و شب و روز نظیر چرخ فلکی است که نیمی از آن سفید و نیمی سیاه باشد، وقتی نیمه سفید جلوی شیشه می آید نیمه سیاه عقب می رود ولی در چرخ فلک هست،) چون در این صورت سائل اعتراض می کند و می گوید مطلب اینطور نیست، بلکه با آمدن روز در محل سکونت ما، شب آن محل معدوم می شود، و اگر محل را در نظر نگیریم و خود شب و روز را در نظر بگیریم، حقیقت شب عبارت است از یک سایه مخروطی که از تابش خورشید به یک طرف زمین در طرف دیگر آن پدید می آید، و این سایه مخروطی بطور دائم دور کره زمین می گردد و دائما یک طرف زمین روز و روشن و طرف دیگرش شب و تاریک است، پس با آمدن روز، شب باطل نمی شود، و در عین حال آنجا که روز هست، شب نیست .

(۱)

وسعت بهشت، مانند وسعت آسمان و زمین

-" سابِقُوا إِلی مَغْفِرَهٍ مِّن رَّبِّکمْ وَ جَنَّهٍ عَرْضهَا کَعَرْضِ السمَاءِ وَ الأَرْضِ أُعِدَّت لِلَّذِینَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسلِهِ ذَلِک فَضلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضلِ الْعَظِیمِ،

۱- آیه ۱۳۳ سوره آل عمران المیزان ج : ۴ ص : ۲۷

–به سوی مغفرتی از پروردگارتـان و بهشـتی که عرض آن چون عرض آسـمان و زمین است بشـتابید، که برای کسـانی آمـاده شـده که به خـدا و رسولان او ایمان آوردنـد، و این فضـلی است از خـدا که به هر کس بخواهد می دهد، و خدا دارای فضـلی عظیم است.“

بطوری کـه درتفسـیر آیـه قبلی گفته شـد مراد از کلمه عرض گشـادی و وسـعت بهشت است، نه عرض در مقابـل طـول و این استعمال استعمالی شایع است، و گویا خواسته است نهایت درجه وسعت را بفهماند.

کلمه سَـماء در این آیه به معنای یک آسـمان نیست، تا بگویی پس بهشت مشـمولین آیه آل عمران در آیه شـریفه ” و سارعوا الی مغفره مـن ربکـم و جنه عرضـها السـموات و الأـرض اعـدت للمتقین،“ پهنـاورتر از بهشت مشـمولین این آیه است، بلکه به معنای تمامی آسـمانها است، (چون الف و لام آن الف و لام جنس است،) پس سـماء در این آیه با سماوات در آن آیه منطبق است.

(۱)

غرفه های بهشت

–” وَ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِّنَ الجَنَّهِ غُرَفاً تجْرِی مِن تحْتهَا الأَنْهَرُ خَلِدِینَ فِیهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَمِلِین،

–و کسانی که ایمان آورده و عمل صالـح می کننـد ما در غرفه های بهشتی منزلشان می دهیم غرفه هایی که از پایین آن نهرها جاری است و ایشان همیشه در آن خواهند بود و چقدر خوب است پاداش اهل عمل ! “

” غرفه“ به معنای خانه بسیار زیبایی است که در بلندی قرار داشته باشد.

” لنبوئنهم“ به معنای جای دادن و منزل دادن کسی است برای همیشه در آن غرفه های بهشتی.

(۲)

غرفه های بلند بهشت و مناظرش

–” لَکِنِ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبهُمْ لهُمْ غُرَفٌ مِّن فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِیَّهٌ تجْرِی مِن تحْتهَا الأَنهَرُ وَعْدَ اللَّهِ لا یخْلِف اللَّهُ الْمِیعَاد،

–لیکن کسانی که از پروردگارشان می ترسـند غرفه هایی دارند که مافوق آن نیز غرفه هایی است بنا شده که از دامنه و چشـم اندازش نهرها جاری است این وعده خداست و خدا خلف وعده نمی کند.“

وعده خدا برای کسانی که از پروردگارشان می ترسند غرفه های بهشتی است که از بالای

۱- آیه ۲۱ سوره حدید المیزان ج ۱۹ ص ۲۹۰

۲- آیات ۵۶ تا ۶۰ سوره عنکبوت المیزان ج : ۱۶ ص : ۲۱۵

آنها غرفه هایی بنا شده که از دامنه و چشم اندازش نهرها جاری است.

" لا یخلف الله المیعاد." این جمله از سنت خدای تعالی در وعده هایش خبر می دهد و در عین حال دلهای بندگان خود را خرسند می سازد.

(۱)

ایمنی در قصرها و غرفات بهشت

-" ... وَ هُمْ فی الْغُرُفَتِ ءَامِنُونَ،

-... و در غرفه ها ایمنند."

یعنی در غرفه های بلند، از عذاب ایمنند، پس چنین افرادی عذاب نمی شوند.

(۲)

نهرهای جاری در قصرهای رفیع بهشتی

-... تجْرِی مِن تحْتهِمُ الأَنهَرُ ...،

-و اینکه در جایگاهشان جویها روان است."

جمله:" تجری من تحتهم الانهار،" کنایه است از اینکه صاحبان ایمان و عمل صالح در آخرت در قصرهای رفیع و عالی بسر می برند که در دامنه و چشم اندازش نهرها جاری است.

(۳)

انواع رودهای جاری در بهشت موعود

-" مَّثَلُ الجَنَّهِ الَّتی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِیهَا أَنهَرٌ مِّن مَّاءٍ غَیرِ ءَاسِنٍ وَ أَنهَرٌ مِّن لَّبنٍ لَّمْ یَتَغَیرْ طعْمُهُ وَ أَنهَرٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّهٍ لِّلشرِبِینَ وَ أَنهَرٌ مِّنْ عَسلٍ مُّصفًّی وَ لهُمْ فِیهَا مِن کلّ ِ الثَّمَرَتِ ... ،

-مَثل و صفت آن بهشتی که به مردم با تقوی وعده اش را داده اند این است که در آن نهرهایی از آب تازه و نمانده و نهرهایی از شیر هست، شیری که طعمش تغییر نمی کند. و نهرهایی از شراب است که برای نوشندگان لذت بخش است و نهرهایی از عسل خالص است و ایشان در بهشت از هر گونه ثمره برخوردارند.... "

" فیها انهار من ماء غیر آسن،" یعنی آبی که با زیاد ماندنش بو و طعم خود را از دست نمی دهد.

" و انهار من لبن لم یتغیر طعمه،" و نهرهایی از شیر که مانند شیر دنیا طعمش تغییر نمی کند.

" و أنهار من خمر لذه للشاربین،" یعنی نهرهایی از خمر که برای نوشندگان لذت

۱- آیه ۲۰ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۳۸۲

۲- آیه ۳۷ سوره سبا المیزان ج : ۱۶ ص : ۵۷۹

۳- آیه ۴۳ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۱۴۴

بخش است.

" و انهار من عسل مصفی،" یعنی نهرهائی از عسل خالص و بدون چیزهایی که در عسل دنیا هست و آن را فاسد و معیوب می کند.

" ولهم فیها من کل الثمرات،" در این جمله مطلب را عمومیت می دهد و می فرماید: و ایشان در بهشت از هر گونه ثمرات برخوردارند.

(۱)

درهای هشتگانه بهشت

در روایات اسلامی، در خصال از امام صادق علیه السلام، از پدرش، از جدش، از علی علیه السلام روایت آورده که فرمود:

برای بهشت هشت در است، دری که از آن، انبیاء و صدیقین داخل می شوند، و دری که از آن، شهداء و صالحین وارد می شوند، و از پنج در دیگرش شیعیان و محبین ما وارد می شوند .

و من همچنان بر صراط می ایستم و دعا می کنم، می گویم: پروردگارا شیعیان من، دوستانم، یاورانم، و هر کس را که در دار دنیا به من محبت می ورزیده، سلامت بدار !

از دل عرش ندا می رسد: دعایت مستجاب شد، و شفاعتت در باره شیعیانت پذیرفته گشت، حتی در آن روز هر یک نفر از شیعیان و دوستان و یاوران و آنها که با دشمنان من جنگیدند، چه با زبان و چه با عمل، شفاعتشان در هفتاد هزار نفر از همسایگان و اقربایشان پذیرفته می شود .

و دری دیگر است که سایر مسلمانان یعنی کسانی که شهادت به لا اله الا الله می داده اند و در دلشان ذره ای بغض ما اهل بیت نبوده از آن در وارد می شوند.

(۲)

چشمه ای که در بهشت می جوشد!

-" إِنَّ الأَبْرَارَ يَشرَبُونَ مِن كَأْسٍ كانَ مِزَاجُهَا كافُوراً،

-عَيْناً يَشرَب بهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونهَا تَفْجِيراً،

-و نیکوکاران عالم در بهشت از شرابی نوشند که طبعش در لطف و رنگ و بوی کافور است،

-از سرچشمه گوارایی آن بندگان خاص خدا می نوشند که به اختیارشان هر کجا خواهند جاری می شود.“

۱- آیه ۱۵ سوره محمد المیزان ج : ۱۸ ص : ۳۵۱

۲- المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۵۶

" تفجیرعین " عبارت است از شکافتن زمین برای جاری ساختن آب های زیر زمینی، و ما ناگزیریم در اینجا تفجیر عین را حمل کنیم بر صرف خواستن آن، چون این معنا مسلم است که جاری ساختن چشمه های بهشتی نیازمند بیل و کلنگ نیست. آری نعمت های بهشتی به جز خواست و اراده اهل بهشت هیچ هزینه دیگری لازم ندارد، همچنان که فرمود:" لهم ما یشاؤن فیها."

" عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا،" یعنی نوشیدن از کاس را که گفتیم از هر کاسی نیست، بلکه آن کاس را اختصاص می دهد به چشمه ای که چنین و چنان است. و اگر از نوشندگان آن کاس تعبیر به عباد الله کرد، برای این بود که اشاره کند به اینکه اگر از آن کاس می نوشند به خاطر این است که به زیور عبودیت آراسته شدند، و به لوازم آن عمل کردند.

بعید نیست که این دو آیه در مقام بیان حقیقت عمل صالح آنان بر اساس تجسم اعمال باشد، و بفهماند وفای به نذر و اطعام طعام برای رضای خدا ظاهرش وفا و اطعام طعام است اما باطنش نوشیدن از کاسی است که مزاجش کافوری است، آن هم از چشمه ای که به طور مستمر خودشان با اعمال صالح خود می شکافند، و به زودی حقیقت عملشان در جنه الخلد برایشان ظاهر می شود، هر چند که در دنیا به صورت وفا و اطعام طعام است.

ظاهر جمله یشربون و جمله یشرب بها می فهماند همین حالا مشغول نوشیدنند، نه اینکه در قیامت می نوشند، و گر نه می فرمود سیشربون، و یشربوا بها، علاوه بر این، نوشیدن، وفا کردن، اطعام نمودن و ترسیدن، همه را در یک سیاق آورده و فرموده یشربون، یوفون، یخافون، یطعمون و نیز ذکر تفجیر در جمله یفجرونها تفجیرا مؤید دیگری است، برای اینکه ظهور دارد در اینکه شکافتن چشمه و جاری ساختن آب آن را با اسباب این کار انجام می دهند، که همان وفا و اطعام و خوف است، پس حقیقت این اعمال همان تفجیر عین است .

(۱)

چشمه سلسبیل، و اوصافی از بهشت خوبان

-" وَ جَزَاهُم بِمَا صبرُوا جَنَّةً وَ حَرِیرا،

-و خداوند پاداش آن صبر کامل بر ایثارشان را باغ بهشت و لباس حریر بهشتی لطف فرمود."

-" متکئین فیها علی الارائک لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا،

-که در آن بهشت بر تختها ی عزت تکیه زنند و آنجا نه آفتابی سوزان بینند و نه

۱- آیه ۵ تا ۱۱ سوره دهر المیزان ج ۲۰ ص ۱۹۹

سرمای زمهریر.“

خوبان در آن بهشت بر تکیه گاهها تکیه داشتند، و در بهشت نه آفتابی می بینند تا از گرمای آن متاذی شوند، و نه زمهریری تا از سرمای آن ناراحت گردند.

-” و دانیه علیهم ظلالها و ذللت قطوفها تذلیلا،

-و سایه درختان بهشتی بر سر آنها و میوه هایش در دسترس و به اختیار آنهاست.“

منظور از نزدیکی سایه بر سر آنان این است که سایه بر سر آنان گسترده است، و تذلیل قطوف برای آنان به این معناست که خدای تعالی میوه های بهشتی را برای ایشان مسخر کرده، و تحت فرمان و اراده آنان قرار داده، به هر نحو که بخواهند بدون هیچ مانع و زحمتی بچینند.

-” و یطاف علیهم بانیه من فضه و اکواب کانت قواریرا،

-و ساقیان زیبای حور و غلمان با جامهای سیمین و کوزه های بلورین بر آنها دور زنند.“

مراد از اینکه فرمود با چنین ظرفهای نقره فام دور آنان طواف می کنند، طواف کردن خدام بهشتی است که برای اهل بهشت طعام و آب می آورند، و توضیح بیشترش در ذیل آیه ” و یطوف علیهم ولدان ...،“ می آید .

-” قواریر من فضه قدروها تقدیرا،“

-که آن کوزه های بلورین نقره ای به اندازه و تناسب اهلش اندازه گیری شده اند.“

می خواهد بفهماند ظرفهای غذا و شراب را خود ابرار بر طبق میل خود اندازه گیری می کنند، از غذا و شراب هر مقداری که بخواهند استفاده کنند ظرف آن غذا و شراب را هم به اندازه همان مقدار طعام و شراب اندازه گیری می کنند، و خلاصه چیزی از غذا و شرابشان در ظرف زیاد و کم نمی آید، آیه شریفه ” لهم ما یشاؤن فیها،“ و آیه ” یفجرونها تفجیرا،“ نیز اشاره ای به این معنا دارد.

احتمال هم دارد منظور خدمتگزاران طوافگر باشد که در باره آنان فرموده: ” یطاف علیهم،“ و مراد این باشد که خدمتگزاران ظرفهای غذا و شراب را به آن مقدار غذا و شرابی که أبرار احتیاج دارند اندازه گیری می کنند، در نتیجه چیزی از غذا و شرابشان در ظرفها نمی ماند، و کم هم نمی آید .

-” و یسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیلا،

–و آنجا شرابی که طبعش مانند زنجبیل گرم و عطرآگین است به آنها بنوشانند.“

بعضی از مفسرین گفته اند: در عرب مرسوم بوده که از زنجبیل استفاده عطر و بوی خوش می کرده اند، و آن را در جام نوشیدنیها می ریختند، در این آیه هم به ابرار وعده داده که زنجبیل بهشتی را که پاکیزه تر و خوشبوتر است در جام شرابشان می ریزند.

-” عینا فیها تسمی سلسبیلا،

-در آنجا چشمه ای است که سلسبیلش نامند و شرابش از خوبی از حد وصف بیرون است."

سلسبیل به معنای آبی سبک و لذیذ و برنده است.

-" و یطوف علیهم ولدان مخلدون اذا رأیتهم حسبتهم لؤلؤا منثورا،

-و دور آن بهشتیان، پسرانی زیبا که تا ابد نوجوانند و خوش سیما به خدمت می گروند که وقتی در آنها بنگری از فرط صفا گمان بری که لؤلؤ پراکنده اند."

یعنی فرزندانی بهشتی پیرامون ابرار طواف می کنند، که همیشه طراوت و خرمی جوانی و زیبایی منظر را دارند.

و منظور از اینکه فرمود: تو گمان می کنی که لؤلؤ منثورند، این است که آن خدمتگزاران آنقدر صفای لون دارند، و آنقدر چهره هایشان نورانی است که نور رویشان به روی یکدیگر می تابد، تو گویی در مجالسی که ایشان خدمت می کنند لؤلؤ نثارکرده اند.

-" و اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا،

-و چون آن جایگاه نیکو را مشاهده کنی عالمی پر نعمت و کشوری بی نهایت بزرگ خواهی دید."

بعضی گفته اند: معنای مشاهده کردن اول این است که اگر چشم خود را بدانجا یعنی به بهشت بیفکنی، در آنجا نعیمی می بینی که با زبان قابل وصف نیست، و ملک کبیری می بینی که با هیچ مقیاسی نمی توان تقدیرش کرد.

-" عَلِیهُمْ ثِیاب سندُسٍ خُضرٌ وَ إِستَبرَقٌ وَ حُلُّوا أَساوِرَ مِن فِضهٍ وَ سقَاهُمْ رَبهُم شرَاباً طهُوراً،

-بر اندام بهشتیان لباسهایی است از حریر نازک سبز رنگ و از دیبای ضخیم، و با دستبندهایی از نقره تزیین شده اند، و پروردگارشان شراب طهور به آنها می نوشاند."

" و سقیهم ربهم شرابا طهورا،" خدایشان شرابی به ایشان نوشانید که طهور بود، یعنی در پاکی به حد نهایت بود، شرابی بود که هیچ قذارت و پلیدی را باقی نمی گذاشت، و یکی از قذارتهای درونی آدمی غفلت از خدای سبحان، و بی توجهی به اوست، پس ابرار که این شراب طهور را نوشیدند محجوب از پروردگارشان نیستند، و لذا آنان می توانستند خدا را حمد بگویند، همچنان که قرآن فرموده:" و اخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین." حمد وصفی است که جز بندگان خالص خدا صلاحیت آن را ندارند، چون خود خدای تعالی فرموده: " سبحان الله عما یصفون الا عباد الله المخلصین."

خدای تعالی در جمله " و سقیهم ربهم،" همه واسطه ها را حذف کرده، و نوشاندن به ایشان را مستقیما به خودش نسبت داده، و این از همه نعمت هایی که در بهشت به ایشان داده افضل است، و چه بسا یکی از نعمت هایی باشد که به حکم آیه" لهم ما

یشاؤن فیها و لدینا مزید،" خواست خود بشر بدان نمی رسد.

" ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا،" حکایت خطابی است که از ناحیه خدای تعالی به هنگام پرداخت اجرشان به ایشان می شود

و جمله " و کان سعیکم مشکورا،" خود، انشای شکر در برابر مساعی مرضیه و اعمال مقبوله ایشان است، و خوشا به حالشان که با چه کلام پاکیزه ای خطاب می شوند!

(۱)

رحیق مختوم، و شراب بی غش آمیخته با آب چشمه تسنیم!

-" یُسقَوْنَ مِن رَّحِیقٍ مَّخْتُومٍ،

-خِتَمُهُ مِسکٌ وَ فی ذَلِك فَلْیَتَنَافَسِ الْمُتَنَفِسون،

-وَ مِزَاجُهُ مِن تَسنِیم،

-عَیْناً یَشرَب بهَا الْمُقَرَّبُونَ،

-از شراب صافی مهرخورده به ایشان می نوشانند،

-شرابی که مهر و مومش مشک است و شایسته است که مردم نسبت به چنین زندگی مسابقه بگذارند.

-شرابی که ممزوج با چشمه تسنیم است،

-منظور چشمه ای است خاص مقربین که جز از آن نمی نوشند."

" یسقون من رحیق مختوم،" کلمه رحیق به معنای شراب صاف و خالص از غش است، و به همین مناسبت آن را به وصف مختوم توصیف کرده، چون همواره چیزی را مهر و موم می کنند که نفیس و خالص از غش و خلط باشد، تا چیزی در آن نریزند و دچار ناخالصیش نکنند.

" ختامه مسک و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون،" کلمه ختام به معنای وسیله مهر زدن است، می فرماید وسیله مهر زدن بر آن رحیق بجای گل و لاک و امثال آن - که در دنیا بوسیله آنها مهر و موم می کنند - مشک است .

بعضی گفته اند : منظور از ختام، آخرین طعمی است که از آن شراب در دهان می ماند، می فرماید آخرین طعم آن بوی مشک است.

" و فی ذلـک فلیتنـافس المتنافسون،" کلمه تنافس به معنای زورآزمایی افراد در ربودن چیزی از دست یکـدیگر است، ولی در مورد آیه و مقامی که دارد به معنای مسابقه است.

۱- آیه ۱۲ تا ۲۲ سوره دهر المیزان ج ۲۰ ص ۲۰۷

" و مزاجه من تسنیم- شرابی که ممزوج با چشمه تسنیم است،" کلمه مزاج به معنای وسیله مخلوط کردن است، و کلمه تسنیم به معنای چشمه ای است در بهشت، که خدای تعالی نامش را تسنیم نهاده است.

" عینا یشرب بها المقربون- چشمه ای است خاص مقربین که جز از آن نمی نوشند."

مفاد آیه این است که مقربین صرفا تسنیم را می نوشند، همچنان که مفاد جمله "و مزاجه من تسنیم،" این است که: آنچه در قدح ابرار از رحیق مختوم هست با تسنیم مخلوط می شود .

و این معنا به دو نکته دلالت می کند:

اول اینکه تسنیم از رحیق مختوم گرانقدرتر است، چون رحیق مختوم با آمیخته شدن با تسنیم لذت بخش تر می شود.

دوم اینکه مقربین در درجه بالاتری از ابرار قرار دارند.

(۱)

بساط عالی، در کنار چشمه های جاری

-" فی جَنَّهٍ عَالِیَهٍ، لا تَسمَعُ فِیهَا لَغِیَهً،

-فِیهَا عَینٌ جَارِیَهٌ، فِیهَا سرُرٌ مَّرْفُوعَهٌ ،

-وَ أَکْوَابٌ مَّوْضوعَهٌ، وَ نمَارِقُ مَصفُوفَه، وَ زَرَابیُّ مَبْثُوثَهٌ،

-آنان در باغی بلند هستند، که در آن هیچ سخن بیهوده نمی شنوند،

-در آن چشمه ای روان است، در آن تختهایی بلند مرتبه است،

-و قدحهایی که در کنار این چشمه ها نهاده،

-و بالش ها و پشتیهای ردیف شده،

-و فرشهایی گسترده. "

مراد از عالی بودن بهشت ارتفاع درجات و شرافت و جلالت قدر و گوارایی عیش آن است، چون در بهشت حیاتی هست که دنبالش مماتی نیست، و لذتی است که آمیخته با الم و درد نیست، و سروری هست که مشوب با هیچ غم و اندوهی نیست، و اهل بهشت نه تنها هر چه دوست بدارند در دسترسشان هست، بلکه لذایذی هست که مافوق خواست آنان است.

" لا- تسمع فيها لاغيه، " يعنی وجوه نامبرده و يا به عبارتی اهل بهشت، در بهشت حتی يک كلمه لاغيه - بيهوده و بی فايده - نمی شنوند.

" فيها عين جاريه، " مراد از كلمه عين جنس چشمه است، نه اينكه بخواهد بفرمايد در بهشت تنها يک چشمه هست، چون در جای ديگر صريحا فرموده در بهشت چشمه هايی هست، مانند چشمه سلسبيل و چشمه شراب و چشمه طهور و غير آن .

" فيها سرر مرفوعه، " سرر جمع سرير- تخت- است، و منظور از مرفوع بودن تخت، مرفوع بودن مقام و منزلت كسی است كه بر آن تكيه می زند.

" و اكواب موضوعه،" قدحهايی كه در كنار اين چشمه ها نهاده.

" و نمارق مصفوفه،" نمارق به معنای بالش و پشتی است، كه بدان تكيه می دهند و مصفوفه بودن نمارق به اين معنا است كه اين پشتی ها را در مجلس پشت سر

۱- آيه ۲۵ تا ۲۸ سوره مطففين الميزان ج ۲۰ ص ۳۹۴

هم بگذارند، همانطور که در مجالس فاخر دنیا چنین می کنند.

" و زرابی مبثوثه، " زرابی به معنای بساط فاخر است، و منظور از مبثوثه آن مبسوطه بودن و گسترده شدن آن است، تا رویش بنشینند.

(۱)

لباسهای حریر و دستبندهای طلا و مروارید

-" إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ جَنَّتٍ تجْرِى مِن تحْتِهَا الأَنْهَرُ يحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَساوِرَ مِن ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِبَاسهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ، وَ هُدُوا إِلى الطيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلى صرَطِ الحَمِيدِ،

-خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند به بهشتهایی می برد که در آن جویها روان است، در آنجا دستبندها از طلا و مروارید زیور کنند و لباسشان در آنجا دیبا خواهد بود، آنان به گفتار نیک هدایت شده اند و به راه ستوده رهنمایی گشته اند."

آن ها را به بهشتهایی می برد که در آن جویها روان است، در آنجا دستبندها از طلا و مروارید زیور کنند، و لباسشان در آنجا دیبا خواهد بود.

(۲)

لباس حریر و دستبندهای طلا و مروارید در جنات عدن

-" جَنَّت عَدْنٍ يَدْخُلُونهَا يحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَساوِرَمِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤاً وَلِبَاسهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ،

-بهشت های جاوید که وارد آن شوند و در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید زیور کنند و لباسشان در آنجا حریر است...."

یحَلَّوْنَ به معنای خودآرایی است و أَساوِرَ به معنای النگو است. و منظور از شرح و بیان جنات عدن اشاره به فضل کبیر در آیه قبل است. گویا شخصی پرسیده: این فضل کبیر چیست؟ در پاسخ فرموده: بهشتهایی است جاوید که وارد آن شوند و در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید زیور کنند و لباسشان در آنجا حریر است!

(۳)

سایه درختان بهشت، و میوه های بهشتی

-" إِنَّ الْمُتَّقِينَ فی ظِلَلٍ وَ عُيُون، وَ فَوَكِهَ مِمَّا يَشتهُونَ،

- كلُوا وَ اشرَبُوا هَنِيئَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ،

-آن روز سخت بندگان با تقوا در سایه درختان بهشت و کنار نهرهای جاری متنعمند،

-و از هر نوع میوه که مایل باشند فراهم است،

۱- آیه ۸ تا ۱۶ سوره غاشیه المیزان ج ۲۰ ص ۴۵۸

۲- آیه ۱۷ سوره حج المیزان ج : ۱۴ ص : ۵۰۵

۳- آیه ۳۵ سوره فاطر المیزان ج : ۱۷ ص : ۶۶

-به آنها خطاب شود که از هر طعام و شـراب بخواهیـد بخوریـد و بیاشامید که شـما را گوارا باد پاداش اعمال نیکی که در دنیا بجا آوردید.“

مراد از کلمه ظلال سایه های بهشت، و مراد از کلمه عیون چشـمه های آن است، که اهل بهشت از آن سایه ها اسـتفاده نموده، و از آن چشمه ها می نوشند.

” کلوا و اشربوا هنیئا بما کنتم تعملون،“ مفاد این آیه اذن و اباحه است، تو گویی خوردن و نوشیدن کنایه است از مطلق تنعم به نعمتهای بهشتی و تصرف در آن، هر چند که از مقوله خوردن و نوشیدن نباشد.

(۱)

قسمتهائی از بهشت (در مشاهدات رسول الله در شب معراج)

-” بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم. سبْحَنَ الَّذِی أَسرَی بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِّنَ الْمَسجِدِ الْحَرَامِ إِلی الْمَسجِدِ الأَقْصا الَّذِی بَرَکْنَا حَوْلَهُ لِنرِیَهُ مِنْ ءَایَتِنَا إِنَّهُ هُوَ السمِیعُ الْبَصِیرُ،

- به نام خداوند بخشاینده مهربان - پاك و منزه است خدائی که در مبارك شبی بنده خود (محمد صـلی الله علیه وآله وسلّم) را از مسـجد حرام به مسـجد اقصائی که پیرامونش را مبارك ساخت، سیر داد تا آیات خود را به او بنمایانـد که همانا خداوند شنوا و بیناست.“

۱- نهر کوثر و نهر رحمت

... از آنجا بیرون رفتم دو نهر را در اختیار خود دیـدم یکی از آنها به نام کوثر دیگری به نام رحمت از نهر کوثر آب خوردم و در نهر رحمت شسـتشو نمودم آنگـاه هر دو برایم رام شدنـد تـا آنکه وارد بهشت گشـتم که ناگهان در دو طرف آن خانه های خودم و اهل بیتم را مشاهـده کردم و دیـدم که خاکش مانند مشك معطر بود، دختری را دیدم که در نهرهای بهشت غوطه ور بود، پرسیدم دخترا! تو از کیستی؟ گفت از آن زید بن حارثه می باشم. صبح این مژده را به زید دادم.

۲- میوه ها و مرغان بهشتی

نگاهم به مرغان بهشت افتاد که مانند شتران بختی (عجمی) بودند.

انار بهشت را دیدم که مانند دلوهای بزرگ بود.

۳- درخت طوبی

درختی دیدم که آنقدر بزرگ بود که اگر مرغی می خواست دور تنه آن را طی کند، می بایست هفتصد سال پرواز کند و در بهشت هیچ خانه ای نبود مگر اینکه شاخه ای از آن درخت بدانجا سر کشیده بود.

۱- آیه ۴۱ تا ۴۴ سوره مرسلات المیزان ج ۲۰ ص ۲۵۰

از جبرئیل پرسیدم این درخت چیست؟ گفت این درخت طوبی است که خداوند آن را به بندگان صالح خود وعده داده، و فرموده:" طوبی لهم و حسن ماب،"- طوبی و سرانجام نیک مر ایشان راست!

۴- دریاهای سرادقات و حجاب ها

وقتی وارد بهشت شدم به خود آمدم و از جبرئیل از آن دریاهای هول انگیز و عجائب حیرت انگیز آن سؤال نمودم، گفت اینها سرادقات و حجابهائی است که خداوند به وسیله آنها خود را در پرده انداخته و اگر این حجابها نبود نور عرش تمامی آنچه که در آن بود را پاره می کرد و از پرده بیرون می ریخت .

۵- سدره المنتهی

آنگاه به درخت سدره المنتهی رسیدم که یک برگ آن امتی را در سایه خود جای می داد و فاصله من با آن درخت همانقدر بود که خدای تعالی در باره اش فرمود:" قاب قوسین او ادنی."

۶- فاطمه زهرا، سلاله ای از میوه درخت طوبی

(طبرانی از عایشه روایت کرده که گفت:) رسول خدا فرمود:

وقتی مرا به آسمان بردند داخل بهشت شدم و به درختی از درختان بهشت رسیدم که زیباتر و سفید برگتر و خوش میوه تر از آن ندیده بودم. یک دانه از میوه های آن را چیدم و خوردم و همین میوه نطفه ای شد در صلب من، وقتی به زمین آمدم و با خدیجه هم بستر شدم به فاطمه حامله شد و اینک هروقت مشتاق بوی بهشت می شوم، فاطمه را می بویم!

(برای مطالعه جزئیات روایات معراج و منابع آنها به آیه ۱ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص : ۳ مراجعه شود. ضمنا یادآور می شود مطالبی که در این فصل آمده تمامی نشانه های بهشت و نعمتهای بهشتی نیست بقیه در موارد مربوط به خود در فصلهای دیگر همین کتاب آمده است.)

رضوان، قرب حضور، بهشت عدن،و پاداشهای بهشتی

رضوان، مشیت مطلقه انسان در بهشت

-" قُلْ أَ ؤُنَبِّئُکم بِخَیرٍ مِّن ذَلِکمْ لِلَّذِینَ اتَّقَوْا عِنـدَ رَبِّهِمْ جَنَّتٌ تَجْرِی مِن تحْتِهَا الأَنْهَرُ خَلِدِینَ فِیهَا وَ أَزْوَجٌ مُّطهَّرَةٌ وَ رِضوَنٌ مِّنَ اللَّهِ اللَّهُ بَصِیرُ بِالْعِبَادِ!

-بگو آیـا می خواهیـد شـما را به بهتر از اینجـا خبر دهم؟ کسانی که از خـدا پروا داشـته باشـند نزد پروردگارشان بهشت هائی دارنـد که از زیر سـایه آن نهرها جاری است و ایشان در آن، زنـدگی جاودانه و همسـرانی پاک داشـته و خـدا از آنان خشـنود است و او به بندگان بینا است!"

کلمه رضوان به معنـای رضـا و خشـنودی است، و آن حـالتی است که در نفس آدمی هنگام برخورد با چیزی که ملایم طبع او است پیدا می شود، و نفس از پذیرفتن آن امتناع نمی ورزد، و در صدد دفع آن بر نمی آید.

در قرآن کریم مساله رضای خـدای سـبحان مکرر آمـده، و باید دانست که رضایت خدا همانطور که بالنسـبه به فعل بندگانش در باب اطاعت تصور دارد، همچنین در غیر باب اطاعت از قبیل اوصاف و احوال و غیره تصور دارد، (همان طور که می گوئیم نماز باعث رضای خدا است، همچنین می گوئیم تواضع و رقت قلب باعث خشنودی او است.)

چیزی که هست بیشتر مواردی که در قرآن کلمه رضـای خـدا آمـده، (اگر نگوئیم همه مواردش،) از قبیـل رضـایت به اطـاعت است، و به همین جهت است که در آیات زیر رضای خدا را با رضای بنده، مقابل هم قرار داده است.

رضایت خدا از بنده اش به خاطر اطاعت او است، و رضایت بنده از خدا به خاطر پاداشـی است که به او می دهد، و یا به خاطر حکمی است که به نفع او صادر می کند:

-" رضی الله عنهم و رضوا عنه، "

-" یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه،"

-" و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار، و الذین اتبعوهم باحسان، رضی الله عنهم و رضوا عنه، و اعد لهم جنات...."

اینکه در این مقام یعنی مقام شمردن آنچه برای انسان خیر است، و مطابق با امور مورد علاقه زندگی دنیائی او است مساله رضایت خدا را شمرده، دلالت دارد بر اینکه خود رضوان نیز از خواسته های انسانی، و یا مستلزم امری است که آن امر این چنین است، و به همین جهت بوده که در این آیه آنرا در مقابل جنات و ازواج ذکر کرده است .

در آیه: " فضلا من ربهم و رضوانا،" آن را در مقابل فضل ، و نیز در آیه: "و مغفره من الله و رضوان،" در مقابل مغفرت، و در آیه:" برحمه منه و رضوان،" در مقابل رحمت ذکر فرمود.

و چه بسا با تدبر و دقت در معنای آنچه که ما گفتیم، و دقت در آیه: "رضی الله عنهم ...،" و آیه: "راضیه مرضیه ...،" بتوان نکته ای را که آیه مورد بحث مبهم گذاشته، کشف نمود، برای اینکه در آیات نامبرده رضایت را به خود آنان زده، فرموده: (خدا از ایشان راضی است،) و رضایت از شخص، غیر رضایت از فعل شخص است.

در نتیجه برگشت معنا به این می شود که خدای تعالی ایشان را در آنچه می خواهند از خود نمی راند، نتیجه این هم همان معنائی می شود که آیه:" لهم ما یشاؤن فیها - ایشان در بهشت هر چه بخواهند در اختیار دارند،" آنرا افاده می کند، پس در رضوان خدا از انسان، مشیت مطلقه انسان وجود دارد.

(۱)

اهل بهشت در بهشت چه می خواهند؟

-" لَهُمْ فِيهَا مَا يَشاءُونَ خَلِدِينَ كانَ عَلى رَبِّك وَعْداً مَّسئُولاً،

-و در آنجا جاودانه هر چه بخواهند دارند، وعده ای که به عهده پروردگار تو است و همه باید آن را در خواست کنند و در طلبش برخیزند."

متقین در بهشت از ناحیه خدا و تملیک او مالک و دارنده چنین چیزی هستند که هر چه را بخواهند دارا شوند، و البته معلوم است که خواست ایشان جز به چیزی که دوست دارند تعلق نمی گیرد.

البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که متقین در آن روز و در بهشت دوست نمی دارند و نمی خواهند، مگر چیزی را که واقعا دوست داشتنی باشد، و آن چیزی که واقعا باید آن را دوست داشت همان چیزی است که خدا برای آنان دوست بدارد، و آن عبارت است از همان خیر و سعادتی که مستحق آن شده اند، و با آن به کمال می رسند، و نه خود و نه دیگران از آن متضرر نمی گردند، (دقت فرمایید.)

۱- آیه ۱۵ سوره آل عمران المیزان ج : ۳ ص : ۱۶۵تا ۱۶۸

این را گفتیم تا روشن گردد که هر چند به حکم آیه مورد بحث اهل بهشت دارای مشیت مطلقند، هر چه بخواهند به ایشان داده می شود، و لیکن در عین حال نمی خواهند مگر چیزی را که مایه رضا و خوشنودی پروردگارشان باشد.

و با این بیان اشکالی که به طور کلی به آیات ناطقه به اطلاق مشیت شده- مانند آیه مورد بحث- جواب داده می شود، و آن اشکال این است که ممکن است اهل بهشت معصیت و عمل زشت و کار لغو را دوست بدارند، و یا کاری و چیزی را دوست بدارند که باعث آزار سایرین باشد، و یا بخواهند افراد مخلد در آتش را نجات دهند، و یا بخواهند به مقامات انبیاء و مخلصین از اولیاء و هر کس که ما فوق ایشان است برسند.

و جوابش این شد که چگونه چنین اطلاقی از اینگونه آیات به دست می آید با اینکه خود خدای تعالی در خطاب به متقین فرموده:" یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی." زیرا به حکم این آیه اهل بهشت به چیزی راضی و علاقمند می شوند که خدا نیز بدان راضی باشد، آری، آنان نمی خواهند مگر آنچه را که مایه خوشنودی خداست، پس هیچ وقت اشتهای معصیت و کار زشت و شنیع، و کار لغو نمی کنند، " لا یسمعون فیها لغوا و لا کذابا،" و نیز هرگز از چیزی که مایه ناراحتی دیگران است خوششان نمی آید، و نیز هرگز نمی خواهند که عذاب از اهل جهنم که خدا عذاب آنان را خواسته برداشته شود، و هرگز آرزو نمی کنند که مقام بالاتر از خود را داشته باشند، چون آنچه که خود دارند خدا برایشان پسندیده، و آنان بدان راضیند، و آنچه خدا دوست می دارد دوست می دارند.

(۱)

قصرهای بهشت عدن، و رضوان

-" وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَتِ جَنَّتٍ تجْرِى مِن تحْتِهَا الأَنْهَرُ خَلِدِينَ فِيهَا وَ مَسكِنَ طيِّبَةً فى جَنَّتِ عَدْنٍ وَ رِضوَنٌ مِّنَ اللَّهِ أَكبرُ ذَلِك هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ،

-خداوند مؤمنین و مؤمنات را به بهشت هائی وعده داده که از چشم انداز آنها جویها روان است، و آنها در آن جاودانه اند، و قصرهای پاکیزه ای در بهشتهای عدن و از همه بالاتر رضای خود را وعده داده که آن خود رستگاری عظیمی است! "

معنای "جنات عدن" بهشتهای ماندنی و از بین نرفتنی خواهد بود. و معنای جمله:" و رضوان من الله اکبر،" بطوری که سیاق آن را افاده می کند این است که خوشنودی خدا از ایشان از همه این حرفها بزرگتر و ارزنده تر است .

معرفت انسان نمی تواند رضوان خدا را و حدود آن را درک کند، چون رضوان خدا محدود و مقدر نیست تا وهم بشر بدان دست یابد، و شاید برای فهماندن این نکته

۱- آیه ۱۶ سوره فرقان المیزان ج : ۱۵ ص : ۲۶۰

بوده که کمترین رضوان خدا هر چه هم کم باشد از این بهشت ها بزرگتر است، البته نه از این جهت که این بهشت ها نتیجه رضوان او و ترشحی از رضای اوست - هر چند این ترشح در واقع صحیح است - بلکه از این جهت که حقیقت عبودیت که قرآن کریم بشر را بدان دعوت می کند عبودیتی است که بخاطر محبت به خدا انجام شود، نه بخاطر طمعی که به بهشتش و یا ترسی که از آتشش داریم، و بزرگترین سعادت و رستگاری برای یک نفر عاشق و دوستدار این است که رضایت معشوق خود را جلب کند، بدون اینکه در صدد ارضاء نفس خویش بوده باشد .

و شاید به منظور اشاره به این نکته است که آیه را به جمله ذلک هو الفوز العظیم ختم نموده و این جمله دلالت بر معنای حصر دارد و چنین افاده می کند که این رضوان حقیقت هر فوز و رستگاری بزرگی است، حتی رستگاری بزرگی هم که با رسیدن به جنت خلد دست می دهد حقیقتش همان رضوان است، زیرا اگر در بهشت حقیقت رضای خدا نباشد همان بهشت هم عذاب خواهد بود ، نه نعمت .

(۱)

مغفرت و رضوان خدا در قیامت

-" ... وَ فی الاَخِرَةِ عَذَابٌ شدِیدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رِضوَنٌ وَ مَا الحَیَوةُ الدُّنْیَا إِلا مَتَعُ الْغُرُورِ،

-... البته در آخرت عذاب شدیدی است، و هم مغفرت و رضوانی از ناحیه خداست، و زندگی دنیا جز متاعی فریبنده نمی باشد."

در این قسمت از آیه مغفرت قبل از رضوان آمده، برای اینکه کسی که می خواهد به رضوان خدا درآید، باید قبلا به وسیله مغفرت خدا شستشو و تطهیر شده باشد . و نیز در این جمله مغفرت را توصیف کرد به اینکه از ناحیه خداست، ولی عذاب را چنین توصیفی نکرد، تا به قول بعضی ها اشاره کرده باشد به اینکه مطلوب اصلی و آن غرضی که خلقت به خاطر آن بوده مغفرت است نه عذاب، و این خود انسان است که باعث عذاب می شود، و با خروجش از زی بندگی و عبودیت آن را پدید می آورد.

" و فی الاخره عذاب شدید و مغفره من الله و رضوان،" به دو روی زندگی آخرت اشاره می کند، تا شنونده بر حذر شود، و از مغفرت و رضوان که یک روی آخرت است، و عذاب که روی دیگرش است، مغفرت و رضوان را اختیار کند.

(۲)

درجه اعظم، رحمت، رضوان، جنت و اجرعظیم

۱- آیه ۷۲ سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۴۵۶

۲- آیه ۲۰ سوره حدید المیزان ج ۱۹ ص ۲۹۰

-" الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَهَدُوا فی سبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَلِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ أَعْظمُ دَرَجَةً عِندَ اللَّهِ وَ أُولَئک هُمُ الْفَائزُونَ،

-يُبَشرُهُمْ رَبُّهُم بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَ رِضوَنٍ وَ جَنَّتٍ لهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ،

-خَلِدِينَ فِيهَا أَبَداً إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ،

-آری کسانیکه ایمان آورده و از وطن مالوف خود مهاجرت نموده و در راه خدا با اموال و جانهای خود مجاهدت نمودند نزد خدا از نظر درجه و منزلت بزرگ ترند، و ایشان، آری تنها ایشانند رستگاران،

-پروردگارشان به رحمتی از خود و رضوان و بهشتهائی بشارت می دهد که در آنست نعمتهائی دائم،

-و وضع ایشان چنین است که دائما در آن بهشتها جاودانند، آری نزد خدا پاداشی است عظیم و وصف ناپذیر."

آیه در بیان حکم حقی است که خدای تعالی در مساله دارد. می فرماید: کسی که ایمان آورد، و در راه خدا بقدر توانائیش جهاد کرد، و از مال و جانش مایه گذاشت، در نزد خدا درجه اش بالاتر است.

اگر مطلب را بصورت جمع آورد، و فرمود: کسانیکه ... برای این است که اشاره کند به اینکه ملاک فضیلت، وصف مذکور است، نه شخص معینی .

اینکه فرمود:" اعظم درجه عند الله ،" معنایش این است که این افراد نسبت به آن افراد دیگر که اصلا درجه ای ندارند درجه شان بالاتر است، و این خود یک نوع کنایه است از اینکه اصولا میان این دو طایفه نسبتی نیست، زیرا یکی دارای گامهای بلندی است و دیگری اصلا قدمی برنداشته است .

" و اولئک هم الفائزون،" این جمله نیز دلالت دارد بر آنچه گفتیم، زیرا رستگاری را بطور انحصار و بنحو استقرار برای یک طایفه اثبات می کند.

" یبشرهم ربهم برحمه منه و رضوان و جنات ...،" از ظاهر سیاق برمی آید که رحمت و رضوان و جنتی که می شمارد، بیان همان رستگاری است که در آیه قبلی بود، و در این آیه بطور تفصیل و به زبان بشارت و نوید آمده است.

پس معنای آیه این می شود که: خدای تعالی این مؤمنین را به رحمتی از خود که از بزرگی قابل اندازه گیری نیست و رضوانی مانند آن و بهشت هائی که در آنها نعمتهای پایدار هست، و بهیچ وجه از بین نمی رود، و خود اینان هم بدون اجل و تعیین مدت جاودانه در آنها خواهند بود، بشارت می دهد.

(۱)

۱- آیه ۲۰تا۲۲ سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۲۷۴

-" إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ يهْدِيهِمْ رَبهُم بِإِيمَنهِمْ تَجْرِى مِن تحْتهِمُ الأَنْهَرُ فى جَنَّتِ النَّعِيمِ،

-دَعْوَاهُمْ فِيهَا سبْحَنَك اللَّهُمَّ وَ تحِيَّتهُمْ فِيهَا سلَمٌ وَ ءَاخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الحَمْدُ للَّهِ رَب الْعَلَمِينَ،

-کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام می دهند، پروردگارشان بوسیله ایمانشان هدایتشان می کند، و در بهشت های پر نعمت جویها در زیر جایگاهشان روان است،

- در آنجا جذبه الهی آنچنان دلهایشان را پر کرده که سخنی جز تسبیح ندارند، می گویند بارالها ! تو از هر عیب و نقصی منزهی! و تحیت آنها به یکدیگر سلام است، و آخرین سخنشان الحمد لله رب العالمین است!"

خواننده محترم و پژوهشگر متدبر باید توجه داشته باشد که خدای تعالی در میان همه منازل قرب، پاداش کسانی را که به وسیله ایمان خود هدایت یافتند جنات نعیم ذکر کرده، و در میان همه نعمت های بهشتی انهاری را نام برده که در بهشت از زیر آنان جاری است، حال باید دید علت این انتخاب چیست؟

در قرآن کریم نعمت به معنای حقیقیش همانا ولایت الهی است، و یکی از چیزهائی که خدای تعالی اولیای مقربین خود را به آن اختصاص داده نوعی از شراب بهشت است که با نوشاندن آن شراب به ایشان احترامشان کرده، به شان آنان اعتناء می نماید، مثلا فرموده:

-" ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا،" و نیز فرموده:

-" ان الابرار لفی نعیم ... یسقون من رحیق مختوم ... عینا یشرب بها المقربون،"

و این بر خواننده گرامی است که در اینگونه آیات دقت نموده، بعضی را با بعضی دیگر مقایسه و تطبیق کند تا شاید بتواند به بعضی از اسرار لطیف که خدای عز و جل در کلام خود به ودیعت نهاده دست یابد.

-" دعویهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام،

و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین."

کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح می کنند تجری من تحتهم الانهار فی جنات النعیم، در جنات نعیم نهرها از زیر کاخشان روان است.

در این جمله سخن از بهشت ولایت و تطهیر دلها است، دعویهم فیها سبحانک اللهم، دعوایشان در آن بهشت ها همه این است که بارالها تو را تسبیح می گوئیم .

و گفتیم که در این جمله خـدا را از هر نقص و حـاجت و شـریکی منزه می دارنـد، و این گفتارشان بر وجه حضور است، یعنی خدا را حاضر می بینند و تسبیحش می گویند،

چون اولیای خدا از پروردگار خود محجوب نیستند، و تحیتهم فیها سلام و در آنجا درودشان به یکدیگر سلام است، که این ملاقات را به نشانه امنیت مطلق نامگذاری کردن است، گو اینکه در دنیا نیز یکدیگر را به کلمه سلام تحیت می گویند، و لیکن سلام در دنیا علامت امنیت نسبی و امنیتی اندک است، اما در بهشت علامت امنیت مطلق است، و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین آخرین مرحله کمال علم اهل بهشت بدینجا منتهی می شود که خدا را بعد از تسبیح و تنزیه ثنا گویند.

در تفسیر آیه شریفه: الحمد لله رب العالمین گفتیم که هر چند هر کسی می تواند به زبان بگوید الحمدلله! و لیکن از آنجا که حمد، توصیف و ستودن خدای تعالی است، هر کسی نمی تواند خدای را توصیف کند، این کار تنها از بندگان مخلَص خدای تعالی بر می آید، افراد انگشت شماری که خدای تعالی آنان را برای خود خالص نموده ، و به کرامت قرب خود اختصاص داده و هیچ واسطه ای بین آنان و بین خدای تعالی نیست.

(۱)

اهل بهشت دار السلام و قرب حضور

-" وَ اللَّهُ یَدْعُوا إِلی دَارِ السلَمِ وَ یهْدِی مَن یَشاءُ إِلی صِرَطٍ مُّستَقِیمٍ،

-خدا بندگانش را به سوی دار السلام دعوت می نماید، و از میان آنان هر که را بخواهد به سوی صراط مستقیم هدایت می کند."

کلمه سلام یکی از اسمای خدای تعالی است، و وجه آن این است که ذات متعالی خدای تعالی نفس خیر است، خیری که هیچ شری در او نیست، بهشت را هم اگر دار السلام گفته اند به همین جهت است که در بهشت هیچ شر و ضرری برای ساکنان آن وجود ندارد.

خدای سبحان در این آیه و در سایر آیات، کلمه سلام را مطلق آورده و به هیچ قیدی مقیدش نکرده، در سایر آیات کلام مجیدش نیز چیزی که سلام را مقید به بعضی از حیثیات کند دیده نمی شود، پس دارالسلام بطور مطلق دار السلام است، و جائی که بطور مطلق دار سلامت باشد جز بهشت نمی تواند باشد، برای اینکه آنچه از سلامت در دنیا یافت شود سلامت نسبی است، نه مطلق، هیچ چیزی که برای ما سالم باشد وجود ندارد مگر آنکه همان چیز مزاحم بعضی از چیزهائی است که دوست می داریم، و هیچ حالی نداریم مگر آنکه مقارن با آن اضدادی برای آن هست .

پس، هر لحظه ای که بتوانی معنای سلامتی بطور مطلق و غیر نسبی را تصور کنی، همان لحظه توانسته ای وضع و اوصاف بهشت را تصور کنی، و برایت کشف می شود

۱- آیه ۹و۱۰سوره یونس المیزان ج : ۱۰ ص : ۱۸

که توصیف بهشت به دار السلام نظیر توصیف آن به جمله:" لهم ما یشاؤن فیها،" است، برای اینکه لازمه سلامت انسان از هر مکروه و هر آنچه که دوست نمی دارد این است که بر هر چه دوست دارد و می خواهد، مسلط باشد و هیچ چیزی نتواند جلو خواست او را بگیرد، و این همان معنای آیه فوق می باشد .

در آیه مورد بحث دار السلام مقید شده به قید عند ربهم و این دلالت دارد بر اینکه اهل دار السلام دارای قرب حضورند، و در آنجا به هیچ وجه از مقام خدای سبحان غفلت ندارند.

(۱)

طوبی، زندگی پاکیزه تر

-" الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ طوبی لَهُمْ وَ حُسنُ مَئَاب،

-همان کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند خوشی و سرانجام نیک از آن ایشان است."

کلمه طوبی یعنی پاکیزه تر و صفتی است برای حیات و یا معیشت، زیرا نعمت هر چه که باشد از این رو گوارا و مورد غبطه است که مایه خوشی زندگی است، و وقتی مایه خوشی و سعادت است که قلب با آن سکون و آرامش یابد و از اضطراب خلاص شود، و چنین آرامش و سکونی برای احدی دست نمی دهد مگر آنکه به خدا ایمان داشته باشد و عمل صالح کند، پس تنها خداست که مایه اطمینان خاطر و خوشی زندگی است .

آری، چنین کسی از شر و خسران در آنچه پیش می آید ایمن و سالم است، و چگونه نباشد و حال آنکه به ستونی تکیه زده که انهدام نمی پذیرد.

او خود را در تحت ولایت خدای تعالی قرار داده، هر چه برایش تقدیر کند، مایه سعادت اوست، اگر چیزی به وی عطا کند خیر اوست، و اگر هم منع کند باز خیر اوست.

همچنانکه خودش در وصف این زندگی طیب فرموده:" من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوه طیبه و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون،" و در وصف کسانی که با ذکر خدا دارای اطمینان قلب نیستند فرموده: " و من اعرض عن ذکری فان له معیشه ضنکا و نحشره یوم القیمه اعمی."

و بعید نیست اینکه در آیه مورد بحث زندگی و معیشت مؤمنین را پاکیزه تر خوانده، و پاکیزه گی بیشتر برای آنان قائل شده، به منظور اشاره به این نکته باشد که زندگی به هر حال خالی از طیب نیست، چیزی که هست در مورد کسانی که به یاد خدا و دارای آرامش قلب هستند طیب بیشتری دارد، زیرا زندگی آنان از آلوده گی به ناگواریها

۱- آیه ۲۵سوره یونس المیزان ج : ۱۰ ص : ۵۲

دور است.

در روایات اسلامی (در مجمع البیان از ثعلبی روایت کرده که به سند خود از کلبی از ابی صالح از ابن عباس) نقل کرده که گفت:

-طوبی درختی است که ریشه اش در خانه علی در بهشت است و در خانه هر مؤمنی یک شاخه از آن وجود دارد.

در این معنا روایات بسیاری از طرق شیعه و اهل سنت آمده، و از ظاهر آنها بر می آید که در مقام تفسیر آیه نبوده، بلکه ناظر به بطن آیه است، چون حقیقت معیشت طوبی همان ولایت خدای سبحان است که از این امت علی علیه السلام صاحب آن ولایت و اولین گشاینده باب آن است، و مؤمنین اهل ولایت، اتباع و پیروان اویند، و خانه او در بهشت نعیم که بهشت ولایت است با خانه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم یکی است، و تزاحم و اختلافی میان آن دو نیست.

(۱)

جنات عدن، خانه آخرت متقین (و سلامت وارد شدنشان به بهشت)

-" . . . وَ لَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ،

- جَنَّت عَدْنٍ يَدْخُلُونهَا تجْرِى مِن تحْتهَا الأَنْهَرُ لهُمْ فِيهَا مَا يَشاءُونَ كَذَلِك يجْزِى اللَّهُ الْمُتَّقِينَ،

-الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَئكَهُ طيِّبِينَ يَقُولُونَ سلَمٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّهَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ،

-. . . و سرای پرهیزگاران چه نیکوست،

-به بهشت های جاوید داخل شوند که جویها در آن روانست و در آنجا هر چه خواهند دارند، خدا پرهیزکاران را چنین پاداش می دهد،

-همان کسان که فرشتگان با حال پاک سیرتی، جانشان را بگیرند و گویند سلام بر شما، به پاداش اعمالی که می کرده اید به بهشت درآیید."

و چه نیک است خانه متقین!

خانه ایشان جنات عدنی است که به آن داخل می شوند و از دامنه آن نهرها روان است، و در آنجا هر چه را بخواهند در اختیار دارند، و خدا اینچنین متقین را پاداش می دهد.

" الذین تتوفیهم الملائکه طیبین یقولون سلام علیکم ادخلوا الجنه بما کنتم تعملون."

این آیه بیان وضع متقین است، که چگونه مردمی هستند.

کلمه طیب به معنـای عاری بودن هر چیزی است از خلطی که آن را تیره و ناپاک سازد و خلوص آن را از بین ببرد. طیب بودن متقین در حال توفی و مرگ، خلوص آنان از خبث ظلم است.

۱- آیه ۲۹ سوره رعد المیزان ج : ۱۱ ص : ۴۸۸

متقین کسانی هستند که ملائکه آنان را قبض روح می کنند، در حالی که از خبث ظلم - شرک و معاصی - عارینـد، و به ایشان می گویند سلام علیکم - که تامین قولی آنان است به ایشان - به بهشت وارد شوید به پاداش آنچه می کردید، و با این سخن ایشان را بسوی بهشت راهنمایی می کنند.

این آیه همانطور که ملاحظه می فرمایید متقین را به پاکی و تخلص از آلودگی به ظلم توصیف نموده، و به ایشان وعده امنیت و راهنمایی بسوی بهشت می دهد، پس در نتیجه برگشت معنایش به این آیه است که می فرماید: " الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون."

(۱)

شرحی از جنات عدن پاداش ایمان و عمل صالح

-" إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ إِنَّا لا نُضِیعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسنَ عَمَلاً،

-أُولَئک لهُمْ جَنَّت عَدْنٍ تجْرِی مِن تحْتهِمُ الأَنهَرُ یحَلَّوْنَ فِیهَا مِنْ أَساوِرَ مِن ذَهَبٍ وَ یَلْبَسونَ ثِیَاباً خُضراً مِّن سندُسٍ وَ إِستَبرَقٍ مُّتَّکِئِینَ فِیهَا عَلی الأَرَائکِ نِعْمَ الثَّوَاب وَ حَسنَت مُرْتَفَقاً،

-آنانکه ایمان آوردند و نیکوکار شدند ما هم اجر نیکوکاران را ضایع نخواهیم گذاشت،

-بهشت های عدن که نهرها از زیر درختانش جاری است خاص آنها است در حالی که در آن بهشت برین زیورهای زرین بیارایند و لباسهای سبز حریر و دیبا پوشند و بر تخت ها تکیه زنند، که آن بهشت نیکو اجری و خوش آرامگاهی است."

کلمه عدن به معنای اقامت است، و جنات عدن یعنی بهشت های اقامت و زندگی.

در آیه " اولئک لهم جنات عدن تجری من تحتهم الانهار...." پاداش آنان را چنین تعریف می کند:

بهشت های عدن که نهرها از زیر درختانش جاری است خاص آنها است در حالی که در آن بهشت برین زیورهای زرین بیارایند و لباسهای سبز حریر و دیبا پوشند و بر تخت ها تکیه زنند، که آن بهشت نیکو اجری و خوش آرامگاهی است!

در این آیه، عقاب، اثر ظلم و در مقابلش ثواب، اثر ایمان و عمل صالح نامیده شده ما از آن چنین استفاده می کنیم که ایمان به تنهایی و بدون عمل صالح ثواب ندارد، بلکه چه بسا آیه اشعار داشته باشد بر اینکه ایمان بدون عمل ظلم هم هست.

(۲)

جنت فردوس، وآمادگی برای پذیرائی از مؤمنان

۱- آیه ۳۰ تا ۳۲ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۳۴۴

۲- آیه ۳۰ و ۳۱ سوره کهف المیزان ج : ۱۳ ص : ۴۲۲

-" إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ كانَت لهُمْ جَنَّت الْفِرْدَوْسِ نُزُلاً،

-خَلِدِینَ فِیهَا لا یَبْغُونَ عَنهَا حِوَلاً،

-كسانی كه ایمان آورده و كارهای شایسته كرده اند منزلشان باغهای بهشت است،

-جاودانه در آنند و تغییر یافتن از آن را نخواهند."

بعضی خواسته اند از اینكه جنات الفردوس را نزل خوانده، آنچنانكه قبلا جهنم را برای كافران نزل خوانده بود استفاده كنند كه در ماورای بهشت و دوزخ، ثواب و عقاب دیگری است كه به وصف در نمی آید.

و چه بسا این مفسرین استفاده مذكور خود را با امثال:" لهم ما یشاؤن فیها و لدینا مزید،" و آیه: " فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره اعین،" و آیه:" و بدا لهم من الله ما لم یكونوا یحتسبون،" تایید می كنند.

تعریف جنت فردوس در روایات اسلامی

در تفسیر برهان از علی علیه السلام روایت آورده كه فرمود: برای هر چیزی نقطه برجسته ای است و نقطه برجسته بهشت، فردوس است كه اختصاص به محمد و آل محمد صلی الله علیه وآله وسلّم دارد .

در الدر المنثور از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم روایت كرده كه فرمود: وقتی از خدا درخواست می كنید، فردوس را بخواهید، كه در وسط بهشت و بر نقطه بلند آن قرار دارد كه فوق آن عرش رحمان است، و نهرهای بهشت از آنجا می جوشد.

در مجمع البیان از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم روایت كرده كه فرمود: بهشت صد درجه است كه ما بین هر دو درجه آن به قدر ما بین آسمان و زمین است، و فردوس بالاترین درجه آن است كه نهرهای چهارگانه بهشت از آنجا می جوشد، پس هر وقت خواستید از خدا درخواستی كنید فردوس را بخواهید.

(۱)

وارثان جاودان فردوس

-" أُولَئك هُمُ الْوَرِثُونَ،

-الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْس هُمْ فِیهَا خَلِدُونَ،

-نامبردگان، آری تنها ایشان وارثانند،

-آنان که بهشت فردوس را ارث برده و هم ایشان در آن جاودانند.“

فردوس به معنای بالای بهشت است. وراثت مؤمنین فردوس را به معنای این

۱- آیه ۱۰۷و۱۰۸ سوره کهف المیزان ج : ۱۳ ص : ۵۴۹ تا۵۵۱

است که فردوس برای مؤمنین باقی و همیشگی است، چرا که این احتمال می رفت که دیگران هم با مؤمنین شرکت داشته باشند، و یا اصلا غیر مؤمنین صاحب آن شوند بعد از آنها خداوند آن را به ایشان اختصاص داده و منتقل نموده است.

در روایات هم آمده که برای هر انسانی در بهشت، منزلی و در آتش منزلی است، و چون کسی بمیرد و داخل آتش شود، سهم بهشت او را به ارث به اهل بهشت می دهند.

(۱)

شرحی از جنات عدن و وارثان آن

-" إِلا مَن تَاب وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صلِحاً فَأُولَئک یَدْخُلُونَ الجَنَّهَ وَ لا یُظلَمُونَ شیْئا،

-جَنَّتِ عَدْنٍ الَّتی وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَیْبِ إِنَّهُ کانَ وَعْدُهُ مَأْتِیًّا،

-لا یَسمَعُونَ فِیهَا لَغْواً إِلا سلَماً وَ لهُمْ رِزْقُهُمْ فِیهَا بُکْرَهً وَ عَشِیًّا،

-تِلْک الجَنَّهُ الَّتی نُورِث مِنْ عِبَادِنَا مَن کانَ تَقِیًّا،

-مگر کسانی که توبه کرده و ایمان آورده و کار شایسته کرده باشند آنها به بهشت داخل شوند، و به هیچ وجه ستم نبینند،

-بهشت های جاویدان که خدای رحمان از غیب به بندگانش وعده داده که وعده او آمدنی است،

-در آنجا یاوه ای نشنوند مگر سلامی و در آنجا بامدادان و شامگاهان روزی خویش را دارند،

-این بهشتی است که به هر کس از بندگان خویش که پرهیزکار باشد می دهیم."

کسانی که از راه شیطانی برگردند و ایمان آورده عمل صالح کنند داخل بهشت گشته و به هیچ وجه ظلم نمی شوند بلکه به همان طبقه گذشته که مورد انعام خدا بودند ملحق می گردند، البته با آنان، نه اینکه از آنان باشند، همچنانکه در آیه:" و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا،" نیز فرمود: کسانی که خدا و رسول را اطاعت می کنند با کسانی(نه از کسانی) خواهند بود که خدا به ایشان انعام فرموده، که عبارتند از انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین، که نیکو رفقایی هستند .

" فاولئک یدخلون الجنه،" - یعنی ایشان به تمام و کمال اجر خود را می یابند، به دلیل اینکه بعد از آن فرموده:" و لا یظلمون شیئا،" چون ظلم نشدن در کوچکترین عمل از لوازم یافتن اجر تمام و کمال است، نه از لوازم داخل بهشت شدن.

" جنات عدن التی وعد الرحمن عباده بالغیب انه کان وعده ماتیا."

کلمه عـدن به معنـای اقـامت است، و اگر بهشت را عـدن نامیـده انـد اشـاره به این است که انسان بهشتی در بهشت، جاودان و ابدی است، و کلمه وعده به غیب وعده به

۱- آیه ۱۰ و ۱۱ سوره مؤمنون المیزان ج : ۱۵ ص : ۱۳

چیزی است که موعود فعلا آن را نمی بیند، و ماتی بودن وعد به این است که تخلف نکند.

در مجمع البیـان گفته: درست است که تو، به آن وعـده می رسـی، ولی آن هم به تو می رسـد، همچنانکه هر چیز که به آدمی برسد آدمی هم به آن می رسد، بعضی دیگر گفته اند: موعود آدمی نیست، بلکه بهشت است و مؤمنین به بهشت می رسند، نه اینکه بهشت به مؤمنین برسد.

" لا یسمعون فیها لغوا الا سلاما و لهم رزقهم فیها بکره و عشیا."

همانطور که در این آیه بیان فرموده یکی از خصوصی ترین صفات بهشت آن است که در آن لغوی شنیده نمی شود، و خدای تعالی به این نعمت در چند جا منت نهاده است.

کلمه سـلام به معنـای امن است ولی بـا آن فرق دارد. وقتی به کسـی می گویی تو از من در امـانی معنایش این است که از من حرکت و سـخنی که ناراحتت کند نخواهی دید، ولی وقتی به کسی می گویی سلام من بر تو باد، معنایش این است که نه تنها چیزی که ناراحتت کنـد نمی بینی، بلکه هر چه می بینی چیزی خواهد بود که ناراحتت نمی کند، و اهل بهشت این سـلام را از ملائـکه و از رفقـای بهشتی خود می شـنوند، همچنـان که خـدای تعالی از ملائکه حکایت کرده که می گوینـد:" سـلام علیکم طبتم!" و به رفقای بهشتی نسبت داده فرموده: " فسلام لک من اصحاب الیمین. "

" و لهم رزقهم فیها بکره و عشیا ."

ظاهر کلام این است که آمدن رزق در صبح و شام کنایه باشد از آمدن آن پشت سر هم و بدون انقطاع.

" تلک الجنه التی نورث من عبادنا من کان تقیا."

و در اینجـا بهشت را از این جهت ارث نامیـده که بهشت در معرض آن بود که به تمـامی افراد اعطاء شود، چون خـدا آن را به شرط ایمـان و عمـل صالـح به همه وعـده داده بود، پس اگر به متقین اختصـاص یـافت و دیگران به خاطر اضاعه نماز و پیروی شهوات محروم شدند، در حقیقت از اینان به آنان ارث رسیده، نظیر این عنایت در آیه:" ان الارض یرثها عبادی الصالحون،" به کـار رفته، و در آیه:" و قـالوا الحمـد لله الـذی صـدقنا وعـده و اورثنا الارض نتبوء من الجنه حیث نشاء فنعم اجر العاملین!" میان ارث دادن و اجر جمع شده است.

(۱)

روزی که پرهیزکاران به مقام قرب وارد می شوند!

-" یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَی الرَّحْمَنِ وَفْداً،

-روزی که پرهیزکاران را محشور کنیم که به پیشگاه خدای رحمان وارد شوند.»

۱- آیه ۶۰تا۶۳سوره مریم المیزان ج : ۱۴ ص : ۱۰۵

کلمه وفد به معنای قومی است که به منظور زیارت و دیدار کسی و یا گرفتن حاجتی و امثال آنها بر او وارد شوند، و این قوم وقتی به نام وفد نامیده می شوند که سواره بیایند.

مقصود از وفد به رحمان، محشور شدن به بهشت است، و اگر حشر به بهشت را حشر به رحمان خوانده، بدین جهت است که بهشت مقام قرب خدای تعالی است، پس حشر به بهشت حشر به خدا است.

(۱)

بهشت عدن پاداش اعتقاد حق و عمل صالح

-" وَ مَن يَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصلِحَتِ فَأُولَئك لهُمُ الدَّرَجَت الْعُلى،

-جَنَّت عَدْنٍ تجْرِى مِن تحْتهَا الأَنهَرُ خَلِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِك جَزَاءُ مَن تَزَكى،

-هر که مؤمن به پیشگاه او رود و کار شایسته کرده باشد آنان مرتبت های بلند دارند،

-بهشت های جاوید که در آن جویها روان است و جاودانه در آنند، این پاداش کسی است که پاک خوئی کرده باشد."

کلمه تزکی به معنای رشد و نمو به نمای صالح است، و در انسان به این است که با اعتقاد حق و عمل صالح زندگی کند .

این دو آیه آثار ایمان و عمل صالح را وصف می کند .

(۲)

مقامات قرب، درجات ولایت، و بهشت

-" وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسحَقَ وَ يَعْقُوب وَ جَعَلْنَا فى ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَب وَ ءَاتَيْنَهُ أَجْرَهُ فى الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فى الاَخِرَهِ لَمِنَ الصلِحِينَ،

-ما به ابراهیم، اسحق و یعقوب عطا کردیم و در ذریه او نبوت و کتاب قرار دادیم و اجر او را در دنیا دادیم و در آخرت هم از صالحان است."

اجر در کلام خدای تعالی غالبا در پاداشهای اخروی به کار رفته، که خدا برای بندگان مؤمن خود تهیه دیده، که یا عبارت است از مقامات قرب، و یا درجات ولایت، که یکی از آنها بهشت است.

" و آتیناه اجره فی الدنیا،" ممکن است مراد از این اجر، اجر دنیوی نیکو باشد. این معنا به آیه ای دیگر تایید می شود، که می فرماید:" و آتیناه فی الدنیا حسنه، و انه فی الآخره لمن الصالحین،" چون ظاهرا مراد از حسنه همان زندگی و عیش نیکو است،

و مراد از ایتاء اعطای عملی است نه تقدیر کردن و کتابت آن.

۱- آیه ۸۵ سوره مریم المیزان ج : ۱۴ ص : ۱۵۱

۲- آیه ۷۵و۷۶ سوره طه المیزان ج : ۱۴ ص : ۲۵۵

ممکن هم هست مراد از دادن آن، جلو انـداختن وعـده ای باشـد که به عموم مؤمنین داده، و معنایش این باشد که ما آن وعده را در حق وی جلو انـداختیم، و آن وعـده عبارت است از مقامات قرب، همچنان که قرآن کریم مقامات حضـرت ابراهیم را در ضمن داستانهایش در سوره انعام برشمرده است.

-" و انه فی الآخره لمن الصالحین ! "

(۱)

جنت مأوی، عطیه ای برای مؤمنین با اعمال صالح

-" أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ فَلَهُمْ جَنَّت الْمَأْوَى نُزُلا بِمَا كانُوا يَعْمَلُونَ،

-اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به پاداش اعمال صالح، منزلگاه پر نعمت در بهشت ابد یابند."

کلمه الْمَأْوَى به معنای مکانی است که انسان در آن منزل کنـد و مسـکن خود قرار دهـد. و کلمه نزل به معنای هر چیزی است که برای شخصـی که وارد خانه ای می شود آماده شود، ماننـد طعام و آب، ولی از معنای لغوی آن تجاوز شده، به هر عطیه ای هم نزل می گویند: " فلهم جنت المأوی نزلا بما کانوا یعملون- به پاداش اعمال صالح، منزلگاه پر نعمت در بهشت ابد یابند."

(۲)

سدره المنتهی، و جنت المأوی

-" عِندَ سِدْرَهِ المُنتَهَى،

-عِندَهَا جَنَّهُ المَأْوَى،

-نزد سدره منتهی،

-که جنت الماوی آنجاست. "

سدره المنتهی

کلمه سدره به معنای یک درخت سدر است.

کلمه منتهی گویا نام مکانی است، و شایـد مراد از آن، منتهای آسـمانها باشـد به دلیل اینکه می فرمایـد: جنت ماوی پهلوی آن است، و ما می دانیم که جنت ماوی در آسمانها است، چون در آیه فرموده:" و فی السماء رزقکم و ما توعدون."

و اما اینکه این درخت سـدره چه درختی است؟ در کلام خدای تعالی چیزی که تفسـیرش کرده باشد نیافتیم، و مثل اینکه بنای خـدای تعالی در اینجا بر این است که به طور مبهم و با اشاره سـخن بگوید، مؤید این معنا جمله" اذ یغشـی السدره ما یغشـی،" است،

۱- آیه ۲۷ سوره عنکبوت المیزان ج : ۱۶ ص : ۱۸۱

۲- آیه ۱۹ سوره سجده المیزان ج : ۱۶ ص : ۳۹۶

که در آن سخن از مستوری رفته است، در روایات هم تفسیر شده به درختی که فوق آسمان هفتم قرار دارد، و اعمال بندگان خدا تا آنجا بالا می رود.

" عندها جنه الماوی- یعنی بهشتی که مؤمنین برای همیشه در آن منزل می کنند،" چون بهشت دیگری هست موقت، و آن بهشت برزخ است که مدتش تا روز قیامت تمام می شود، و جنت ماوی بعد از قیامت است، همچنان که فرموده: " فلهم جنات الماوی نزلا بما کانوا یعملون،" و نیز فرموده:" فاذا جاءت الطامه الکبری ... فان الجنه هی الماوی،" و این جنت الماوی به طوری که آیه ۲۲ سوره ذاریات دلالت می کرد، در آسمان واقع است .

(۱)

مساکن طیب در باغهای عدن پاداش جهادگران با مال و جان

-" یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلی تجَرَهٍ تُنجِیکم مِّنْ عَذَابٍ أَلِیم،

-تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسولِهِ وَ تجَهِدُونَ فی سبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوَلِکمْ وَ أَنفُسِکُمْ ذَلِکمْ خَیرٌ لَّکمْ إِن کُنتُمْ تَعْلَمُونَ،

-یَغْفِرْ لَکمْ ذُنُوبَکمْ وَ یُدْخِلْکمْ جَنَّتٍ تجْرِی مِن تحْتهَا الأَنهَرُ وَ مَسکِنَ طیِّبَهً فی جَنَّتِ عَدْنٍ ذَلِك الْفَوْزُ الْعَظِیمُ،

- هان ای کسانی که ایمان آورده اید! آیا می خواهید شما را بر تجارتی راه نمایم که از عذابی دردناک نجاتتان می دهد؟"

-آن تجارت این است که به خدا و رسولش ایمان آورید و در راه خدا با اموال و جانهایتان جهاد کنید این برای شما خیر است اگر بدانید،

-اگر چنین کنید (خدای تعالی گناهانتان را می آمرزد و به جناتی داخلتان می کند که از زیر درختانش نهرها روان است و مساکنی طیب در باغهایی عدن و جاودانه دارد و این خود رستگاری عظیمی است.»

در این آیه شریفه ایمان و جهاد تجارت به حساب آمده که سرمایه اش جان آدمی، و ربح آن نجات از عذاب دردناک است. و مصداق این نجات که وعده اش را داده، همان مغفرت و جنت است: " یغفر لکم ذنوبکم و یدخلکم جنات ...."

و این تجارت آن است که به خدا و رسولش ایمان آورده، در راه او با مال و جانتان جهاد کنید.

" یغفر لکم ذنوبکم و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار..." در آیه شریفه کلمه ذنوبکم مطلق آمده، یعنی نفرمود کدام گناه آمرزیده می شود، از این اطلاق می توانیم نتیجه بگیریم که تمامی گناهان با شرایطی که ذکر شده آمرزیده می شود.

اعتبار عقلی هم مساعد با این معنا است، چون این آمرزش در آیه شریفه مقدمه داخل شدن در بهشت جاودان ذکر شده، و

معنا ندارد که کسی داخل چنین

۱- آیه ۱۴و۱۵ سوره نجم المیزان ج ۱۹ ص ۴۹

بهشتی بشود، در حالی که پاره ای از گناهانش آمرزیـده نشـده باشد. و ای بسا به منظور اشاره به همین نکته بوده که دنبال آیه فرموده: " و مسـاکن طیبه فی جنات عـدن- یعنی جناتی ثابت و دائمی." پس دائمی و ثابت بودن آن جنات خود اشاره است به اینکه مغفرت مزبور در آیه شامل همه گناهان می شود.

آنچه مؤمن به خـدا می دهـد، متاع قلیل دنیای ناپایـدار است، و آنچه خـدا به مؤمن وعده داده تا او را دلخوش سازد تا با طیب نفس و اراده ای قوی به این معـامله اقـدام کنـد و خود را قربانی نمایـد متاع و زنـدگی دائمی و باقی است، و به همین جهت به منظور تاکید این مطلب در آخر فرمود:" ذلک الفوز العظیم ! "

(۱)

جنت نعیم پاداش متقین

-" إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ عِندَ رَبهِمْ جَنَّتِ النَّعِیمِ،

-محققا برای مردم پرهیزکار در نزد پروردگارشان بهشت ها و باغهای پر از نعمت است . "

مراد از کلمه نعیم، ولایت است.

این آیه شـریفه بشـارت و بیـان حـال متقین در آخرت است. اگر فرمـود: " عنـد ربهم،" و نفرمـود:" عنـد الله،" برای این بود که اشاره کنـد به رابطه ای که تـدبیر و رحمت بین خـدا و متقین دارد، و اینکه اگر متقین چنین نعمتی نزد خدا دارند، به خاطر این است که در دنیا ربوبیت را منحصر در او می دانستند، و عبادت را خالص برای او انجام می دادند .

و اگر کلمه جنـات را به کلمه نعیم که به معنـای نعمت است اضـافه کرد، برای این بـود که آنچه از نعمت هـا در بهشت اسـت خالص نعمت است، نه چون دنیا که نعمتش آمیخته با نقمت و لذتش مخلوط با الم باشد.

(۲)

جنات عدن، پاداش بهترین های خلق خدا !

-" إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ أُولَئک هُمْ خَیرُ الْبرِیَّه،

- جَزَاؤُهُمْ عِندَ رَبهِمْ جَنَّت عَدْنٍ تجْرِی مِن تحْتهَا الأَنهَرُ خَلِدِینَ فِیهَا أَبَداً،

رَّضیَ اللَّهُ عَنهُمْ وَ رَضوا عَنْهُ ذَلِک لِمَنْ خَشیَ رَبَّهُ،

-و کسانی که ایمان آورده اعمال صالح کردند ایشان بهترین خلق خدایند،

جزایشان نزد پروردگارشان عبارت است از بهشت های عـدن که نهرها در زیر درختانش روان است و ایشان تا ابـد در آنند در حالی که خدا از ایشان راضی و ایشان هم از خدا راضی باشند این سرنوشت کسی است که از پروردگارش بترسد. "

۱- آیه ۱۰ سوره صف المیزان ج ۱۹ ص ۴۳۷

۲- آیه ۳۴ سوره قلم المیزان ج ۱۹ ص ۶۳۷

" ان الذين امنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البريه،" در این آیه خیریت را منحصر در مؤمنین کرده، که اعمال صالح می کنند.

" جَزَاؤُهُمْ عِندَ رَبهِمْ جَنَّت عَدْنٍ تجْرِى مِن تحْتهَا الأَنهَرُ خَلِدِينَ فِيهَا أَبَداً، "

کلمه عدن به معنای استقرار و ثبات است، پس جنات عدن به معنای بهشت های خالد و جاودانه است، و توصیف دوباره اش به اینکه خیر البریه در آن بهشت ها خالدند و ابداً خالدند تاکید همان جاودانگی است، که اسم عدن بر آن دلالت داشت.

" رضی الله عنهم - خدا از ایشان راضی است،" رضایت خدا از صفات فعل خداست و مصداق و مجسم آن همان ثوابی است که به ایشان عطا می کند، تا جزای ایمان و اعمال صالحشان باشد.

" ذلك لمن خشی ربه،" این جمله علامت بهشتیان و آنانکه به سعادت آخرت می رسند را بیان می کند، می فرماید: علامت "خیر البریه" و آنهایی که به جنات عدن می رسند این است که از پروردگار خود ترس دارند .

در جای دیگر هم فرموده:" انما یخشی الله من عباده العلماء ،" پس علم به خدا خشیت از خدا را به دنبال دارد، و خشیت از خدا هم ایمان به او را به دنبال دارد، یعنی کسی که از خدا می ترسد، قهرا در باطن قلبش ملتزم به ربوبیت و الوهیت او است، و در ظاهر هم ملازم با اعمال صالح است.

(۱)

اعراف، و ساکنان آن

اعراف، و رجال اعراف

۱- آیه ۶ تا آخر سوره بینه المیزان ج ۲۰ ص ۵۷۷

-" وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلا بِسِيمَاهُمْ وَ نَادَوْا أَصحَب الجَنَّهِ أَن سلَمٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطمَعُونَ،

-میان بهشتیان و دوزخیان حائلی است و بر بالای آن مردمی هستند که همه خلائق را به سیما و رخسارشان می شناسند، و اهل بهشت را ندا دهند که سلام بر شما، اینان به بهشت در نیامده اند اما طمع آن را دارند."

منظور از اعراف قسمت های بالای حجابی است که حائل بین دوزخ و بهشت است، بطوری که اعرافیان در آنجا، هم دوزخیان را می بینند و هم بهشتیان را.

این حجاب از این جهت حجاب خوانده شده که حائلی است بین دو طایفه اهل دوزخ و بهشت، نه از این جهت که مانند حجاب های دنیا پارچه ای باشد که از نخ بافته شده و در بین بهشت و جهنم آویزان شده باشد.

بنا بر این معنای آیه این می شود که: در قسمت های بالای حجاب رجالی هستند که بر هر دو طرف مشرفند، چون در محل مرتفعی قرار دارند، مردانی هستند که اهل جهنم و بهشت را به قیافه و علامت هایشان می شناسند.

و این سیاق بدون تردید این معنا را افاده می کند که رجال اعراف متمایز از دو طایفه نامبرده هستند، و خلاصه اینکه نه از اهل بهشتند و نه از اهل دوزخ .

حال یا از این جهت است که اصلا انسان نیستند، و یا از این جهت است که از حیث سؤال و جواب و سایر شؤون و خصوصیات قیامت از آن دو طایفه بیرونند. و یا از این جهت است که مقام و مرتبه اعرافیان ما فوق مقام این دو طایفه است. و در حقیقت اهل محشر سه طایفه هستند: دوزخیان، اهل بهشت، و اهل اعراف

در اصحاب اعراف سه احتمال هست:

احتمال اول اینکه انسان نباشند، و از یکی از دو طایفه جن و ملک بوده باشند، احتمالی است که نمی توان به آن اعتناء نمود، زیرا اطلاق لفظ رجال شامل ملک نمی شود. چون این دو طایفه متصف به رجولیت و انوثیت نمی گردند.

احتمال دوم اینکه از مستضعفین باشند، که مستضعفین هم مزیت قابل اعتنایی ندارند، و غالبا از جنس زنان و یا اطفال و یا مردان دیوانه و خرف هستند.

اوصافی که خدای تعالی در آیات بعد برای رجال مزبور ذکر می کند و تذکراتی که به آنان می دهد اموری است که جز به اهل منزلت و مقربین درگاه خدا نمی تواند قائم باشد تا چه رسد به اینکه مردم متوسط و مستضعفین را هم شامل شود.

این رجال در محلی قرار دارند به نام اعراف، و در مقامی هستند که از خصوصیاتی که در سیمای فرد فرد اهل محشر است به جمیع امتیازات نفسانی و تفاصیل اعمال آنان پی می برند و حتی اهل دوزخ و بهشت را پس از رفتن به دوزخ و بهشت نیز می بینند، و این مقام بدون شک مقام و منزلت رفیعی است مخصوص آنان، نه دوزخیان دارای چنان خصوصیتی هستند و نه اهل بهشت.

معنای سیما این نیست که در قیامت اهل بهشت را به علامتی و اهل دوزخ را به علامتی دیگر از قبیل رو سفیدی و رو سیاهی نشان کرده باشند تا هر کس بتواند از آن علامت پی به بهشتی بودن و یا دوزخی بودن اشخاص ببرد، چون از آیه:" و نادی اصحاب الاعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم ...،" استفاده می شود که اصحاب اعراف نه تنها از سیمای اشخاص کفر و ایمان و بهشتی بودن و دوزخی بودن آنان را درک می کنند بلکه از قیافه ها به جمیع خصوصیات احوال و اعمال آنان پی می برند، حتی از دیدن سیمای شخص می فهمند که این شخص از آنهایی است که در دنیا همش همگی صرف جمع آوری مال دنیا می شده است.

رجال اعراف هم با دوزخیان محاوره دارند و هم با بهشتیان، محاوره آنان با اهل دوزخ به این است که آنان را که همان پیشوایان کفر و ضلالت و طغیانند به احوال و اقوال شان بی پروا شماتت و سرزنش می کنند.

و محاوره آنان با اهل بهشت به این است که آنان را با تحیت های بهشتی درود می گویند، با این حال و با اینکه به مقتضای آیه:" لا ـ یتکلمون الا ـ من اذن له الرحمن و قال صوابا،" می دانیم که در روز قیامت هر کسی مجاز به حرف زدن نیست، و تنها بندگان حق گوی خدا حق تکلم را دارند!

از سیاق آیه بعد استفاده می شود که اصحاب اعراف آنقدر مقامشان بلند است که سلام شان به اهل بهشت باعث ایمنی آنان می شود، و به فرمان آنها وارد بهشت

می شوند.

آیات کریمه ای که جای این رجال و مقام و منزلت شان و محاوره آنها با اصحاب جنت و اصحاب جهنم را بیان می کند هیچگونه قلق و اضطرابی در باره ایشان نشان نمی دهد و ایشان را اصلا داخل در محضرین (احضار شدگان) و در هول و فزعی که دارند نمی داند، بلکه می فرماید:" فانهم لمحضرون الا عباد الله المخلصین،" و بندگان مخلص خود را از حکم کلی احضار و هر گرفتاری و هول دیگری استثنا می کند و از اینکه در جمله:" و اذا صرفت ابصارهم تلقاء اصحاب النار قالوا ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین،" دعای شان را نقل نموده و آن را رد نفرموده، استفاده می شود که رجال اعراف در هر حرفی که بخواهند بزنند مجاز هستند و دعای شان هم مستجاب است.

-" و نادوا اصحاب الجنه ان سلام علیکم لم یدخلوها و هم یطمعون،"

اصحاب جنت در حالی که هنوز به بهشت داخل نشده اند و اشتیاق دارند هر چه زودتر برسند، ندا می شوند: ان سلام علیکم!

زمانی که بهشتیان به ناگاه چشمشان به اصحاب آتش می افتد به خدا پناه می برند از اینکه با آنان محشور شده و در آتش شوند، و می گویند:

-" ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین! "

(۱)

اعراف در قرآن به چه معنا است؟

-" وَ بَیْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَی الْأَعْرَافِ رِجَالٌ یَعْرِفُونَ كُلا بِسِیمَاهُمْ وَ نَادَوْا أَصحَب الجَنَّهِ أَن سلَمٌ عَلَیْكُمْ لَمْ یَدْخُلُوهَا وَ هُمْ یَطمَعُونَ،

-میان بهشتیان و دوزخیان حائلی است و بر بالای آن مردمی هستند که همه خلائق را به سیما و رخسارشان می شناسند، و اهل بهشت را ندا دهند که سلام بر شما، اینان به بهشت در نیامده اند اما طمع آن را دارند."

در قرآن کریم در غیر چهار آیه ای که در سوره اعراف است لفظ اعراف در جای دیگر نیامده است، و ما از بحثی که در این آیات کردیم این نتیجه را گرفتیم که اعراف یکی از مقامات عالی انسانیت است که خداوند آن را به حجابی که حائل بین بهشت و دوزخ است مثال زده، و معلوم است که هر حائلی، در عین اینکه مرتبط به دو طرف خود هست، طبعا از حکم دو طرف خود خارج است، و لذا فرمود: این حجاب دارای اعراف و بلندی هایی است، و بر آن اعراف رجالی هستند که مشرف بر جمیع اهل محشر از اولین و آخرینند، و هر کسی را در مقام مخصوص خودش مشاهده می کنند با اینکه مقامات و درجات مردم در بین دو حد اعلا علیین و اسفل السافلین مختلف است با این حال از حال یک یک اشخاص و اعمالی که در دنیا کرده اند آگاهند، و با هر کس که بخواهند می توانند

۱- آیه ۴۶ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۱۵۲

حرف بزنند، هر کسی را که بخواهند می توانند ایمنی داده و به اذن خدا اجازه ورود به بهشت دهند.

از اینجا معلوم می شود که موقف و مقام این رجال از دو موقف سعادت که عبارت است از نجات به وسیله عمل صالح و شقاوت که عبارت است از هلاکت به خاطر عمل زشت، بیرون است. و خلاصه مقامی است ما فوق این دو مقام، و حاکم و مسلط بر آن دو.

برای تقریب ذهن و روشن شدن مطلب می توانیم این مقام را به مقام پادشاهان و حکام تشبیه کرده بگوییم: همچنانکه در زیر سلطه حکام اقوامی سعید و متنعم به نعمت آنان و مشمول رحمت آنانند، و هر چه را که بخواهند برایشان فراهم است، و اقوام دیگری شقی و در زندانهای آنان معذب به انواع عذاب های دردناکند، و طایفه سومی ما فوق این دو طایفه مامور تنظیم امور آنان و رساندن نعمت به آن طایفه و عذاب به این طایفه و در عین حال خود نیز از متنعمین هستند، و نیز قوم دیگری ما فوق این خدمه و عمال، مامور به تدبیر همه طبقات مادون خود هستند.

همچنین ممکن است خدای تعالی که حاکم در روز جزا است اقوامی را مشمول رحمت خود قرار داده و از آنجایی که خدایی است آمرزگار و صاحب فضل بزرگ، آنان را به پاداش حسنات شان داخل بهشت نموده، از هر طرف برکات خود را بر آنان نازل کند، و از آنجایی که عزیز ذو انتقام است، اقوام دیگری را به کیفر گناهانشان در آتش خود انداخته و طایفه سومی را اذن دهد که بین این دو طایفه واسطه شوند، و احکام و اوامرش را در بین آنان اجرا نمایند، همچنانکه خودش فرموده:

-" لمن الملك اليوم لله الواحد القهار!

-برای کیست سلطنت امروز، برای خدای یگانه قهار !"

(۱)

ندای رجال اعراف به دوزخیان و بهشتیان

-" وَ نَادَى أَصحَب الأَعْرَافِ رِجَالاً يَعْرِفُونهُم بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنى عَنكُمْ جَمْعُكمْ وَ مَا كُنتُمْ تَستَكْبرُونَ،

-أَ هَؤُلاءِ الَّذِينَ أَقْسمْتُمْ لا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الجَنَّةَ لا خَوْفٌ عَلَيْكمْ وَ لا أَنتُمْ تحْزَنُونَ،

-اصحاب اعراف مردمی را که به سیمایشان می شناسند ندا دهند و گویند جماعت شما و آن تکبری که می کردید کاری برای شما نساخت،

-آیا همین ها بودند که شما قسم می خوردید که رحمت خدا به آنان نمی رسد؟ شما (مؤمنین) به بهشت وارد شوید که نه بیمی دارید و نه غمگین می شوید!"

اینکه رجال را توصیف کرد به اینکه اصحاب اعراف آنها را به سیمایشان

۱- آیه ۴۶ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۱۶۴

می شناسند دلالت دارد بر اینکه سیمای اصحاب دوزخ نه تنها اعرافیان را به دوزخی بودن آنان واقف می کند، بلکه به خصوصیات دیگری هم که دارند راهنمایی می نماید.

جمله:" قالوا ما اغنی عنکم جمعکم و ما کنتم تستکبرون،" دوزخیان را شماتت می کند به اینکه شما در دنیا از قبول حق استکبار می کردید، و از جهت شیفتگی و مغرور بودن به دنیا، حق را ذلیل و خوار می پنداشتید.

-" اهؤلاء الذین اقسمتم لا ینالهم الله برحمه ...،"

- اینها (بهشتیان) همان کسانی هستند که شما (دوزخیان) در باره شان به طور جزم می گفتید از این راهی که برای عبودیت اتخاذ کرده اند خیری نمی بینند و خیر دیدن همان رسیدن به رحمت خدا است.

جمله:" ادخلوا الجنه لا خوف علیکم و لا انتم تحزنون،" امری است از طرف اصحاب اعراف به مؤمنین که پس از تقریر حال آنها به استفهام، امر می کنند ایشان را تا داخل جنت شوند.

(۱)

گفتگوی بهشتیان با دوزخیان

-" وَ نَادَی أَصحَب الجَنَّهِ أَصحَب النَّارِ أَن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّکُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنُ بَیْنهُمْ أَن لَّعْنَهُ اللَّهِ عَلی الظلِمِینَ،

-الَّذِینَ یَصدُّونَ عَن سبِیلِ اللَّهِ وَ یَبْغُونهَا عِوَجاً وَ هُم بِالاَخِرَهِ کَفِرُونَ،

-اهل بهشت به اهل جهنم بانگ زنند که ما وعده پروردگار خویش را درست یافتیم آیا شما نیز وعده پروردگارتان را درست یافتید؟ گویند: آری، پس اعلام کننده ای میان آنان بانگ می زند که لعنت خدا بر ستمگران باد !

-همان کسانی که سد راه خدا شده آن را منحرف می خواهند و خود هم به آخرت کافرند! "

این آیه شریفه کلامی را که بهشتیان با دوزخیان دارند حکایت می کند، و کلام مزبور، هم اقرار گیری از دوزخیان است و هم استهزایی است که بهشتیان از دوزخیان می کنند.

مؤمنین در مقام اعتراف گفته اند:" ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا،" و بدین وسیله به حقیت جمیع خصوصیات و جزئیاتی که خداوند به زبان انبیای کرامش برای آنان از امر معاد بیان کرده اعتراف نموده اند.

در سؤال از کفار اسمی از خصوصیات معاد و جزئیات عذابش نبرده و در باره اصل آن پرسیده اند:" فهل وجدتم ما وعد ربکم

حقا- آیا وعـده پروردگارتان را حق یافتیـد؟ " برای اینکه وعـده هایی که خداوند فقط به کفار داده همان خصوصـیات عذاب قیامت است نه اصل قیامت، چون اصل قیامت وعده ای است که هم به کفار داده و هم به مؤمنین .

۱- آیه۴۸تا۴۹سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۱۶۳

-" فاذن مؤذن بینهم ان لعنه الله علی الظالمین،

-پس اعلام کننده ای میان آنان بانگ می زند که لعنت خدا بر ستمگران باد!"

خدای تعالی در این آیه تصریح نفرموده به اینکه این مؤذن و منادی از جنس بشر است و یا از جن است و یا از ملائکه، و لیکن از تدبر در کلام مجیدش چنین بر می آید که این مؤذن از جنس بشر باشد، نه جن و نه ملک.

اما جن، برای اینکه در سرتاسر کلام خدای تعالی هیچ کجا دیده نمی شود که جن از طرف او متصدی امری از امور آخرتی انسان شده باشد، پس احتمال اینکه مؤذن مزبور از طایفه جن باشد احتمال بی وجهی است.

و اما ملائکه، این طایفه گر چه واسطه های امر خدا و حاملین اراده او هستند، و انفاذ اوامر او به دست ایشان است، و اجرای قضا و قدر او در مخلوقات محول به ایشان، و قرآن کریم هم در باره نفوذ تصرفات آنان در مساله مرگ و بهشت و دوزخ تصریحاتی دارد، از آن جمله مثلا به ستمکاران می گویند:" اخرجوا انفسکم ..." و به اهل بهشت می گویند:" سلام علیکم ادخلوا الجنه ..." و مالک دوزخ به دوزخیان می گوید:" انکم ماکثون ..." و امثال اینها، الا اینکه در باره محشر که معرکه بعث و سؤال و تطایر کتب و وزن و حساب و جای حکم فصل است هیچ تصرف و امر و نهیی را برای ملائکه و هیچ موجود دیگری اثبات نکرده، جز انسان که در ذیل آیات مورد بحث از او چنین حکایت می کند:" و نادوا اصحاب الجنه ان سلام علیکم!"

و نیز از اصحاب اعراف حکایت می کند که به یک دسته از مؤمنین می گویند:" ادخلوا الجنه لا خوف علیکم و لا انتم تحزنون،" و این خود نفوذ حکم و امر انسان را در قیامت می رساند، و همچنین در باره اوصاف روز قیامت می فرماید: " قال الذین اوتوا العلم ان الخزی الیوم و السوء علی الکافرین!" و نیز می فرماید:" و قال الذین اوتوا العلم و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث فهذا یوم البعث و لکنکم کنتم لا تعلمون . "

این آیات و همچنین آیات راجع به شفاعت و شهادت انسان قرائنی است که احتمال انسان بودن مؤذن مزبور را در ذهن تقویت می کند.

(۱)

درخواست جهنمیان از بهشتیان

-"وَ نَادَی أَصحَب النَّارِ أَصحَب الجَنَّهِ أَنْ أَفِیضوا عَلَیْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَکمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلی الْکَفِرِینَ،

-و اهل جهنم اهل بهشت را ندا زنند که از آن آب یا از آن چیزها که خدا روزیتان کرده برای ما بریزید. گویند: خداوند آن را بر کافران حرام کرده است ."

در آیه مورد بحث سایر نعمت هایی را که خداوند به اهل بهشت روزی کرده

۱- آیه ۴۴ و۴۵ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۱۴۸

عطف بر آب نموده، و از اینجا معلوم می شود که اهل دوزخ از اهل بهشت تنها انتظار آب ندارند، بلکه تقاضای همه انواع نعمت ها را می کنند.

به هر حال، آیه شریفه اشعار دارد بر اینکه مکان اهل جنت بلندتر از مکان دوزخیان است. و اگر ابتدا از میان همه نعمت ها آب را ذکر کرد و آنگاه بقیه نعمت ها را بر آن عطف نمود، از این جهت است که برای دوزخیان و مبتلایان به حرارت دوزخ آب از هر چیز دیگری ضروری تر است.

(۱)

بهشتیان و زندگی در بهشت

قسمت اول: ابرار در بهشت

ابرار، و اعمالی که آنها را بهشتی کرد!

۱- آیه ۵۰ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۱۶۵

آیات سوره دهر داستان مردمی از مؤمنین است که قرآن نامشان را ابرار خوانده، و از پاره ای کارهایشان یعنی وفای به نذر و اطعام مسکین و یتیم و اسیرشان خبر داده، ایشان را می ستاید، و وعده جمیلشان می دهد.

معلوم می شود سبب نزول این آیات هم همین داستان بوده، و این داستان در خارج واقع شده نه اینکه بخواهد یک قصه فرضی را جعل کند، آنگاه آثار خوب آن را بر شمرده، و کسانی را که آنچنان عمل کنند وعده جمیل داده است:

۱-ترس از روزی که شرش مستطیر است!

-" يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يخَافُونَ يَوْماً كانَ شَرُّهُ مُستَطِيراً،

-که آن بندگان، نیکو به عهد و نذر خود وفا می کنند و از قهر خدا در روزی که شر و سختیش همه اهل محشر را فرا گیرد می ترسند."

منظور از استطار شر آن روز شر روز قیامت است، که روز به نهایت رسیدن شدائد و اهوال و عذابها است.

۲- هدف و انگیزه اعمال: وجه الله و رضای او

-" وَ يُطعِمُونَ الطعَامَ عَلى حُبِّهِ مِسكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً،

-إِنمَا نُطعِمُكمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِيدُ مِنكمْ جَزَاءً وَ لا شكُوراً،

-و بر دوستی خدا به فقیر و اسیر و طفل یتیم طعام می دهند،

- ما فقط برای رضای خدا به شما طعام می دهیم و از شما هیچ پاداش و سپاسی هم نمی طلبیم."

وجه خدای تعالی عبارت است از صفات فعلی خدای تعالی، صفات کریمه ای که افاضه خیر بر خلق و خلقت و تدبیر و رزق آنها، و یا به عبارت جامع تر رحمت عامه او که قوام تمامی موجودات بدان است، از آن صفات نشأت می گیرد، و بنا بر این معنای اینکه عملی به خاطر وجه الله انجام شود این است که در انجام عمل این نتیجه منظور گردد که رحمت خدای تعالی و خشنودیش جلب شود، منظور تنها و تنها این باشد و ذره ای از پاداش هایی که در دست غیر خدای تعالی است منظور نباشد، و به همین جهت خانواده اطعامگر دنبال این سخن خود که " انما نطعمکم لوجه الله ،" اضافه کردند:" لا نرید منکم جزاء و لا شکورا – ما از شما نه پاداشی می خواهیم، و نه حتی تشکری ."

هدف واقع شدن وجه الله، و آن را غایت و انگیزه اعمال قرار دادن، در چند جا از کلام مجیدش آمده، مانند آیات زیر:" و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغدوه و العشی یریدون وجهه،" و در این معنا است آیه شریفه" و ما أمروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین،" و آیه شریفه" و ما تنفقون الا ابتغاء وجه الله،" و آیه شریفه" فادعوه مخلصین له الدین،" و آیه " ألا لله الدین الخالص! "

۳- ترس از پروردگار در روزی عبوس و دشوار

-" إِنَّا نَخَاف مِن رَّبِّنَا يَوْماً عَبُوساً قَمْطرِيراً،

-ما از قهر پروردگار خود به روزی که از رنج و سختی آن رخسار خلق درهم و غمگین است می ترسیم! "

این آیه در مقام بیان علت سخنی است که از ایشان حکایت کرد، می خواهد بفهماند چرا گفتند:" انما نطعمکم لوجه الله ...،" و اینکه اگر عمل مذکور خود را تنها و تنها به خاطر خدا انجام دادند، و عبودیت خود را برای خدا خالص کردند، برای این بود که از آن روز سخت و دشوار می ترسیدند، و برای بیان علت مذکور اکتفا نکردند به اینکه ما از آن روز می ترسیم، بلکه آن روز را به پروردگار خود نسبت داده، گفتند: ما از پروردگار خود از روزی می ترسیم که چنین و چنان است، تا فهمانده باشند وقتی از این اطعامشان چیزی غیر از پروردگارشان را در نظر ندارند، پس ترسشان هم از غیر او نیست، همچنان که امیدی هم به غیر او ندارند، پس ترس و امیدشان همه از خدا است، اگر از روز قیامت هم می ترسند بدان جهت است که روز پروردگارشان است، روزی است که خدا به حساب بندگانش می رسد، و جزای اعمال ایشان را می دهد.

-" فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شرَّ ذَلِك الْيَوْمِ وَ لَقَّاهُمْ نَضرَةً وَ سرُوراً،

-خدا هم از شر و فتنه آن روز آنان را محفوظ داشت و به آنها روی خندان و دل شادمان عطا نمود."

خدای تعالی ایشان را حفظ و شر آن روز را از ایشان منع کرد، و با بهجت و

سرور بـا ایشـان روبرو شـد، پس این طایفه در آن روز خوشـحال و مسـرورند، همچنان که در جای دیگر فرمود: " وجوه یومئذ ناضره !"

(۱)

پذیرائی بهشتی از ابرار

-" إِنَّ الأَبْرَارَ یَشرَبُونَ مِن كَأْسٍ كانَ مِزَاجُهَا كافُوراً،

-عَیْناً یَشرَب بهَا عِبَادُ اللَّهِ یُفَجِّرُونهَا تَفْجِیراً،

-و نیکوکاران عالم در بهشت از شرابی نوشند که طبعش در لطف و رنگ و بوی کافور است،

-از سرچشمه گوارایی آن بندگان خاص خدا می نوشند که به اختیارشان هر کجا خواهند جاری می شود."

ابرار کسانی هسـتند که عمل خیر را به خاطر ایمان به خـدا و رسول او و روز جزا انجام می دهنـد، چون ایمانشان ایمان رشد و بصیرت است.

خدای سبحان أبرار را با صفاتی توصیف کرده، که اینک آیات آن از نظر خواننده می گذرد:

-" انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا،"

-" و جزیهم بما صبروا،"

-" لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البر من امن بالله!"

در آیه " ان الابرار یشـربون ...،" می خواهـد حال ابرار در آخرت را بیان کند، و بفهماند که ایشان در بهشت از شـرابی ممزوج به کافور می نوشند، شرابی خنک و معطر.

" عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا،" یعنی نوشیدن از کاس را که مسلماً از هر کاسی نیست، بلکه آن کاس را اختصاص می دهـد به چشـمه ای که چنین و چنان است. و اگر از نوشـندگان آن کاس تعبیر به عباد الله کرد، برای این بود که اشاره کند به اینکه اگر از آن کاس می نوشند به خاطر این است که به زیور عبودیت آراسته شدند، و به لوازم آن عمل کردند.

این دو آیه همانطور که قبلا اشاره کردیم تنعم ابرار را بیان می کنـد، که چگونه از شـراب بهشت و آخرت متنعم می شونـد، و بعید نیست که این دو آیه در مقام بیان حقیقت عمل صالح آنان بر اساس تجسم اعمال باشد.

ظاهر جمله یشربون و جمله یشرب بها می فهماند همین حالا مشغول نوشیدنند، نه اینکه در قیامت می نوشند، و گر نه می فرمود سیشربون، و یشربوا بها، علاوه بر این، نوشیدن، وفا کردن، اطعام نمودن و ترسیدن، همه را در یک سیاق آورده و فرموده یشربون، یوفون، یخافون، یطعمون و نیز ذکر تفجیر در جمله یفجرونها تفجیرا مؤید دیگری

۱- آیه ۵ تا ۱۱ سوره دهر المیزان ج ۲۰ ص ۱۹۹

است، برای اینکه ظهور دارد در اینکه شکافتن چشمه و جاری ساختن آب آن را با اسباب این کار انجام می دهند، که همان وفا و اطعام و خوف است، پس حقیقت این اعمال همان تفجیر عین است .

(۱)

خوبان برای رسیدن به بهشت خوبان چه کارها کردند!

-" وَ جَزَاهُم بِمَا صبرُوا جَنَّهً وَ حَرِیرا،

-و خداوند پاداش آن صبر کامل بر ایثارشان را باغ بهشت و لباس حریر بهشتی لطف فرمود."

منظور از صبر، صبرشان در برابر مصیبت، در برابر اطاعت، و از معصیت است، چون این طایفه در زندگی دنیا به جز وجه پروردگارشان طلبی نداشتند، اراده او را بر خواست خود مقدم می داشتند، در نتیجه در برابر آنچه او برای آنان مقدر کرده بود، و هر محنت و مصیبتی که برای آنان خواسته بود صبر می کردند، و نیز بر امتثال هر فرمانی که به ایشان داده بود، و بر ترک هر عملی که ایشان را از آن نهی کرده بود صبر می کردند، هر چند که با خواست خودشان مخالف بود، و لذا خدای تعالی مشقت و زحمتی را که در راه بندگی او تحمل کرده بودند به نعمت و راحت مبدل کرد: " ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا ! "

-" متکئین فیها علی الارائک لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا،

-که در آن بهشت بر تختها ی عزت تکیه زنند و آنجا نه آفتابی سوزان بینند و نه سرمای زمهریر."

خدای تعالی مشقت هایی را که تحمل کردند به بهشت و نعمت مبدل کرد، در حالی که اینان در آن بهشت بر تکیه گاهها تکیه داشتند، و در بهشت نه آفتابی می بینند تا از گرمای آن متاذی شوند، و نه زمهریری تا از سرمای آن ناراحت گردند.

-" و دانیه علیهم ظلالها و ذللت قطوفها تذلیلا،

-و سایه درختان بهشتی بر سر آنها و میوه هایش در دسترس و به اختیار آنهاست."

منظور از نزدیکی سایه بر سر آنان این است که سایه بر سر آنان گسترده است، و تذلیل قطوف برای آنان به این معناست که خدای تعالی میوه های بهشتی را برای ایشان مسخر کرده، و تحت فرمان و اراده آنان قرار داده، به هر نحو که بخواهند بدون هیچ مانع و زحمتی بچینند.

-" و یطاف علیهم بانیه من فضه و اکواب کانت قواریرا،

–و ساقیان زیبای حور و غلمان با جامهای سیمین و کوزه های بلورین بر آنها دور زنند.“

۱– آیه ۵ تا ۱۱ سوره دهر المیزان ج ۲۰ ص ۱۹۹

مراد از اینکه فرمود با چنین ظرفهای نقره فام دور آنان طواف می کننـد، طواف کردن خـدام بهشتی است که برای اهل بهشت طعام و آب می آورند، و توضیح بیشترش در ذیل آیه " و یطوف علیهم ولدان ...،" می آید .

-" قواریر من فضه قدروها تقدیرا،"

-که آن کوزه های بلورین نقره ای به اندازه و تناسب اهلش اندازه گیری شده اند."

می خواهد بفهماند ظرفهای غذا و شـراب را خود ابرار بر طبق میل خود اندازه گیری می کنند، از غذا و شـراب هر مقداری که بخواهنـد اسـتفاده کننـد ظرف آن غـذا و شـراب را هم به انـدازه همان مقدار طعام و شـراب اندازه گیری می کنند، و خلاصـه چیزی از غـذا و شـرابشان در ظرف زیاد و کم نمی آیـد، آیه شـریفه " لهم ما یشاؤن فیها،" و آیه " یفجرونها تفجیرا،" نیز اشاره ای به این معنا دارد.

احتمال هم دارد منظور خـدمتگزاران طوافگر باشـد که در باره آنان فرموده: " یطاف علیهم،" و مراد این باشد که خدمتگزاران ظرفهای غـذا و شـراب را به آن مقـدار غـذا و شـرابی که أبرار احتیاج دارنـد انـدازه گیری می کننـد، در نتیجه چیزی از غـذا و شرابشان در ظرفها نمی ماند، و کم هم نمی آید .

-" و یسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیلا،

-و آنجا شرابی که طبعش مانند زنجبیل گرم و عطرآگین است به آنها بنوشانند."

بعضـی از مفسـرین گفته انـد: در عرب مرسـوم بـوده که از زنجبیـل اسـتفاده عطر و بوی خوش می کرده انـد، و آن را در جـام نوشـیدنیها می ریختند، در این آیه هم به ابرار وعده داده که زنجبیل بهشتی را که پاکیزه تر و خوشـبوتر است در جام شـرابشان می ریزند.

-" عینا فیها تسمی سلسبیلا،

-در آنجا چشمه ای است که سلسبیلش نامند و شرابش از خوبی از حد وصف بیرون است."

سلسبیل به معنای آبی سبک و لذیذ و برنده است.

-" و یطوف علیهم ولدان مخلدون اذا رأیتهم حسبتهم لؤلؤا منثورا،

-و دور آن بهشتیان، پسـرانی زیبا که تا ابد نوجوانند و خوش سـیما به خدمت می گروند که وقتی در آنها بنگری از فرط صـفا گمان بری که لؤلؤ پراکنده اند."

یعنی فرزندانی بهشتی پیرامون ابرار طواف می کنند، که همیشه طراوت و خرمی جوانی و زیبایی منظر را دارند.

و منظور از اینکه فرمود: تو گمان می کنی که لؤلؤ منثورند، این است که آن خدمتگزاران آنقدر صفای لون دارند، و آنقدر چهره هایشان نورانی است که نور رویشان به روی یکدیگر می تابد، تو گویی در مجالسی که ایشان خدمت می کنند لؤلؤ نثارکرده اند.

-" و اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا،

-و چون آن جایگاه نیکو را مشاهده کنی عالمی پر نعمت و کشوری بی نهایت بزرگ خواهی دید."

بعضی گفته اند: معنای مشاهده کردن اول این است که اگر چشم خود را بدانجا یعنی به بهشت بیفکنی، در آنجا نعیمی می بینیکه با زبان قابل وصف نیست، و ملک کبیری می بینی که با هیچ مقیاسی نمی توان تقدیرش کرد.

-" عَلِیهُمْ ثِیَاب سندُسٍ خُضرٌ وَ إِستَبرَقٌ وَ حُلُّوا أَساوِرَ مِن فِضهٍ وَ سقَاهُمْ رَبهُمْ شرَاباً طهُوراً،

-بر اندام بهشتیان لباسهایی است از حریر نازک سبز رنگ و از دیبای ضخیم، و با دستبندهایی از نقره تزیین شده اند، و پروردگارشان شراب طهور به آنها می نوشاند."

" و سقیهم ربهم شرابا طهورا،" خدایشان شرابی به ایشان نوشانید که طهور بود، یعنی در پاکی به حد نهایت بود، شرابی بود که هیچ قذارت و پلیدی را باقی نمی گذاشت، و یکی از قذارتهای درونی آدمی غفلت از خدای سبحان، و بی توجهی به اوست، پس ابرار که این شراب طهور را نوشیدند محجوب از پروردگارشان نیستند، و لذا آنان می توانستند خدا را حمد بگویند، همچنان که قرآن فرموده:" و اخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین." حمد وصفی است که جز بندگان خالص خدا صلاحیت آن را ندارند، چون خود خدای تعالی فرموده:" سبحان الله عما یصفون الا عباد الله المخلصین."

خدای تعالی در جمله " و سقیهم ربهم،" همه واسطه ها را حذف کرده، و نوشاندن به ایشان را مستقیما به خودش نسبت داده، و این از همه نعمت هایی که در بهشت به ایشان داده افضل است، و چه بسا یکی از نعمت هایی باشد که به حکم آیه" لهم ما یشاؤن فیها و لدینا مزید،" خواست خود بشر بدان نمی رسد.

" ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا،" حکایت خطابی است که از ناحیه خدای تعالی به هنگام پرداخت اجرشان به ایشان می شود

و جمله " و کان سعیکم مشکورا،" خود، انشای شکر در برابر مساعی مرضیه و اعمال مقبوله ایشان است، و خوشا به حالشان که با چه کلام پاکیزه ای خطاب می شوند!

اشاره زیبای قرآن به حرمت فاطمه«س» نزد پروردگار

این را هم باید دانست که خدای تعالی در آیات سوره دهر نعمت زنان بهشتی یعنی حور العین را جزو نعمت های بهشتی ذکر نکرده با اینکه در کلام مجید خدای تعالی هر جا سخن از نعیم بهشت شده، حور العین جزو مهم ترین آنها ذکر شده است.

ممکن است از ظاهر جریان چنین فهمیده شود که علت آن این بوده که در بین ابرار مورد نظر آیات، کسی از طایفه زنان بوده، و خدای تعالی برای رعایت حرمت او سخن از حور العین به میان نیاورده است .

تفسیر روح المعانی همین معنا را از لطایف قرآن دانسته و گفته: در صورتی که آیات در باره اهل بیت علیهم السلام نازل شده باشد، ذکر نشدن حور العین از لطیف ترین نکات خواهد بود، آری اگر تصریح به ولدان مخلدون کرده و نامی از حور العین نبرده، به خاطر رعایت احترام بتول و قره العین رسول سلام الله علیها بوده است.

در روایات اسلامی، در تفسیر کشاف است که از ابن عباس روایت آمده که حسن و حسین بیمار شدند، و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم با جمعی از صحابه از ایشان عیادت کرد، مردم به علی علیه السلام گفتند چه خوب است برای بهبودی فرزندت نذری کنی، علی و فاطمه، و فضه کنیز آن دو نذر کردند که اگر کودکان بهبودی یافتند سه روز روزه بدارند، بچه ها بهبودی یافتند، و اثری از آن کسالت باقی نماند .

بعد از بهبودی کودکان، علی از شمعون خیبری یهودی سه من قرص جو قرض کرد، و فاطمه یک من آن را دستاس، و سپس خمیر کرد، و پنج قرص نان به عدد افراد خانواده پخت، و سهم هر کسی را جلوش گذاشت تا افطار کنند، در همین بین سائلی به در خانه آمده و گفت: سلام بر شما اهل بیت محمد صلی الله علیه وآله وسلّم، من مسکینی از مساکین مسلمینم، مرا طعام دهید که خدا شما را از مائده های بهشتی طعام دهد، خاندان پیامبر آن سائل را بر خود مقدم شمرده، افطار خود را به او دادند، و آن شب را جز آب چیزی نخوردند، و شکم گرسنه دوباره نیت روزه کردند، هنگام افطار روز دوم طعام را پیش روی خود نهادند تا افطار کنند، یتیمی بر در سرای ایستاد، آن شب هم یتیم را بر خود مقدم و در شب سوم اسیری آمد، و همان عمل را با او کردند .

صبح روز چهارم که شد علی دست حسن و حسین را گرفت، و نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم آمدند، پیامبر اکرم وقتی بچه ها را دید که چون جوجه ضعیف از شدت گرسنگی می لرزند، فرمود: چقدر بر من دشوار می آید که من شما را به چنین حالی ببینم، آنگاه با علی و کودکان به طرف فاطمه رفت، و او را در محراب خود یافت، و دید که شکمش از گرسنگی به دنده های پشت چسبیده (در نسخه ای دیگر آمده که شکمش به پشتش چسبیده،) و چشمهایش گود افتاده از مشاهده این حال ناراحت شد، در همین بین جبرئیل نازل شد، و عرضه داشت: این سوره را بگیر، خدا تو را در داشتن چنین اهل بیتی تهنیت می گوید، آنگاه سوره (دهر) را قرائت کرد .

مؤلف : این روایت به چند طریق از عطاء از ابن عباس نقل شده، و بحرانی آن را در غایه المرام از ابی المؤید موفق بن احمد صاحب کتاب فضائل امیر المؤمنین، و او به سند خود از

مجاهـد از ابن عبـاس نقـل کرده، و نیز از او به سـند دیگری از ضـحاك از ابن عباس نقل کرده است. و نیز از حموینی صاحب کتاب فرائد السـمطین به سـند خود از مجاهد از ابن عباس نقل کرده، و نیز از ثعلبی و او به سند خود از ابی صالح از ابن عباس نقل کرده است.

در مجمع البیان از ابو حمزه ثمالی روایت شـده که وی در تفسـیر خود گفته: حسن بن حسن ابو عبـد الله بن حسن برایم حدیث کرد که سوره دهر تمامیش در مدینه در شأن علی ع و فاطمه علیهماالسلام نازل شد.

(۱)

احوال ابرار در نعیم

-" إِنَّ الأَبْرَارَ لَفِی نَعِیمٍ،

-عَلی الأَرَائکِ یَنظرُونَ،

-تَعْرِف فی وُجُوهِهِمْ نَضرَةَ النَّعِیمِ،

-محققا ابرار غرق در نعمتند،

-بر اریکه ها تکیه زده تماشا می کنند،

-در سیمایشان طراوت تنعم مشاهده می شود."

در این آیات تا حـدودی جلالت قـدر ابرار، و عظمت مقام آنان نزد خدای تعالی، و خرمی زندگی در بهشـتشان را بیان نموده، می فرمایـد: این ابرار که امروز مورد اسـتهزاء و طعنه کفارنـد، به زودی به کفـار خواهنـد خندیـد، و عـذابی را که به ایشان می رسد تماشا خواهند کرد .

کلمه نعیم به معنای نعمت بسیار است. می فرماید: ابرار در نعمت بسیاری قرار دارند، که آن نعمت در وصف نمی گنجد.

" علی الارائک ینظرون،" اریکه به معنای جایگاهی است که در حجله یعنی اطاق مخصوص عروس درست می کنند. مراد نظر کردنشان به مناظر زیبا و خرم بهشت و نعمت های دائمی موجود در آن است .

" تعرف فی وجوههم نضره النعیم،" کلمه نضـره به معنای بهجت و رونق است، و خطاب در این جمله به رسول خـدا صـلی الله علیه وآله وسـلّم است، امـا نه به این اعتبـار که پیامبر است، بلکه به این اعتبار که می توانـد نظر کنـد و بشـناسد، پس این حکم شامل هر کسـی است که بتوانـد نظر کنـد و بشـناسد، و معنایش این است که هر کس به چهره های بهشتیان نظر کنـد، رونق و

خرمی ناشی از برخورداری از نعمت های بهشت را در چهره هایشان می شناسد .

(۲)

قسمت دوم: متقین در بهشت

متقین : و جایگاه آنها در جنات و عیون

۱- آیه ۱۲ تا ۲۲ سوره دهر المیزان ج ۲۰ ص ۲۰۷

۲- آیه ۲۲ تا ۲۵ سوره مطففین المیزان ج ۲۰ ص ۳۹۲

-" إِنَّ الْمُتَّقِينَ فی جَنَّتٍ وَ عُیُونٍ،

-محققا مردم با تقوی در بهشت ها و چشمه سارهایی وصف ناپذیرند."

این آیه حال متقین را بیان می کنـد، آن حالی را که در قیامت دارند. و اگر جنات و عیون را نکره آورده برای این است که به عظمت مقام و منزلت آن اشاره نموده، بفهماند وضع بهشت طوری نیست که اشخاص بتوانند با زبان، توصیف کنند.

-" ءَاخِذِینَ مَا ءَاتَاهُمْ رَبهُمْ إِنهُمْ کانُوا قَبْلَ ذَلِک محْسِنِین،

-در حالی که به آنچه پروردگارشان به ایشان می دهد راضی اند، چون در دنیا از نیکوکاران بودند."

یعنی آنها قابلیت آنچه را که پروردگار مهربان به آنها اعطاء کرده دارند در حالی که از خداوند و از آنچه به آنها داده راضـی انـد. و اگر متقین چنین وضـعی دارنـد به خـاطر این است که قبلاـ یعنی در دنیـا در اعمالشـان نیکوکـار بودنـد، و اعمـال نیکی داشتند.

-" کانُوا قَلِیلاً مِّنَ الَّیْلِ مَا یهْجَعُونَ،

-آری ، اندکی از شب ها را می خوابیدند."

این آیه و آیات بعدش توضیح می دهد که چگونه نیکوکار بودند، مگر چه می کردند؟

متقین در دنیا زمان اندکی از شب را می خوابیدند، و یا می خوابیدند خوابیدنی اندک.

بایـد دیـد انـدکی از شب چه معنـا دارد؟ اگر آن را بـا مجموع زمـان همه شـبها قیـاس کنیم، آن وقت معنایش این می شود که متقین از هر شب زمان انـدکی را می خوابنـد، و بیشترش را به عبادت می پردازند و اگر با مجموع شـبها مقایسه کنیم، آن وقت معنایش این می شود که: ایشان در کمترین شبی می خوابند، بلکه بیشتر شبها تا به صبح بیدارند.

-" وَ بِالأَسحَارِ هُمْ یَستَغْفِرُونَ،

-و در سحرها استغفار می کردند!"

یعنی در سحرها از خدای تعالی آمرزش گناهان خود را می طلبند.

در مجمع البیان، در ذیل کلام خدای تعالی که می فرماید: "و فی الاسحار هم یستغفرون،" می گوید: امام صادق علیه السلام فرموده: منظور این است که در نماز وتر، که آخرین نماز شب است، و در نزدیکهای صبح انجام می شود، هفتاد بار استغفار می کنند.

و در الدر المنثور است که ابن مردویه از انس روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم فرمود: برای شب زنده داری و نماز شب، آخر شب را بیشتر از اول شب دوست دارم چون خدای تعالی فرموده: وبالاسحارهم یستغفرون!

-" وَ فی أَمْوَلِهِمْ حَقٌّ لِّلسائلِ وَ المَحْرُومِ،

- و در اموال خود برای سائل و محروم حقی قائل بودند."

آن دو آیه که گذشت سیره متقین نسبت به درگاه خدای سبحان را بیان می کرد و می فرمود شب زنده دارند و در سحرها استغفار می کنند، ولی این آیه سیره آنان را در برابر مردم بیان می کند، و آن این است که به سائل و محروم کمک مالی می کنند.

و اما اینکه فرمود: در اموال آنان حقی است برای سائل و محروم، با اینکه حق مذکور تنها در اموال آنان نیست، در اموال همه هست، برای این بوده که بفهماند متقین با صفایی که در فطرتشان هست این معنا را درک می کنند، و خودشان می فهمند که سائل و محروم حقی در اموال آنان دارد، و به همین جهت عمل هم می کنند، تا رحمت را انتشار داده، نیکوکاری را بر امیال نفسانی خود مقدم بدارند .

سائل عبارت است از کسی که از انسان چیزی بخواهد و نزد انسان اظهار فقر کند. ولی محروم به معنای کسی است که از رزق محروم است، و کوشش او به جایی نمی رسد، هر چند که از شدت عفتی که دارد سؤال نمی کند.

(۱)

اجازه استفاده متقین از نعم بهشتی

-" إِنَّ الْمُتَّقِینَ فی ظِلَلٍ وَ عُیُون، وَ فَوَکِهَ مِمَّا یَشتهُونَ،

-کلُوا وَ اشرَبُوا هَنِیئَا بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ،

-إِنَّا کَذَلِك نجْزِی المُحْسِنِینَ،

-آن روز سخت بندگان با تقوا در سایه درختان بهشت و کنار نهرهای جاری متنعمند،

-و از هر نوع میوه که مایل باشند فراهم است،

-به آنها خطاب شود که از هر طعام و شراب بخواهید بخورید و بیاشامید که شما

۱- آیه ۱۵تا ۱۹ سوره ذاریات المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۵۳

را گوارا باد پاداش اعمال نیکی که در دنیا بجا آوردید،

–ما البته نیکوکاران عالم را چنین پاداش می دهیم ! "

مراد از کلمه ظلال سایه های بهشت، و مراد از کلمه عیون چشـمه های آن است، که اهل بهشت از آن سایه ها اسـتفاده نموده، و از آن چشمه ها می نوشند.

" کلوا و اشربوا هنیئا بما کنتم تعملون،" مفاد این آیه اذن و اباحه است، تو گویی خوردن و نوشیدن کنایه است از مطلق تنعم به نعمتهای بهشتی و تصرف در آن، هر چند که از مقوله خوردن و نوشیدن نباشد.

" انا کذلک نجزی المحسنین،" در این جمله سعادت اهل بهشت را مسجل می سازد.

(۱)

پذیرائی از متقین در بهشت

–" وَ أُزْلِفَتِ الجَنَّهُ لِلْمُتَّقِینَ غَیرَ بَعِید،

–روزی که بهشت را به نزدیک متقین می آورند به فاصله ای که دور نباشد."

۱– بهشت به متقین نزدیک می شود!

از این آیه شروع می شود به توصیف حال متقین که در روز قیامت چه وصفی دارند:

در آن روز بهشت برای مردم با تقوی نزدیک می شود، در حالی که در جای دوری قرار نگیرد، یعنی در پیش رویشان باشد، و داخل شدنشان در آن زحمتی نداشته باشد.

۲– این بهشتی است که به اوّاب حفیظ وعده داده شده !

–" هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِکلّ ِ أَوَّابٍ حَفِیظٍ،

–این است آنچه وعده اش را به شما و به هر توبه کاری که احکام او را حفظ می کند داده است."

هذا اشاره به ثوابی است که قبلا وعده اش را داد. اگر فرمود این بهشتی که وعده داده شده اید، برای هر کسـی است که بسیار رجوع کند (اوّاب) منظورش بسیار رجوع کردن به توبه و اطاعت است.

و کلمه حفیظ به معنای آن کسی است که در حفظ آنچه خدا با او عهد کرده

۱- آیه ۴۱ تا ۴۴ سوره مرسلات المیزان ج ۲۰ ص ۲۵۰

مداومت دارد، و نمی گذارد عهد خدا ضایع و متروک شود.

۳- کسی که در غیب از خدا می ترسید، و با قلب منیب آمد!

-" مَّنْ خَشىَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُّنِيب،

-به هر کسی که به غیب از خدای رحمان بترسد و با قلبی بیاید که همواره به سوی خدا مراجعه می کرده."

این آیه وصف " لکل اواب" را بیان می کند، و منظور از خشیت به غیب ترس از عذاب خدا است، در حالی که آن عذاب را به چشم خود ندیده اند.

منظور از اینکه فرمود " جاء بقلب منیب - با دلی رجوع کننده بیاید،" این است که عمر خود را با رجوع به خدا بگذراند، و در نتیجه هنگام مرگ با قلبی به دیدار پروردگارش رود که انابه و رجوع به خدا در اثر تکرار شدنش در طول عمر، ملکه و صفت آن قلب شده باشد.

۴- با سلامت داخل بهشت شوید! روز جاودانگی است!

-" ادْخُلُوهَا بِسلَمٍ ذَلِك يَوْمُ الخُلُود،

-او را به سلامت داخل بهشت کنید امروز روز جاودانه است."

این آیه خطاب به متقین است، و معنایش این است که: به متقین گفته می شود با سلامت داخلش شوید در حالی که از هر مکروه و ناملایمی ایمن باشید!

و یا این است که: داخل شوید در حالی که خدا و ملائکه بر شما سلام می دهند!

" ذلک یوم الخلود،" این جمله بشارتی است که متقین با شنیدن آن خرسند می گردند.

۵- لهُم مَّا يَشاءُونَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ،

-" لهُم مَّا يَشاءُونَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ،

-و ایشان نه تنها هر چه بخواهند در اختیار دارند بلکه چیزهایی در اختیارشان خواهد بود که از حیطه خواستشان بیرون است."

یعنی هر چه را در بهشت می خواهند در اختیار دارند.

اهل بهشت در حالی که در بهشتند مالک و صاحب اختیار در هر چیزی هستند که مشیت و اراده شان به آن تعلق بگیرد. خلاصه هر چه را بخواهند در اختیارشان قرار می گیرد، بدون هیچ قیدی و استثنائی. پس هر چیزی که ممکن باشد اراده و مشیت انسان به آن تعلق بگیرد، آن را دارند.

" و لدینا مزید – یعنی نزد ما از این بیشتر هم هست! " وقتی قرار شد که اهل

بهشت آنچه را که ممکن است مشیت و خواست آدمی به آن تعلق گیرد، و آنچه از مقاصد و لذائذ که علم آدمی سراغش را داشته باشد در اختیار داشته باشند، قهرا زیادتر از آن امری است که عظیم تر از آن است که علم و مشیت انسان آن را درک کند، چون کمالاتی است مافوق آنچه که دست علم بشر بدان می رسد.

به عبارت ساده تر: چیزی است که اصلا خود آنها آن را نخواسته اند، چون عقلشان نمی رسیده که چنان چیزی را بخواهند.

(۱)

متقین، و شرحی از جنات و عیون و امنیت ساکنین آن

-" إِنَّ الْمُتَّقِینَ فی جَنَّتٍ وَ عُیُون،

-ادْخُلُوهَا بِسلَمٍ ءَامِنِین،

-وَ نَزَعْنَا مَا فی صدُورِهِم مِّنْ غِلٍ إِخْوَناً عَلی سرُرٍ مُّتَقَبِلِین،

-لا یَمَسهُمْ فِیهَا نَصبٌ وَ مَا هُم مِّنهَا بِمُخْرَجِین،

-بدرستی که پرهیزگاران در بوستانها و چشمه هایند،

-آن روز به ایشان گفته می شود به سلامت و ایمنی درآئید،

-و بیرون کشیم آنچه در سینه های ایشان باشد، از عداوت و کینه، در حالی که برادران یکدیگر باشند که بر تختها برابر هم قرار می گیرند،

-در آنجا خستگی برایشان نیست و بیرون آمدن هم ندارند."

متقین مستقر در بهشت ها و چشمه سارهایند. به ایشان گفته می شود بدانجا درآیید با سلامی وصف ناپذیر، سلامی که نمی توان کنه وصفش را بیان نمود، درآیید در حالی که از هر شر و ضرری ایمن هستید.

خدای سبحان بعد از آنکه قضای رانده شده خود را در باره ابلیس و گمراهان پیرو او بیان نمود، اینک در این آیه قضای رانده شده اش را در باره متقین بیان می فرماید، و از آنجا که در کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم تقوی به ورع و پرهیز از محرمات خدا تفسیر شده و در کلام خدای تعالی هم، متقین را مکرر به بهشت بشارت داده، نتیجه می گیریم که متقین اعم از مخلَصین اند.

در این آیه وضع سایر افراد عام را که اعم از مخلصین اند، بیان می فرماید باقی می ماند وضع افراد مستضعف که منوط به خواست خداست و گناهکاران و اهل کبائری که بدون توبه می میرند که ایشان هم محتاج شفاعتند، در نتیجه از افراد عموم مذکور باقی نمی ماند مگر آنانکه بهشت برایشان حتمی است اعم از مخلصین و غیر ایشان که آیه مورد بحث متعرض وضع ایشان است .

عنوان متقین از عناوینی است که در قرآن کریم زیاد به چشم می خورد که آنان

۱- آیه ۳۱تا ۳۵ سوره ق المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۳۱

را صریحا به بهشت بشارت می دهد و شاید قریب بیست جا آنان را به اجتناب از محرمات وصف می کند، و در احادیث هم متقین به چنین کسانی تفسیر شده است .

کسی به وصف مؤمن، محسن، قانت، مخلص و صابر و مخصوصا اوصافی که در آن بقاء و استمرار خوابیده نامیده نمی شود، مگر آنکه وصف مذکور در او استقرار و دوام داشته باشد.

آیه شریفه شامل کسانی است که ملکه تقوی و ورع و پرهیز از محرمات الهی در دلهایشان جایگزین شده باشد. تنها چنین کسانی اند که سعادت و بهشت بر ایشان حتمی است .

-" وَ نَزَعْنَا مَا فی صدُورِهِم مِّنْ غِلٍ إِخْوَناً عَلی سرُرٍ مُّتَقَبِلِین،

-لا یَمَسهُمْ فِیهَا نَصبٌ وَ مَا هُم مِّنهَا بِمُخْرَجِین،"

خدای تعالی در این دو آیه حال متقین را در وارد شدنشان به بهشت بیان می فرماید. و اگر از میان نعمتهای بهشت با آن همه زیادی تنها این چند چیز را شمرد بخاطر عنایتی بود که به اقتضای مقام داشت، چون مقام، مقام بیان این جهت است که اهل بهشت به گرفتاری و بدبختی گمراهان مبتلا نیستند، چون آنان سعادت و سیادتشان و کرامت و حرمتشان را از دست نداده اند، و چون زمینه کلام این بود، مناسب بود امنیت اهل بهشت را نام ببرد، لذا فرمود: اهل بهشت از ناحیه نفسشان و درونشان در امنیت اند، چون خداوند کینه و حسد را از دلهایشان کنده، دیگر احدی از آنان قصد سویی نسبت به دیگری ندارد، بلکه همه برادرانی هستند در برابر هم که بر تختها تکیه زده اند.

و همچنین از ناحیه اسباب و عوامل بیرونی نیز در امنیت اند، دیگر دچار نصب- خستگی- نمی گردند.

و نیز از ناحیه پروردگارشان هم ایمن هستند، و از بهشت هرگز اخراج نمی شوند، پس اهل بهشت از هر جهت در سعادت و کرامتند، و از هیچ جهتی دچار شقاوت و خواری نمی شوند، نه از ناحیه درونشان و نه از بیرونشان و نه از خدایشان .

(۱)

مثالی از بهشت موعود متقین

-" مَّثَلُ الجَنَّهِ الَّتی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِیهَا أَنهَرٌ مِّن مَّاءٍ غَیرِ ءَاسِنٍ وَ أَنهَرٌ مِّن لَّبنٍ لَّمْ یَتَغَیرْ طعْمُهُ وَ أَنهَرٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّهٍ لِّلشرِبِینَ وَ أَنهَرٌ مِّنْ عَسلٍ مُّصفًّی وَ لهُمْ فِیهَا مِن کلِّ الثَّمَرَتِ وَ مَغْفِرَهٌ مِّن رَّبهِمْ...

-مَثل و صفت آن بهشتی که به مردم با تقوی وعده اش را داده اند این است که در آن نهرهایی از آب تازه و نمانده و نهرهایی از شیر هست، شیری که طعمش تغییر نمی کند. و نهرهایی از شراب است که برای نوشندگان لذت بخش است و

۱- آیه ۴۵ تا ۴۸ سوره حجر المیزان ج : ۱۲ ص : ۲۵۲

نهرهایی از عسل خالص است و ایشان در بهشت از هر گونه ثمره برخوردارند و مغفرتی از پروردگارشان دارند .... "

" مَّثَلُ الجَنَّهِ الَّتی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ، " یعنی صفت بهشتی که خدا به متقین وعده داده که در آن داخلشان کند دارای خصوصیات زیر است:

" فیها انهار من ماء غیر آسن،" در آن نهرهائی است از آب تازه و نمانده یعنی آبی که با زیاد ماندنش بو و طعم خود را از دست نمی دهد.

" و انهار من لبن لم یتغیر طعمه،" و نهرهایی از شیر که مانند شیر دنیا طعمش تغییر نمی کند.

" و أنهار من خمر لذه للشاربین،" یعنی نهرهایی از خمر که برای نوشندگان لذت بخش است.

" و انهار من عسل مصفی،" یعنی نهرهائی از عسل خالص و بدون چیزهایی که در عسل دنیا هست و آن را فاسد و معیوب می کند.

" ولهم فیها من کل الثمرات،" در این جمله مطلب را عمومیت می دهد و می فرماید: و ایشان در بهشت از هر گونه ثمرات برخوردارند.

" و مغفره من ربهم." آمرزشی که تمامی گناهان و بدیها را محو می کند و دیگر عیش آنها به هیچ کدورتی مکدر و به هیچ نقصی منقص نیست. و در تعبیر از خدا به کلمه ربهم اشاره است به اینکه رحمت خدا و رأفت الهیه اش سراپای آنان را فرا گرفته است.

(۱)

متقین در بازگشتی نیکو

-" هَذَا ذِکْرٌ وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ لَحُسنَ مَئَابٍ،

-جَنَّتِ عَدْنٍ مُّفَتَّحَهً لهُمُ الأَبْوَب،

-مُتَّکِئینَ فِیهَا یَدْعُونَ فِیهَا بِفَکِهَهٍ کثِیرَهٍ وَ شرَابٍ،

-وَ عِندَهُمْ قَصِرَت الطرْفِ أَتْرَابٌ،

-هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِیَوْمِ الحِساب،

-إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِن نَّفَاد،

-این داستانها که از اوابین آوردیم ثنای جمیلی بود از ایشان، و مردم با تقوی سرانجامی نیک دارند،

-بهشت هایی دائمی با درهای گشوده و بدون مانع،

-در حالی که در بهشت تکیه داده میوه های بسیار و نوشیدنی در اختیار دارند،

-پرهیزکاران همسرانی پر ناز و کرشمه دارند،

-این همان پاداشهایی است که برای روز قیامت وعده داده شده اید،

-این همان رزق ما است که فنا پذیر نیست ."

۱- آیه ۱۵ سوره محمد المیزان ج : ۱۸ ص : ۳۵۱

این آیات در مقام بیان بازگشت نیکو و حسن ماب متقیان است.

" جنات عدن مفتحه لهم الابواب،" یعنی آن بازگشتگاه خوب، عبارت است از جنت های با استقرار و دائمی. باز بودن درها به روی آنان، کنایه است از اینکه متقین هیچ مانعی از تنعم به نعمتهای موجود در آن جنات ندارند، چون جنات برای آنها درست شده، و مال آنان است.

" متکئین فیها یدعون فیها بفاکهه کثیره و شراب،" یعنی در حالی که در آن جنات نشسته باشند، و مانند اشراف و عزیزان تکیه کرده باشند. و منظور از جمله " یدعون فیها بفاکهه کثیره و شراب،" هم این است که بفهماند اهل تقوی در بهشت حکمشان روا است، به نحوی که بین آنان و خواسته هایشان واسطه ای نیست، مثلا از میوه های بهشتی که انواعی بسیار است، هر یک را صدا بزنند خود آن میوه و یا شراب نزدشان حاضر می شود، بدون این که احتیاج باشد که کسی آن میوه را برایشان بیاورد.

" و عندهم قاصرات الطرف اتراب،" نزد ایشان همسرانی است که قاصرات الطرف می باشند و منظور از صفت قاصرات الطرف این است که: آن همسران به شوهران خود راضی و قانعند، و چشم به دیگری ندارند. ممکن هم هست کنایه باشد از اینکه همسرانی پر ناز و کرشمه اند .

" اتراب- اقران " یعنی همسران بهشتی همتای شوهران خویشند، نه از جهت سن با آنان اختلاف دارند، و نه از جهت جمال.

ممکن هم هست مراد از" اتراب- اقران" این باشد که مثل شوهران خویشند، هر قدر شوهران نور و بهائشان بیشتر شود، از ایشان هم حسن و جمال بیشتر می گردد.

" هذا ما توعدون لیوم الحساب،" این جمله اشاره به مطالبی است که در باره بهشت و نعمت هایش بیان کرد. و خطاب در" توعدون - وعده داده شده اید،" به متقین است، در نتیجه در آیه شریفه التفاتی از غیبت به خطاب به کار رفته و نکته اش این است که: خواسته است بفهماند صاحب سخن (خدای تعالی) به شما اهل بهشت نزدیک است، و به شما اشراف دارد تا نعمت های صوری شما با این نعمت معنوی تکمیل گردد .

" ان هذا لرزقنا ما له من نفاد،" کلمه نفاد به معنای فنا، و قطع شدن جیره است. معنای آیه این است که: این همان رزق ما است که فنا پذیر نیست!

(۱)

قسمت سوم: اصحاب یمین در بهشت

اصحاب یمین و جایگاه آنها در بهشت؟

۱- آیه ۴۹و ۵۴ سوره ص المیزان ج : ۱۷ ص : ۳۳۲

-" وَ أَصحَب الْيَمِينِ مَا أَصحَب الْيَمِين

-اما اصحاب یمین (آنها که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود،) وصفی ناگفتنی دارند."

از این آیه شروع می شود به تفصیل مآل حال اصحاب میمنه، و اگر به جای تعبیر به اصحاب میمنه تعبیر کرد به اصحاب یمین، برای این بود که بفهماند هر دو تعبیر در باره یک طایفه است، و آن یک طایفه کسانی هستند که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود.

" فی سدر مخضود - در سایه درخت سدری بی خار،" سدر نام درختی است که بارش را عرب نبق و فارس کنار می نامد و مخضود هر شاخه ای است که تیغش بریده شده باشد، و دیگر خار در آن نباشد.

" و طلح منضود- و درخت موزی که میوه هایش رویهم چیده شده،" طلح نام درخت موز است.

و معنای آیه مورد بحث این است که: اصحاب یمین در سایه درختان موز هستند که میوه هایش روی هم چیده شده از پایین درخت تا بالای آن.

" و ظل ممدود و ماء مسکوب- و سایه ای گسترده و همیشگی و آبشاری لا ینقطع،"

ممدود از سایه ها آن سایه ای است که همیشگی باشد و نور خورشید آن را از بین نبرد و ماء مسکوب آبی است که دائما در جریان باشد و هرگز قطع نگردد.

" و فاکهه کثیره لا مقطوعه و لا ممنوعه - و میوه هایی بسیار که در هیچ فصلی قطع و در هیچ حالی ممنوع نمی شود،"

یعنی درختانی که میوه هایش فصلی نیست و مانند درختان دنیا نیست که در زمستان بار نداشته باشد، ممنوعه هم نیست نه از ناحیه خود بهشتیان، که مثلا از آن سیر و خسته شده باشند، و نه از ناحیه خارج از خودشان، که مثلا دوری محل و یا وجود خارهای شاخه که نگذارد میوه آن را بچینند و یا مانعی دیگر.

" و فرش مرفوعه ،

و جایگاهی بلند (و یا در جوار همسرانی بلند مرتبه) قرار دارند، "

کلمه فُرُش به معنای گستردنی ها است، و کلمه مرفوعه به معنای عالی و بلند است. بعضی از مفسرین مراد از فرش مرفوعه را زنان ارجمندی دانسته اند که در عقل و جمال و کمال قدر و منزلتی بلند دارند، و استدلال کرده اند به اینکه: کلمه فراش در مورد زنان نیز استعمال دارد، و اتفاقا آیه بعدی هم که می فرماید:" انا انشاناهن انشاء ...،" با این وجه تناسب دارد.

" انا انشاناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا،

ما آنان را به وصفی ناگفتنی ایجاد کردیم و همیشه بکر قرارشان دادیم و نیز شوهر دوست و هم سن شوهران. "

یعنی ما آن زنان را ایجاد و تربیت کردیم، ایجادی خاص و تربیتی مخصوص. در این آیه اشاره ای هم به این نکته هست که وضع زنان بهشتی از نظر جوانی و پیری و زیبایی و زشتی اختلاف ندارد، و معنای اینکه فرمود: " فجعلناهن ابکارا،" این است که: ما زنان بهشتی را همیشه بکر قرار داده ایم، به طوری که هر بار که همسران ایشان با آنان بیامیزند ایشان را بکر بیابند.

و عروب به معنای زنی است که به شوهرش عشق می ورزد، و یا حداقل او را دوست بدارد و در برابرش ناز و کرشمه داشته باشد. کلمه اتراب به معنای مثل است. می فرماید: ما زنان بهشتی را امثال یکدیگر کردیم، و یا از نظر سن و سال، هم سن شوهرانشان کردیم.

" لاصحاب الیمین،

ثله من الأولین و ثله من الاخرین،

این سرنوشت مخصوص اصحاب یمین است،

که هم در گذشتگان بسیارند و هم در آیندگان. "

از این آیات استفاده می شود اصحاب یمین در اولین و آخرین جمعیتی کثیر هستند، به خلاف سابقین مقربین که در اولین، بسیار بودند، و در آخرین عده ای کمتر.

(۱)

قسمت چهارم : مقربان و مُخلَصین در بهشت

بهشت های اختصاصی هر یک از مقربان (سابقون)

۱- آیه ۲۷ تا ۴۰ سوره الواقعه المیزان ج ۱۹ ص ۲۱۲

-" أُولَئِکَ الْمُقَرَّبُونَ،

-فِی جَنَّتِ النَّعِیمِ،

-سابقین همان مقربین درگاه خدایند،

-در باغهای پر نعمت بهشت جای دارند ."

کلمه قرب در مورد خدای تعالی به خاطر احاطه ای که به هر چیز دارد، استعمال شده، خود خدای تعالی فرموده:" و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب،" و یا فرموده :" و نحن اقرب الیه منکم،" و نیز فرموده:" و نحن أقرب الیه من حبل الورید،" و این معنا یعنی نزدیک تر بودن خدای تعالی به من از خود من و به هر چیزی از خود آن چیز، عجیب ترین معنایی است که از مفهوم قرب تصور می شود.

تقرب به معنای آن است که کسی بخواهد به چیزی و یا کسی نزدیک شود، بنده خدا با اعمال صالح خود می خواهد به خدا نزدیک گردد، و این نزدیکی عبارت است از اینکه در معرض شمول رحمت الهی واقع شود، و در آن معرض شر اسباب و عوامل شقاوت و محرومیت را از او دور کنند .

اینکه می گوییم: خدای تعالی بنده خود را به خود نزدیک می کند، معنایش این است که: او را در منزلتی نازل می کند که از خصایص وقوع در آن منزلت رسیدن به سعادتهایی است که در غیر آن منزلت به آن نمی رسد، و آن سعادتها عبارت است از اکرام خدا، و مغفرت و رحمت او، همچنان که فرمود: " کتاب مرقوم یشهده المقربون،" و نیز فرموده:" و مزاجه من تسنیم عینا یشرب بها المقربون."

مقربون بلند مرتبه ترین طبقات اهل سعادتند، همچنان که آیه شریفه" و السابقون السابقون اولئک المقربون،" نیز به این معنا اشاره دارد، و معلوم است که چنین مرتبه ای برای کسی حاصل نمی شود مگر از راه عبودیت و رسیدن به حد کمال آن، همچنان که فرمود:" لن یستنکف المسیح ان یکون عبداً لله و لا الملائکه المقربون،" و عبودیت تکمیل نمی شود مگر وقتی که عبد تابع محض باشد، و اراده و عملش را تابع اراده مولایش کند، هیچ چیزی نخواهد، و هیچ عملی نکند، مگر بر وفق اراده مولایش، و این

همان داخل شدن در تحت ولایت خدا است، پس چنین کسانی اولیاء الله نیز هستند، و اولیاء الله تنها همین طایفه اند.

" فی جنات النعیم،"

یعنی هر یک نفر از این مقربین در یک جنت نعیم خواهد بود، در نتیجه همه آنان در جنات النعیم هستند، در آخر سوره صریحا می فرماید: مقربین هر یک در یک جنتند :" فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان و جنه نعیم. "

نعیم عبارت است از ولایت و جنت نعیم عبارت است از جنت ولایت، و این نکته با مطلب چند سطر قبل ما هم تناسب دارد که گفتیم: و این همان داخل شدن به ولایت خداست.

" ثله من الاولین و قلیل من الاخرین،

مقربین از امت های گذشته جمعیت بسیاری بودند، و از این امت جمعیت کمتری."

" علی سرر موضونه متکئین علیها متقابلین،

مقربین بر تختهای بافته ای قرار دارند، در حالی که بر آنها تکیه کرده اند، و در حالی که رو به روی هم نشسته اند. "

اینکه رو به روی هم نشستن چه معنا دارد؟ باید گفت معنای تحت اللفظی آن منظور نیست، بلکه کنایه از نهایت درجه انس و حسن معاشرت و صفای باطن ایشانست، می خواهد بفرماید: مقربین به پشت سر یکدیگر نظر نمی کنند، و پشت سر آنان عیبگویی ندارند، غیبت نمی کنند، بلکه هر چه دارند رو به روی هم می گویند.

" یطوف علیهم ولدان مخلدون،" طواف کردن پسرانی بهشتی بر پیرامون مقربین کنایه است از حسن خدمتگزاری آنان، و کلمه مخلدون به معنای دوام است، یعنی پسرانی بهشتی به آنان خدمت می کنند که تا ابد به همان قیافه پسری و جوانی باقیند، و گذشت زمان اثری در آنان نمی گذارد.

" باکواب و اباریق و کاس من معین،

با ظرفهایی چون تنگ و ابریق، و قدح شراب مَعین می آورند. "

مراد از معین خمر معین است، یعنی شرابی که پیش روی آدمی جریان داشته باشد.

" لا یصدعون عنها و لا ینزفون،" یعنی مقربین از نوشیدن آن کاسه ها دچار صداع و خماری که دنبال خمر هست نمی شوند، و شراب بهشت مانند شراب دنیا خمارآور نیست، و عقل آنان به خاطر سکری که از نوشیدن شراب حاصل می شود زایل نمی گردد، در عین اینکه مست می شوند عقلشان را هم از دست نمی دهند.

" و فاکهه مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون،

و از میوه ها هر چه اختیار کنند، و از گوشت مرغ از هر نوع که اشتها کنند."

پسران بهشتی پیرامون مقربین در آمد و شدند، یکی میوه می آورد هر میوه ای که خود او اختیار کرده باشد، دیگری مرغ بریان می آورد هر مرغی که خود او هوس کرده باشد.

در اینجا ممکن است کسی اشکال کند که در روایات آمده که اهل بهشت هر وقت اشتهای میوه ای کنند شاخه ای که حامل آن میوه است خودش به سوی ایشان خم می شود و ایشان میوه را می چینند، و چون اشتهای گوشت مرغی کنند خود آن مرغ در حالی که بریان شده در دست ایشان می افتد، و هر چه بخواهند از آن می خورند، دوباره مرغ زنده شده پرواز می کند. ولی این اشکال وارد نیست، برای اینکه اهل بهشت هر چه بخواهند در اختیار دارند، یکی از چیزهایی که انسان می خواهد تنوع و تفنن در زندگی است، گاهی انسان می خواهد خدمت گزارانش برایش آنچه می خواهد حاضر کنند، و مخصوصا در وقتی که آدمی با دوستان خود مجلسی فراهم کرده دوست می دارد خدمتکاران از دوستانش پذیرایی کنند، همچنان که گاهی هم هوس می کند بدون وساطت خدمتکاران خودش برخیزد و از درخت میوه بچیند.

" و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون،

و حور العین هایی دارند که از شدت صفا چون لؤلؤ دست نخورده اند."

حور العین نام زنان بهشت است، و این حور العین مانند لؤلؤ مکنون است یعنی لؤلؤئی که در صدف خود مخزون و محفوظ و دست نخورده است، و این تعریف نشان دهنده منتهای صفای حور است.

" جزاء بما کانوا یعملون،" همه آنچه که با اهل بهشت کردیم برای این بود که پاداشی باشد در قبال آن اعمال صالحی که به طور مستمر انجام می دادند.

" لا یسمعون فیها لغوا و لا تاثیما،" در بهشت کسی لغو و تاثیم از دیگری نمی شنود، و کسی نیست که ایشان را به سخنی مخاطب سازد که فایده ای بر آن مترتب نباشد، و کسی نیست که ایشان را به گناهی نسبت دهد، چون در بهشت گناهی نیست.

" الا قیلا سلاما سلاما. " اهل بهشت لغو و تاثیمی نمی شنوند، مگر سخنی که سلام است و سلام !

(۱)

رضی الله عنهم و رضوا عنه

-" وَ السبِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَجِرِينَ وَ الأَنصارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسانٍ رَّضیَ اللَّهُ عَنهُمْ وَ رَضوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لهُمْ جَنَّتٍ تَجْرِی تحْتَهَا الأَنْهَرُ خَلِدِينَ فِيهَا أَبَداً ذَلِك الْفَوْزُ الْعَظِيمُ،

–و پیشروان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی پیرویشان کردند

۱- آیه ۱۱ تا ۲۶ سوره الواقعه المیزان ج ۱۹ ص ۲۰۶

خدا از آنان راضـی است، و ایشان نیز از خدا راضـی اند، خداوند برای ایشان بهشت هائی آماده کرده که در دامنه آنها جویها، روان است و تا ابد در آن جاودانند، و این خود کامیابی بزرگی است."

رضایت بنده از خدای تعالی به همین محقق می شود که هر امری را که خدا از او خواسته کراهت نداشته باشد، و هر چیزی را که او نهی کرده و از بنده اش نخواسته دوست نداشته باشد، و این محقق نمی شود مگر وقتی که بنده به قضای الهی و کارهای تکوینی و عالمی او راضـی، و همچنین به حکم او و آنچه را که تشریعا از وی خواسته تن دردهد، و به عبارت دیگر در تکوین و تشریع تسلیم خدا شود، که همان معنی واقعی اسلام و تسلیم شدن به خدای سبحان است .

خدای سبحان از مهاجر و انصار و تابعین کسی را مدح کرده که ایمان به خدا و عمل صالح داشته اند، و خبر می دهد از اینکه از اینگونه افراد مهاجر و انصار و تابعین راضـی است، و برای آنان بهشـتهائی که در دامنه هایش نهرها جاری است آماده کرده است .

و مـدلول آیه شـریفه این نیست که هر کسـی که مصـداق مهاجر و یا انصار و یا تابع شد هر چند به اندازه خردلی ایمان به خدا نداشـته و یک عمل صالح هم انجام نداده باشد بخاطر همینکه مهاجرت کرده و یا رسول خدا را در مدینه در منزلش جا داده و یا از این دو طائفه تبعیت کرده خدا از او راضـی است! چون رضایت از اشخاص معینی نیست، از طبیعت و جنس اخیار است از گذشـتگان و آیندگان است، که در ایمان و عمل صالح پیرو گذشتگانی هستند که در ایمان و عمل صالح پایدار بودند، و این امر، امری نیست که زمان در آن دخالت داشته باشد، تا صحیح باشد که در مقطعی از زمان خدا راضی باشد، و در مقطع دیگر خشم بگیرد.

(۱)

مسابقه در مغفرت و بهشت الهی

-" سابِقُوا إِلی مَغْفِرَهٍ مِّن رَّبِّکمْ وَ جَنَّهٍ عَرْضهَا کَعَرْضِ السمَاءِ وَ الأَرْضِ أُعِدَّت لِلَّذِینَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسلِهِ ذَلِک فَضلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضلِ الْعَظِیمِ،

-به سوی مغفرتی از پروردگارتـان و بهشـتی که عرض آن چون عرض آسـمان و زمین است بشـتابید، که برای کسـانی آمـاده شـده که به خـدا و رسولان او ایمان آوردنـد، و این فضـلی است از خـدا که به هر کس بخواهد می دهد، و خدا دارای فضـلی عظیم است."

جمله " سـابقوا الی مغفره ..،" تکلیفی را می رسانـد که زایـد بر تکلیفی است که آیه شـریفه " و سارعوا الی مغفره من ربکم و جنه عرضها السموات و الأرض اعدت للمتقین،" افاده می کند.

۱- آیه ۱۰۰سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۵۰۴

مشـمولین آیه مورد بحث از نظر رتبه و مقـام بلندترنـد از مشـمولین آیه آل عمران برای اینکه (سـبقت معنـایی زایـد بر معنـای سرعت را افاده می کند،) و کلمه سـماء در این آیه به معنای یک آسمان نیست، تا بگویی پس بهشت مشمولین آیه آل عمران پهنـاورتر از بهشت مشـمولین این آیه است، بلکه به معنای تمامی آسـمانها است، (چون الف و لام آن الف و لام جنس است،) پس سماء در این آیه با سماوات در آن آیه منطبق است.

و اگر در این آیه مغفرت را جلوتر از جنت ذکر کرده به خـاطر همـان وجهی است که در جمله " و فی الاخره عـذاب شدیـد و مغفره من الله و رضـوان،" خاطرنشـان کردیم، و گفـتیم جلـوتر آوردن مغفرت از رضوان برای این است که زنـدگی در بهشـت یک زندگی طیب و طاهر در عالمی طاهر است، و کسی موفق به آن می شود که قبلا آلودگی ها و قذارتهای گناهانش ریخته شده باشد.

" اعدت للذین امنوا بالله و رسله،" مراد از ایمان به خدا و رسولان او مرتبه عالی از ایمان است، که همواره آثارش بر آن مترتب است، یعنی کسی که دارای چنین مرتبه ای از ایمان باشد، همواره اعمال صالح می کند، و از فسوق و گناه اجتناب می ورزد .

" و الله ذو الفضـل العظیم." این جمله اشـاره است به عظمت فضل او، و اینکه مغفرت و جنتی که خـدا به عنوان پاداش به ایشان می دهد فضل عظیمی است از او.

(۱)

زندگی اختصاصی مُخلَصین در جنات نعیم

-" وَ مَا تجْزَوْنَ إِلا مَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ،

-إِلا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِین، أُولَئک لهَُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ،

- فَوَکِهُ وَ هُم مُّکْرَمُونَ، فی جَنَّتِ النَّعِیمِ، عَلی سرُرٍ مُّتَقَبِلِینَ،

-یُطاف عَلَیهِم بِکَأْسٍ مِّن مَّعِین، بَیْضاءَ لَذَّهٍ لِّلشرِبِین،

-لا فِیهَا غَوْلٌ وَ لا هُمْ عَنهَا یُنزَفُونَ،

-وَ عِندَهُمْ قَصِرَت الطرْفِ عِینٌ، کَأَنهُنَّ بَیْضٌ مَّکْنُونٌ،

-مگر بندگان مخلَص خدا، که ایشان رزقی معلوم دارند،

-میوه هایی و ایشان گرامی هستند، در بهشت های پر نعمت

- بر تختهایی رو به روی هم،

-قدحها از آب بهشتی از هر سو برایشان حاضر می شود،

-آبی زلال و لذت بخش برای نوشندگان،

-نه در آن ضرر و فسادی است و نه از آن مست می شوند،

-و پیش ایشان حوریان درشت چشم پرکرشمه و نازند،

-گویی از سفیدی، سفیده تخم مرغند قبل از آنکه دست خورده شود. "

جمله " اولئک لهم رزق معلوم،" اشاره دارد به اینکه در بهشت رزق ایشان که

۱- آیه ۲۱ سوره حدید المیزان ج ۱۹ ص ۲۹۰

بندگان مخلَص خدایند غیر از رزق دیگران است و هیچ شباهتی بر رزق دیگران ندارد، اگر چه نام رزق ایشان و رزق دیگران یکی است، و لیکن رزق ایشان هیچ خلطی با رزق دیگران ندارد.

پس معنای جمله" اولئك لهم رزق معلوم،" این است که: ایشان رزقی خاص و معین و ممتاز از رزق دیگران دارند.

پس معلوم بودن رزق ایشان، کنایه است از ممتاز بودن آن، همچنان که در آیه " و ما منا الا له مقام معلوم،" نیز اشاره به این امتیاز شده است.

" فواکه و هم مکرمون فی جنات النعیم،" - فاکهه به معنای هر میوه ای است که به اصطلاح امروز به عنوان دسر خورده می شود، نه به عنوان غذا، و این آیه بیان همان رزق معلوم مخلصین است، چیزی که هست خدای تعالی جمله" و هم مکرمون " را ضمیمه اش کرد تا بر امتیاز این رزق و این میوه از رزقهای دیگران، دلالت کند و بفهماند: هر چند دیگران نیز این میوه ها را دارند، اما مخلَصین این میوه ها را با احترامی خاص دارند، احترامی که با خلوص و اختصاص مخلَصین به خدا مناسب باشد و دیگران در آن شریک نباشند.

و در اینکه کلمه جنات را به کلمه نعیم اضافه کرده باز برای این است که به همین احترام خاص اشاره کرده باشد.

در تفسیر آیه " فاولئک مع الذین انعم الله علیهم،" و نیز آیه " و اتممت علیکم نعمتی،" و موارد دیگر گفتیم که: حقیقت این نعمت عبارت است از: ولایت و آن این است که: خود خدای تعالی قائم به امور بنده ای بوده باشد.

" علی سرر متقابلین،" کلمه سرر جمع سریر است، که به معنای تختی است که رویش می نشینند.

و رو در رو بودن تختهای مخلَصین معنایش این است که: آنان در بهشت دور یکدیگرند و با هم مانوسند، به روی یکدیگر نظر می کنند.

" یطاف علیهم بکاس من معین،" کلمه " مَعین" در نوشیدنیها به معنای آن نوشیدنی است که از پشت ظرف دیده شود، مانند آب و شرابی که در ظرف بلورین باشد، و مراد از کاس مَعین زلال بودن آب و یا شراب است، و به همین جهت دنبالش فرمود: بیضاء .

" بیضاء لذه للشاربین،" یعنی شرابی صاف و زلال که صفا و زلالی اش برای نوشندگان لذت بخش است.

" لا فیها غول و لا هم عنها ینزفون،" در این آیه ضررهای شراب را از آن نفی

کرده است، چون کلمه غول به معنای ضرر رساندن و فاسد کردن است، و حاصل معنای جمله این است که: در آن شراب بهشتی که برای مخلَصین آماده شده ضررهای خمر دنیوی و مستی آن و از بین بردن عقل وجود ندارد.

" و عندهم قاصرات الطرف عین،" این آیه وصف حوریانی است که برای مخلصین آماده شده است.

" قاصرات الطرف" کنایه است از این که: نگاه کردن آنان با کرشمه و ناز است، و مؤید آن این است که دنبال آن، کلمه عین را آورده که به معنای چشمی است که: درشت و در عین حال زیبا باشد مانند چشم آهو.

بعضی از مفسرین گفته اند: معنای " قاصرات الطرف،" این است که: حوریان فقط به همسران خود نگاه می کنند، و آن قدر ایشان را دوست می دارند که نظر از ایشان به دیگر سو، نمی گردانند. و مراد از کلمه عین آن است که: هم سیاهی چشمهای حوریان نامبرده بسیار سیاه است و هم سفیدی اش بسیار سفید.

" کانهن بیض مکنون،" - کلمه بیض به معنای تخم مرغ است و کلمه مکنون به معنای پنهان شده و ذخیره شده است. بعضی از مفسرین گفته اند: منظور از تشبیه حوریان به بیض مکنون این است که: همانطور که تخم مرغ مادامی که در زیر پر مرغ و یا در لانه و یا در جای دیگر محفوظ می باشد، همچنان دست نخورده می ماند و غباری بر آن نمی نشیند حوریان نیز این طورند. بعضی دیگر گفته اند: منظور تشبیه آنان به باطن تخم است، قبل از آنکه شکسته شود و دست خورده گردد.

(۱)

قسمت پنجم : نفس مطمئنه و دیگر ساکنان جنت

اذن ورود نفس مطمئنه به بهشت خدا

۱- آیه ۳۹ تا ۴۹ سوره صافات المیزان ج : ۱۷ ص : ۲۰۵

-" يَأَيَّتهَا النَّفْس الْمُطمَئنَّهُ،

-ارْجِعِى إِلى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً،

-فَادْخُلى فى عِبَدِى،

-وَ ادْخُلى جَنَّتى،

-تو ای جان سکونت یافته با یاد پروردگار!

-خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت باز گرد!

- به صف بندگان من درآی!

- و به بهشت من داخل شو! "

نفس مطمئنه، نفسی است که با علاقمندی و یاد پروردگارش سکونت یافته بدانچه او راضی است رضایت می دهد، در نتیجه اگر غرق در نعمت دنیایی شود، به طغیان و گسترش فساد و علو و استکبار وادار نمی شود، و اگر دچار فقر و فقدان گردد این تهی دستی و ناملایمات او را به کفر و ترک شکر وانمی دارد، بلکه همچنان در عبودیت پای برجا است و از صراط مستقیم منحرف نمی شود، نه به افراط و نه به تفریط.

-" ارجعی الی ربک راضیه مرضیه !

-خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت باز گرد ! "

ظرف این خطاب از اول تا به آخر روز قیامت است، یعنی از همان لحظه ای که نفوس مطمئنه زنده می شوند، تا لحظه ای که داخل بهشت می شوند بلکه از لحظه ای که مرگشان می رسد مورد این خطاب هستند تا وقتی که به جنت الخلد در می آیند .

اگر نفوس مطمئنه را به وصف راضیه و مرضیه توصیف کرده، برای آن است که اطمینان و سکونت یافتن دل به پروردگار مستلزم آن است که از او راضی هم باشد، و هر قضا و قدری که او برایش پیش می آورد کمترین چون و چرایی نکند، حال چه آن قضا و قدر تکوینی باشد، و چه حکمی باشد که او تشریع کرده باشد، پس، هیچ سانحه به خشم آورنده ای او را به خشم نمی آورد، و هیچ معصیتی دل او را منحرف نمی کند، و وقتی بنده خدا از خدا راضی باشد، قهرا خدای تعالی هم از او راضی خواهد بود، چون هیچ عاملی به جز خروج بنده از زی بندگی خدا را به خشم نمی آورد، و بنده خدا وقتی ملازم طریق عبودیت باشد مستوجب رضای خدا خواهد بود، و به همین جهت دنبال جمله راضیه

جمله مرضیه را آورد.

-" فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی،"

این آیه نتیجه گیری از جمله" ارجعی الی ربک،" است. می فرماید: چون راضی و مرضی به سوی پروردگارت بر می گردی پس در زمره بندگانم در آی و در بهشتم داخل شو، و این فرمان دلالت دارد بر اینکه صاحب نفس مطمئنه در زمره بندگان خدا است، و حائز مقام عبودیت است.

اینکه فرمود:" فادخلی فی عبادی،" در حقیقت امضای عبودیت وی است و جمله" و ادخلی جنتی،" منزلگاه او را معین می کند، و منظور از اینکه فرمود: " داخل جنت من شو! " این بوده است که او را به تشریف خاصی مشرف کند، و در کلام خدای تعالی هیچ جا غیر این آیه جنت را به خود نسبت نداده است.

نفس مطمئنه در لحظات شنیدن ندای ارجعی!

در روایات اسلامی، در کافی به سند خود از سدیر صیرفی، روایت آورده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: فدایت شوم، یا بن رسول الله آیا مؤمن از مرگ و قبض روح خود کراهت می دارد؟ فرمود: نه به خدا سوگند، وقتی فرشته مرگ نزدش می آید تا روحش را قبض کند، مؤمن به جزع در می آید، و ملك الموت به او می گوید: جزع مکن، ای ولی خدا، به آن خدایی که محمد صلی الله علیه وآله وسلّم را به نبوت مبعوث کرده من نسبت به تو دلسوزتر و مهربانتر از پدری مهربان هستم، اگر پدرت اینجا بود بیش از من به تو مهر نمی ورزید، چشم خودت را باز کن و ببین !

آنگاه فرمود: در آن هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریه او در برابرش ممثل می شوند، و به وی گفته می شود: این رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم است، و این امیر المؤمنین و این فاطمه، و این حسن و این حسین و اینان امامان از ذریه اویند که همه رفقای تو هستند.

فرمود: پس مؤمن چشم خود باز نموده حضرات را تماشا می کند، در این هنگام ندا کننده ای از طرف رب العزه روح او را ندا می کند و می گوید:

- یا ایتها النفس المطمئنه ... ای نفسی که با دیدن محمد و اهل بیتش اطمینان یافتی، به سوی پروردگارت برگرد، در حالی که به ولایت راضی و به ثواب مرضی هستی، پس داخل در بندگان من شو، یعنی در زمره محمد و اهل بیتش در آی، و داخل جنت شو، پس در آن هنگام هیچ چیزی در نظرش محبوب تر از مرگ و ملحق شدن به منادی نیست .

(۱)

بهشتیانی که بهشت برایشان آشناست!

۱- آیه ۲۱ تا ۳۰ سوره فجر المیزان ج ۲۰ ص ۴۷۵

-" وَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِى سبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَلَهُمْ،

-سيهْدِيهِمْ وَ يُصلِحُ بَالهُمْ،

-وَ يُدْخِلُهُمُ الجَنَّهَ عَرَّفَهَا لهُمْ،

-و کسانی که در راه خدا کشته شدند خداوند هرگز اعمالشان را نابود نمی کند،

-بلکه بزودی هدایتشان نموده دلهایشان را اصلاح می فرماید،

-و به بهشتی داخلشان می سازد که برایشان تعریف کرده است."

می فرماید: به زودی خدای تعالی شهیدان راه خدا را بسوی منازل سعادت و کرامت هدایت نموده، با مغفرت و عفو از گناهانشان، حالشان را اصلاح می کند و شایسته دخول در بهشت می شوند .

وقتی این آیه را با آیه" و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون،" ضمیمه کنیم، معلوم می شود مراد از اصلاح بال کشته شدگان راه خدا، زنده کردن ایشان است به حیاتی طیب که شایسته شان کند برای حضور در نزد پروردگارشان، حیاتی که با کنار رفتن پرده ها حاصل می شود.

" و یدخلهم الجنه عرفها لهم،" این جمله منتهی الیه هدایت ایشان است. یعنی به زودی ایشان را داخل بهشت می کند در حالی که بهشت را یا در دنیا و به وسیله وحی انبیاء و یا به وسیله بشارت در هنگام قبض روح، یا در قبر، و یا در قیامت، و یا در همه این مواقف به ایشان شناسانده باشد.

(۱)

بهشتیان، و آنچه از دنیا با خود برده اند!

-" وَ بَشرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ أَنَّ لهُمْ جَنَّتٍ تجْرِى مِن تحْتِهَا الأَنْهَرُ كلَّمَا رُزِقُوا مِنهَا مِن ثَمَرَهٍ رِّزْقاً قَالُوا هَذَا الَّذِى رُزِقْنَا مِن قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشبِهاً وَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَجٌ مُّطهَّرَهٌ وَ هُمْ فِيهَا خَلِدُون،

- کسانیکه ایمان آورده و کارهای صالح کرده اند نویدشان ده که بهشت ها در پیش دارند که جویها در آن روانست و چون میوه ای از آن روزیشان شود بگویند این همانست که قبلا روزی ما شده بود ، و نظیر آن بایشان بدهند، و در آنجا همسران پاکیزه دارند و خود در آن جاودانند."

قرآن کریم در باره بهشتیان فرموده: " کلما رزقوا منها من ثمره رزقا، قالوا هذا الذی رزقنا من قبل، واتوا به متشابها، " یعنی از

میوه های بهشت به هر رزقی که می رسند، می گویند این همان است که قبلا هم روزیمان شد و آنچه را که به ایشان داده می شود شبیه با توشه ای می یابند، که از دنیا با خود برده اند.

۱- آیه ۴تا۶ سوره محمد المیزان ج : ۱۸ ص : ۳۴۳

آدمی در جهان دیگر، جز آنچه خودش در این جهان برای خود تهیه کرده چیزی نـدارد، همچنانکه از رسولخدا صـلی الله علیه وآله وسلّم هم روایت شـده که فرمـود : " همـانطور که زنـدگی می کنیـد، می میریـد، و همـانطور که می میریـد، مبعوث می شوید.... "

اهل بهشت را علاوه بر آنچه از دنیا با خود آورده انـد زیادتی نیز می دهند. قرآن می فرماید : " لهم ما یشاؤن فیها و لدینا مزید – هر چه بخواهند در اختیار دارند، و نزد ما بیش از آنهم هست! "

(۱)

وارثان بهشت : صاحبان ایمان و عمل صالح

–" وَالَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ لا نُکلِّف نَفْساً إِلا وُسعَهَا أُولَئک أَصحَب الجَنَّهِ هُمْ فِیهَا خَلِدُونَ،

–وَ نَزَعْنَا مَا فی صدُورِهِم مِّنْ غِلّ ٍ تجْرِی مِن تحْتهِمُ الأَنهَرُ وَ قَالُوا الحَمْـدُ للَّهِ الَّذِی هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنهْتَدِیَ لَوْ لا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَت رُسلُ رَبِّنَا بِالحَقّ ِ وَ نُودُوا أَن تِلْکُمُ الجَنَّهُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ،

– و کسـانی که ایمـان آورده و کارهـای شایسـته کرده انـد، هیـچ کس را جز به انـدازه توانـاییش تکلیف نمی کنیم، آنان اهل بهشتند و همانها در بهشت جاودانند،

–کینه ای که در سینه هایشان بود برون کردیم، و اینک در جایگاهشان جویها روان است. گوینـد: سـتایش خدایی را که ما را به این نعمت هـدایت کرد، که اگر خداونـد هـدایتمان نکرده بود راه نمی یـافتیم، راسـتی پیـامبران پروردگـار مـا به حق آمـده بودند، و ندایشان کنند که این بهشت را به پاداش اعمالی که می کردید میراث برده اید. "

این آیات برای تقویت دل های مؤمنین و امیـدوار ساختن آنان است، چون قبلا ایمان را مقید به عمل صالح کرده بود، و معلوم است کمتر کسـی از مؤمنین موفق می شود جمیع اعمال صالـح را انجام داده و هیـچ یک از اعمال صالـح را ترک نکند، و این خود بـاعث نومیـدی بیشتر مؤمنین است، لـذا در جمله مورد بحث بخـاطر رفع این نگرانی می فرمایـد: تکلیف هر کس به قـدر وسع و استطاعت او است، پس هر کس اعمال صالح به قدر طاقت خود انجام دهد و لو خود را به مشقت هم نیندازد باز از اهل این آیه و از اصحاب بهشت جاودان خواهد بود .

جمله:" تجری من تحتهم الانهـار،" کنـایه است از اینکه صاحبان ایمان و عمل صالـح در آخرت در قصـرهای رفیع و عالی بسـر می برند.

جمله:" لقـد جاءت رسل ربنا بالحق،" اعتراف به حقیقت داشتن وعده هایی است که خداوند به وسیله انبیای خود داده، و این اعتراف و همچنین سـایر اعترافـاتی که در روز قیـامت از طرف مصـدر عظمت و کبریـایی از مؤمن و کـافر گرفته می شود خود

ظهوری است برای قهاریت خدای تعالی و تمامیت ربوبیت او، و این اعتراف از ناحیه اهل بهشت شکر و

۱- آیه ۲۵ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۱۳۸

از ناحیه دوزخیان اقرار به تمامیت حجت پروردگار است. شاید به نظر ساده بعضی ها اعتراف دسته اول امری پیش پا افتاده و مبتذل آید، و لیکن چنین نیست، این اعتراف یکی از حقایق عالی قرآن و بسیار قابل اهمیت است .

(۱)

انتقال سهم بهشت محروم شدگان به صاحبان ایمان و عمل صالح

-" ... وَ نُودُوا أَن تِلْكُمُ الجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ،

-... و ندایشان کنند که این بهشت را به پاداش اعمالی که می کردید میراث برده اید. "

چرا این آیه بهشت را در مقابل اعمال صالح مؤمنین ارث آنان قرار داده، و حال آنکه معنای ارث تملك مال و یا هر چیز قابل انتفاعی است از کسی که قبلا مالك بوده و با زوالش، ملك او به دیگری منتقل شده باشد؟

جواب این سؤال این است که در آیه مورد بحث نیز می توان این معنا را اعتبار کرد، برای اینکه خدای تعالی بهشت را آفرید تا تمامی بندگانش با سرمایه عمل صالح آن را بدست آورند، ولی کفار با ارتکاب شرك و معاصی، خود را از آن محروم ساختند در نتیجه بهشت به ارث مؤمنین در آمد، پس در حقیقت مؤمنین با عمل صالح خود آن را از دیگران ارث برده اند، چنانکه می فرماید:" اولئك هم الوارثون الذین یرثون الفردوس،" و از قول اهل جنت می فرماید:" الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوء من الجنه حیث نشاء."

(۲)

وعده تدارک بهشت جاوید برای جهادگران با مال و جان

-" لَكِنِ الرَّسولُ وَ الَّذِینَ ءَامَنُوا مَعَهُ جَهَدُوا بِأَمْوَلِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ وَ أُولَئك لهُمُ الْخَیرَت وَ أُولَئك هُمُ الْمُفْلِحُونَ،

-أَعَدَّ اللَّهُ لهُمْ جَنَّتٍ تجْرِی مِن تحْتهَا الأَنْهَرُ خَلِدِینَ فِیهَا ذَلِك الْفَوْزُ الْعَظِیمُ،

-ولی پیغمبر و کسانی که با او ایمان آوردند با مالها و جانهای خود جهاد کردند، و خیرات همه خاص ایشان است، و ایشان، آری، هم ایشانند رستگاران،

-خداوند برای آنان بهشت ها آماده کرده که از چشم انداز آن جویها روان است و جاودانه در آنند و این است کامیابی بزرگ !"

" أَعَدَّ اللَّهُ " به معنای فراهم آوردن و تهیه دیدن است، و اگر اینطور تعبیر کرد و نفرمود:« خدا وعده بهشت هائی به ایشان داده

که ....» برای این است که خـاتمه امر ایشان معلوم نبود، یعنی معلوم نبود که همه مؤمنین در آخر و سـرانجام با ایمان از دنیا می روند

۱- آیه ۴۲ و ۴۳ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۱۴۴

۲- آیه ۴۲ و ۴۳ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۱۴۴

یا نه، لـذا متناسب نبود بفرمایـد: خداوند وعده فلان و فلان داده زیرا وعده امری است حتمی و واجب الوفا، بخلاف تهیه دیدن که منافات ندارد که خداوند تهیه ببیند ولی مؤمنین بر آن صفای ایمان و صلاح اعمال باقی نمانند، و خداوند هم تخلف نکرده باشـد، آری، نه اصول قرآنی می سازد و نه فطرت سـلیم راضـی می شود به اینکه خـدای تعالی به خود نسبت دهد که یکی از بنـدگان را بخـاطر عمـل صـالحی که کرده است مهر مغفرت و جنت بر دلش بزنـد، و آنگاه یکباره رهایش کنـد تا هر چه می خواهد بکند .

و لـذا می بینیم خـدای سـبحان هر جـا وعـده ای داده آن را معلق و مشـروط به عنوانی از عنـاوین عمومی از قبیـل ایمان و عمل صالح نموده تا وجود و عدمش دائر مدار وجود و عدم آن شرط باشد.

و هیـچ سابقه نـدارد که در جائی از کلام خود وعـده ای را به اشـخاص و بخاطر خود آنان داده باشـد نه بخاطر اینکه مصـداق عنوانی عمومی هستند.

چون اینطور وعـده دادن و افرادی را ایمن از عـذاب ساختن، با تکلیف سازگار نیست، و لـذا خـدای تعالی همه جا وعـده های خود را روی صاحبان عنوان می برد، نه روی اشـخاص، مثلا می فرمایـد:" وعد الله المؤمنین و المؤمنات جنات - خدا بهشت ها را به مردان و زنان با ایمان وعده داده است،" و نیز می فرماید:" محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم ... وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات منهم مغفره و اجرا عظیما."

(۱)

وعده قطعی بهشت، پاداش جهادگران

-" إِنَّ اللَّهَ اشترَی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنفُسهُمْ وَ أَمْوَلهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ یُقَتِلُونَ فی سبِیلِ اللَّهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا فی التَّوْرَاهِ وَ الانجِیلِ وَ الْقُرْءَانِ وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاستَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بَایَعْتُم بِهِ وَ ذَلِک هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ،

-التَّئبُونَ الْعَبِدُونَ الحْامِدُونَ السئحُونَ الرَّکعُونَ السجِدُونَ الاَمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنکرِ وَ الحْافِظونَ لحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشرِ الْمُؤْمِنِینَ،

- خـدا از مؤمنـان جانهـا و مالهایشـان را خریـده به این بهاء که بهشت از آن آنها باشـد و در عوض در راه خـدا کارزار کننـد، بکشـند و کشـته شونـد، این وعده حقی است بر او که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده، و کیست که به پیمان خویش از خدا وفادارتر باشد؟ به معامله پر سود خویش که انجام داده اید شادمان باشید، که این کامیابی بزرگ است.

- مؤمنان کسانی هسـتند که توبه کننـدگان و عبادت کاران و سـپاس گویان و سـیاحت کننـدگان و رکوع کننـدگان و سـجده آوران و آمران به معروف و نهی کنندگان از منکر و حافظان حدود الهی و بشارت ده به این چنین مؤمنان!"

خدای سبحان در این آیات به کسانی که در راه خدا با جان و مال خود جهاد می کنند وعده قطعی بهشت می دهد و می فرماید که این وعده را در تورات و انجیل هم

۱- آیه ۸۸ و ۸۹ سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۴۸۸

داده، همانطور که در قرآن می دهد .

خداونـد این وعـده را در قالب تمثیل بیان نموده و آن را به خریـد و فروش تشبیه کرده است، یعنی خود را خریدار و مؤمنین را فروشـنده و جان و مال ایشان را کالای مورد معامله و بهشت را قیمت و بهاء و تورات و انجیل و قرآن را سند آن خوانده است، و چه تمثیل لطیفی بکار برده است، و در آخر مؤمنین را به این معامله بشارت داده و به رستگاری عظیمی تهنیت گفته است.

" التائبون العابدون الحامدون السائحون ...،" این جمله مؤمنین را به نیکوترین صفاتشان توصیف می کند.

مؤمنین بخاطر اینکه از غیر خـدا بسوی خـدا بازگشت کردنـد تائبان، و چون او را می پرسـتند عابـدان، و چون با زبان، حمـد و سپـاس او گوینـد حامـدان، و چون بـا قـدمهای خود از این معبـد به آن معبـد می رونـد سائحـان، و بخاطر رکوع و سـجودشان راکعان و ساجدانند.

این وضع ایشان در حال انفراد است، اما وضـعشان نسبت به حال اجتماع، آنها مانند دیدبانانی هستند که اجتماع خود را بسوی خیر سوق می دهند، یعنی امر به معروف و نهی از منکر نموده و حدود خدائی را حفظ می نمایند، نه در حال انفراد، نه در حال اجتماع، نه در خلوت و نه در ظاهر از آن حدود تجاوز نمی کنند.

آنگاه با اینکه خداوند در آیه قبل، خودش بشارتشان داده بود اینک به رسولش دستور می دهد به اینکه ایشان را بشارت دهد، و این خود تاکید را می رساند، آنهم تاکید بلیغی که نمی توان حد و مرزی برایش قایل شد.

این صـفات شریفه، صفاتی است که ایمان مؤمن با آنها تمام و کامل می شود و مؤمن با داشتن آنها مستوجب وعده قطعی خدا به بهشت و آن بشارت که خدا و رسول دادند می گردد، و بدین جهت مسـتوجب می شود که داشتن این صفات، ملازم با قیام به حق خـدا باشـد، و قیام به حق خدا هم باعث می شود که خدای تعالی در باره چنین مؤمنی، حقی را که بر خود واجب کرده و به وعده هائی که به او داده وفا کند .

(۱)

بهشت جاوید پاداش استقامت در راه خدا

-" إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ استَقَمُوا فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يحْزَنُون،

-أُولَئك أَصحَب الجَنَّهِ خَلِدِينَ فِيهَا جَزَاءَ بِمَا كانُوا يَعْمَلُونَ،

-به راستی آنان که گفتند پروردگار ما الله است و در پای این گفته خود استقامت ورزیدند نه ترسی دارند و نه اندوهگین می شوند،

-آنان اهل بهشتند که در آن جاودانه اند بخاطر آن اعمال نیکی که می کردند! "

۱- آیه ۱۱۱و۱۱۲ سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۵۳۹

مراد از اینکه گفتند"ربنااللّه" اقرار و شهادت به انحصار ربوبیت در خدای سبحان، و یگانگی او در آن است. و مراد از استقامتشان در مقابل شهادت خود، این است که از آنچه که شهادت به حقانیتش می دهند منحرف نمی شوند، و رفتاری بر خلاف آن و بر خلاف لوازم آن نمی کنند.

" فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون،" یعنی در پیش روی خود هیچ خطر محتملی ندارند، و هیچ عقابی حتی احتمالی در انتظارشان نیست، و به همین جهت خوف ندارند. و نیز هیچ مکروه قطعی و محققی ندارند و به همین جهت اندوهی نخواهند داشت، چون همیشه خوف جایی پیدا می شود که پای احتمال خطری در بین باشد، و اندوه وقتی به دل می آید که خطری واقع شده باشد.

" اولئک اصحاب الجنه خالدین فیها جزاء بما کانوا یعملون،" مراد از اصحاب جنت بودن، آن است که کسی ملازم بهشت باشد. و جمله خالدین فیها نیز همین را تاکید می کند، یعنی: اینهایند کسانی که گفتند رب ما اللّه است و استقامت ورزیدند، و اینان ملازم با بهشتند در حالی که در آن جاودانند و در حالی که این بهشت خالد، جزای اطاعت ها و کارهایی است که در دنیا برای تقرب به خدا انجام می دادند.

(۱)

نشانه بهشتیان: اطمینان و آرامش به یاد خدا

-" إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ وَ أَخْبَتُوا إِلی رَبهِمْ أُولَئک أَصحَب الْجَنَّهِ هُمْ فِیهَا خَلِدُونَ ،

-کسانی که ایمان آورده اعمال صالح انجام می دهند و به منظور تقرب به خدایشان برای او تواضع می کنند، اهل بهشتند و در آن جاودانند."

منظور از اِخباتِ مؤمنین به سوی خدا، اطمینان و آرامش یافتنشان به یاد او و تمایل دلهایشان به سوی او است، بطوری که ایمان درون دلشان متزلزل نگشته، به این سو و آن سو منحرف نشوند و دچار تردید نگردند، همانطور که زمین محکم این چنین است، و اشیائی را که بر گرده خود دارد نمی لغزاند.

در این آیه خدای تعالی ایمان و عمل صالح را مقید کرده به اِخبات، و این دلالت دارد بر اینکه منظور از این مؤمنین عموم دارندگان ایمان نیست، بلکه طایفه خاصی از مؤمنین است، و آن افراد خاصی از مؤمنین هستند که اطمینان به خدا دارند و دارای بصیرتی از ناحیه پروردگار خویشند.

(۲)

۱- آیه ۱۳ و ۱۴ سوره احقاف المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۹۹

۲- آیه ۲۳ سوره هود المیزان ج : ۱۰ ص : ۲۸۸

اثر ولایت خدا و داخل کردن مؤمنین در بهشت

-" إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ جَنَّتٍ تجْرِى مِن تحْتِهَا الأَنهَرُ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكلُونَ كَمَا تَأْكلُ الأَنْعَمُ وَ النَّارُ مَثْوًى لهُمْ،

-خدا کسانی را که ایمان آورده اعمال صالح کردند به جنت هایی داخل می سازد که از زیر آن نهرها روان است و اما کسانی که کافر شدند سرگرم عیش و نوش دنیایند و می خورند آنطور که چارپایان می خورند و در آخرت جایشان آتش است."

در این آیه اثر ولایت خدا برای مؤمنین و نیز عدم ولایتش برای کفار از حیث عاقبت و آخرت بیان شده است، می فرماید مؤمنین داخل بهشت شده، و کفار مقیم در آتش خواهند گشت.

در اشاره به صفت مؤمنین فرموده:" الذین امنوا و عملوا الصالحات" و در وصف کفار فرموده:" یتمتعون و یاکلون کما تاکل الانعام،" و با این دو وصف متقابل هم فهمانده مؤمنین در زندگی دنیایی خود رشد می یابند، و چون به خدا ایمان دارند و اعمال صالح می کنند، هر چه می کنند درست و حق است، پس راه رشد را طی کرده، به وظائف انسانیت عمل کرده اند.

پس این مؤمنین در تحت ولایت خدا هستند، چون راهی را پیش گرفته اند که خدایشان خواسته و به سوی آن هدایتشان کرده، و به همین جهت در آخرت داخل بهشتی می شوند که از دامنه آن نهرها جاری است.

و اگر خدای تعالی داخل شدن مؤمنین در بهشت را به خود نسبت داده، اما منزل کردن کفار در آتش را به خود نسبت نداده، برای این است که حق ولایت مذکور چنین اقتضاء می کرده و خدای تعالی عنایت خاصی به اولیاء خود دارد.

(۱)

جانب اهل جنت را نگه دارید!

-" لا يَستَوِى أَصحَب النَّارِ وَ أَصحَب الْجَنَّهِ أَصحَب الْجَنَّهِ هُمُ الْفَائزُونَ،

-اصحاب دوزخ و اصحاب بهشت یکسان نیستند و معلوم است که بهشتیان رستگارند."

این آیه شریفه حجتی تمام بر این معنا اقامه می کند که بر هر کس واجب است به دسته یادآوران خدا و مراقبین اعمال بپیوندد، نه به آنهایی که خدا را فراموش کردند. بیان این حجت آن است که این دو طائفه - یعنی یادآوران خدا و فراموشکاران خدا و سومی ندارند- و سایرین بالأخره باید به یکی از این دو طائفه ملحق شوند، و این دو طائفه

۱- آیه ۱۲ سوره محمد المیزان ج : ۱۸ ص : ۳۵۰

یکسان نیستند تا پیوستن به هر یک نظیر پیوستن به دیگری باشد، و آدمی از اینکه به هر یک ملحق شود پروایی نداشته باشد، بلکه یکی از این دو طائفه راجح، و دیگری مرجوح است، و عقل حکم می کند که انسان طرف راجح را بگیرد، و آن را بر مرجوح ترجیح دهد و آن طرف یادآوران خدا است، چون تنها ایشان رستگارند، نه دیگران، پس ترجیح در جانب ایشان است، در نتیجه بر هر انسانی واجب است پیوستن به آنان را اختیار کند .

(۱)

ایمان و عمل صالح، رزق و توفیق الهی بسوی بهشت

-" رَّسولاً ـ يَتْلُوا عَلَيْكمْ ءَايَتِ اللَّهِ مُبَيِّنَتٍ لِّيُخْرِجَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ مِنَ الظلُمَتِ إِلى النُّورِ وَ مَن يُؤْمِن بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صلِحاً يُدْخِلْهُ جَنَّتٍ تجْرِى مِن تحْتِهَا الأَنهَرُ خَلِدِينَ فِيهَا أَبَداً قَدْ أَحْسنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقاً،

-رسولی فرستاده تا آیات خدا را برای شما بخواند، آیاتی که روشن است، تا خدا آنهایی را که ایمان آورده و اعمال صالح می کنند از ظلمت ها به سوی نور بیرون کند و کسی که به خدا ایمان می آورد و عمل صالح می کند خدا او را به بهشت هایی داخل می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است بهشت های جاودانه که ایشان تا ابد در آن خواهند بود و خدا چه نیکو کرده است رزق چنین کسان را ."

" و من یؤمن بالله و یعمل صالحا یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا،" این قسمت از آیه کسانی را که به خدا ایمان آورده عمل صالح انجام دهند، وعده جمیل و بشارت به بهشت می دهد.

" قد احسن الله له رزقا،" در این جمله احسان خدا را در آنچه به ایشان روزی کرده می ستاید، و مراد از رزق ایمانی است که به ایشان روزی کرده، و همچنین عمل صالحی که توفیقش را به ایشان داده، و بهشتی که در آخرت به ایشان می دهد .

(۲)

تنعم بهشتیان در روز غاشیه

-" وُجُوهٌ يَوْمَئذٍ نَّاعِمَةٌ، لِّسعْيهَا رَاضِيَةٌ،

-چهره هایی دیگر در آن روز خرسند و باطراوتند،

-پیداست که از تلاش خود در دنیا راضیند."

" وجوه یومئذ ناعمه،" عبارت آیه کنایه است از بهجت و سروری که از باطن به ظاهر انسان سرایت می کند، و هر بیننده را از

مسرت باطنی با خبر می سازد همچنان که در جای دیگر فرموده:" تعرف فی وجوههم نضره النعیم،" و یا از نعمت است که در این

۱- آیه ۲۰ سوره حشر المیزان ج ۱۹ ص ۳۷۹

۲- آیه ۱۱ سوره طلاق المیزان ج ۱۹ ص ۵۴۶

صورت ناعمه به معنای متنعمه خواهد بود .

" لسعیها راضیه،" مراد از سعی تلاش و فعالیت دنیایی با اعمال صالح است. می فرماید: وجوهی که در آن روز ناعم است از کار خود راضی است، چون کارش همه اعمال صالح است، که به بهترین جزا پاداش داده شده است .

-" فی جَنَّهٍ عَالِیَهٍ، لا تَسمَعُ فِیهَا لَغِیَهً،

-فِیهَا عَینٌ جَارِیَهٌ، فِیهَا سرُرٌ مَّرْفُوعَهٌ ،

-وَ أَكْوَابٌ مَّوْضوعَهٌ، وَ نمَارِقُ مَصفُوفَه، وَ زَرَابیُّ مَبْثُوثَهٌ،

-آنان در باغی بلند هستند، که در آن هیچ سخن بیهوده نمی شنوند،

-در آن چشمه ای روان است، در آن تختهایی بلند مرتبه است،

-و قدحهایی که در کنار این چشمه ها نهاده،

-و بالش ها و پشتیهای ردیف شده،

-و فرشهایی گسترده. "

مراد از عالی بودن بهشت ارتفاع درجات و شرافت و جلالت قدر و گوارایی عیش آن است، چون در بهشت حیاتی هست که دنبالش مماتی نیست، و لذتی است که آمیخته با الم و درد نیست، و سروری هست که مشوب با هیچ غم و اندوهی نیست، و اهل بهشت نه تنها هر چه دوست بدارند در دسترسشان هست، بلکه لذایذی هست که مافوق خواست آنان است.

" لا ـ تسمع فیها لاغیه، " یعنی وجوه نامبرده و یا به عبارتی اهل بهشت، در بهشت حتی یک کلمه لاغیه - بیهوده و بی فایده - نمی شنوند.

" فیها عین جاریه، " مراد از کلمه عین جنس چشمه است، نه اینکه بخواهد بفرماید در بهشت تنها یک چشمه هست، چون در جای دیگر صریحا فرموده در بهشت چشمه هایی هست، مانند چشمه سلسبیل و چشمه شراب و چشمه طهور و غیر آن .

" فیها سرر مرفوعه، " سرر جمع سریر- تخت- است، و منظور از مرفوع بودن تخت، مرفوع بودن مقام و منزلت کسی است که بر آن تکیه می زند.

" و اکواب موضوعه،" قدحهایی که در کنار این چشمه ها نهاده.

" و نمارق مصـفوفه،" نمارق به معنای بالش و پشتی است، که بدان تکیه می دهند و مصـفوفه بودن نمارق به این معنا است که این پشتی ها را در مجلس پشت سر هم بگذارند، همانطور که در مجالس فاخر دنیا چنین می کنند.

" و زرابی مبثوثه، " زرابی به معنـای بساط فاخر است، و منظور از مبثوثه آن مبسوطه بودن و گسترده شـدن آن است، تا رویش بنشینند.

(۱)

شرحی از زندگانی بهشتیان

۱- آیه ۸ تا ۱۶ سوره غاشیه المیزان ج ۲۰ ص ۴۵۸

(مشاهدات رسول الله در شب معراج)

-" بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سبْحَنَ الَّذِى أَسرَى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِّنَ الْمَسجِدِ الْحَرَامِ إِلى الْمَسجِدِ الأَقْصا الَّذِى بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنرِيَهُ مِنْ ءَايَتِنَا إِنَّهُ هُوَ السمِيعُ الْبَصِيرُ،

- به نام خداوند بخشاینده مهربان - پاك و منزه است خدائی كه در مبارك شبی بنده خود (محمد صلی الله علیه وآله وسلّم) را از مسجد حرام به مسجد اقصائی كه پیرامونش را مبارك ساخت، سیر داد تا آیات خود را به او بنمایاند كه همانا خداوند شنوا و بیناست."

۱- اصحاب در بیت المعمور

... به اتفاق جبرئیل به راه افتاده وارد بیت المعمور شدم، در آنجا دو ركعت نماز خواندم و عده ای از اصحاب خود را در كنار خود دیدم كه عده ای لباسهای نو به تن داشتند و عده ای دیگر لباسهائی كهنه، آنها كه لباسهای نو در برداشتند با من به بیت المعمور روانه شدند و آن نفرات دیگر بجای ماندند.

۲- فاطمه زهرا، سلاله ای از میوه درخت طوبی

(طبرانی از عایشه روایت كرده كه گفت:) رسول خدا فرمود:

وقتی مرا به آسمان بردند داخل بهشت شدم و به درختی از درختان بهشت رسیدم كه زیباتر و سفیدبرگ تر و خوش میوه تر از آن ندیده بودم یك دانه از میوه های آن را چیده و خوردم و همین میوه نطفه ای شد در صلب من، وقتی به زمین آمدم و با خدیجه همبستر شدم به فاطمه حامله شد و اینك هر وقت مشتاق بوی بهشت می شوم فاطمه را می بویم .

(۱)

(برای مطالعه جزئیات روایات معراج و منابع آنها

به آیه ۱ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص : ۳ مراجعه شود.)

گردش در باغهای بهشت، مجالس ذكر خدا

در كتاب عده الداعی می گوید: روایت شده كه روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم بر یاران خود در آمد و فرمود: در باغهای بهشت بگردش بپردازید، پرسیدند: یا

۱- آیه ۱ سوره اسری المیزان ج : ۱۳ ص : ۳

رسول الله ! باغهای بهشت چیست؟ فرمود: مجالس ذکر، هم صبح و هم شام به این مجالس بروید و به ذکر بپردازید و هر کس دوست داشته باشد بفهمد چه منزلتی نزد خدا دارد، باید نظر کند ببیند خدا چه منزلتی نزد او دارد، چون خدای تعالی بنده خود را به آن مقدار احترام می کند که بنده اش او را احترام کند.

و بدانیـد که بهترین اعمـال شـما و پـاکیزه ترین آن نزد مالـك و صاحبتان و نیز مؤثرترین اعمالتان در رفع درجاتتان، و بالأخره بهترین چیزی که آفتاب بر آن می تابد، ذکر خدای تعالی است، چه خود او از خودش خبر داده و فرموده: " من همنشین کسی هستم که ذکرم کند و به یادم باشد! "

و نیز فرموده:

-" فاذکرونی أذکرکم!

- مرا یاد آورید تا شما را با نعمتم یاد آورم،

مرا به یاد آورید با اطاعت و عبادت تا شما را یاد آورم با نعمت ها و احسان و راحت و رضوان . "

(۱)

سلام گفتن بهشتیان به هم در ورود به جنت

-" وَ أُدْخِلَ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ جَنَّتٍ تجْرِی مِن تحْتهَا الأَنهَرُ خَلِدِینَ فِیهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تحِیَّتهُمْ فِیهَا سلَمٌ،

-و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسـته کرده انـد به بهشت هایی که جویها در آن روانست برده می شونـد در حالی که به اذن پروردگارشان در آن جاودانند و درود گفتنشان به یکدیگر در آنجا سلام است."

این آیه آن مقصدی را که سعادتمندان از مؤمنین بدانجا منتهی می شوند، بیان می کند، و جمله: " تحیتهم فیها سلام،" این معنا را می رسانـد که حال سـعادتمندان در آن عالم، و وضع برخوردشان با یکـدیگر چنان است که با هم تحیت و سـلام رد و بدل می کنند.

(۲)

شرحی از قیامت مؤمنین:استقبال ملائکه بهشت

" إِنَّ الَّذِینَ سبَقَت لَهُم مِّنَّا الْحُسنی أُولَئك عَنهَا مُبْعَدُونَ،

-لا يَسمَعُونَ حَسِيسهَا وَ هُمْ فى مَا اشتَهَت أَنفُسهُمْ خَلِدُونَ،

-لا يحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الأَكبرُ وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَئكهُ هَذَا يَوْمُكُمُ الَّذِى كنتُمْ تُوعَدُونَ،

۱- الميزان ج : ۱ ص : ۵۱۲

۲- آيه ۲۳ سوره ابراهيم الميزان ج : ۱۲ ص : ۷۰

-و کسانی که در باره آنها از جانب ما قلم به نیکی رفته از جهنم دور شوند،

-و حتی زمزمه آن را نشنوند و در آنچه دلهایشان بخواهد جاودانند،

-وحشت بزرگ قیامت غمگینشان نکند و فرشتگان به استقبالشان آیند که این روزی است که به شما وعده می دادند! "

حسیس به معنای صوتی است که احساس شود. فزع اکبر به معنای ترس بزرگ است که خدای تعالی خبر داده چنین ترسی در هنگام نفخ صور وقوع پیدا می کند، و فرموده:" یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض!"

و معنای اینکه فرمود:" تتلقیهم الملائکه،" این است که ملائکه ایشان را با بشارت استقبال می کنند و می گویند:" هذا یومکم الذی کنتم توعدون- این بود آن روزی که وعده داده می شدید!"

(۱)

شرحی از نعیم بهشتیان

-" إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ جَنَّتٍ تجْرِى مِن تحْتِهَا الأَنْهَرُ يحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَساوِرَ مِن ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِبَاسهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ،

-وَ هُدُوا إِلى الطيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلى صرَطِ الحَمِيدِ،

-خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند به بهشتهایی می برد که در آن جویها روان است، در آنجا دستبندها از طلا و مروارید زیور کنند و لباسشان در آنجا دیبا خواهد بود، آنان به گفتار نیک هدایت شده اند و به راه ستوده رهنمایی گشته اند."

آیه فوق نعمت های بهشتی را می شمارد که خدای تعالی به صاحبان ایمان صحیح و عمل صالح به عنوان پاداش های روز قیامت قرار داده است.

آن ها را به بهشتهایی می برد که در آن جویها روان است، در آنجا دستبندها از طلا و مروارید زیور کنند، و لباسشان در آنجا دیبا خواهد بود.

" وَ هُدُوا إِلى الطيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلى صرَطِ الحَمِيدِ- آنان به گفتار نیک هدایت شده اند و به راه ستوده رهنمایی گشته اند. "

قول طیب کلامی است که در آن خبائث نباشد. و کلام خبیث به معنای کلامی است که یکی از اقسام باطل در آن باشد، و

خدای تعالی قول طیب مؤمنین را یکجا جمع نموده، و فرموده:" دعواهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمین! "

پس معنای اینکه فرمود به سوی قول طیب هدایت شدند این است که خداوند

۱- آیه ۱۰۱تا۱۰۳ سوره انبیاء المیزان ج : ۱۴ ص : ۴۶۳

وسیله را برای چنین سخنی برایشان فراهم نمود.

و هدایتشان به صراط حمید - حمید یکی از اسماء خداست - این است که از ایشان جز افعال پسندیده سر نزند، همچنانکه جز کلام طیب از دهان ایشان بیرون نمی آید.

(۱)

ساکنان بهشت عدن با لباس حریر و دستبندهای طلا و مروارید

-« جَنَّت عَدْنٍ يَدْخُلُونهَا يحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَساوِرَ مِن ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِبَاسهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ،

-وَ قَالُوا الحَمْدُ للَّهِ الَّذِى أَذْهَب عَنَّا الحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شكُورٌ،

-الَّذِى أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَهِ مِن فَضلِهِ لا يَمَسنَا فِيهَا نَصبٌ وَ لا يَمَسنَا فِيهَا لُغُوب،

-و بهشت های جاوید که وارد آن شوند و در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید زیور کنند و لباسشان در آنجا حریر است،

-و گویند ستایش خدایی را که غم و اندوه را از ما ببرد که پروردگارمان آمرزنده و شکور است،

-همان خدایی که از کرم خویش ما را به این سرای دائم درآورد که در اینجا رنج و ملالی به ما نرسد!»

دار المقامه آن منزلی است که کسی از آن بیرون نمی رود و از آنجا به جای دیگر کوچ نمی کند.

معنای آیه این است که: آن خدایی که ما را به فضل خودش و بدون اینکه استحقاقی داشته باشیم در خانه جاودانه داخل کرد، بهشتی که نه در آن مشقتی هست و نه تعبی، و نه ما در آنجا در طلب آنچه می خواهیم دچار خستگی و کندی می شویم ، چون هر چه بخواهیم در آن هست.

(۲)

اِشراف اهل بهشت به دوستان خود در جهنم

-" فَأَقْبَلَ بَعْضهُمْ عَلى بَعْضٍ يَتَساءَلُونَ،

-قَالَ قَائلٌ مِّنهُمْ إِنى كانَ لى قَرِينٌ،

-پس بعضی به بعضی دیگر روی آورده از یکدیگر پرسش می کنند،

-یکی از آن میان می پرسد: من رفیقی داشتم. . . .“

این آیات گفتگویی را که بین اهل بهشت رخ می دهد حکایت کرده و می فرماید: بعضی از ایشان احوال بعضی دیگر را می پرسند، و بعضی، آنچه در دنیا بر سرش آمده

۱- آیه ۲۳و۲۴ سوره حج المیزان ج : ۱۴ ص : ۵۱۰

۲- آیه ۳۵ سوره فاطر المیزان ج : ۱۷ ص : ۶۶

برای دیگران حکایت می کند و سرانجام، رشته سخنشان بدینجا می رسد که با بعضی از اهل دوزخ که در وسط آتش قرار دارند سخن می گویند.

این گویندگان اهل بهشت از بندگان مخلَص خدا هستند. یکی از اهل بهشت به دیگران می گوید: " انی کان لی قرین- من در دنیا رفیقی داشتم که از بین مردم تنها او را انتخاب کرده بودم، و او تنها مرا رفیق خود گرفته بود."

" یقول ءانک لمن المصدقین ءاذا متنا و کنا ترابا وعظاما ءانا لمدینون ،" آن رفیقی که داشتم همواره از در تعجب و استبعاد و انکار از من می پرسید: راستی تو مساله بعث برای جزا را تصدیق داری، و راستی باور داری که بعد از آنکه خاک و استخوان شدیم، و بدنهایمان متلاشی گشت و صورتها دگرگون شد، دوباره زنده می شویم تا جزا داده شویم؟ راستش من که نمی توانم این معنا را تصدیق کنم، چون قابل تصدیق نیست.

" قال هل انتم مطلعون،" همان شخص سپس رفقای بهشتی خود را مخاطب ساخته، می گوید: آیا شما به جهنم اشراف دارید و اهل جهنم را می بینید و می توانید آن رفیق مرا در جهنم پیدا کنید و ببینید چه حالی دارد؟

" فاطلع فراه فی سواء الجحیم،" خود آن گوینده به جهنم مشرف می شود، و رفیق خود را در وسط آتش می بیند .

" قال تالله ان کدت لتردین! " به خدا سوگند می خورم که نزدیک بود تو مرا هم مثل خودت هلاک کنی و بدینجا ساقط سازی که خودت سقوط کردی!

" و لو لا نعمه ربی لکنت من المحضرین،" اگر توفیق پروردگارم دستگیرم نمی شد، و اگر خدا هدایتم نکرده بود، من نیز مثل تو از آنهایی بودم که برای عذاب احضار شدند.

صاحب مجمع البیان می گوید: منظورشان از این پرسش محقق کردن مطلب است، نه اینکه در مساله دچار شک و تردید شده باشند، و بدین جهت این سخن را می گویند که در گفتن آن سرور و فرحی مجدد و دو چندان هست، هر چند که علم به این معنا دارند که: در بهشت جاودانه خواهند بود. به همین جهت دنبال آن جمله، اضافه کردند که:" ان هذا لهو الفوز العظیم - راستی اینکه می بینم هر آینه رستگاری عظیمی است! "

" لمثل هذا فلیعمل العاملون! " برای مثل این رستگاری و یا مثل چنین ثوابی باید عاملان عمل کنند و در دنیا که دار تکلیف است سعی نمایند.

(۱)

دخول در زندگی بهشتی، رستگاری عظیم

۱- آیه ۵۰ تا ۶۱ سوره صافات المیزان ج : ۱۷ ص : ۲۰۸

-" لِّيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَتِ جَنَّتٍ تجْرِى مِن تحْتهَا الأَنهَرُ خَلِدِينَ فِيهَا وَ يُكفِّرَ عَنْهُمْ سيِّئَاتهِمْ وَ كانَ ذَلِك عِندَ اللَّهِ فَوْزاً عَظِيماً،

-و نیز چنین کرد تا مردان و زنان مؤمن را به جناتی درآورد که از زیر آن نهرها جاری است جناتی که ایشان در آن جاودانه اند و گناهانشان را جبران کند که این در آخرت نزد خدا رستگاری عظیمی است."

در این آیه که در سوره مبارکه فتح آمده و از آیات مربوط به جهاد است، خدای تعالی مؤمنات را هم ضمیمه مؤمنین کرده تا کسی توهم نکند بهشت و تکفیر گناهان مختص مردان است، چون آیه در سیاق سخن از جهاد است، و جهاد و فتح بدست مردان انجام می شود، و به طوری که گفته اند: در چنین مقامی اگر کلمه مؤمنات را نمی آورد، جای آن توهم می بود.

جمله " و کان ذلک عند الله فوزا عظیما،" بیان این معنا است که دخول در چنین حیاتی سعادت حقیقی است، و شکی هم در آن نیست، چون نزد خدا هم سعادت حقیقی است و او جز حق نمی گوید .

(۱)

فوز کبیر، پاداش مؤمنان با اعمال صالح

-" إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ لهُمْ جَنَّتٌ تجْرِى مِن تحْتهَا الأَنهَرُ ذَلِك الْفَوْزُ الْكَبِيرُ،

-محققا کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته می کنند باغهایی در پیش دارند که نهرها از زیر درختانش جاری است و این خود رستگاری بزرگ است."

این آیه وعده جمیلی است به مؤمنین که مایه دلگرمی آنان است.

(۲)

پاداش صاحبان دین حق

-" إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ جَنَّتٍ تجْرِى مِن تحْتِهَا الأَنْهَرُ يحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَساوِرَ مِن ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِبَاسهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ، وَ هُدُوا إِلى الطيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلى صرَطِ الحَمِيدِ،

-خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند به بهشتهایی می برد که در آن جویها روان است، در آنجا دستبندها از طلا و مروارید زیور کنند و لباسشان در آنجا دیبا خواهد بود، آنان به گفتار نیک هدایت شده اند و به راه ستوده رهنمایی گشته اند."

قول طیب کلامی است که در آن خبائث نباشد. و کلام خبیث به معنای کلامی

۱- آیه ۵ سوره فتح المیزان ج : ۱۸ ص : ۳۹۳

۲- آیه ۱ تا ۱۶ سوره بروج المیزان ج ۲۰ ص ۴۱۴

است که یکی از اقسام باطل در آن باشد، و خدای تعالی قول طیب مؤمنین را یکجا جمع نموده، و فرموده:" دعواهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمین! "

پس معنای اینکه فرمود به سوی قول طیب هدایت شدند این است که خداوند وسیله را برای چنین سخنی برایشان فراهم نمود.

و هدایتشان به صراط حمید - حمید یکی از اسماء خداست - این است که از ایشان جز افعال پسندیده سر نزند، همچنانکه جز کلام طیب از دهان ایشان بیرون نمی آید.

(۱)

نور مؤمنین و مؤمنات در روز قیامت و بشارت بهشت

-" یَوْمَ تَرَی الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَتِ یَسعَی نُورُهُم بَینَ أَیْدِیهِمْ وَ بِأَیْمَنِهِم بُشرَاکُمُ الْیَوْمَ جَنَّتٌ تجْرِی مِن تحْتهَا الأَنهَرُ خَلِدِینَ فِیهَا ذَلِک هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ،

-و آن در روزی است که مردان و زنان مؤمن را می بینی که نورشان از پیش رو و از دست راستشان در حرکت است، بشارت باد شما را در امروز به جناتی که نهرها از دامنه اش روان است، و شما در آن جاودانید، و این خود رستگاری عظیم است."

می فرماید: هر کس قرضی نیکو به خدا بدهد اجری کریم دارد، در روزی که - تو ای پیامبر و یا تو ای شنونده و بیننده عاقل - می بینی دارندگان ایمان به خدا از مرد و زن نورشان پیشاپیش جلوتر از آنان و بدان سوی که سعادت آنان آنجاست می دود.

این آیه شریفه مطلق است، شامل مؤمنین هر امتی می شود، و اختصاصی به امت اسلام ندارد، و اگر از تابیدن نور تعبیر به سعی و دویدن کرده برای این بود که اشاره کرده باشد به اینکه چنین کسانی به سوی درجاتی از بهشت که خداوند برایشان تهیه دیده می شتابند، در حالی که هر لحظه و یکی پس از دیگری درجات و جهات سعادت و مقامات قرب برایشان روشن می گردد، تا جایی که دیگر نورشان به حد تمام و کمال برسد، همچنان که در جایی دیگر فرموده:" و سیق الذین اتقوا ربهم الی الجنه زمرا،" و نیز فرموده:" یوم نحشرالمتقین الی الرحمن وفدا،" و باز فرموده:" یوم لا یخزی الله النبی والذین امنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا ! "

" بشریکم الیوم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها،" این قسمت از آیه حکایت بشارتی است که در روز قیامت به مؤمنین و مؤمنات می دهند، و دهنده آن ملائکه است، که به دستور خدای تعالی و تقدیر او می گویند: بشارتتان امروز جناتی است که از دامنه آنها نهرها جاری است، و شما در آن جاودانید!

۱- آیه ۱۷ سوره حج المیزان ج : ۱۴ ص : ۵۰۵

و مراد از بشارت مژده خوشحال کننده است، که در آیه همان بهشت است.

" ذلک هو الفوز العظیم،" این جمله حکایت کلام خود خدای تعالی است، و اشاره با کلمه ذلک به مطالب گذشته است که عبارت بود از پیش رفتن نور آنان و بشارتشان به بهشت، ممکن هم هست جمله مورد بحث را تتمه کلام ملائکه گرفته و اشاره مذکور را به همان جنات و خلود در آنها دانست.

(۱)

استقبال ملائکه و بشارت به مؤمنین با استقامت

-" إِنَّ الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ استَقَمُوا تَتَنزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلَئکهُ أَلا تخَافُوا وَ لا تحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالجَنَّهِ الَّتی کُنتُمْ تُوعَدُونَ،

-اما آنهایی که گفتند پروردگار ما الله است و بر گفته خود پافشاری و استواری هم کردند ملائکه بر آنان نازل گشته و می گویند نترسید و غم مخورید و به بهشت بشارت و خوشوقتی داشته باشید بهشتی که در دنیا همواره وعده اش را به شما می دادند."

این آیه شریفه از آینده ای که در انتظار مؤمنین است، و ملائکه با آن به استقبال ایشان می آیند، خبر می دهد. و آن تقویت دلها و دلگرمی آنان و بشارت به کرامت است. پس ملائکه ایشان را از ترس و اندوه ایمنی می دهند. و ترس همیشه از مکروهی است که احتمال پیش آمدن دارد، و در مورد مؤمنین یا عذابی است که از آن می ترسند، و یا محرومیت از بهشت است که باز از آن بیم دارند. و حزن و اندوه هم، همواره از مکروهی است که واقع شده، و شری که پدید آمده، مانند گناهانی که از مؤمنین سر زده و از آثارش غمنده می شوند و یا خیراتی که باز به خاطر سهل انگاری از آنها فوت شده، و از فوت آن اندوهگین می گردند، و ملائکه ایشان را دلداری می دهند به اینکه ایشان از چنان خوف و چنین اندوهی در امانند، چون گناهانشان آمرزیده شده، و عذاب از ایشان برداشته شده است. آنگاه بشارتشان می دهند به بهشتی که وعده داده شده اند، می گویند:

" أبشروا بالجنه التی کنتم توعدون."

و اینکه گفتند:" کنتم توعدون،" دلالت دارد بر اینکه نازل شدن ملائکه بر مؤمنین به این بشارت، بعد از زندگی دنیا است، چون معنای عبارتشان این است که: مژده باد شما را به آن بهشتی که همواره وعده اش را به شما می دادند .

(۲)

(یادآور می شود تفصیل چند مطلب خلاصه شده در این فصل

در فصلهای دیگرآمده است.)

زندگی خانوادگی، خوراک و پوشاک بهشتیان

جمع شدن افراد خانواده های صالح در بهشت

۱- آیه ۱۲ سوره حدید المیزان ج ۱۹ ص ۲۷۲

۲- آیه ۳۰ سوره فصلت المیزان ج : ۱۷ ص : ۵۹۱

(جَنَّت عَدْنٍ يَدْخُلُونهَا وَ مَن صلَحَ مِنْ ءَابَائهِمْ وَ أَزْوَجِهِمْ وَ ذُرِّيَّتهِمْ)

-" ... جَنَّت عَدْنٍ يَدْخُلُونهَا وَ مَن صلَحَ مِنْ ءَابَائهِمْ وَ أَزْوَجِهِمْ وَ ذُرِّيَّتهِمْ وَ الْمَلَئكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيهِم مِّن كلِّ بَابٍ،

-سلَمٌ عَلَيْكم بِمَا صبرْتمْ فَنِعْمَ عُقْبى الدَّارِ!

-آیا کسی که می داند آنچه از پروردگارت به تو نازل شده حق است، با آنکه کور است یکسانند؟ ! فقط صاحبان خرد متذکر می شوند،

-آنها که به پیمان خدا وفا می کنند و پیمان شکنی نمی کنند،

-و کسانی که آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده پیوسته می دارند، و از خدای خویش می ترسند، و از بدی حساب بیم دارند،

-و کسانی که به طلب رضای پروردگارشان صبوری کرده، نماز به پا داشته، و از آنچه روزیشان داده ایم پنهان و آشکارا انفاق کرده اند، و بدی را با نیکی رفع می کنند، ثواب آن سرا خاص ایشان است!

-بهشتهای جاودانی که خودشان هر که از پدران و همسران و فرزندانشان شایسته بوده داخل آن شوند، و فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می شوند،

-درود بر شما برای آن صبری که کردید، چه نیک است عاقبت آن سرای! "

حق در دلهای طائفه ای که دعوت پروردگار خود را پذیرفتند جای گیر گشته و دلهایشان الباب و دلهای حقیقی می گردد، که آثار و برکات یک دل واقعی را دارد، و آن آثار عبارتست از تذکر و بینائی .

و نیز از خواص این گونه دلها که صاحبانش با آن خواص شناخته می شوند این

است که صاحبانشان که همان اولوا الالباب باشند بر وفای به عهد خدا پایدارند، و آن عهدی را که خداوند به فطرتشان از ایشان و از همه کس گرفته نقض نمی کنند، و نیز بر احترام پیوندهائی که خداوند ایشان را با آنها ارتباط داده استوارند، یعنی همواره صله رحم می کنند و از در خشیت و ترس از خدا پیوند خویشاوندی را که از لوازم خلقت بشر است محترم می شمارند.

و نیز از خواص دلهای این طائفه این است که در برابر مصائب و همچنین اطاعت و معصیت صبر نموده و خویشتن داری می کنند، و بجای ناشکری و جزع نماز می گزارند و متوجه درگاه پروردگار خود می شوند و بجای معصیت بوسیله انفاق وضع جامعه خود را اصلاح می نمایند، وبجای ترک طاعت و سرپیچی سیئات خود را با حسنات خود محو می کنند.

بنا بر این، چنین کسانی دارای سرانجامی نیک و محمود که همان بهشت برین است می باشند، و در آن بهشت مثوبات اعمال نیکشان منعکس می شود و با صالحان- از قبیل پدران و همسران و دودمان خود- محشور و مصاحب می گردند، چنانکه در دنیا هم با ارحام خود مصاحبت می کردند .

فرشتگان هم از هر دری بر ایشان درمی آیند، و سلام می کنند، چون در دنیا اطاعات و عبادات مختلف بجا آورند، اینها آثار حق است که در آن سرا بدین صورتها منعکس می شود.

" جنات عدن یدخلونها و من صلح من آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم !"

جنات عدن به معنای بهشتهائی است که نوعی از استقرار و خلود و سلامتی و ایمنی از هر جهت را دارد.

کلمه جنات عدن عطف بیان و یا بدل است از کلمه عقبی الدار، و در نتیجه معنایش این می شود که: عقبی الدار عبارتست از بهشت عدن و خلود. و بنا بر این پس از زندگی دنیا بر حسب آن ناموسی که خداوند آن زندگی را بر آن طبیعت و ناموس مطبوع نموده زندگی واحد و متصلی است که ابتدایش رنج و بلا و آخرش آسایش و نعمت و سلامتی است. و یا به عبارتی اولش دنیا و آخرش آخرت است، و این همان حقیقتی است که خداوند از زبان اهل بهشت حکایتش نموده و فرموده:" و قالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوأ من الجنه حیث نشاء."

آیه مورد بحث به بیانی که خواندید در قبال آیه:" یصلون ما امر الله به ان یوصل،" قرار گرفته، و عاقبت این حق صله رحم را که اولوا الالباب بدان عمل نمودند بیان می کند، و ایشان را نوید می دهد به اینکه به زودی به صلحای ارحام و دودمانشان- از

قبیل پدران و مادران و ذریه ها و برادران، و خواهران، و غیر ایشان - می پیوندند.

جمله:" آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم،" با اینکه اسم مادران در آن نیست مع ذلک همه نامبردگان بالا را شامل است، چون مادران همسران پدرانند که کلمه ازواج شامل ایشان است، و برادران و خواهران و عموها و دائی ها و اولاد آنان هم جزو ذریه های پدرانند، که کلمه آبائهم شامل آنان می شود. و در آیه شریفه اختصار لطیفی بکار رفته است.

" و الملئکه یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار!"

این عقبی، سرانجام اعمال صالحی است که در هر بابی از ابواب زندگی بر آن مداومت دارند. و در هر موقعی که دیگران منحرف می گردند ایشان خویشتن داری نموده، خدا را اطاعت می کنند و خود را از گناه دور می دارند، و مصائب را تحمل می نمایند، و این صبرشان با خوف و خشیت توأم است.

جمله:" سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار،" حکایت کلام ملائکه است که اولوا الالباب را به امنیت و سلامتی جاودانی، و سرانجام نیک نوید می دهند، سرانجامی که هرگز دستخوش زشتی و مذمت نگردد.

(۱)

ملحق شدن فرزندان بهشتیان به پدران خود در بهشت

-" و الذین امنوا و اتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و ما التناهم من عملهم من شی ء ...

-و کسانی که ایمان آوردند و ذریه شان هم با ایمان خود ملحق به ایشان شدند، ما نیز ذریه شان را به ایشان ملحق نموده، چیزی از پاداش آنان کم نمی کنیم، برای اینکه هر کس در گرو عملی است که کرده."

از ظاهر آیه شریفه بر می آید که در مقام منت نهادن است، خدای سبحان بر مؤمنین منت می گذارد که به زودی ذریه ایشان را - البته آنهایی را که در ایمان از پدران خود پیروی کردند- به خود آنان ملحق می کند و بدین وسیله چشم پدران را روشن می سازد، و همین معنا خود قرینه ای است بر اینکه تنوین در کلمه بایمان برای این است که بر نوعی غیر مشخص از ایمان دلالت کند، نه برای تعظیم ایمان و در نتیجه معنای آیه این می شود که: ما از میان ذریه های مؤمنین، آنهایی را که در ایمان به خدا به نوعی از پدران پیروی کنند به پدرانشان ملحق می کنیم، هر چند که ایمانشان به درجه ایمان پدرانشان نرسد.

چون اگر تنها آن ذریه ای را به پدران مؤمن ملحق کند که ایمانشان یا مساوی و

۱- آیه ۱۹تا۲۶ سوره رعد المیزان ج : ۱۱ ص : ۴۶۷

یا کاملتر از ایمان پدران باشد، دیگر منت نهادن معنا ندارد.

از سوی دیگر، از اینکه اتباع در ایمان را مطلق و بی قیـد آورد، ناگزیر باید بگوییم منظور از این اتباع، اتباع فرزندان بالغ است، چون خردسالانی که هنوز به حد تکلیف نرسیده اند، ایمانشان هنوز ایمان صحیح نشده، پس قهرا مراد از ذریه، فرزندان کبیرند که مکلف به ایمان هستند.

بنا بر این، آیه شریفه، شامل صغار از اولاد که قبل از بلوغ از دنیا می رونـد نمی شود. و این منافات ندارد با اینکه اولاد صغار مؤمنین هم شرعا محکوم به ایمـان باشـند، مگر اینکه بگوییم: نکره آمـدن ایمان عمومیت را می رسانـد، و معنا چنین می شود: ذریه ایشان در ایمان، که از پـدران خود پیروی کرده انـد، حال چه اینکه آن ایمان، ایمان واقعی باشد، یا ایمان به حسب حکم شرع باشد.

مطلب دیگر اینکه وقتی فرمود: ما اینان را به آنان ملحق می کنیم، جای این توهم بود که نکند خدا می خواهد از پاداش پدران کم نموده به فرزندان بدهد، لذا با جمله" و ما التناهم من عملهم من شی ء" خواست این توهم را دفع کند و بفرماید: کم کردن از پاداش پـدران با امتنان منافات دارد، و معلوم است که آنچه با امتنان منافات دارد این است که از ثواب پـدران کم کند نه از ثواب فرزندان .

پس حاصل کلام این شـد که: خـدای تعالی بر مؤمنین منت می گـذارد که به زودی اولادشان را که به نوعی از ایمان، پـدران خود را پیروی کرده اند به پدران ملحق می کند، هر چند که ایمان فرزندان به درجه ایمان پدران نرسیده باشد.

و این کار را بـدان جهت می کنـد که پـدران خشـنود گشـته چشـمشان روشن شود، و در عین حال از پاداش پدران چیزی کم نمی کنـد، و از ثواب پـدران چیزی به فرزندان نمی دهد، که مزاحم حق پدران باشد، و خدا خودش بهتر می داند که چه جور بدهد.

(۱)

با همسرانتان با هم داخل بهشت شوید!

-" یَاعِبَادِ لا خَوْفٌ عَلَیْکمُ الْیَوْمَ وَ لا أَنتُمْ تحْزَنُونَ،

-الَّذِینَ ءَامَنُوا بِئَایَتِنَا وَ کانُوا مُسلِمِینَ،

-ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنتُمْ وَ أَزْوَجُکمْ تحْبرُونَ،

-ای بندگان من نه هیچ ترسی امروز بر شما هست، و نه اندوهناک خواهید شد،

-کسانی که به آیات ما ایمان آوردند و تسلیم اراده ما شدند،

۱- آیه ۱۷ تا ۲۸ سوره طور المیزان ج ۱۹ ص ۱۵

-داخل بهشت شوید هم خودتان و هم همسرانتان و به سرور پردازید!"

۲- ایمنی از هر خوف و اندوه در قیامت

این آیه شریفه خطابی است که خدای تعالی در قیامت به متقین دارد، و در این خطاب ایشان را از هر ناملایمی احتمالی یا قطعی ایمنی می دهد، چون فرموده نه خوف دارید، و نه اندوه و مورد خوف ناملایم احتمالی است، و مورد اندوه ناملایم قطعی، و وقتی خوف و اندوه نداشته باشند، قطعا این دو قسم ناملایم را هم نخواهند داشت .

" الذین امنوا بایاتنا و کانوا مسلمین،" منظور از آیات خدا همه آن چیزهایی است که بر وجود خدای تعالی دلالت می کند، چه پیغمبر باشد، و چه کتاب، و چه معجزه، و چه چیزهای دیگر. و منظور از اسلام، تسلیم بودن به اراده و اوامر خدای عز و جل است.

۳- ورود به بهشت و شادمانی همراه همسران دنیائی

" ادخلوا الجنه أنتم و ازواجکم تحبرون،" ظاهر اینکه امر می فرماید به داخل شدن در بهشت، این است که مراد از ازواج همان همسران مؤمن در دنیا باشد، نه حور العین، چون حور العین در بهشت هستند، و خارج آن نیستند تا با این فرمان داخل بهشت شوند .

و کلمه" تحبرون" به معنای سروری است که آثارش در وجهه انسان نمودار باشد. و معنای جمله این است که: داخل بهشت شوید شما و همسران مؤمنتان در حالی که خوشحال باشید، آن چنان که آثار خوشحالی در وجهه شما نمودار باشد، و یا آن چنان که بهترین قیافه را دارا باشید.

۴- طرز تجلیل از مؤمنان در بهشت

" یطاف علیهم بصحاف من ذهب و اکواب،" آوردن دو کلمه صحاف(کاسه) و اکواب(کوزه) اشاره است به اینکه اهل بهشت هم دارای طعامند، و هم دارای شراب، در صحاف طعام می خورند، و از کوب ها آب می نوشند.

اگر در آیه قبلی، مؤمنین مخاطب و حاضر فرض شده بودند، و به ایشان می فرمود داخل بهشت شوید ولی در این آیه غایب فرض شده اند، می فرماید برای آنان دائما قدح می آورند و جام می برند این التفات به منظور تجلیل و احترام از ایشان است، می خواهد بفهماند آنقدر از مؤمنین تجلیل به عمل می آید که باید آن را برای دیگران تعریف کرد، و روی از خود مؤمنین برگردانیده، به کفار گفت مؤمنین چنین مقاماتی

دارند تا بیشتر غبطه بخورند، و صدق آنچه وعده داده شده بودند بهتر روشن گردد .

۵- آنچه دلها هوس کند و آنچه چشمها لذت برند!

" و فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین،" ظاهرا مراد از " ما تشتهیه الانفس- آنچه دلها هوس می کند،" چیزهایی است که شهوت طبیعی بدان تعلق دارد، از قبیل چشیدنیها، بوئیدنیها، شنیدنی ها، و لمس کردنیها، و خلاصه چیزهایی که انسان و حیوان در لذت بردن از آنها مشترکند .

و مراد از تلذذ چشمها جمال و زینت است، و قهرا منظور از آن، چیزهایی است که تقریبا اختصاص به انسانها دارد، مانند مناظر بهجت آور، و رخساره های زیبا، و لباس های فاخر. و به همین جهت تعبیر را تغییر داد، از آنچه که ارتباط به نفس دارد و مورد علاقه آن است تعبیر به شهوت و اشتهاء کرد، و از آنچه ارتباط با چشم دارد تعبیر به لذت فرمود.

و لذائذ نفسانی هم در نزد ما انسانها منحصر در این دو قسم است. ممکن هم هست لذائذ روحی و عقلی را هم در لذائذ چشمها گنجاند، چون التذاذ روحی خود رؤیت و تماشای قلب است.

در مجمع البیان می گوید: خدای سبحان در جمله "ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین" تمامی نعمت های بهشتی را در عبارتی کوتاه آورده که اگر تمامی خلائق جمع شوند و بخواهند انواع نعمت های بهشتی را توصیف کنند، نمی توانند وصفی پیدا کنند، که در این عبارت کوتاه نباشد و دو صفت " ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین" شاملش نباشد!

۶- ارثیه بهشت جاوید، پاداش اعمال شما

" و أنتم فیها خالدون،" این جمله هم خبر است و هم وعده و هم بشارت به اینکه شما مؤمنان الی الأبد در این نعمت خواهید بود، و معلوم است که علم به این بشارت، لذتی روحی می آورد، که با هیچ مقیاسی قابل قیاس با سایر لذتها نیست، و با هیچ مقداری تقدیر نمی شود .

" و تلک الجنه التی اورثتموها بما کنتم تعملون،" بعضی از مفسرین گفته اند: معنای " اورثتموها" این است که جنت به پاداش اعمالتان به شما داده شده است. بعضی دیگر گفته اند: معنایش این است که آن را از کفار به ارث برده اید، چون اگر کفار هم ایمان آورده و عمل صالح می کردند، داخل آن می شدند.

۷- میوه های تمام نشدنی بهشتی

" لکم فیها فاکهه کثیره منها تاکلون،" در این آیه شـریفه میوه را به طعام و شـرابی که در آیه قبل به آن اشاره فرموده بود اضافه فرمود تا همه نعمت ها را شمرده باشد.

عبـارت " منها تاکلون" خالی از این اشاره نیست که نعمتهای بهشتی تمام شـدنی نیست، هر قـدر هم بخوریـد قسـمتی از آن را خورده اید.

(۱)

قرین بودن با حوریان بهشتی نه ازدواج و زناشوئی!

" متکئین علی سرر مصفوفه و زوجناهم بحور عین،

بهشتیان در حالی می خورند و می نوشـند که بر کرسـی های بهم پیوسته تکیه داده اند، و ما ایشان را با حور العین تزویج کرده ایم."

ایشان بر پشتی ها و بالش ها تکیه دارند، در حالی که بر روی مبلهای ردیف هم، قرار گرفته باشـند. و ما ایشان را با حور العین تزویج کرده ایم.

منظور از تزویـج قرین شدن دو نفر با همند. و معنای جمله این است که: ما ایشان را قرین حور العین کردیم، نه اینکه میان آنان عقد زناشویی برقرار ساختیم.

(۲)

شرحی از زندگی و عیش گوارای بهشتیان

۱- محل زندگی و نعمت های اهل بهشت

-" إِنَّ الْمُتَّقِينَ فی جَنَّتٍ وَ نَعِيمٍ،

-به درستی که مردم با تقوا در بهشت ها و در نعیمند."

جنت به معنای بستانی است که درختان، آن را پوشانده باشد و نعیم به معنای نعمت بسیار است. می فرماید: مردم با تقوا و آنها که در زندگی از خدا پروا دارند در روز قیامت در چنین مکانی سکونت می کنند، و نعمتی فراوان بر آنان احاطه دارد.

۲- میوه ها ی بهشتی و امنیت اهل بهشت

۱- آیه ۶۸ تا ۷۳ سوره زخرف المیزان ج : ۱۸ ص : ۱۸۲

۲- آیه ۱۷ تا ۲۸ سوره طور المیزان ج ۱۹ ص ۱۵

" فاکهین بما اتیهم ربهم و وقیهم ربهم عذاب الجحیم،

در حالی که با یکدیگر در باره آنچه پروردگارشان به آنان داده گفتگو می کننـد و لذت می برند، و پروردگارشان از عذاب دوزخ محفوظشان داشت."

فـاکهین به معنـای مطلق میوه است. همچنین گفته می شود: میوه را به یکـدیگر دادنـد، و هم این که آن را تناول کردنـد، و در آیه شریفه به هر دو معنـا تفسیر شـده است. بعضـی گفته انـد: اهل بهشت با یکـدیگر در باره نعمت هایی که خـدای تعالی به ایشـان داده بـا هم گفتگو می کننـد. و بعضـی دیگر معنـا کرده انـد به اینکه: میوه و فـاکهه هـایی را که خـدا به ایشان داده می گیرند. بعضـی هم گفته اند: از آن احسانها که پروردگارشان به ایشان می کند لذت می برند. و اگر کلمه ربهم را در جمله ای کوتاه دوباره آورد، برای این است که بفهماند پروردگارشان به ایشان عنایتی دارد.

۳- خوردن و نوشیدن گوارای اهل بهشت

" کلوا و اشربوا هنیئا بما کنتم تعملون !

بخورید و بنوشید، گوارایتان باد به خاطر اعمالی که می کردید!"

یعنی به ایشان گفته می شود بخورید و بنوشید، گوارایتان باد به خاطر آن اعمال خیری که می کردید.

۴- تکیه دادن در کنار هم، و قرین شدن با حوریان بهشتی

" متکئین علی سرر مصفوفه و زوجناهم بحور عین،

بهشتیان در حالی می خورند و می نوشـند که بر کرسـی های بهم پیوسته تکیه داده اند، و ما ایشان را با حور العین تزویج کرده ایم."

ایشان بر پشتی ها و بالش ها تکیه دارند، در حالی که بر روی مبلهای ردیف هم، قرار گرفته باشـند. و ما ایشان را با حور العین تزویج کرده ایم.

منظور از تزویـج قرین شدن دو نفر با همند. و معنای جمله این است که: ما ایشان را قرین حور العین کردیم، نه اینکه میان آنان عقد زناشویی برقرار ساختیم.

۵- جمع شدن فرزندان بهشتیان با پدر

" و الذین امنوا و اتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و ما التناهم من عملهم من شی ء ...

و کسانی که ایمان آوردند و ذریه شان هم با ایمان خود ملحق به ایشان شدند، ما نیز ذریه شان را به ایشان ملحق نموده، چیزی از پاداش آنان کم نمی کنیم، برای اینکه هر کس در گرو عملی است که کرده.“

از ظاهر آیه شریفه بر می آید که در مقام منت نهادن است، خدای سبحان بر مؤمنین منت می گذارد که به زودی ذریه ایشان را – البته آنهایی را که در ایمان از پدران خود پیروی کردند– به خود آنان ملحق می کند و بدین وسیله چشم پدران را روشن می سازد، و همین معنا خود قرینه ای است بر اینکه تنوین در کلمه بایمان برای این است

که بر نوعی غیر مشخص از ایمان دلالت کند، نه برای تعظیم ایمان و در نتیجه معنای آیه این می شود که: ما از میان ذریه های مؤمنین، آنهایی را که در ایمان به خدا به نوعی از پدران پیروی کنند به پدرانشان ملحق می کنیم ، هر چند که ایمانشان به درجه ایمان پدرانشان نرسد.

از سوی دیگر، از اینکه اتباع در ایمان را مطلق و بی قید آورد، ناگزیر باید بگوییم منظور از این اتباع، اتباع فرزندان بالغ است، چون خردسالانی که هنوز به حد تکلیف نرسیده اند، ایمانشان هنوز ایمان صحیح نشده، پس قهرا مراد از ذریه، فرزندان کبیرند که مکلف به ایمان هستند.

" و ما التناهم من عملهم من شی ء" و چیزی از پاداش آنان کم نمی کنیم، برای اینکه هر کس در گرو عملی است که کرده.

۶- میوه و گوشت بهشتی در اختیار متقین

" و امددناهم بفاکهه و لحم مما یشتهون،

در بهشت آنچه از میوه و گوشت که هوس کنند پی درپی در اختیارشان قرار می دهیم."

این آیه پاره ای از لذات و نعمت های اهل بهشت را که به طور اجمال در آیه قبلی نام آنها را برد و فرمود:" کلوا و اشربوا هنیئا ...،" بطور تفصیل بیان می کند.

کلمه امداد به معنای آوردن چیزی است به طور دائم و پشت سر هم، و معنای آیه این است که: ما اهل بهشت را به میوه و هر گوشتی که میل داشته باشند روزی می دهیم، یک روزی پشت سر هم و ساعت به ساعت و لا ینقطع.

۷- شراب بهشتی، بدون لغو و گناه

" یتنازعون فیها کاسا لا لغو فیها و لا تاثیم،

قدح شراب در بینشان دست به دست می گردد، شرابی که نه مانند شراب دنیا لغوی در آن است و نه گناه."

تنازع در کاس به معنای به یکدیگر تعارف نمودن و اجتماع کردن بر تناول آن است، و کاس به معنای قدح است، که البته وقتی به قدح کاس گفته می شود که در آن شراب باشد.

مراد از لغو، سخن لغوی است که از شرابخواران دنیا سر می زند .

و تاثیم به معنای آن است که شخصی را گناهکار کنی، که این نیز از آثار شرابهای دنیا است که شرابخوار را گناهکار می کند.

و همین که فرمود: در آن قـدحها لغـو و تـاثیم نیست، قرینه است بر اینکه منظور از کـاس که بر سـر آن تنـازع می کننـد قـدح شراب است، اما شرابی که آثار زشت شراب دنیا

را ندارد.

۸- غلامان بهشتی، مانند لؤلؤ مکنون

" و یطوف علیهم غلمان لهم کانهم لؤلؤ مکنون،

و غلامان بهشتی که در حسن و صفا چون لؤلؤ دست نخورده اند پیرامون ایشان و در خدمتگزاریشان آمد و شد دارند."

مراد از طواف کردن غلمان در پیرامون بهشتیان آمد و شد آنان برای خدمت است.

بعضی از مفسرین گفته اند: اینکه بطور نکره فرمود:« غلمان لهم » تا شنونده توهم نکند مراد از آن غلمان همان خدمتکارانی هستند که در دنیا داشتند، و بفهماند که غلمان نیز مانند حور از مخلوقات بهشتیند، که از شدت زیبایی و صفا و حسن مانند لؤلؤای هستند که از ترس دستبرد اجانب در گنجینه اش جای می دهند.

۹- گفتگوی بهشتیان با هم

" و اقبل بعضهم علی بعض یتسائلون،

و بهشتیان به یکدیگر روی آورده احوال هم را می پرسند."

یعنی به یکدیگر روی می آورند و هر یک از دیگری می پرسند در دنیا چه حالی داشته و چه عملی او را به سوی بهشت و نعیم الهی کشانیده؟

" قالوا انا کنا قبل فی اهلنا مشفقین،

می گویند: ما قبل از این که در دنیا بودیم نسبت به خویشاوندان خود خیرخواه بودیم، و از خطر هلاکت زنهارشان می دادیم."

ما در دنیا نسبت به خانواده خود اشفاق داشتیم، هم آنان را دوست می داشتیم و به سعادت و نجاتشان از مهالک و ضلالت ها عنایت داشتیم، و هم از اینکه مبادا گرفتار مهالک شوند می ترسیدیم، و به همین منظور به بهترین وجهی با آنان معاشرت می کردیم، و نصیحت و دعوت به سوی حق را از ایشان دریغ نمی داشتیم.

" فمن الله علینا و وقینا عذاب السموم،"

و به خاطر همین خیرخواهی خدای تعالی بر ما منت نهاد، و از عذاب درون سوز جهنم، حفظمان فرمود."

منت نهادن خدا بر اهل بهشت این است که ایشان را با داخل شدن در بهشت سعادتمند کرد، و با نگهداری از عذاب سموم

مشمول رحمت خود قرار داد

سموم به معنای حرارتی است که تا داخل سوراخهای رگ بدن فرو می رود، و

بدن از آن متالم می گردد، و ریح سموم را هم از همین جهت سموم گفته اند .

" انا کنا من قبل ندعوه انه هو البر الرحیم،

آری روش ما قبل از این چنین بود که همواره او را می خواندیم، چون می دانستیم که او نیکوکار مهربان است! "

این آیه شریفه، جمله" فمن الله علینا" را تعلیل می کند، و در آن اهل بهشت به یکدیگر می گویند: اینکه خداوند بر ما منت نهاد، برای این بود که ما در دنیا همواره او را می خواندیم، و اگر همواره او را می خواندیم بدین جهت بود که او پروردگاری نیکوکار و مهربان بود.

این آیه با دو آیه قبلش، این معنا را می فهماند که اهل بهشت در دنیا خدای را به یکتایی می خواندند، یعنی تنها او را می پرستیدند و تسلیم امر او بودند، و نسبت به خانواده خود دلسوز بودند و آنها را به حق نزدیک و از باطل دور می کردند، و همین علت شد که خدا بر آنان منت نهد و از عذاب سموم حفظشان کند، و علت اینکه چنین می کردند این بود که خدای تعالی نیکوکار و مهربان بود و به هر کس که او را می خواند احسان و رحم می کرد .

پس آیات سه گانه در معنای آیات شریفه" ان الانسان لفی خسر الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر،" است چون این آیات نیز اهل بهشت را منحصرا کسانی می داند که به خدا ایمان دارند و اعمال نیک می کنند، و دیگران را به حق و به خویشتن داری در انجام فرامین حق سفارش می کنند.

(۱)

گفتگوی بهشتیان در مورد نجات خانواده هایشان

" و اقبل بعضهم علی بعض یتسائلون،

و بهشتیان به یکدیگر روی آورده احوال هم را می پرسند."

یعنی به یکدیگر روی می آورند و هر یک از دیگری می پرسند در دنیا چه حالی داشته و چه عملی او را به سوی بهشت و نعیم الهی کشانیده؟

" قالوا انا کنا قبل فی اهلنا مشفقین،

می گویند: ما قبل از این که در دنیا بودیم نسبت به خویشاوندان خود خیرخواه بودیم، و از خطر هلاکت زنهارشان می دادیم."

ما در دنیا نسبت به خانواده خود اشفاق داشتیم، هم آنان را دوست می داشتیم و به سعادت و نجاتشان از مهالک و ضلالت ها

عنايت داشتيم، و هم از اينكه مبادا گرفتار

۱- آيه ۱۷ تا ۲۸ سوره طور الميزان ج ۱۹ ص ۱۵

مهالک شوند می ترسیدیم، و به همین منظور به بهترین وجهی با آنان معاشرت می کردیم، و نصیحت و دعوت به سوی حق را از ایشان دریغ نمی داشتیم.

-" فمن الله علینا و وقینا عذاب السموم،

-و به خاطر همین خیرخواهی خدای تعالی بر ما منت نهاد، و از عذاب درون سوز جهنم، حفظمان فرمود."

(۱)

آیا لذایذ و شهوات دنیا در بهشت ادامه دارد؟

یکی از لطیف ترین نکاتی که از دو آیه:

- " ذلک متاع الحیوه الدنیا، و الله عنده حسن الماب،" و آیه:

-" قل ء انبئکم بخیر من ذلکم ...،"

و آیـاتی شبیه به اینهـا، نظیر آیه: " قـل من حرم زینه الله التی اخرج لعبـاده و الطیبات من الرزق؟ قل هی للـذین آمنوا فی الحیوه الـدنیا، خـالصه یـوم القیمـه کـذلک نفصـل الایـات لقـوم یعلمـون، " اسـتفاده می شـود، پاسـخ از اشـکالی است که بسیاری از دانشمندان بر ظاهر آیات راجع به توصیف نعمت های بهشت وارد دانسته اند. و آن اشکال این است که:

تمامی لذائذ دنیوی برای بقا و حفظ نسل است، و آخرت که دار بقا است، چه حاجت به این گونه لذائذ دارد؟

اگر برای انسان وجودی فرض کنیم که عدم و فنا در دنبالش نیست، و حیاتی فرض کنیم که از هر شر و مکروهی مامون است، دیگر چه فایـده ای می تـوان در وجـود قـوای بـدنی یـک انسـان آخرتی تصور کرد؟ و چه ثمره ای در داشـتن جهـاز هاضـمه، تنفس، تناسل، مثانه، طحال، کبد و امثال آن می تواند باشد؟ با اینکه گفتیم همه این جهازها برای بقا تا زمانی محدود است، نه برای بقای جاودانی و ابدی.

و امـا جواب از این اشـکال این است که خـدای سـبحان آنچه از لذائـذ دنیا و نعمت های مربوط به آن لذائـذ را خلق کرده که انسانها را مجـذوب خود کنـد، و در نتیجه به سوی زنـد گی در دنیا و متعلقات آن کشـیده شوند، همچنان که در کلام مجیدش فرمود:

-" وما اوتیتم من شی ء فمتاع الحیوه الدنیا و زینتها و ما عند الله خیر و ابقی، افلا تعقلون،"

و آیـاتی دیگر از این قبیـل که همه این نکته را بیان می کننـد که نعمت های موجود در دنیا و لذائـذ مربوط به هر یک از آنها

اموری است مقصود للغیر، نه مقصود بالذات،

۱- آیه ۱۷ تا ۲۸ سوره طور المیزان ج ۱۹ ص ۱۵

وسیله هائی است برای زندگی محدود دنیا که از چند روزه دنیا تجاوز نمی کند، و اگر مساله زندگی مطرح نبود این نعمت ها نه خلق می شد و نه ارزشی داشت، حقیقت امر همین است.

و لیکن این را هم باید دانست که آنچه از هستی انسان باقی می ماند همین وجودی است که چند صباحی در دنیا زندگی کرده، با دگرگونی ها و تحولاتش مسیری را از نقص به کمال طی نموده، و این قسمت از وجود انسان همان روحی است که از بدن منشا گرفته و بر بدن حکم می راند.

بدنی که عبارت است از مجموع اجزائی که از عناصر روی زمین درست شده، و نیز قوای فعاله ای که در بدن است، به طوری که اگر فرض کنیم غذا و شهوت (و یا علاقه جذب عناصر زمین به سوی بدن،) نمی بود، وجود انسان هم دوام نمی یافت.

پس فرض نبود غذا و سایر شهوات، فرض نبود انسان است، نه فرض استمرار نیافتن وجودش! (دقت بفرمائید!)

پس انسان در حقیقت همان موجودی است که با زاد و ولد منشعب می شود، می خورد و می نوشد، و ازدواج می کند و در همه چیز تصرف نموده، می گیرد، می دهد، حس می کند، خیال می کند، تعقل می نماید، خرسند و مسرور و شادمان می شود، و هر ملائمی را به خود جلب می کند، خودی که عبارت است از مجموع اینها که گفتیم، مجموعی که بعضی از آنها مقدمه بعضی دیگر است، و انسان بین مقدمه و ذی المقدمه حرکتی دوری دارد، چیزی که بر حسب طبیعت مقدمه کمال او بود، با دخالت شعور و اختیارش کمال حقیقیش می شود .

و وقتی خدا او را از دار فانی دنیا به دار بقا منتقل کرد، و خلود و جاودانگی برایش نوشت، حال یا خلود در عذاب، و یا در نعمت و ثواب، این انتقال و خلود، ابطال وجود او نمی تواند باشد بلکه اثبات وجود دنیائی او است، هر چه بود حالا هم همان است، با این تفاوت که در دنیا معرض دگرگونی و زوال بود، ولی در آخرت دگرگونی ندارد، هر چه هست همیشه همان خواهد بود، قهرا یا همیشه به نعمت هائی از سنخ نعمت های دنیا (منهای زوال و تغییر) متنعم، و یا به نقمت ها و مصائبی از سنخ عذابهای دنیا (ولی منهای زوال و تغییر) معذب خواهد بود، و چون نعمت های دنیا عبارت بود از شهوت جنسی، لذت طعام و شراب، لباس، مسکن، همنشین، مسرت، شادی و امثال اینها، در آخرت هم قهرا همین ها خواهد بود .

پس انسان آخرت هم همان انسان دنیا است، مایحتاج آخرتش هم همان مایحتاج دنیا است، آنچه در دنیا وسیله استکمالش بوده همان در آخرت هم وسیله

استکمال او است، مطالب و مقاصدش هم همان مطالب و مقاصد است، تنها فرقی که بین دنیا و آخرت است مساله بقا و زوال است.

این آن چیزی است که از کلام خدای سبحان ظاهر می شود، که در بیان حقیقت بنیه و ساختمان انسان می فرماید:

-" و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طین ثم جعلناه نطفه فی قرار مکین ثم خلقنا النطفه علقه ، فخلقنا العلقه مضغه ، فخلقنا المضغه ، عظاما ، فکسونا العظام لحما ، ثم انشاناه خلقا آخر ، فتبارک الله احسن الخالقین ، ثم انکم بعد ذلک لمیتون ، ثم انکم یوم القیمه تبعثون."

توجه کنید به جمله اول آیه و همه فقرات آن که تعبیر به خلقت کرده، و خلقت عبارت است از ترکیب (نظیر پدید آوردن بنا از ترکیب سنگ و آجر و غیره،) و باز توجه کنید به جمله:(و در آخر او را خلقی دیگر کردیم،) که به خوبی دلالت می کند بر اینکه خلقت مادی بدن مبدل می شود به خلقت موجودی مجرد، و باز توجه کنید به جمله « و سپس همین شما در روز قیامت مبعوث خواهید شد،» که به طور مسلم مخاطب به این خطاب، همان انسانی است که خلقتی دیگر شده است .

و نیز می فرماید: " قال فیها تحیون، و فیها تموتون، و منها تخرجون،" که از آن بر می آید حیات انسان، حیاتی است زمینی، که از زمین و نعمت هایش ترکیب شده است.

و از سوی دیگر خدای سبحان در باره این نعمت های زمینی فرموده: " ذلک متاع الحیوه الدنیا،" و نیز فرموده: "و ما الحیوه الدنیا فی الاخره الا متاع،" و در این دو آیه خود زندگی دنیا را وسیله زندگی آخرت و متاع آن نامیده، متاعی که صاحبش از آن متمتع می شود، و این خود بدیع ترین بیان در این باب است، بابی است که از آن هزارها باب باز می شود، و در عین حال مصدق کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلّم است که فرموده:

" کما تعیشون تموتون، و کما تموتون تبعثون ."

و کوتاه سخن اینکه زندگی دنیا عبارت است از وجود دنیوی انسان، به ضمیمه آنچه از خوبیها و بدیها که کسب کرده، و آنچه که به نظر خودش خیبت و خسران است، در نتیجه در آخرت یا لذائذی که کسب کرده به او می دهند، و یا از آن محرومش می کنند، و یا به نعمتهای بهشت برخوردارش می سازند، و یا به عذاب آتش گرفتارش می کنند.

و به عبارتی روشن تر، آدمی در بقایش به حسب طبیعت، سعادت و شقاوتی دارد، هم بقای شخصیتش و هم بقای نوعش، و این سعادت و شقاوت منوط به فعل طبیعی او، یعنی أکل و شرب و نکاح او است، و همین فعل طبیعی به وسیله لذائذی که در آن قرار داده اند آرایش و مشاطه گری شده، لذائذی که جنبه مقدمیت دارد .

این به حسب طبیعت آدمی و خارج از اختیار او است و اما وقتی می خواهد با فعل اختیاری خود طلب کمال کند، و شعور و اراده خود را به کار بیندازد، موجودی می شود که دیگر کمالش منحصر در لذائذ طبیعی نیست، بلکه همان چیزی است که با شعور و اراده خود انتخاب کرده است، پس آنچه خارج از شعور و مشیت او است (از قبیل خوشگلی و خوش لباسی، و بلندی و خوش صورتی، و خوش خطی، و سفیدی، و لذت بخشی غذا، و خانه، و همسرش و امثال اینها) کمال او شمرده نمی شود، هر چند که نوعی کمال طبیعی هست، و همچنین عکس آن نقص خود او شمرده نمی شود، هر چند که نقص طبیعی هست، همچنان که خود را می بینیم که از تصور لذائذ لذت می بریم، هر چند که در خارج وجود نداشته باشد.

مثلا مریض با اینکه بهبودی ندارد اما از تصور بهبودی لذت می برد، پس همین لذائذ مقدمی است که کمال حقیقی انسان می شود، هر چند که از نظر طبیعت، کمال مقدمی است حال اگر خدای سبحان این انسان را بقایی جاودانه بدهد، سعادتش همان لذائذی است که در دنیا می خواست، و شقاوتش همان چیزهائی است که در دنیا نمی خواست، حال چه لذت به حسب طبیعت، و خلاصه لذت مقدمی باشد، و چه لذت حقیقی و اصلی باشد، چون این بدیهی است که خیر هر شخص و یا قوه مدرکه و دارای اراده عبارت است از چیزهائی که علم بدان دارد، و آن را می خواهد، و شر او عبارت است از چیزی که آن را می شناسد ولی نمی خواهد.

پس به دست آمد که سعادت انسان در آخرت به همین است که به آنچه از لذائذ که در دنیا می خواست برسد، چه خوردنیش، و چه نوشیدنیش، و چه لذائذ جنسیش، و چه لذائذی که در دنیا به تصورش نمی رسید، و در عقلش نمی گنجید، و در آخرت عقلش به آن دست می یابد، و رسیدن به این لذائذ همان بهشت است، و شقاوتش به نرسیدن به آنها است، که همان آتش است، همچنان که خدای تعالی فرموده:

-" لهم ما یشاؤن فیها، و لدینا مزید !"

(۱)

لذاید مشترک دنیوی و لذاید اختصاصی بهشت

-« زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُب الشهَوَتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنِینَ وَ الْقَنَطِیرِ الْمُقَنطرَهِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضهِ وَ الْخَیْلِ الْمُسوَّمَهِ وَ الأَنْعَمِ وَ الْحَرْثِ ذَلِك مَتَعُ الْحَیَوهِ الدُّنْیا وَ اللَّهُ عِندَهُ حُسنُ الْمَئَاب،

-قُلْ أَ ؤُنَبِّئُکم بِخَیرٍ مِّن ذَلِکمْ لِلَّذِینَ اتَّقَوْا عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّتٌ تَجْرِی مِن تحْتِهَا الأَنْهَرُ

۱- آیه ۱۵ سوره آل عمران المیزان ج : ۳ ص : ۱۶۵تا ۱۶۸

خَلِدِینَ فِیهَا وَ أَزْوَجٌ مُّطَهَّرَهٌ وَ رِضوَنٌ مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِیرُ بِالْعِبَاد،

-علاقه به شهوات یعنی زنان و فرزندان و گنجینه های پر از طلا و نقره و اسبان نشان دار و چارپایان و مزرعه ها علاقه ای است که به وسوسه شیطان بیش از آن مقدار که لازم است در دل مردم سر می کشد با اینکه همه اینها وسیله زندگی موقت دنیا است، و سرانجام نیک نزد خدا است،

-به این دلدادگان بگو آیا می خواهید شما را به بهتر از اینجا خبر دهم؟ کسانی که از خدا پروا داشته باشند نزد پروردگارشان بهشت هائی دارند که از زیر سایه آن نهرها جاری است و ایشان در آن، زندگی جاودانه و همسرانی پاک داشته و خدا از آنان خشنود است و او به بندگان بینا است....»

خدا در دو سرا یعنی هم در دنیا و هم در آخرت وعده نعمت هائی را داده که مایه تنعم و لذت انسان است، و نیز از آنجائی که این نعمت ها چه خوردنی هایش و چه نوشیدنی ها و همسران و ملک و سایر لذائذش هم دنیوی دارد و هم اخروی، با این تفاوت که آنچه دنیائی است مشترک بین کافر و مؤمن است، و اما اخرویش مختص به مؤمنین است .

جای این سؤال در ذهن باز می شود که: چه فرقی است بین دنیا و آخرت که لذائذ دنیوی مشترک، و لذائذ اخروی مختص باشد؟ و یا بگو چه مصلحتی ایجاب کرده که نعمت های اخروی مختص به مؤمن باشد؟ و چون جای چنین سؤالی بوده، در آخر آیه مورد بحث فرمود: " و خدا به وضع بندگانش بصیر است،" و معنایش این است که این فرقی که خدای تعالی بین مؤمن و کافر گذاشته بر اساس عبث و بیهوده کاری نبوده، چون خدا بزرگتر از آن است که کاری گزاف و بیهوده کند، بلکه در خود این دو طایفه از مردم چیزی هست که این تفاوت را باعث شده و خدا بصیر و بینا به بندگان خویش است و دلیل این تفاوت را می داند و آن عبارت است از وجود تقوا در مؤمن، و نبود آن در کافر .

(۱)

وَ لَهُم مَّا یَدَّعُونَ– هرچه به خواهند آماده است!

(شرحی از نعمتهای اهل بهشت و همسرانشان)

-" إِنَّ أَصحَب الجَنَّهِ الْیَوْمَ فی شغُلٍ فَکِهُونَ،

-هُمْ وَ أَزْوَجُهُمْ فی ظِلَلٍ عَلی الأَرَائکِ مُتَّکِئُونَ،

-لهُمْ فِیهَا فَکِهَهٌ وَ لهُم مَّا یَدَّعُونَ،

-سلَمٌ قَوْلاً مِّن رَّبٍ رَّحِیمٍ،

-به درستی که اهل بهشت امروز در ناز و نعمت هستند و از هر فکر دیگر فارغند،

-هم خود و هم همسرانشان در زیر سایه بر کرسی ها تکیه می زنند،

-و میوه ای در آنجا در اختیار دارند و هر چه بخواهند در اختیارشان قرار می گیرد،

-در آن روز به عنوان پیام از پروردگار مهربان به ایشان ابلاغ سلام می شود."

۱- آیه ۱۵ سوره آل عمران المیزان ج : ۳ ص : ۱۶۵تا ۱۶۸

" ان اصحاب الجنه الیوم فی شغل فاکهون،" اصحاب بهشت در آن روز در کاری هستند که توجهشان را از هر چیز دیگری قطع می کند و آن کار عبارت است از گفت و شنودهای لذت بخش، و یا عبارت است از تنعم در بهشت.

"هم و ازواجهم فی ظلال علی الارائک متکئون،" ایشان یعنی اهل بهشت و همسرانشان که در دنیا محرم ایشان بودند و از مؤمنات بودند، و یا حور العین که همسران بهشتی ایشانند، در سایه ها و یا در زیر سایبانهایی که ساتر از آفتاب یا هر حرارت دیگری است، قرار دارند، و بر پشتی ها به عزت تکیه می کنند.

" لهم فیها فاکهه و لهم ما یدعون،" مردم در بهشت میوه و نیز هر چه را تمنا و اشتها کنند و بطلبند در اختیار دارند.

-" سلام قولا من رب رحیم."

-من این سلام را می گویم، گفتنی از پروردگار رحیم.

-سلامی است که از عظمت نمی توان تعریفش کرد.

این سلام از خدای تعالی باشد، و این غیر از آن سلامی است که ملائکه به بهشتیان می گویند و قرآن چنین حکایتش کرده:" و الملائکه یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار! "

(۱)

تأمین بلا انقطاع غذا و رزق بهشتیان

-« جَنَّتِ عَدْنٍ الَّتی وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَیْبِ إِنَّهُ کانَ وَعْدُهُ مَأْتِیًّا،

-لا یَسمَعُونَ فِیهَا لَغْواً إِلا سلَماً وَ لهُمْ رِزْقُهُمْ فِیهَا بُکْرَهً وَ عَشِیًّا،

-در آنجا یاوه ای نشنوند مگر سلامی و در آنجا بامدادان و شامگاهان روزی خویش را دارند. »

" و لهم رزقهم فیها بکره و عشیا ." ظاهر کلام این است که آمدن رزق در صبح و شام کنایه باشد از آمدن آن پشت سر هم و بدون انقطاع.

(۲)

لباس و آرایش ساکنان بهشت عدن

-« جَنَّت عَدْنٍ یَدْخُلُونهَا یحَلَّوْنَ فِیهَا مِنْ أَساوِرَ مِن ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِبَاسهُمْ فِیهَا حَرِیرٌ،

۱- آیه ۵۵ تا ۵۸ سوره یس المیزان ج : ۱۷ ص : ۱۵۰

۲- آیه ۶۰تا۶۳سوره مریم المیزان ج : ۱۴ ص : ۱۰۵

-و بهشت های جاوید که وارد آن شوند و در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید زیور کنند و لباسشان در آنجا حریر است.
"

بهشت های جاوید که وارد آن شوند و در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید زیور کنند و لباسشان در آنجا حریر است، و گویند ستایش خدایی را که غم و اندوه را از ما ببرد که پروردگارمان آمرزنده و شکور است، همان خدایی که از کرم خویش ما را به این سرای دائم درآورد که در اینجا رنج و ملالی به ما نرسد.

(۱)

مشخصات حوریان بهشتی مخصوص مخلَصین

-" إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِين، أُولَئک لهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ،

-... وَ عِندَهُمْ قَصِرَت الطرْفِ عِينٌ، كَأَنهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ،

-مگر بندگان مخلص خدا، که ایشان رزقی معلوم دارند،

-... و پیش ایشان حوریان درشت چشم پرکرشمه و نازند،

-گویی از سفیدی، سفیده تخم مرغند قبل از آنکه دست خورده شود. "

" و عندهم قاصرات الطرف عین،" این آیه وصف حوریانی است که برای مخلصین آماده شده است.

" قاصرات الطرف" کنایه است از این که: نگاه کردن آنان با کرشمه و ناز است، و مؤید آن این است که دنبال آن، کلمه عین را آورده که به معنای چشمی است که: درشت و در عین حال زیبا باشد مانند چشم آهو.

بعضی از مفسرین گفته اند: معنای " قاصرات الطرف،" این است که: حوریان فقط به همسران خود نگاه می کنند، و آن قدر ایشان را دوست می دارند که نظر از ایشان به دیگر سو، نمی گردانند. و مراد از کلمه عین آن است که: هم سیاهی چشمهای حوریان نامبرده بسیار سیاه است و هم سفیدی اش بسیار سفید.

" کانهن بیض مکنون،" - کلمه بیض به معنای تخم مرغ است و کلمه مکنون به معنای پنهان شده و ذخیره شده است. بعضی از مفسرین گفته اند: منظور از تشبیه حوریان به بیض مکنون این است که: همانطور که تخم مرغ مادامی که در زیر پر مرغ و یا در لانه و یا در جای دیگر محفوظ می باشد، همچنان دست نخورده می ماند و غباری بر آن نمی نشیند حوریان نیز این طورند.

بعضی دیگر گفته اند: منظور تشبیه آنان به باطن تخم است، قبل از آنکه شکسته شود و دست خورده گردد.

(۲)

وصف همسران بهشتی

۱- آیه ۳۲تا۳۵ سوره فاطر المیزان ج : ۱۷ ص : ۶۶

۲- آیه ۳۹ تا ۴۹ سوره صافات المیزان ج : ۱۷ ص : ۲۰۵

-« وَ عِندَهُمْ قَصِرَت الطرْفِ أَتْرَابٌ،

-پرهیزکاران همسرانی پر ناز و کرشمه دارند.»

" و عندهم قاصرات الطرف اتراب،" نزد ایشان همسرانی است که قاصرات الطرف می باشند و منظور از صفت قاصرات الطرف این است که: آن همسران به شوهران خود راضی و قانعند، و چشم به دیگری ندارند. ممکن هم هست کنایه باشد از اینکه همسرانی پر ناز و کرشمه اند .

" اتراب- اقران " یعنی همسران بهشتی همتای شوهران خویشند، نه از جهت سن با آنان اختلاف دارند، و نه از جهت جمال.

ممکن هم هست مراد از" اتراب- اقران" این باشد که مثل شوهران خویشند، هر قدر شوهران نور و بهائشان بیشتر شود، از ایشان هم حسن و جمال بیشتر می گردد.

(۱)

همسران پاکیزه بهشتی

" و لهم فیها ازواج مطهره - در آنجا همسران پاکیزه دارند...! "

مراد به پاکیزگی همسران بهشتی، پاکیزه و طاهر بودن آنها از همه انواع قذارتها و مکارهی است که مانع از تمامیت الفت و التیام و انس می شود ، چه قذارتهای ظاهری و خلقتی ، و چه قذارتهای باطنی و اخلاقی .

مرحوم صدوق روایت کرده که شخصی از امام صادق علیه السلام معنای این آیه را پرسید ، فرمود : ازواج مطهره ، حوریانی هستند که نه حیض دارند و نه حدث . و در بعضی روایات طهارت را عمومیت داده ، و به معنای برائت از تمامی عیب ها و مکاره گرفته اند.

(۲)

همسران پاک بهشتی و نعمتهای بهتر

-" قُلْ أَ ؤُنَبِّئُكم بِخَيرٍ مِّن ذَلِكمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنـدَ رَبِّهِمْ جَنَّتٌ تَجْرِى مِن تحْتِهَا الأَنْهَرُ خَلِدِينَ فِيهَا وَ أَزْوَجٌ مُّطهَّرَةٌ وَ رِضوَنٌ مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرُ بِالْعِبَادِ!

-بگو آیا می خواهید شما را به بهتر از اینجا خبر دهم؟ کسانی که از خدا پروا داشته باشند نزد پروردگارشان بهشت هائی دارند که از زیر سایه آن نهرها جاری است و ایشان در آن، زندگی جاودانه و همسرانی پاک داشته و خدا از آنان خشنود

است و او به بندگان بینا است!"

۱- آیه ۴۹و ۵۴ سوره ص المیزان ج : ۱۷ ص : ۳۳۲

۲- آیه ۲۵ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۱۳۹

این آیه شریفه در مقام بیان جمله: "و الله عنده حسن الماب،" است و به جای شهواتی که در آیه قبل شمرد، در اینجا یک چیز را مقابل آنها قرار داده، و آن کلمه خیر است، و این بدان جهت است که نعمت های آخرتی همه خوبی ها را دارد، هم باقی است و هم اینکه زیبائی و لذتش حقیقی است، هم بطلان در آن راه ندارد، اموری است هم جنس شهوات دنیا (اگر در دنیا همسرانند در آخرت هم حوران بهشتی هستند، و اگر در دنیا اموال و اولاد و خوردنی ها هست آنجا هم غلمان و باغها و اقسام میوه ها هست.)

خلاصه خواص آنچه در دنیا هست در آخرت هم هست، با این تفاوت که نعمت های آخرت خالی از قبح و فساد است، و آدمی را از آنچه برایش بهتر و واجب تر است، باز نمی دارد.

در این آیه با اینکه نام بهشت را برد (و بهشت مشتمل بر همه لذائذ هست،) و در عین حال نام ازواج مطهره را اختصاص به ذکر داد، برای این که مساله هم خوابی و جماع در نظر انسان لذیذترین لذائذ حسی است، و باز به همین جهت است که در آیه قبلی نام زنان را جلوتر از بنین و قناطیر مقنطره ذکر کرد.

شرحی از بهشت، نعمتها و حوریان بهشتی

-" إِنَّ الْمُتَّقِینَ فی مَقَامٍ أَمِینٍ،

-فی جَنَّتٍ وَ عُیُونٍ،

-یَلْبَسونَ مِن سندُسٍ وَ إِستَبرَقٍ مُّتَقَبِلِینَ،

-کذَلِک وَ زَوَّجْنَهُم بحُورٍ عِین،

-یَدْعُونَ فِیهَا بِکلّ ِ فَکِهَةٍ ءَامِنِینَ،

-براستی مردم با تقوی در مقامی امین هستند،

-در بهشت ها و چشمه سارها،

-جامه های نازک و کلفت از ابریشم به تن کرده روبروی هم می نشینند،

-آری این چنین - و علاوه بر این از حور عین به ازدواجشان درمی آوریم،

-هر میوه ای که بخواهند با کمال امنیت طلب می کنند! "

پرهیزکاران- در روز قیامت- در محلی امن از هر مکروه و ناملایمات، ثابت و مستقر می باشند، " فی جنات و عیون،" که بیانی

است برای همان" مقام امین."

و اگر " عیون - چشمه ها " را هم منزلگاهی برای اهل بهشت معرفی نموده، به اعتبار این است که اهل بهشت در مجاورت چشمه ها قرار دارند، و نیز بدین جهت است که چشمه ها هم در همان بهشت ها واقعند، و اگر جنات را جمع آورده، با اینکه ظرف و محل زندگی هر کس یک جنت است، به این اعتبار است که بهشت ها دارای انواعی هستند. و یا برای این بوده که برای هر فرد از متقین به تنهایی یک بهشت و یا چند

بهشت است.

" یلبسون من سندس و استبرق متقابلین،" سندس به معنای پارچه نازکی است که از ابریشم بافته شده باشد، و استبرق پارچه ضخیم ابریشمی است.

متقابلین - یعنی روبروی همند تا با هم انس داشته باشند، چون نزد اهل بهشت هیچ ناملایمی نیست، زیرا فرمود: در مقامی امین قرار دارند.

" کذلک و زوجناهم بحور عین،" مراد از تزویج اهل بهشت با حوریان این است که قرین حوریان هستند، چون این تزویج به معنای ازدواج اصطلاحی نیست، بلکه از زوج به معنای قرین است، که معنای اصلی لغوی آن است .

و کلمه حور جمع حوراء است، که به معنای زنی است که سفیدی چشمش بسیار سفید، و سیاهی آن نیز بسیار سیاه باشد، و یا به معنای زنی است که دارای چشمانی سیاه چون چشم آهو باشد.

و کلمه عین جمع کلمه عیناء یعنی درشت چشم است و از ظاهر کلام خدای تعالی برمی آید، که حور العین غیر زنان دنیایند، که آنان نیز داخل بهشت می شوند.

" یدعون فیها بکل فاکهه آمنین،" یعنی تمام اقسام میوه ها را می طلبند، و می خورند، در حالی که از ضرر آنها ایمنند.

" لا یذوقون فیها الموت الا الموته الاولی و وقیهم عذاب الجحیم،" یعنی غیر از مرگ اول دیگر مرگی نمی چشند، و در بهشت خلد به حیاتی ابدی که دیگر دستخوش مرگ نمی شود زنده اند.

" و وقیهم عذاب الجحیم،" خداوند ایشان را از عذاب دوزخ حفظ می کند.

در این آیه شریفه بعد از آنکه مردن را از بهشتیان نفی کرد، و به عبارتی دیگر فرمود که بهشتیان به وسیله مرگ از آن عالم به عالمی دیگر منتقل نمی شوند اینک در آخر آیه می فرماید: از حالت تنعم و سعادت در بهشت، به حالت شقاوت و عذاب در جهنم نیز منتقل نمی گردند تا هر دو قسم انتقال را تکمیل کرده باشد، هم انتقال مکانی را و هم انتقال حالی را .

" فضلا من ربک ذلک هو الفوز العظیم،" آن کرامت و نعمت که گفته شد فضلی است از ناحیه خدا، نه اینکه بندگان خدا از او چنین چیزی را طلب کار باشند، و آنچنان مستحق آن باشند که خدا بر خود لازم و واجب بداند که آن بهشت را به عنوان پاداش به ایشان بدهد، برای اینکه خدا مالک است، مالکی غیر مملوک، و هیچ چیزی و هیچ موجودی مالک حقی که آن را از خدا طلب کند نیست تا خدا را محکوم به دادن آن حق کند، بلکه داستان نعمت بهشت تنها وعده ای است که خدا به بندگان صالحش داده، و این

خود او است که فرموده خدا خلف وعده نمی کند .

اگر بهشت را پیروزی و فوزی عظیم خوانده، بدین جهت است که آخرین سعادتی است که آدمی بدان نائل می شود.

(۱)

مشخصات شراب بهشتی

-" يُسقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ،

-خِتَمُهُ مِسكٌ وَ فی ذَلِك فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَفِسون،

-وَ مِزَاجُهُ مِن تَسنِيم،

-عَيْناً يَشرَب بهَا الْمُقَرَّبُونَ،

-از شراب صافی مهرخورده به ایشان می نوشانند،

-شرابی که مهر و مومش مشك است و شایسته است که مردم نسبت به چنین زندگی مسابقه بگذارند.

-شرابی که ممزوج با چشمه تسنیم است،

-منظور چشمه ای است خاص مقربین که جز از آن نمی نوشند."

در آیه قبل در مورد ابرار فرمود:

-محققا ابرار غرق در نعمتند،

-بر اریکه ها تکیه زده تماشا می کنند،

-در سیمایشان طراوت تنعم مشاهده می شود.

در این آیات انواع نعمت هائی را می شمارد که خداوند سبحان در بهشت برای آنان انعام فرموده است:

" یسقون من رحیق مختوم،" کلمه رحیق به معنای شراب صاف و خالص از غش است، و به همین مناسبت آن را به وصف مختوم توصیف کرده، چون همواره چیزی را مهر و موم می کنند که نفیس و خالص از غش و خلط باشد، تا چیزی در آن نریزند و دچار ناخالصیش نکنند.

" ختامه مسک و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون، " کلمه ختام به معنای وسیله مهر زدن است، می فرماید وسیله مهر زدن بر آن رحیق بجای گل و لاک و امثال آن - که در دنیا بوسیله آنها مهر و موم می کنند - مشک است .

بعضی گفته اند : منظور از ختام، آخرین طعمی است که از آن شراب در دهان می ماند، می فرماید آخرین طعم آن بوی مشک است.

" و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون، " کلمه تنافس به معنای زورآزمایی افراد در ربودن چیزی از دست یکدیگر است، ولی در مورد آیه و مقامی که دارد به معنای مسابقه

۱- آیه ۵۱ تا ۵۵ سوره دخان المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۲۷

است.

همچنـان که همین معنا را در آیه زیر به صـراحت، خاطرنشان کرده و می فرمایـد:" سابقوا الی مغفره من ربکم و جنه،" پس در آیه بشر را ترغیب می کند تا بشتابد به سوی آن نعمتی که با عبارت رحیق مختوم توصیفش کرده است.

بعـد از ترغیـب بـه همـه نعمت هـای بهشـتی، می فرمایـد: مسـابقه گران و زورآزمایـان بایـد بر سـر همه نعمت هـای بهشـتی، و مخصوصا بر سر رحیق مختوم مسابقه بگذارند، که نوشیدنی خاص آنان است.

" و مزاجه من تسـنیم- شـرابی که ممزوج با چشمه تسنیم است،" کلمه مزاج به معنای وسیله مخلوط کردن است، و کلمه تسنیم به معنای چشمه ای است در بهشت، که خدای تعالی نامش را تسنیم نهاده است.

" عینا یشرب بها المقربون- چشمه ای است خاص مقربین که جز از آن نمی نوشند."

مفاد آیه این است که مقربین صـرفا تسـنیم را می نوشـند، همچنان که مفاد جمله "و مزاجه من تسـنیم،" این است که: آنچه در قدح ابرار از رحیق مختوم هست با تسنیم مخلوط می شود .

این معنـا دلالـت می کنـد بر اینکه تسـنیم از رحیق مختوم گرانقـدرتر است، چون رحیق مختوم با آمیخته شـدن با تسـنیم لـذت بخش تر می شود.

(۱)

(یادآور می شود تفصیل چند مطلب خلاصه شده در این فصل

در فصل های دیگر آمده است.)

شناخت اهالی جهنم و عذاب

چرا و چگونه جهنمی شدند؟

جهنم، نتیجه و غایت آفرینش بسیاری از جن و انس

۱- آیه ۲۵ تا ۲۸ سوره مطففین المیزان ج ۲۰ ص ۳۹۴

-" وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِّنَ الجِنِّ وَ الانسِ لهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بهَا وَ لهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بهَا وَ لهُمْ ءَاذَانٌ لا يَسمَعُونَ بهَا أُولَئک کالأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضلُّ أُولَئک هُمُ الْغَفِلُونَ،

- بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریده ایم دل ها دارند که با آن فهم نمی کنند چشم ها دارند که با آن نمی بینند گوش ها دارند که با آن نمی شنوند ایشان چون چارپایانند بلکه آنان گمراه ترند ایشان همانانند غفلت زدگان."

در این آیه خدای تعالی جهنم را نتیجه و غایت آفریدن بسیاری از جن و انس دانسته، و این با تعریفی که در جای دیگر کرده و فرموده نتیجه آفریدن خلق رحمت است که همان بهشت آخرت باشد، از قبیل آیه:" الا من رحم ربک،" و " لذلک خلقهم،" منافات ندارد، برای اینکه معنای غرض به حسب کمال فعل و آن هدفی که فعل منتهی به آن می شود مختلف می گردد.

توضیح اینکه، نجار وقتی بخواهد دربی بسازد نخست به چوب هایی که برای اینکار تهیه دیده می پردازد، آنگاه آنها را وارانداز نموده سپس به اره کردن و تیشه زدن و رنده نمودن آن می پردازد تا در آخر، درب مورد نظر خود را می سازد، پس کمال غرض نجار از اینکارها که روی چوب ها انجام می دهد تنها و تنها به عمل آوردن درب است، و این از یک جهت است، و از جهت دیگر نجار از همان اول امر می داند که تمامی این چوب ها صالح برای درب شدن نیست، چون درب هیات مخصوصی دارد غیر هیاتی که این الوارها و چوب ها دارند، و برگرداندن هیات آنها به هیات یک جفت درب مستلزم این است که مقداری از آن ضایع گشته و به صورت هیزم در آید، چون این مقدار، از هندسه و نقشه عمل بیرون است، و این هیزم شدن مقداری از ابعاض چوب و دور ریختن آن در نقشه و قصد نجار داخل بوده، و نجار نسبت به آن اراده ای داشته که باید آن را اراده

ضروری نامید، پس این نجار نسبت به این الوار و تیرهایی که در جلو خود گذاشته دو نوع غایت در نظر دارد، یکی غایت کمالی است، و آن این است که این چوب ها را به صورت دربی در آورد، دوم غایتی است تبعی و آن این است که مقداری از این چوب ها را درب بسازد و مقداری را که استعداد درب شدن ندارد، ضایع کرده و دور بریزد.

خدای تعالی نیز مشیتش تعلق گرفت به اینکه در زمین موجودی خلق کند تمام عیار و کامل از هر جهت به نام انسان تا او را بندگی نموده و بدین وسیله مشمول رحمتش شود، و لیکن اختلاف استعداداتی که در زندگی دنیوی کسب می شود، و اختلافی که در تاثیرات هست نمی گذارد تمامی افراد این موجود (انسان) در مسیر و مجرای حقیقی خود قرار گرفته و راه نجات را طی کند، بلکه تنها افرادی در این راه قرار می گیرند که اسباب و شرایط برایشان فراهم باشد، اینجاست که غرض خدای تعالی هم مانند آن نجار به دو اعتبار متعدد می شود، و صحیح است بگوییم: برای خدای تعالی غایتی است در خلقت انسان - مثلا - و آن این است که رحمتش شامل آنان گشته و همه را به بهشت ببرد، و غایت دیگری است در خلقت اهل خسران و شقاوت، و آن این است که ایشان را با اینکه برای بهشت خلق کرده به دوزخ ببرد، ولی غایت اولی غایتی است اصلی، و غایت دوم غایتی است تبعی و ضروری، و در هر جا که می بینیم سعادت سعید و شقاوت شقی مستند به قضای الهی شده باید بدانیم که آن دلیل ناظر به نوع دوم از غایت است، و معنایش این است که خدای تعالی از آنجایی که مآل حال بندگان خود را می داند و از اینکه چه کسی سعید و چه کسی شقی است همین سعادت و شقاوت مورد اراده او هست، لیکن اراده تبعی نه اصلی.

-" لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها."

این قسمت از آیه شریفه اشاره است به اینکه دوزخیان کسانی هستند که استعداد برای وقوع در مجرای رحمت الهی در آنان باطل گشته، و دیگر در مسیر وزش نفحات ربانی قرار نمی گیرند، و از مشاهده آیات خدا تکانی نمی خورند، گویا چشم هایشان نمی بیند، و از شنیدن مواعظ مردان حق متاثر نمی گردند تو گوئی گوش ندارند، و حجت ها و بیناتی که فطرتشان در دلهایشان تلقین می کند سودی به حالشان ندارد و یا گوئی دل ندارند.

پس این نفهمیدن و ندیدن و نشنیدن دوزخیان از چیست؟ جواب این است که گر چه بطلان استعداد و فساد عمل دل ها و چشم ها و گوش های ایشان مستند به خدای تعالی است، الا اینکه خدای تعالی این کار را به عنوان کیفر عمل های زشت ایشان کرده، پس خود آنان سبب شدند که با تغییر راه عبودیت نعمت خدا را تغییر دادند، خداوند هم

مهر بر دل هایشان نهاده و دیگر با این دل ها آنچه را که باید بفهمند نمی فهمند، و پرده بر چشم هایشان کشیده و دیگر با این چشم ها آنچه را که باید ببینند نمی بینند، و سنگینی را بر گوش هایشان مسلط کرده و دیگر با این گوش ها آنچه را که باید بشنوند نمی شنوند، و همه اینها نشانه این است که ایشان راه به دوزخ می برند .

" اولئک کالانعام بل هم اضل."

این انسانها آنچه را که مایه امتیاز انسان از سایر حیوانات است از دست داده اند، و آن تمییز میان خیر و شر، و نافع و مضر در زندگی سعید انسان، به وسیله چشم و گوش و دل است.

و اما جمله: بلکه ایشان از چارپایان هم گمراه ترند، که لازمه اش وجود یک نحوه ضلالتی در چارپایان است، دلیلش این است که ضلالتی که در چارپایان هست ضلالتی است نسبی و غیر حقیقی، برای اینکه چارپایان بحسب قوای مرکبه ای که آنها را وادار می کند به اینکه همه همت خود را در خوردن و جهیدن صرف کنند، در تحصیل سعادت زندگی ای که برایشان فراهم شده گمراه نیستند و در اینکه قدمی فراتر نمی گذارند هیچ مذمتی بر آنها نیست، و گمراه خواندنشان به مقایسه با سعادت زندگی انسانی است که آنها مجهز به وسائل تحصیل آن نیستند .

بخلاف کر و کورهای از افراد انسان که با مجهز بودن به وسائل تحصیل سعادت انسانی و با داشتن چشم و گوش و دلی که راهنمای آن سعادت است با این حال آن وسائل را اعمال نکرده و چشم و گوش و دل خود را نظیر چشم و گوش و دل حیوانات ضایع و معطل گذارده اند مانند حیوانات تنها در تمتع از لذائذ شکم و شهوت استعمال کرده اند به همین دلیل اینگونه مردم از چارپایان گمراه ترند، و بر خلاف چارپایان استحقاق مذمت را دارند.

... و غفلت ریشه هر ضلالت و باطلی است.

(۱)

جهنم برای مخالفت با رسول خدا و انشقاق در جامعه اسلامی

-" وَ مَن یُشاقِقِ الرَّسولَ مِن بَعْدِ مَا تَبینَ لَهُ الْهُدَی وَ یَتَّبِعْ غَیرَ سبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلی وَ نُصلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَت مَصِیراً،

- و هر کس بعد از آنکه حق برایش روشن شد مخالفت رسول کند و روشی غیر راه مؤمنین اتخاذ نماید، وی را به همان وضعی که دوست دارد واگذاریم و به جهنم در آریم که چه بد سر انجامی است!"

۱- آیه ۱۷۹ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۴۳۷

"و یتبع غیر سبیـل المؤمنین،" بیـان دیگری است برای مشاقه با رسول، و مراد از سبیل مؤمنین اطاعت رسول است، چون اطاعت رسول، اطـاعت خـدای تعـالی است. پس سبیـل مؤمنین بـدان جهت که بر ایمـان به خـدا اجتماع کرده و جامعه ای تشـکیل می دهد، همان اجتماع بر اطاعت خدا و رسول است.

و این آیه بطوری که ملاحظه می کنید از معصیت خدای تعالی و شق عصای اجتماعی اسلام و یا به عبارتی ایجاد تفرقه در آن را نهی می کند، و این همان سبیل مؤمنین است. "و نصله جهنم و ساءت مصیرا "

(۱)

جهنم، کیفر تمایل به ظالمین در امر دین و مجتمع اسلامی

-" وَ لا تَرْکَنُوا إِلی الَّذِینَ ظلَمُوا فَتَمَسکُمُ النَّارُ وَ مَا لَکم مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِیَاءَ ثُمَّ لا تُنصرُونَ،

- به کسانی که ستم کرده اند متمایل نشوید که جهنمی می شوید و غیر خدا دوستانی ندارید و یاری نمی شوید."

رکون به معنای صـرف اعتماد نیست، بلکه اعتمادی است که توأم با میل باشد، بنا بر این، رکون به سوی سـتمکاران، یک نوع اعتمادی است که ناشـی از میل و رغبت به آنان باشد، حال چه این رکون در اصل دین باشد، مثل اینکه پاره ای از حقایق دین را که به نفع آنان است بگویـد، و از آنچه که به ضـرر ایشان است دم فرو بندد و افشاء نکند، و چه اینکه در حیات دینی باشـد مثـل اینکه به سـتمکاران اجازه دهـد تا به نوعی که دلخواه ایشان است در اداره امور مجتمع دینی مـداخله کننـد و ولایت امور عـامه را به دست گیرنـد، و چه اینکه ایشـان را دوست بـدارد و دوستیش منجر به مخـالطت و آمیزش با آن شود و در نتیجه در شؤون حیاتی جامعه و یا فردی از افراد اثر سوء بگذارد .

و کوتاه سـخن، رکون به این معنا است که در امر دین و یا حیات دینی طوری به سـتمکاران نزدیک شود که نزدیکیش توأم با نوعی اعتماد و اتکاء باشد، و دین و خدا و یا حیات دینی را از استقلال در تاثیر انداخته، و از آن پاکی و خلوص اصلیش ساقط کنـد و معلوم است که نتیجه این عمـل این است که راه حق از طریق باطل سـلوک شود، و یا حق با احیای باطل احیاء گشـته و بالأخره به خاطر احیائش کشته شود .

خدای تعالی در خطابی که در این آیه دارد، جمع کرده میان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم و مؤمنین از امتش، و شؤونی که هم مربوط به آن جناب و هم به امت اوست، همان معارف دینی و اخلاق و سنت های اسلامی است از جهت تبلیغ و حفظ

۱- آیه و۱۱۶۱۱۵ سوره نساء المیزان ج : ۵ ص : ۱۳۲

و اجراء و تطبیق حیات اجتماعی بر آن، و همچنین عبارت است از ولایت امور مجتمع اسلامی، و شناخته شدن افراد به عنوان یک فرد مسلمان، در صورتی که به آن سنت ها عمل کند . بنا بر این، نه پیغمبر می تواند در این امور به ستمکاران رکون کند و نه امت او.

بعلاوه ، کاملا روشن است که این دو آیه مورد بحث به منزله نتیجه ای است که از داستانهای ملت های ستمکاری استنتاج شده که خداوند به جرم ستمهایشان آنها را هلاک نموده است .

ظلم آن ملتها تنها شرک ورزیدن و بت پرستیشان نبود، بلکه از جمله کارهای نکوهیده آنها که خداوند از آن نکوهش کرده پیروی از ستمکاران بوده، که نتیجه اش فساد در زمین بعد از اصلاح آن می شد، و آن فساد عبارت بود از رسمیت دادن به سنت های ظالمانه که والیان جور باب کرده بودند و مردم هم از آنها پیروی می کردند.

" فتمسکم النار،" عاقبت رکون، تماس با آتش است!

نکته جالبی که در این جمله است این است که عاقبت رکون به ظلم، ظالم را تماس با آتش و خود ظلم را آتش قرار داده است. و این همان فرق میان نزدیک شدن به ظلم و تلبس به ظلم است.

" و ما لکم من دون الله من اولیاء،" یعنی آتش شما را مس می کند در حالی که در آن آتش غیر از خدا هیچ یاوری نداشته باشید، چه این واقعه در قیامت واقع می شود که انسان تمامی اولیاء و یاورانی که در دنیا یاورش می پنداشت از دست می دهد.

از بحثهایی که تاکنون پیرامون آیه کردیم چند چیز بدست آمد:

۱- نهی در آیه شریفه رکون به اهل ظلم است در امر دین و یا حیات دینی، از قبیل سکوت کردن در بیان حقایق دینی و اموری که موجب ضرر جامعه دینی می شود و ترک هر عمل دیگری که خوش آیند ظالمان نیست، و یا مثل اینکه ظالم کارهایی کند که برای جامعه دینی ضرر دارد، و مسلمانها آن را ببینند و سکوت کنند و حقایق دینی را برایش بازگو نکنند، و یا اموری را ترک کند که با ترکش لطمه به اجتماع مسلمین بزند .

و مسلمین سکوت کنند، او زمام جامعه دینی را در دست بگیرد و عهده دار مصالح عمومی جامعه بشود و با نداشتن صلاحیت، امور دینی را اجراء کند و ایشان سکوت کنند و نظیر اینها.

۲- رکونی که در آیه از آن نهی شده، اخص است از معنای ولایتی که در آیات بسیار دیگری از آن نهی شده، زیرا ولایت به معنای نزدیک شدن به نحوی است که

مسلمین را در دین و اخلاقشان در معرض تاثر قرار دهد و در نتیجه دین و اخلاقشان که از بین رفته و سنت های ظالمانه ای که در جامعه دشمنان دین رایج شده در میان مسلمین رواج یابد، به خلاف رکون که به معنای بنا نهادن دین و یا حیات دینی است بر اساس ظلم ظالمین، و این معنا از نظر مورد اخص از ولایت است، برای اینکه هر جا که رکون به ظالمی پیدا شود ولایت ظالم هم شده ولی هر جا که ولایت ورزیدن به ظالم یافت شد چنان نیست که رکون هم باشد.

۳- آیه شریفه نهی می کند از رکون به ستمکاران در ستمهایشان، به این معنا که مسلمانان، دین حق خود و حیات دینی خود را مبنی بر ظلمی از ظلم های آنان کنند، و یا در گفتار و کردار حق خود، جانب ظلم و باطل ایشان را رعایت کنند .

و خلاصه وقتی بتوانند حقی را احیاء کنند که باطلی را هم احیاء بکنند، و برگشت این عمل همانطور که قبلا هم گفتیم به این است که احیاء یک حق با از بین رفتن یک حق دیگر صورت گیرد.

و اما میل کردن به ظلمی از ظلم های آنان و راه دادن آن ظلم را در دین، و اجرای آن در مجتمع اسلامی و یا در محیط زندگی شخصی، رکون به ظالمین نیست، بلکه مباشرت در ظلم و وارد شدن در زمره ظالمین است.

(۱)

اختلاف افکنان در دین در جهنم ابدی

-" کانَ النَّاس أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَث اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَب بِالْحَقّ ِلِيَحْكُمَ بَينَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَف فِيهِ إِلا ـالَّذِينَ أُوتُوهُ مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَت بَغْيَا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقّ ِبِإِذْنِهِ وَ اللَّهُ يَهْدِى مَن يَشاءُ إِلى صِرَطٍ مُّستَقِيمٍ،

-مردم قبل از بعثت انبیاء همه یک امت بودند خداوند به خاطر اختلافی که در میان آنان پدید آمد انبیائی به بشارت و انذار برگزید و با آنان کتاب را به حق نازل فرمود تا طبق آن در میان مردم و در آنچه اختلاف کرده اند حکم کنند این بار در خود دین و کتاب اختلاف کردند و این اختلاف پدید نیامد مگر از ناحیه کسانی که اهل آن بودند و انگیزه شان در اختلاف حسادت و طغیان بود در این هنگام بود که خدا کسانی را که ایمان آوردند در مسائل مورد اختلاف به سوی حق رهنمون شد و خدا هر که را بخواهد به سوی صراط مستقیم هدایت می کند ! "

خدای سبحان اختلاف واقع در دین را ناشی از بغی و حسادت و طغیان دانسته است . و جمله : الا الذین اوتوه ... دلالت دارد بر اینکه مراد از این جمله اشاره به اصل ظهور اختلافات دینی است، نه اینکه هر تک تک اشخاصی که از صراط مستقیم منحرف شده، و یا به دینی غیر دین خدا متدین گشته، اهل طغیان و بغی است، خلاصه منظور

۱- آیه ۱۱۳ سوره هود المیزان ج : ۱۱ ص : ۶۷

معرفی ریشه و سر منشا اختلافات دینی است، درست است که تک تک منحرفین هم از صراط مستقیم منحرفند، و لیکن ریشه گمراهی این افراد باز همان علمای دینی هستند، که از در بغی و طغیان اختلاف به راه انداختند، و باعث شدند مردم از دین صحیح و الهی محروم شوند.

و خدای سبحان اهل بغی و طغیان را معذور نمی داند، ولی کسانی را که امر بر آنان مشتبه شده، و راه درستی به سوی دین درست نجسته اند، معذور می داند.

و نیز در باره کسانی که قدرت تحقیق نداشته، و به خاطر اختلافی که علمای دین در دین انداختند امر بر آنان مشتبه شده، می فرماید:

-" الا المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان لا یستطیعون حیله ولا یهتدون سبیلا فاولئک عسی الله ان یعفو عنهم ، و کان الله عفوا غفورا . "

خدای تعالی بغی را مخصوص علما کرده، که آیات الهیه بر ایشان روشن بوده مع ذلک زیر بار نرفته اند، در باره آنان در جای دیگر فرموده:

"و الذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون."

و آیات در این باره بسیار زیاد است، که در تمامی آنها بعد از کلمه کفر تکذیب را هم اضافه کرد، تا اهل دوزخ را منحصر در کسانی کند که با داشتن علم، خدا و آیاتش را انکار کردند، و سخن کوتاه آنکه مراد از آیه شریفه این است که این اختلاف یعنی اختلاف در دین به دست علمای دین در مردم می افتد.

(۱)

دلایل جهنمی شدن اهل کتاب

-" إِنَّ الَّذِینَ یَکْفُرُونَ بِئَایَتِ اللَّهِ وَ یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیرِ حَقٍّ وَ یَقْتُلُونَ الَّذِینَ یَأْمُرُونَ بِالْقِسطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشرْهُم بِعَذَابٍ أَلِیمٍ أُولَئک الَّذِینَ حَبِطت أَعْمَلُهُمْ فی الدُّنْیَا وَ الاَخِرَهِ وَ مَا لَهُم مِّن نَّصِرِینَ،

- به کسانی که به آیات خدا کفر می ورزند و پیامبران را به ناحق می کشند و افرادی را که به عدالت وادارشان می کنند به قتل می رسانند، بشارت به عذابی دردناک بده ! اینان همانهایند که اعمال خیری هم که دارند هم در دنیا بی نتیجه می ماند و هم در آخرت و از انواع یاوران، هیچ نوع یاوری ندارند."

اختلافی که اهل کتاب از یهود و نصارا در دین کردند، با اینکه کتاب الهی بر آنان نازل شده، و خدای تعالی اسلام را برایشان بیان کرده بود، اختلاف ناشی از جهل نبود، و چنان نبود که حقیقت امر برایشان مجهول بوده باشد، و ندانسته باشند که دین

۱- آیه ۲۱۳ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۱۶۷

خدا یکی است .

بلکه این معنا را به خوبی می دانستند و تنها انگیزه آنان در این اختلاف، حس غرور و ستمگریشان بود، و هیچ عذری ندارند، و همین خود کفری است که به آیات مبین خدا ورزیدند، آیاتی که حقیقت امر را بر ایشان بیان کرد .

و اینکه فرمود:" اولئک الذین حبطت اعمالهم فی الدنیا و الاخره، و ما لهم من ناصرین،" دو نکته را افاده می کند: اول اینکه: اگر انسان کسی را به جرم اینکه امر به معروف و نهی از منکر می کند به قتل برساند اعمال نیکش همه حبط و بی اجر می شود. دوم اینکه: در روز قیامت مشمول شفاعت نمی گردد.

(۱)

جهنم، سزای خیانت به خدا و خلق

-" وَ مَا کانَ لِنَبیٍ أَن یَغُلَّ وَ مَن یَغْلُلْ یَأْتِ بِمَا غَلَّ یَوْمَ الْقِیَمَهِ ثُمَّ تُوَفی کلُّ نَفْسٍ مَّا کَسبَت وَ هُمْ لا یُظلَمُونَ. أَ فَمَنِ اتَّبَعَ رِضوَنَ اللَّهِ کَمَن بَاءَ بِسخَطٍ مِّنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْس المَصِیرُ. هُمْ دَرَجَتٌ عِندَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِیرُ بِمَا یَعْمَلُونَ،

-و البته هیچ پیغمبری خیانت نخواهد کرد، و هر کس خیانت کند روز قیامت به کیفر آن خواهد رسید و بطور کلی هر کس هر عمل نیک و بد در دنیا بجا آورد در قیامت تمام و کامل به جزای آن برسد و به هیچ کس ستمی نخواهد شد. آیا کسی که با ایمان در راه رضای خدا قدم بردارد مانند کسی است که با کفر راه غضب خدا پیماید؟ منزل گاه او جهنم است و بسیار بد جایگاهی است. این دو گروه مؤمن و کافر را به مراتب ایمان و کفر نزد خدا درجات مختلفه است و خداوند به هر چه می کنند آگاه است."

معنای آیه این است که حاشا بر رسول صلی الله علیه وآله وسلّم که به پروردگار خود و یا به مردم خیانت کند، چون خیانت به مردم هم خیانت به خدا است، با اینکه هر خیانتکاری با خیانتش پروردگارش را دیدار می کند، و آنگاه آنچه کرده است بدون کم و کاست تحویل می گیرد .

خدای سبحان بعد از تقسیم مردم به این دو قسم می فرماید: هر یک از این دو طایفه درجاتی مختلف دارند، آنها که تابع رضوان خدایند، همه با هم مساوی نیستند، آنها هم که تابع سخط خدایند همه در یک درجه نیستند، و خدا بصیر به اعمال است، و می داند هر کسی در چه درجه ای از پیروی سخط و یا رضای او است، پس خیال نکنید که خیر اندک و یا شر مختصر از قلم او می افتد، و به خاطر این خیال باطل در این جور خیر و شرها مسامحه کنید.

(۲)

عذاب جاودانی برای شکستن حدود خدا

۱- آیه ۲۲و۲۱ سوره آل عمران المیزان ج : ۳ ص : ۱۸۷

۲- آیه ۱۶۱ تا ۱۶۳ سوره آل عمران المیزان ج۴ ص ۸۸

-" تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَن یُطِعِ اللَّهَ وَ رَسولَهُ یُدْخِلْهُ جَنَّتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَرُ خَلِدِینَ فِیهَا وَ ذَلِک الْفَوْزُ الْعَظِیمُ. وَ مَن یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسولَهُ وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدْخِلْهُ نَاراً خَلِداً فِیهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُّهِینٌ،

-آنچه مذکور شد احکام و اوامر خدا است و هر کس پیرو امر خدا و رسول او است او را به بهشتهائی در آورند که در زیر درختانش نهرها جاری است و آنجا منزل ابدی مطیعان خواهد بود و این است سعادت و پیروزی عظیم . و هر که نافرمانی خدا و رسول کند و از حدود الهی تجاوز نماید، او را به آتشی در افکند که همیشه در آن معذب است و همواره در عذاب خواری و ذلت خواهد بود."

منظور از حدود خدا در این جا احکام ارث و فرائض و سهام معین شده است که خدای تعالی در این دو آیه با ذکر ثواب بر اطاعت خدا و رسول در رعایت آن حدود و تهدید به عذاب خالد و خوار کننده در برابر نافرمانی خدا و تجاوز از آن حدود امر آن را بزرگ داشته است .

(۱)

کفر و ظلم یهود و ضلالت دنیوی و جهنم ابدی آنها

-" إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صدُّوا عَن سبِیلِ اللَّهِ قَدْ ضلُّوا ضلَلا بَعِیداً. إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ ظلَمُوا لَمْ یَکُنِ اللَّهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَ لا لِیهْدِیَهُمْ طرِیقاً. إِلا طرِیقَ جَهَنَّمَ خَلِدِینَ فِیهَا أَبَداً وَ کانَ ذَلِک عَلی اللَّهِ یَسِیراً،

-با اینکه قرآن از ناحیه خدا است و از سنخ وحیی است که به سایر انبیا می شد معلوم است که کسانی که باز کفر بورزند و از راه خدا جلوگیری کنند، به چه ضلالت دور از نجاتی گرفتار شده اند. آری کسانی که کفر ورزیدند و ستم کردند خدا هرگز در صدد آمرزش آنان و اینکه به راهی هدایتشان کند نیست . الا طریق جهنم که در آن همیشه باقی می مانند، و این کار برای خدا آسان است. "

در این آیه ضلالت کسانی را که به قرآن، این حجت بالغه، کفر بورزند و از آن اعراض کنند، هر کس که باشند، چه یهود و چه نصارا، محقق و سر انجام شوم آنان را تثبیت نموده است، و بر این اساس، مراد از ظلم در اینجا نیز همان صد و جلوگیری از راه خدا است است .

(۲)

پیشوایانی که مردم را به آتش دعوت می کردند!

-" وَ جَعَلْنَهُمْ أَئمَّةً یَدْعُونَ إِلی النَّارِ وَ یَوْمَ الْقِیَمَةِ لا یُنصرُونَ،

-ما آنان را پیشوایانی کردیم که مردم را به سوی آتش دعوت می کردند و روز

۱- آیه ۱۳ و ۱۴ سوره نساء المیزان ج : ۴ ص : ۳۳۶

۲- آیه ۱۶۷ و ۱۶۹ سوره نساء المیزان ج : ۵ ص : ۲۳۲

قیامت از آن مردم یاوری نخواهند یافت.“

معنای دعوت به آتش، دعوت به کارهایی است که مستوجب آتش است، و آن کارها عبارت است از: کفر و گناهان گوناگون، چون اینها است که قیامتشان را به صورت آتشی تصویر می کند، که در آن معذب خواهند شد، ممکن هم هست مراد از کلمه نار همان کارهای مستوجب آتش باشد.

و معنای پیشوا کردن آنان برای دعوت به آتش این است که: ایشان را پیشقدم در کفر و گناه کرد، در نتیجه دیگران به ایشان اقتداء کرده، و به آنان پیوستند، و اگر بپرسی که چرا خداوند ایشان را پیشوای کفر کرد؟ و آیا این کار به عدالت خدا برخوردی ندارد؟ در پاسخ می گوییم: وقتی برخورد دارد که این اضلال خدا ابتدایی باشد، یعنی خود آنان قبلا کاری نکرده باشند که مستوجب این اضلال باشند، و اما اگر این اضلال به عنوان مجازات کفر و جحودی باشد که آنان قبل از دیگران مرتکب شدند، به عدالت خدا برخورد ندارد .

(۱)

آیا همه وارد آتش می شوند؟

(موضوع پل صراط: گذر کنندگان از آن و فروافتادگان به جهنم)

-” وَ إِن مِّنکمْ إِلا وَارِدُهَا کانَ عَلی رَبِّک حَتْماً مَّقْضِیًّا،

-ثمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ اتَّقَوا وَّ نَذَرُ الظلِمِینَ فِیهَا جِثِیًّا،

-هیچ کس از شما نیست مگر وارد جهنم می شود که بر پروردگارت حتمی و مقرر است،

-آنگاه کسانی را که تقوی پیشه کرده اند از آن رهایی می بخشیم و ستمگران را به زانو در آورده در آن واگذاریم.“

معنای این دو آیه چنین است که: هیچ یک از شما (متقیان و ظالمان) نیست مگر آنکه به زودی در لبه و پرتگاه آتش قرار می گیرید، و این قرار دادن شما در پرتگاه آتش واجبی حتمی بر پروردگارت شده، آنگاه کسانی را که تقوی داشته اند نجات داده، ظالمان را در آن باقی می گذاریم، به خاطر این که ظلم کردند، و ایشان همچنان به زانو در آمده، باقی می مانند.

جمله”و ان منکم الا ـ واردها“ به بیش از قصد و حضور و اشراف دلالت ندارد که این با جمله ” ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا،“ که دلالت بر دخول تمام مردم یا ستمکاران در جهنم دارد، منافات ندارد.

۱- آیه ۴۱ سوره قصص المیزان ج : ۱۶ ص : ۵۴

" کـان علی ربـک حتما مقضـیا،" این ورود یا حکمی که کردیم بر خـدای تعالی واجب و حتمی است، و این وجوب به فرمان خود خدا بوده، خودش علیه خود حکم رانده، چون حاکمی که بر او حکم براند وجود ندارد.

" ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا."

این جمله دلالت می کند بر اینکه ظالمان داخل آتشند، آنگاه در همانجا ایشان را باقی می گذارند و متقین را نجات می دهند، و عبـارت نجات دادن متقین دلالت نـدارد بر اینکه آنان نیز با ظالمان داخل آتش باشـند، چون گفتیم نجات دادن بـدون داخل بودن نیز متحقق می شود مثل اینکه در شرف دخول باشند.

این را هم باید دانست که ظاهر بعضی روایات این است که ورود به آتش به معنای عبور از آن است، در نتیجه روایات مذکور بـا روایـاتی که در بـاره صـراط وارد شـده منطبق می شود، چون در روایات صـراط آمـده که صـراط پلی است که روی آتش کشـیده شـده، مردم همه مامور می شوند از آن عبور کنند، چه نیکان و چه فجار، الا اینکه نیکان از آن عبور می کنند، و فجار در آتش می افتند. از صدوق در اعتقاداتش آمده که آیه مورد بحث را بر همان صراط حمل کرده است.

(۱)

عامل باطنی برای جهنمی شدن انسان

-" إِنَّ الانسنَ خُلِقَ هَلُوعاً،

-إِذَا مَسهُ الشرُّ جَزُوعاً،

-وَ إِذَا مَسهُ الخَيرُ مَنُوعاً،

-إِلا الْمُصلِّينَ ...

-آری انسان به منظور رسیدنش به کمال حریص خلق شده،

-و نیز اینطور خلق شده که در برابر شر به جزع در می آید،

-و از رساندن خیر به دیگران دریغ می نماید،

-مگر نمازگزاران . . . . "

این آیـات به اولین سبب و انگیزه ای که انسـان را به رذیله اعراض از یـاد خـدا و به جمع اموال و گنجینه کردن آن و در آخر دچار آتش خالد شدن وا می دارد اشاره می کند، آتشی که فرمود:" لظی، نزاعه للشوی! "

و آن سبب عبارت است از حالتی در انسان به نام " هلع - شدت حرص" که حکمت الهی اقتضا کرد آدمی را به این صفت بیافرینند، تا به وسیله این صفت به آنچه مایه خیر و سعادتش می باشد هدایت شود، چیزی که هست این خود انسان است که این

۱- آیه ۷۱و۷۲سوره مریم المیزان ج : ۱۴ ص : ۱۲۱و۱۲۷

مایه سعادت خود را مایه بدبختی خود می سازد، و به جای اینکه در راه سعادت خود صرف کند، در راه بدبختی خود صرف می کند، و همین مایه سعادت خویش را مایه هلاکت دائمی خود می کند، مگر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح می کنند، که در جنات از عزت و احترام برخوردارند.

و این هلع که انسان مجبول بر آن است - و خود از فروع حب ذات است - به خودی خود از رذائل اخلاقی نیست. مثل هر صفت نفسانی اگر در حد اعتدال نگاه داشته شود فضیلت است و اگر به طرف افراط و یا تفریط منحرف گردد، رذیله و مذموم می شود.

هر انسانی در همان آغاز تولدش، و در عهد کودکی و قبل از رشد و بلوغش مجهز به حرص شدید هست، و این حرص شدید بر خیر صفتی است کمالی که اگر نبود به دنبال کمال و جلب خیر و دفع شر از خود بر نمی آمد، همچنان که قرآن کریم فرموده: و انه لحب الخیر لشدید.

و چون به حد بلوغ و رشد رسید به دستگاهی دیگر مجهز می شود، و آن عبارت است از عقل که با آن حقائق امور را آنطور که هست درک می کند، اعتقاد حق و عمل خیر را تشخیص می دهد، آن وقت است که حرص شدید در ایام کودکیش که او را در هنگام برخورد با شر به جزع در می آورد، و در هنگام رسیدن به خیر از بذل خیر جلوگیرش می شد، مبدل به حرصی دیگر می شود، و آن حرص شدید به خیر واقعی و فزع شدید از شر اخروی است، و با در نظر گرفتن اینکه خیر واقعی عبارت است از مسابقه به سوی مغفرت پروردگار، و شر واقعی عبارت است از نافرمانی خدای تعالی، در نتیجه چنین کسی از کار خیر سیر نمی شود، و پیرامون گناه نمی گردد، و اما نسبت به شر و خیر دنیوی حرصی نمی ورزد، و از حدودی که خدای تعالی برایش معین کرده تجاوز نمی کند، در هنگام برخورد با گناه حرص خود را با فضیلت صبر کنترل می کند، و نیز در برابر اطاعت پروردگار حرص خود به جمع مال و اشتغال به دنیا را با فضیلت صبر کنترل می کند، و همچنین هنگام برخورد با مصیبت، جزع خود را با فضیلت صبر ضبط می کند، و همین حرص به منافع واقعی برای چنین انسانی صفت کمال می شود.

و اما اگر انسان از آنچه عقلش درک می کند و فطرتش به آن اعتراف می نماید روی بگرداند، و همچنان مانند دوران طفولیتش پای بند هوای نفس خود باشد، و همواره آن را پیروی نموده مشتاق باطل و متجاوز از حق باشد، و حرصش بر خیر دنیوی کنترل نداشته باشد، خدای تعالی نعمتش را مبدل به نقمت نموده، آن صفت غریزیش را که بر آن غریزه خلقش کرده بود، و آن را وسیله سعادت دنیا و آخرتش قرار داده بود، از او می گیرد و مبدل می کند به وسیله شقاوت و هلاکتش تا او را به اعراض از حق و جمع

مال دنیا و گنجینه کردن آن وا بدارد، و این معنا همان است که در آیات متعرض آن شده است .

" الا المصلین،" این استثناء از انسان هلوع است.

مگر نمازگزاران،

که بر این کار خود مداومت دارند،

و حرص خود را در راه بندگی خدا به کار می برند،

و کسانی که در اموالشان حقی معلوم است، برای سائل و محروم

و کسانی که روز جزا را همواره تصدیق می کنند،

و کسانی که از عذاب پروردگارشان نگران هستند،

چون هیچ کس از عذاب پروردگارش ایمن نیست،

و کسانی که شهوت خود را حفظ می کنند،

مگر در مورد همسران و کنیزان خود که به خاطر به کار بردن نیروی شهوت در آن موارد ملامت نمی شوند،

پس اگر کسی برای اطفای شهوت به دنبال غیر آنچه یاد شد باشد چنین کسانی تجاوزگرند،

و کسانی که امانت ها و پیمان خود را محترم می شمارند،

و کسانی که پای شهادت های خود می ایستند،

و کسانی که بر نماز خود محافظت دارند،

چنین کسانند که در باغهای بهشت مورد احترامند! "

(۱)

وَ تَمَّت کلِمَهُ رَبِّک لأَمْلأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ

-" ... إِلا مَن رَّحِمَ رَبُّک وَ لِذَلِک خَلَقَهُمْ وَ تَمَّت کلِمَهُ رَبِّک لأَمْلأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ،

-... مگر کسانی که پروردگارت به ایشان رحمت آورده و برای رحمت خلقشان کرده و سخن پروردگار تو بر این رفته که جهنم را از جنیان و آدمیان یکسره لبالب می کنم ."

کلمه خدای تعالی تحقق یافت، و مصداق خود را از ایشان گرفت، به خاطر ظلم و اختلافشان در حق، و بعد از آنکه بدان عالم شدند، و کلمه او که تحقق یافت همان پر کردن جهنم بود.

این آیه نظیر آیه:" و لو شئنا لآتینا کل نفس هداها و لکن حق القول منی لاملان جهنم من الجنه و الناس اجمعین،" می باشد.

و اصل این کلمه آن وعده ای است که خداوند به ابلیس ملعون در جواب او که گفته بود:" فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین،" داده است و فرموده:" قال فالحق و الحق اقول لاملان جهنم منک و ممن تبعک منهم اجمعین."

منظور از جمله:" الا من رحم،" این است که: الا کسی که خداوند او را هدایت کرده باشد.

۱- آیه ۱۹تا ۳۵ سوره معارج المیزان ج ۲۰ ص ۱۸

اشاره:" ولـذلک خلقهم،" اشاره به رحمت است، و معنایش اینست که خلایق برای رسیدن به رحمت خلق شـده انـد، تا بـدان وسیله به سعادت خود نایل آیند.

در معـانی الاخبار به سـند خود از ابی بصـیر روایت کرده که گفت: من از امام صادق علیه السـلام از فرمایش خـدای تعالی که فرموده:" و مـا خلقت الجن و الانـس الا لیعبـدون،" سؤال کردم، حضـرت فرمود: ایشان را آفریـد تا به عبادت مامورشان کنـد. آنگـاه می گویـد: از این فرمایش خـدا که می فرمایـد:" و لا یزالون مختلفین الا من رحم ربک و لـذلک خلقهم،" سؤال کردم فرمود: ایشان را آفرید تا کارهایی انجام دهند که مستوجب رحمت باشند و خداوند رحمتشان کند.

و در تفسیر قمی از ابی الجارود از امام باقر علیه السـلام آمـده که فرمود: " و لا یزالون مختلفین الا من رحم ربک،" مقصودش آل محمد و اتباع ایشان است، خداوند می فرماید:" و لذلک خلقهم،" یعنی اهل رحمت در دین خدا اختلاف نمی کنند.

(۱)

منافقین در درک اسفل آتش

-" یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْکَفِرِینَ أَوْلِیَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِینَ أَ تُرِیدُونَ أَن تجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَیْکمْ سلْطناً مُّبِیناً. إِنَّ الْمُنَفِقِینَ فی الدَّرْکِ الأَسفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَن تجِدَ لَهُمْ نَصِیراً،

-شما که مؤمنید به جای مؤمنین کافران را دوست خود مگیرید، مگر می خواهید علیه خود برای خدا دلیلی روشن پدید آرید؟ منافقان در طبقه زیرین جهنمند و هرگز برایشان یاوری نخواهی یافت . »

این آیه شریفه مؤمنین را نهی می کند از اینکه به ولایت کفار و سرپرستی آنها بپیوندند و ولایت مؤمنین را ترک کنند.

آیه دوم تهدیـد شدیـدی است از نـاحیه خـدای تعالی که متوجه منافقین شـده است. خـدای تعالی ترک ولایت مؤمنین و قبول ولایت کفار را نفاق دانسـته، و مؤمنین را از وقوع در آن بر حـذر می دارد که اگر چنین کننـد خـدای تعالی گمراهشان خواهد کرد و خـدعه و نیرنگ در کارشان خواهد نمود و در زندگی دنیا گرفتار ذبذبه و سرگردانشان ساخته و در آخرت بین آنان و کفـار در یک جا یعنی در جهنم جمع خواهـد کرد و در گودترین درک های آتش سکنایشان خواهـد داد و رابطه بین آنان و هر نصیر و یاوری را که بتواند یاریشان کند و هر شفیعی را که بتواند شفاعتشان کند قطع خواهد کرد .

(۲)

محیط بودن جهنم به کفار در دنیا

۱- آیه ۱۱۹ سوره هود المیزان ج : ۱۱ ص : ۸۶ و۹۳

۲- آیه ۱۴۴ تا ۱۴۶ سوره نساء المیزان ج : ۵ ص : ۱۹۲

-" وَ مِنْهُم مَّن يَقُولُ ائْذَن لی وَ لا تَفْتِنی أَلا فی الْفِتْنَهِ سقَطوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطهُ بِالْكفِرِينَ،

-ازجمله آنان کسی است که می گوید به من اجازه بده و مرا به گناه مینداز، ولی باید بدانید که به گناه افتاده اند و جهنم محیط به کافران است!"

اینکه فرمود :" الا ـ فی الفتنه سقطوا،" با جمله:" وان جهنم لمحیطه بالکافرین،" تقریبا معنای واحدی را می رسانند، و آن این است که این مردم منافق هم در دنیا و هم در آخرت در فتنه و هلاکت ابدی قرار دارند.

ممکن هم هست از جمله:" و ان جهنم لمحیطه بالکافرین،" استفاده کرد که جهنم فعلا ـ نیز محیط به کفار است، نه در آینده، وآیات داله بر تجسم اعمال هم این معنا را می رساند.

(۱)

دائمی بودن عذاب جهنم

-" وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصرِف عَنَّا عَذَاب جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كانَ غَرَاماً،

-إِنَّهَا ساءَت مُستَقَرًّا وَ مُقَاماً،

-و کسانی که گویند: پروردگارا عذاب جهنم را از ما بگردان که عذاب آن دائم است،

-که جهنم قرارگاه و جای بدی است."

بندگان رحمان کسانی هستند که شب را درک می کنند در حالی که برای پروردگار خود سجده کنندگان و یا به پا ایستادگانند - یعنی پشت سر هم سجده می کنند و برمی خیزند- و می گویند:

" ... ربنا اصرف عنا عذاب جهنم ان عذابها کان غراما،

پروردگارا عذاب جهنم را از ما بگردان که عذاب آن دائم است."

کلمه غرام به معنای شدت و مصیبتی است که دست از سر آدمی بر ندارد و همواره ملازم او باشد. " انها ساءت مستقرا و مقاما- که جهنم قرارگاه و جای بدی است."

(۲)

خلود و ابدی بودن در دوزخ

-" فَأَمَّا الَّذِينَ شقُوا فَفِى النَّارِ لهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شهِيقٌ،

-خَلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السمَوَت وَ الأَرْض إِلا مَا شاءَ رَبُّک إِنَّ رَبَّک فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ،

-اما کسانی که بدبختند در آتشند و برای آنها زفير و شهيق است،

۱- آيه ۴۹ سوره توبه الميزان ج : ۹ ص : ۴۰۹

۲- آيه ۶۵ و ۶۶ سوره فرقان الميزان ج : ۱۵ ص : ۳۳۱

و تا آسمانها و زمین هست در آن جاودانند،

مگر آنچه پروردگار تو بخواهد که پروردگارت هر چه بخواهد می کند.“

خلود به معنای دوری هر چیز از معرضیت برای فساد و باقی ماندنش بر صفت و حالتی است که دارد. درقرآن خَلد به معنای آن جزئی است که تا آخرین دقایق زندگیش به حالت خود می ماند، و مانند سایر اعضای دچار دگرگونی نمی شود .

و جمله:” ما دامت السموات و الارض،“ یک نوع تقییدی است که تاکید خلود را می رساند، و معنایش این است که ایشان در آن جاویدند تا زمانی که آسمانها و زمین وجود دارد.

لیکن در اینجا اشکالی پیش می آید و آن اینست که آیات قرآنی تصریح دارد بر اینکه آسمان و زمین تا ابد باقی نیستند و این با خلود در آتش و بهشت که آن نیز مورد نص و تصریح آیات قرآنی است سازگاری ندارد.

از دو جهت در آیه مورد بحث اشکال می شود:

یکی اینکه خلود دائمی در بهشت و دوزخ را محدود کرده به دوام آسمانها و زمین با اینکه آسمانها و زمین دائمی نیستند.

دوم اینکه خالد را که ابتدای خلودش از روز قیامت شروع می شود، و از آن روز دوزخی بطور دائم در دوزخ و بهشتی بطور دائم در بهشت به سر می برند به چیزی تحدید کرده که ابتدای قیامت آخرین امد وجود آن است و آن آسمان و زمین است که ابتدای قیامت آخرین امد وجود آنها است.

پاسخی که ماده اشکال را از بین ببرد این است که خدای تعالی در کلام خود آسمانها و زمینی برای قیامت معرفی می کند که غیر آسمانها و زمین دنیا است، و می فرماید:” یوم تبدل الارض و السموات و برزوا لله الواحد القهار،“ و از اهل بهشت حکایت می کند که می گویند:” الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوء من الجنه حیث نشاء،“ و در مقام وعده به مؤمنین و توصیف ایشان می فرماید:” لهم عقبی الدار.“

پس معلوم می شود برای آخرت نیز آسمانها و زمینی است، همچنانکه در آن بهشت و دوزخی و برای هر یک سکنه و اهلی است، که خدا همه آنها را به این وصف توصیف کرده که نزد اویند، و فرموده:” ما عندکم ینفد و ما عند الله باق،“ و به حکم این آیه آسمان و زمین آخرت از بین نمی رود .

و اگر در آیه مورد بحث بقای بهشت و دوزخ و اهل آن دو را به مدت بقای آسمان و زمین محدود کرده از این جهت است که معنای این دو اسم از حیث آسمان و زمین بودن هیچ وقت از بین نمی رود، آنکه از بین می رود یک نوع آسمان و زمین است و

آن آسمان و زمین دنیایی است که این نظام مشهود را دارد، و اما آسمانها و زمینی که مثلاـ بهشت در آنها است، و به نور پروردگار روشن می شود به هیچ وجه از بین نمی رود، و خلاصه جهان همواره آسمانها و زمینی دارد . چیزی که هست در آخرت نظام دنیائیش را از دست می دهد.

(۱)

مشمولین عذاب ابدی

-" یُضعَف لَهُ الْعَذَاب یَوْمَ الْقِیَمهِ وَ یخْلُدْ فِیهِ مُهَاناً،

-روز قیامت عذابش دو برابر شود و در آن به خواری جاویدان به سر برد."

مساله خلود در عذاب، برای کسی که شرک ورزیده مسلم است و هیچ حرفی در آن نیست و اما خلود در عذاب برای کسی که قتل نفس محترمه کرده و یا مرتکب زنا شده باشد که دو تا از گناهان کبیره است و همچنین برای کسی که مرتکب رباخواری شده باشد، که قرآن کریم نسبت به آنها تصریح به خلود کرده و ممکن است به یکی از وجوه زیر توجیه شود:

اول اینکه: بگوییم خصوص این سه گناه طبعی دارند که اقتضای خلود در آتش را دارد، همچنان که چه بسا این احتمال از ظاهر آیه شریفه: " ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء،" نیز استفاده شود، چون فرموده شرک به هیچ وجه آمرزیده نمی شود و اما پایین تر از شرک را خدا از هر کس بخواهد می آمرزد، یعنی از بعضی اشخاص مانند مرتکب قتل و زناء و ربا نمی آمرزد .

دوم اینکه: بگوییم مراد از خلود در همه جا به معنای مکث طولانی است ولی چیزی که هست این است که در شرک این مکث طولانی، ابدی است و در غیر آن بالأخره پایان پذیر است .

سوم اینکه: بگوییم کلمه: ذلک در جمله و من یفعل ذلک اشاره به همه این سه گناه است، چون آیات مورد بحث که همه در تعریف مؤمنین است، مؤمنین را چنین معرفی می کند: اینان کسانی هستند که مرتکب شرک و قتل نفس و زنا نمی شوند، پس اگر کسی هر سه این گناهان را مرتکب شود مخلد در آتش است، مانند کفار که به همه آنها مبتلا بودند.

در نتیجه اگر کسی به بعضی از این سه گناه آلوده باشد دیگر از آیه شریفه خلود وی در آتش بر نمی آید.

-" الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا فاولئک یبدل الله سیاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما،"

۱- آیه ۱۰۳تا۱۰۸سوره هود المیزان ج : ۱۱ ص : ۷

این آیه شریفه استثنایی است از حکم کلی دیدار اثام و خلود در عذاب که در آیه قبلی بود و در مستثنا سه چیز قید شده: اول توبه، دوم ایمان و سوم عمل صالح.

پس آیه شریفه درباره مشرکین است، حال چه اینکه آن دو گناه دیگر را هم مرتکب شده باشند و چه نشده باشند، و اما مؤمنینی که مرتکب آن دو گناه شده باشند عهده دار بیان توبه شان آیه بعدی است.

جمله:" فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات،" فرع بر توبه و ایمان و عمل صالح است و آثار نیکی را که بر آنها مترتب می شود بیان می کند. و آن این است که: خدای تعالی گناهانشان را مبدل به حسنه می کند.

(۱)

جهنم جایگاه شیطان ها و پیروان انسانی او

-" وَ إِنَّ عَلَیْک لَعْنَتی إِلی یَوْمِ الدِّینِ،

-قَالَ رَب فَأَنظِرْنی إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ، قَالَ فَإِنَّک مِنَ الْمُنظرِین،

-إِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ . . . لأَمْلأَنَّ جَهَنَّمَ مِنک وَ مِمَّن تَبِعَک مِنهُمْ أَجْمَعِینَ،

-و بدان که لعنت من تا قیامت شامل حال تو است،

-گفت: پروردگارا حال که چنین است پس تا قیامت که همه مبعوث می شوند مرا زنده بدار، گفت: باشد تو از زندگانی،

-تا روزی که آن وقت معلوم می رسد . . . جهنم را از تو و از هر که پیرویت کند از همه پر می کنیم."

از ظاهر اینکه ابلیس انتهای مهلت را روز مبعوث شدن انسانها معین کرد و خدای تعالی انتهای آن را تا روز وقت معلوم مقرر داشت، برمی آید که اجابت خواسته ابلیس با خواسته اش اختلاف دارد، و عین خواسته اش اجابت نشده است. پس ناگزیر معلوم می شود آن روز یعنی روز وقت معلوم آخرین روزی است که بشر به تسویلات ابلیس نافرمانی خدا می کند و آن قبل از روز قیامت و بعث است.

" قال فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین،" ابلیس به عزت خدا سوگند یاد می کند که به طور حتم تمامی ابنای بشر را اغوا می کند، آنگاه مخلَصین را استثنا می نماید. و مخلصین عبارتند از کسانی که خدای تعالی آنان را برای خود خالص کرده و دیگر هیچ کس در آنان نصیبی ندارد، در نتیجه ابلیس هم در آنان نصیبی ندارد.

" قال فالحق و الحق اقول لاملأن جهنم منک و ممن تبعک منهم اجمعین،" این آیه پاسخی است از خدای سبحان به ابلیس که

مشـتمل است بر قضـایی که خـدا علیه ابلیس و پیروانش رانـده که به زودی همه را داخل آتش خواهـد کرد، و متن آن قضایی است که خدا به آن حکم کرده است، که هم شامل ابلیس می شود، و هم ذریه و قبیله او و هم از

۱- آیه ۶۹ سوره فرقان المیزان ج : ۱۵ ص : ۳۳۴

ذریه آدم هر کس از او پیروی کند او نیز جهنمی است.

(۱)

خواری جهنم، سرانجام خودداری از دعا

-" إِنَّ الساعَهَ لَآتِیَهٌ لا رَیْب فِیهَا وَ لَکِنَّ أَکثرَ النَّاسِ لا یُؤْمِنُونَ،

-وَ قَالَ رَبُّکمُ ادْعُونی أَستَجِب لَکمْ إِنَّ الَّذِینَ یَستَکْبرُونَ عَنْ عِبَادَتی سیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِینَ،

-قیامت بطور قطع آمدنی است و هیچ شکی در آن نیست و لیکن بیشتر مردم ایمان نمی آورند،

-پروردگارتان این دعوت را کرد که مرا بخوانید تا استجابت کنم بدرستی کسانی که از عبادت من استکبار می ورزند به زودی با کمال ذلت داخل جهنم خواهند شد."

دعا خود نوعی عبادت است. خدای تعالی در آیه اولی مردم را به آمدن قیامت تذکر می دهد، و در آیه بعدی آنها را به دعا دعوت می کند تا دعاهایشان را استجابت نماید.

و می فرماید: کسانی که از عبادت من استکبار می ورزند به زودی با کمال ذلت داخل جهنم خواهند شد.

در روایات اسلامی، در صحیفه سجادیه است که: پروردگارا تو خودت فرمودی " ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین،" و در این کلام شریفت دعا و خواندن خود را عبادت، و ترک آن را استکبار خواندی، و تارکین را به دخول در جهنم با خواری تهدید فرمودی!

در کافی به سند خود از حماد بن عیسی، از امام صادق علیه السلام روایت آورده که گفت: از آن جناب شنیدم که فرمود: دعا کن و مگو مقدرات تقدیر شده و دعا تغییرش نمی دهد، برای اینکه دعا خود عبادت است، و خدای عز و جل می فرماید:" ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین،" و نیز فرموده: " ادعونی استجب لکم ! "

(۲)

همسر نوح و لوط، و جهنمی شدن آنها

-" ضرَب اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِینَ کَفَرُوا امْرَاَت نُوحٍ وَ امْرَأَت لُوطٍ کانَتَا تحْت عَبْدَیْنِ مِنْ عِبَادِنَا صلِحَینِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ یُغْنِیَا عَنهُمَا مِنَ اللَّهِ شیْئاً وَ قِیلَ ادْخُلا النَّارَ مَعَ الدَّخِلِینَ،

-خدای تعالی برای کسانی که کافر شدند مثلی زده و آن همسر نوح و همسر لوط است که در تحت فرمان دو نفر از بندگان

صالح ما بودند، و این دو زن به آن دو بنده صالح خیانت کردند و همسریشان با پیامبران هیچ سودی برایشان نکرد و

۱- آیه ۷۸ تا ۸۵ سوره ص المیزان ج : ۱۷ ص : ۳۴۶

۲- آیه ۵۹و ۶۰ سوره غافر(مؤمن) المیزان ج : ۱۷ ص : ۵۱۹

از عذاب خدا جلوگیر نشد و به ایشان گفته شد داخل آتش شوید همانطور که بیگانگان با انبیا داخل می شوند."

خدای تعالی زن نوح و لوط و سرگذشت آنان را مثل زده برای کفار تا عبرت بگیرند، و بفهمند که اتصال و خویشاوندی با صالحان از بندگان خدا سودی به حالشان نداشت، اینها نیز با خیانتی که نسبت به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم کردند اهل آتش خواهند بود.

" و قیل ادخلا النار مع الداخلین،" یعنی به ایشان گفته شد، داخل آتش شوید همانطور که سایرین و بیگانگان از انبیا داخل می شوند.

لطف این جمله در این است که می خواهد اشاره کند: شما با همه اتصالی که با نوح و لوط داشتید، امروز با سایر دوزخیان هیچ فرقی ندارید، و اتصال و همسری با انبیا خردلی در سرنوشت شما دخالت ندارد.

(۱)

اصحاب دائمی دوزخ، و گروهی که امید نجات دارند!

-" ... وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِئَايَتِنَا أُولَئكَ أَصحَب الجَحِيمِ،

-... و کسانی که کافر شده آیات ما را تکذیب کردند، ایشان اصحاب دوزخند."

یعنی: آنهایی که کفر ورزیدند و آیات ما را تکذیب کردند اصحاب دوزخ می باشند، و منظور از اصحاب دوزخ بودن این است که از آن جدا نخواهند شد، و دائما در آن هستند.

خدای سبحان در آیه مورد بحث متعرض حال دو طایفه از مردم شده، یکی آنانکه ملحق به صدیقین و شهدا هستند، یعنی برجستگان از مردم، و به طور قطع اهل نجاتند، و یکی دیگر کفاری که آیات او را تکذیب کرده، و به طور قطع اهل هلاکتند، و آنان عبارتند از شرار مردم که به هیچ وجه به راه خدا نمی آیند، باقی می ماند طایفه سومی که نه نجاتشان قطعی است و نه هلاکتشان، و آن طایفه عبارتند از: مردمی که ایمان دارند، و در عین حال مرتکب گناهانی هم می شوند، که البته اینان هم در بین خود طبقاتی هستند و درجه گناهکاری و تمردشان از اطاعت خدا و رسول او مختلف است.

این که دو طایفه را نام برد و وضع آنان را بیان کرد، و طایفه سوم را نام نبرد، دأب قرآن و رسم آن است، که در بسیاری از مواردی که متعرض بیان حال مردم در قیامت می شود طبقه سوم را نام نمی برد و بیان نمی کند، که این طبقه چه وضعی دارند .

چون می خواهد این طایفه را در میان خوف و رجاء نگه دارد، و خوف و رجای آنان را تحریک کند، تا به این وسیله تشویق و تحریک شوند به اطاعت از خدا و رسول و

۱- آیه ۱۰ سوره تحریم المیزان ج ۱۹ ص ۵۷۵

به دست آوردن سعادت خود، و اجتناب بورزند از تمرد، و در نتیجه از هلاکت.

(۱)

جهنم دائم جزای قتل عمد مومن

-" وَ مَن يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُّتَعَمِّداً فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَلِداً فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَاباً عَظِيماً،

-و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد جزایش جهنم است که جاودانه در آن باشد و خدا بر او غضب آرد و لعنتش کند و عذابی بزرگ برایش آماده دارد."

کسی مؤمنی را عمدا به قتل رسانده که مقصودش از عملی که کرده - زدن - همان قتل بوده باشد، یعنی هم بداند که این مشت و لگد و یا تیر او را می کشد و هم بداند شخصی که به دستش کشته می شود مؤمن است، خدای عز و جل در این آیه شریفه چنین قاتلی را به سختی تهدید کرده و به او وعده خلود در آتش داده، چیزی که هست در سابق، آنجا که پیرامون آیه:" ان الله لا یغفر ان یشرک به،" و آیه:" ان الله یغفر الذنوب جمیعا،" بحث می کردیم گفتیم این دو آیه می تواند حکم خلود قاتل را مقید کند و در نتیجه می توان گفت: هر چند آیه مورد بحث وعده آتش خالد و دائم را می دهد، لیکن صریح در حتمی بودن آن نیست و ممکن است خلود آن بوسیله توبه و یا شفاعت مورد عفو قرار گیرد.

-" و ما کان لمؤمن ان یقتل مؤمنا الا خطا ."

در مؤمن بعد از دخولش در حریم ایمان و قرقگاه آن، دیگر هیچ اقتضائی برای کشتن مؤمنی مثل خودش وجود ندارد، هیچ نوع کشتن مگر کشتن از روی خطا. مؤمن هرگز قصد کشتن مؤمن را بدان جهت که مؤمن است نمی کند، یعنی با علم به اینکه مؤمن است قصد کشتن او نمی کند.

و آیه مورد بحث با این حال در مقام آن است که بطور کنایه از کشتن مؤمن به عمد نهی تشریعی کند و بفرماید خدای تعالی هرگز این عمل را مباح نکرده و تا ابد نیز مباح نمی کند، و او کشتن مؤمن، مؤمن دیگر را تحریم کرده، مگر در یک صورت و آن صورت خطا است، چون در این فرض - که قاتل قصد کشتن مؤمن ندارد یا بدین جهت که اصلا قصد کشتن را ندارد و یا اگر قصد دارد به این خیال قصد کرده که طرف کافری است جائز القتل- در مورد کشتن او هیچ حرمتی تشریع نشده است.

(۲)

وعده های شیطان و جهنم فریب خوردگان

-" يَعِدُهُمْ وَ يُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشيْطنُ إِلا غُرُوراً. أُولَئکَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلا يجِدُونَ عَنهَا محِيصاً،

۱- آیه ۱۹ سوره حدید المیزان ج ۱۹ ص ۲۸۶

۲- آیه ۹۳ سوره نساء المیزان ج : ۵ ص : ۵۸

-وعـده شـان می دهـد، آرزومنـدشان می کنـد، و جز فریـب بـه ایشـان وعـده نمی دهـد. اینـان جایشـان جهنـم اسـت و از آن گریزگاهی نمی یابند! "

وعـده هـای شـیطان عبـارت اسـت از وسـوسه هـائی کـه او بـدون واسـطه می کنـد، به خلاف " امـانی" که جمله: "و یمنیهم- آرزومندشان می کند،" متضـمن آن است، که آن از نتائج وسوسه است و منظور از آن هر امر خیالی است که وهم از آن لذت ببرد.

به همین جهت بود که خـدای تعالی تمنی و یا به عبارت دیگر اسـتفاده از آرزوهای دروغی بشـر را غرور نخواند بلکه وعده او را غرور خواند و فرمود: شیطان وعده شان نمی دهد مگر غرور و فریب را، و این نکته بر کسی پوشیده نیست.

خـدای تعالی بعـد از بیان وعده های شـیطان، عاقبت حال فریب خوردگان او را بیان نموده و فرمود:" اولئك ماویهم جهنم و لا یجـدون عنهـا محیصـا- عـاقبت حالشـان این است که منزلگهی در دوزخ دارنـد که به هیـچ وجه محیصـی و گریزگاهی از آن ندارند!"

(۱)

جهنم ابدی برای مخالفت با خدا و رسول

-" أَ لَمْ یَعْلَمُوا أَنَّهُ مَن یحَادِدِ اللَّهَ وَ رَسولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَلِداً فِیهَا ذَلِك الْخِزْی الْعَظِیمُ،

-مگر نمی داننـد که هر کس بـا خـدا و پیغمبرش مخـالفت کنـد سـزای او جهنم است که جاودانه در آن باشـد، و این رسوائی بزرگ است."

کلمه خزی به معنای خواری و هر پستی دیگری است که آدمی از آن شرم داشته باشد.

مردم خوب می داننـد که دشـمنی بـا خـدا و رسول و مخـالفت و به خشم آوردن خـدا و پیغمبرش مایه خلود در آتش است، و وقتی به خشم آوردن خـدا و رسولش حرام باشـد پس راضـی کردن او و همچنین پیغمبرش بر هر کسـی که به خـدا و رسولش ایمـان داشـته باشـد واجب خواهـد بـود. و سـیاق آیه برای بیـان این جهت است که خـدا و رسـولش سـزاوارترند به اینکه مردم خوشنود و راضیشان کنند.

(۲)

عجله کفار به عذاب، و احاطه جهنم بر آنان

-" وَ یَستَعْجِلُونَك بِالْعَذَابِ وَ لَوْ لا أَجَلٌ مُّسمًّى لجَاءَهُمُ الْعَذَاب وَ لَیَأْتِیَنهُم بَغْتَةً وَ هُمْ لا یَشعُرُونَ،

-از تو عذاب زودرس می خواهند و اگر نبود آن اجلی که مقرر شده عذاب زودتر ایشان را ناگهان و بدون اطلاع می گرفت.“

۱- آیه ۱۲۰ و ۱۲۱ سوره نساء المیزان ج : ۵ ص : ۱۳۸

۲- آیه ۶۳ سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۴۲۷

و این عذابی که اجل معین جلو آن را گرفته، آن عذابی است که به کیفر همه اعمال زشتشان مستحق شدند، چیزی که هست اجل میان آنان و آن عذاب حائل شده، همچنان که در جای دیگر کلام بی نظیرش فرموده:" و ربک الغفور ذو الرحمه لو یؤاخذهم بما کسبوا لعجل لهم العذاب بل لهم موعد لن یجدوا من دونه موئلا."

" یستعجلونک بالعذاب و ان جهنم لمحیطه بالکافرین. یوم یغشیهم العذاب من فوقهم و من تحت ارجلهم و یقول ذوقوا ما کنتم تعملون،

از تو عذاب زودرس می طلبند نمی دانند که جهنم کافران را از هر سو احاطه کرده است، روزی که عذاب احاطه شان می کند از بالای سر و پایین پا، و خدا به ایشان می گوید بچشید آنچه را که می کردید."

استعجال کفار، استعجال به امری است که به طور قطع خواهد آمد، و به هیچ وجه دروغ نمی شود، چون کیفر اعمالشان است و کیفر اعمال از صاحب عمل جدا شدنی نیست.

(۱)

جهنم را مالامال از جن و انس خواهم کرد !

-" وَ لَوْ شِئْنَا لَآتَیْنَا کلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَ لَکِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنی لأَمْلأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِین،

-اگر می خواستیم همه کس را هدایت عطا می کردیم، ولی این سخن از من مقرر شده که جهنم را از جنیان و آدمیان جملگی پر می کنم."

اگر می خواستیم به هر کس چه مؤمن و چه کافر هدایتش را ارزانی بداریم، یعنی آن هدایتی که مخصوص و مناسب شخص اوست بدهیم می دادیم.

البته منظور این نیست که همه را مجبور به هدایت کنیم، بلکه منظور این است که کافران را نیز مانند مؤمنین هدایت می کنیم، تا به اختیار و اراده خود دارای هدایت شوند، همانطور که مؤمنین با اختیار و اراده خود دارای هدایت شدند، چون اگر پای جبر در میان آید تکلیف در دنیا و جزاء در آخرت به کلی باطل می شود.

" و لکن حق القول منی لاملان جهنم من الجنه و الناس اجمعین" لیکن اینطور نخواستیم، چون در این میان قضائی است که از سابق از ناحیه من رانده شده، قضائی حتمی، و آن این است که جهنم را از جن و انس پر کنم.

و این قضای حتمی سابق ، همان است که بعد از امتناع ابلیس از سجده بر آدم، و سوگندش که گفت:" فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین،" فرموده:" فالحق و الحق اقول لاملان جهنم منک و ممن تبعک منهم اجمعین!"

لازمه این قضاء این است که به خاطر ظلمشان و فسـقشان و خروجشان از زی عبودیت هدایتشان نکند، همچنان که باز خودش فرموده:" ان الله لایهدی القوم الظالمین،" و

۱- آیه ۵۳ سوره عنکبوت المیزان ج : ۱۶ ص : ۲۱۱

نیز فرموده:" و الله لا یهدی القوم الفاسقین،" و نیز آیاتی دیگر.

(۱)

حتمی شدن عذاب جهنم بر اکثریت بی ایمان

-" لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلی أَکْثرِهِمْ فَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ،

-سوگند می خورم که فرمان عذاب بر بیشتر آنان صادر شده در نتیجه دیگر ایمان نخواهند آورد،"

منظور از ثابت شـدن قول بر اکثریت این است که: مصداقی شده باشـند که قول بر آنان صادق باشد و مراد از قولی که بر آنان ثابت شـده، کلمه عذاب است که خدای سـبحان در بدو خلقت در خطاب با ابلیس آن را گفت، و فرمود:" فالحق و الحق اقول لاملأن جهنم منک و ممن تبعک منهم اجمعین."

و لازمه رسوخ یـافتن پیروی از شـیطان در نفس، طغیـان و اسـتکبار در برابر حق است، همچنـان که حکایت گفتگوی تابعان و متبوعـان در آتش دوزخ در آیه:" بـل کنتم قوما طاغین فحق علینا قول ربنا انا لـذائقون فاغویناکم انا کنا غاوین،" و نیز آیه: " و لکن حقت کلمه العذاب علی الکافرین قیل ادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فلبئس مثوی المتکبرین،" به این معنا اشاره دارد.

و نیز لازمه رسوخ پیروی شـیطان در دل، این است که: چنین کسـانی با تمام توجه قلبی متوجه دنیا شونـد، و به کلی از آخرت روی بگردانند، و چنین حالتی در دلهایشان رسوخ کند همچنان که خدای تعالی فرموده:" و لکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله و لهم عـذاب عظیم ذلک بانهم استحبوا الحیوه الـدنیا علی الآخره و ان الله لا یهـدی القوم الکافرین اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم و سمعهم و ابصارهم و اولئک هم الغافلون . "

پس خداونـد بر قلبهایشان مهر می زند و از آثار آن این است که: دیگر چنین کسانی نمی توانند ایمان بیاورند، همچنان که باز قرآن فرموده:" ان الذین حقت علیهم کلمه ربک لا یؤمنون."

(۲)

آن ها که خود راه جهنم را دنبال می کنند!

-" فَإِنَّکمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ،

-مَا أَنتُمْ عَلَیْهِ بِفَتِنِینَ،

-إِلا مَنْ هُوَ صالِ الجَحِیمِ،

-این شما و این خدایانتان هر چه می خواهید بکنید،

-شما هر کاری بکنید نمی توانید علیه خدا فتنه به پا کنید،

-و در آن فتنه افراد را گمراه سازید مگر کسی را که خودش دنبال جهنم

۱- آیه ۱۳ سوره سجده المیزان ج : ۱۶ ص : ۳۷۹

۲- آیه ۷ سوره یس المیزان ج : ۱۷ ص : ۹۲

می گردد.»

صالی جحیم به معنای دنباله رو جهنم است، به طوری که هر جا راه جهنم را سراغ داشته باشد به آنجا برود و عمل دوزخیان را مرتکب شود.

می فرماید: شما و خدایان ضلالت که می پرستید، هر چند دست به دست هم بدهید نمی توانید احدی را مفتون و گمراه کنید، مگر تنها آن کسانی را که خود راه جهنم را دنبال می کنند.

(۱)

عوامل جهنمی شدن در دنیا

عوامل دنیوی که انسان را به سوی جهنم سوق می دهد!

۱- آیه ۱۶۱ تا ۱۶۳ سوره صافات المیزان ج : ۱۷ ص : ۲۶۶

-" أَلْهَاكُمُ التَّكاثُرُ، حَتی زُرْتمُ الْمقَابِرَ،

-َکلا سوْف تَعْلَمُونَ، ثُمَّ َکلا سوْف تَعْلَمُونَ،

-َکلا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِين، لَترَوُنَّ الجَحِيمَ،

- ثُمَّ لَترَوُنهَا عَينَ الْيَقِينِ،

- ثُمَّ لَتُسئَلُنَّ يَوْمَئذٍ عَنِ النَّعِيمِ!

- مسابقه و مفاخره در داشتن مال و نفرات بیشتر شما را از سعادت واقعیتان به خود مشغول کرد،

-تا آنجا که برای شمردن نیاکان خود به قبرستان رفتید،

-نه، این مفاخرتها دردی را از شما دوا نمی کند و به زودی خواهید فهمید،

-نه، تاکید می کنم که به زودی خواهید فهمید،

-نه، باز تاکید می کنم که اگر به علم الیقین برسید،

-آن وقت دوزخ را خواهید دید،

-آن وقت به عین الیقینش مشاهده خواهید کرد،

-و سپس در آن روز از نعیم خدا بازخواست خواهید شد ! "

" الهیکم التکاثر حتی زرتم المقابر،" کلمه " الهاه- لهو" به معنای هر کار بیهوده و بی ارزشی است که آدمی را از کار مهم و پر ارزش باز بدارد.

تکاثر به معنای آن است که جمعی در کثرت مال و اولاد و عزت با یکدیگر مبارات و مفاخره کنند.

می فرماید: تکاثر و مفاخرت شما در داشتن مال و زینت دنیا، و مسابقه گذشتنتان در جمع عِدّه و عُدّه، شما را از آنچه واجب بود بر شما بازداشت، و آن عبارت بود از ذکر خدا، در نتیجه عمری را به غفلت گذراندید، تا مرگتان فرا رسید.

" کلاـ سوف تعلمون،" به زودی به آثار سوء این غفلت خود آگاه خواهید شد، و وقتی از زندگی دنیا منقطع شدید آن آثار سوء را خواهید شناخت .

" کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم،" یقین به معنای علمی است که شک و

تردید در آن راه نداشته باشد. می فرماید: اگر به علم یقین حقیقت امر را ببینید آنچه ببینید شما را از مفاخرت به کثرت نفرات باز خواهد داشت.

" لترون الجحیم،" سوگند می خورم که به زودی جحیم را که جزای این مفاخرت است خواهید دید.

ظاهر کلام بر می آید که مراد از دیدن جحیم، دیدن آن در دنیا و قبل از قیامت و به چشم بصیرت است، منظور رؤیت قلب است، که به طوری که از آیه زیر استفاده می شود خود از آثار علم الیقین است،" و کذلک نری ابراهیم ملکوت السماوات و الأرض و لیکون من الموقنین،" و این رؤیت قلبی قبل از قیامت است، و برای مردمی که سرگرم مفاخرتند دست نمی دهد، بلکه در مورد آنان امری ممتنع است، چون چنین افرادی ممکن نیست علم الیقین پیدا کنند .

" ثم لترونها عین الیقین،" مراد از عین الیقین خود یقین است، و معنایش این است که جحیم را با یقین محض می بینند، و مراد از علم یقین در آیه قبل مشاهده دوزخ با چشم بصیرت و در دنیا است، و به عین الیقین دیدن آن در قیامت با چشم ظاهر است، دلیلش آیه بعدی است که سخن از سؤال و بازخواست در قیامت دارد، می فرماید:" ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم."

سؤال از نعیم که گفتیم سؤال از دین است سؤال از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم و امامان بعد از آن جناب است که خدا اطاعتشان را واجب و پیرویشان را در سلوک الی الله فریضه کرده، و طریق سلوک الی الله است، همان استعمال نعمت است به آن نحوی که رسول و امامان دستور داده اند .

(۱)

شما را چه عملی به دوزخ افکند؟

-" فی جَنَّتٍ یَتَساءَلُونَ، عَنِ الْمُجْرِمِینَ، مَا سَلَکَکُمْ فی سَقَرَ؟

-آنان در باغهای بهشت متنعمند و سؤال می کنند، از احوال دوزخیان گنهکار، که شما را چه عملی به عذاب دوزخ در افکند؟"

منظور از جمله" یتساءلون عن المجرمین،" این است که مجموعه اهل بهشت از مجموعه مجرمین می پرسند، نه اینکه هر یک نفر از اهل بهشت از یک نفر از اهل دوزخ بپرسد.

" ما سلککم فی سقر،" یعنی چه چیز شما را داخل سقر کرد؟

" قالوا لم نک من المصلین،" مراد از صلوه نماز معمولی نیست، بلکه منظور توجه

۱- آیه ۱ تا آخر سوره تکاثر المیزان ج ۲۰ ص ۶۰۰

عبادتی خاص است به درگاه خدای تعالی، که با همه انحای عبادتها یعنی عبادت در شرایع معتبر آسمانی که از حیث کم و کیف با هم مختلفند می سازد.

" و لم نک نطعم المسکین،" مراد از اطعام مسکین انفاق بر تهی دستان جامعه است، به مقداری که بتوانند کمر راست کنند و حوائجشان برطرف شود.

و اطعام مسکین اشاره است به حق الناس، و صلات اشاره است به حق الله، و اینکه این دو قسم حق را عملا باید پرداخت.

" و کنا نخوض مع الخائضین،" منظور از خوض سرگرمی عملی و زبانی در باطل، و فرو رفتن در آن است، به طوری که به کلی از توجه به غیر باطل غفلت شود.

" و کنا نکذب بیوم الدین،" یعنی روز جزا را تکذیب می کردیم. منظور از یوم الدین روز جزا است.

چهار خصلتی که در این آیات بر شمرد از خصائص مجرمین است، که مجرم یا هر چهار خصلت را دارد، و یا بعضی از آنها را.

" حتی اتینا الیقین،" مجرمین می گویند: ما همچنان تکذیب کردیم تا آنکه یقین نزد ما آمد. در باره یقین گفته اند: منظور از آن در اینجا مرگ است.

" فما تنفعهم شفاعه الشافعین،" این آیه دلالت دارد بر اینکه روز قیامت اجمالا- شفاعتی در کار هست، ولی این طایفه از شفاعت شافعان بهره مند نمی شوند، برای اینکه شفاعت شامل حالشان نمی گردد.

(۱)

کفار سرگرم تمتع دنیا جایگاهشان در آتش است!

-" إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ جَنَّتٍ تجْرِى مِن تحْتهَا الأَنهَرُ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكلُونَ كَمَا تَأْكلُ الأَنْعَمُ وَ النَّارُ مَثْوًى لهَُّمْ،

-خدا کسانی را که ایمان آورده اعمال صالح کردند به جنت هایی داخل می سازد که از زیر آن نهرها روان است و اما کسانی که کافر شدند سرگرم عیش و نوش دنیایند و می خورند آنطور که چارپایان می خورند و در آخرت جایشان آتش است."

کفار عنایتی به این که به حق برسند ندارند و دلهایشان هیچ اعتنایی به وظائف انسانیت ندارد، بلکه تمام همشان شکم و شهوتشان است و سرگرم لذت گیری از زندگی دنیای کوتاه مدتند و مانند چارپایان می خورند و غیر از این آرزو و هدفی

ندارند.

کفار هیچ ولیی ندارند و به خودشان واگذار شده اند و به همین جهت جایگاه و منزلشان آتش است.

خدا کاری به کار آنهایی که از تحت ولایت او بیرون شده اند، ندارد، تا در هر

۱- آیه ۴۰ و ۴۲ سوره مدثر المیزان ج ۲۰ ص ۱۵۲

وادی هلاک می شوند، بشوند.

(۱)

جهنم، بازگشتگاه منافقین و مشرکین

-" وَ یُعَذِّب الْمُنَفِقِینَ وَ الْمُنَفِقَتِ وَ الْمُشرِکِینَ وَ الْمُشرِکَتِ الظانِّینَ بِاللَّهِ ظنَّ السوْءِ عَلَیهِمْ دَائرَهُ السوْءِ وَ غَضِب اللَّهُ عَلَیْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ ساءَت مَصِیراً،

-و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا ظن بد می بردند عذاب نموده گردونه عذاب بر سرشان گرداند، و خدا بر آنان خشم و لعنت کرد و جهنم را که بازگشتگاه بدی است برایشان آماده نمود."

اگر منافقین و منافقات را قبل از مشرکین و مشرکات آورد، برای این است که خطر آنها برای مسلمانان از خطر اینها بیشتر است، و چون عذاب اهل نفاق سخت تر از عذاب اهل شرک است، همچنان که فرمود:" ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار،" منافقین در پایین ترین نقطه آتش قرار دارند.

جمله " و غضب الله علیهم و لعنهم و أعد لهم جهنم و ساءت مصیرا،" بیان بدی بازگشتگاه آنان است.

(۲)

مشمولین آتش ابدی جهنم

-" ... وَ مَن یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَلِدِینَ فِیهَا أَبَداً،

-... و کسی که خدا و رسولش را نافرمانی کند آتش جهنم برای ابد نصیبش خواهد شد."

و مراد از معصیت نافرمانی خدا در دستوراتی است که در باره اصول دین دارد، مانند توحید و نبوت و معاد و سایر متفرعات آن.

بنا بر این، وعده و تهدید به خلود در آتش که در آیه آمده، تنها شامل کفار و منکرین اصول دین می شود، نه هر عاصی و گنهکار و متخلف از فروع دین، پس اینکه بعضی ها با این آیه استدلال کرده اند بر اینکه: هر گنهکاری مخلد در آتش است، استدلال صحیحی نیست.

(۳)

خبر دادن خدا از گناهان، و عذاب دوزخی آنها

-" أَ لَمْ تَرَ إِلی الَّذِینَ نهُوا عَنِ النَّجْوَی ثمَّ یَعُودُونَ لِمَا نهُوا عَنْهُ وَ یَتَنَجَوْنَ بِالاثْمِ وَ الْعُدْوَنِ وَ مَعْصِیَتِ الرَّسولِ وَ إِذَا جَاءُوك حَیَّوْك بِمَا لَمْ یحَیِّك بِهِ اللَّهُ وَ یَقُولُونَ فی أَنفُسِهِمْ لَوْ لا یُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسبُهُمْ جَهَنَّمُ یَصلَوْنهَا فَبِئْس الْمَصِیر،

۱- آیه ۱۲ سوره محمد المیزان ج : ۱۸ ص : ۳۵۰

۲- آیه ۶ سوره فتح المیزان ج : ۱۸ ص : ۳۹۴

۳- آیه ۲۳ سوره جن المیزان ج ۲۰ ص ۸۱

-آیا ندیـدی کسانی را که از نجوی نهی شدنـد و باز بدانچه نهی شدند برگشـتند و به گناه و دشـمنی و نافرمانی رسول نجوی کردند. . . و در دل خود و یا نزد همفکران خود اظهار دلواپسـی می کنند که نکند خدا به جرم آنچه می گوییم عذابمان کند، ایشان را مگر همان جهنم چاره کند و در آن خواهند افتاد و چه بد محل بازگشتی است.“

گفتنـد:« نکنـد خـدا به جرم آنچه می گوییم عـذابمان کنـد...» خـدای تعـالی این احتجـاج منافقین را با جمله « حَسبُهُمْ جَهَنَّمُ یَصلَوْنهَا فَبِئْس الْمَصِیر- ایشان را مگر همان جهنم چاره کند و در آن خواهند افتاد و چه بد محل بازگشتی است.» پاسخ داده، می فرمایـد: منافقین در اینکه عـذاب خـدا را انکار کردنـد اشـتباه کردند، و به طور قطع به آن عذابی که به آن تهدید شده اند خواهنـد رسـید، و آن عـذاب جهنم است که داخلش خواهنـد شد، و حرارتش را خواهند چشـید، و همین جهنم برای عذابشان بس است.

(۱)

جهنم کیفر محرومین از اعمال صالح

-” فَأَنذَرْتُکمْ نَاراً تَلَظی، لا یَصلَاهَا إِلا الأَشقَی،

-الَّذِی کَذَّب وَ تَوَلی،

-اینکﻚ شما را از آتشی هشدار می دهم که زبانه می کشد،

-و جز شقی ترها را نمی سوزاند،

-آن کسان را که آیات و دعوت ما را تکذیب نموده از قبولش اعراض کردند.“

و مراد از کلمه اشـقی مطلق هر کافری است که با تکذیب آیات خدا و اعراض از آن کافر شود، چون چنین کسـی از هر شقی ای شـقی تر است زیرا در زنـدگی آخرتی بـدبخت است، یعنی بدبختی است که بدبختیش پایان ندارد، و منتهی به خلاصـی و نجات نمی شود، و امید رهایی در آن نیست.

مراد از صـلی نـار پیروی آن و ملازم آن بودن است، پس این کلمه معنای خلود را افاده می کنـد، و این خلود در آتش قضایی است که خدای تعالی در حق کافر رانده و فرموده:” و الذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئکﻚ اصحاب النار هم فیها خالدون .“

(۲)

بدترین خلق خدا، و جهنم جزای آنها

-" وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أَوتُوا الْكِتَب إِلا مِن بَعْدِ مَا جاءَتهُمُ الْبَيِّنَهُ،

-وَ مَا أُمِرُوا إِلا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَ يُقِيمُوا الصلَوهَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَوهَ

۱- آیه ۷ و ۸ سوره مجادله المیزان ج ۱۹ ص ۳۲۳

۲- آیه ۱ تا آخر سوره لیل المیزان ج ۲۰ ص ۵۰۹

وَ ذَلِک دِینُ الْقَیِّمَهِ،

-إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتَبِ وَ الْمُشرِکِینَ فی نَارِ جَهَنَّمَ خَلِدِینَ فِیهَا أُولَئک هُمْ شرُّ الْبرِیَّهِ،

-و اگر اهل کتاب دعوت او را نپذیرفتند و از مسلمانان جدا و متفرق گشتند باری بعد از تمامیت حجت علیه شان جدا شدند،

-با اینکه رسالت این رسول جز این نبود که به مشرکین و اهل کتاب بفهماند از طرف خدا مامورند الله تعالی را به عنوان یگانه معبود خالصانه بپرستند و چیزی را شریک او نسازند و نماز را بپا داشته زکات را بدهند و دین قیم هم همین است،

- از اهل کتاب و مشرکین ، آنها که کافر شدند در آتش جهنم خواهند بود آن هم برای همیشه و ایشان بدترین خلق خدایند. "

جمله « وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَب إِلا مِن بَعْدِ مَا جَاءَتهُمُ الْبَیِّنَهُ، » اشاره دارد به اینکه اهل کتاب تفرقه و کفری که در سابق نسبت به حق داشتند نیز بعد از آمدن بینه بوده است. آن بینه عبارت است از محمد صلی الله علیه وآله وسلّم.

و جمله« وَ مَا أُمِرُوا إِلا لِیَعْبُدُوا اللَّهَ مخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ حُنَفَاءَ وَ یُقِیمُوا الصلَوهَ وَ یُؤْتُوا الزَّکَوهَ وَ ذَلِک دِینُ الْقَیِّمَهِ،» می فهماند که آنچه بدان دعوت شده اند، و مامور به آن گشته اند، دینی است قیم، که مصالح اجتماع بشریشان را تامین می کند، پس بر همه آنان لازم است به آن دین ایمان آورند و کفر نورزند. و می فرماید: « از اهل کتاب و مشرکین، آنها که کافر شدند در آتش جهنم خواهند بود آن هم برای همیشه و ایشان بدترین خلق خدایند. »

(۱)

واردین جحیم

-" وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِی جَحِیم، یَصلَوْنهَا یَوْمَ الدِّین،

-وَ مَا هُمْ عَنهَا بِغَائبِین،

-و آنها که بدکارند در جهنمند،

-روز جزا وارد آن شوند،

-و از آن غائب نگردند."

این آیه می خواهد نتیجه حفظ اعمال با نوشتن نویسندگان و ظهور آن را در قیامت بیان کند . کلمه فجار به معنای گنهکاران پرده در است، و ظاهرا مراد کفار هتاک باشد، نه مسلمانان گنهکار، چون مسلمانان در آتش مخلد نمی شوند.

" یصلونها یوم الـدین،" می فرمایـد فجـار در روز جزا برای ابـد ملازم دوزخنـد، و از آن جـدا شـدنی نیسـتند. "و مـا هم عنها بغائبین،" می فرماید اهل دوزخ از دوزخ غایب

۱- آیه ۶ تا آخر سوره بینه المیزان ج ۲۰ ص ۵۷۷

نمی شوند، و منظور این است که از آن بیرون نمی آیند، پس آیه مورد بحث در معنای آیه" و ما هم بخارجین من النار،" است .

(۱)

شیاطین و اولیای شیاطین در جهنم

-" وَ یَوْمَ یحْشرُهُمْ جَمِیعاً یَمَعْشرَ الجِنّ ِقَدِ استَكْثرْتُم مِّنَ الانسِ وَ قَالَ أَوْلِیَاؤُهُم مِّنَ الانسِ رَبَّنَا استَمْتَعَ بَعْضنَا بِبَعْضٍ وَ بَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِی أَجَّلْت لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَلِدِینَ فِیهَا إِلا مَا شاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّک حَكِیمٌ عَلِیمٌ. وَ كَذَلِک نُوَلی بَعْض الظلِمِینَ بَعْضا بِمَا كانُوا یَكْسِبُون،

- روزی که همگی را محشور کند و گوید ای گروه جنیان از آدمیان که پیرو شما بودند بسیار یافتید، دوستان ایشان از آدمیان گوینـد: پروردگارا ! ما از یکدیگر برخوردار شده و به اجلی که برای ما تعیین کرده بودی رسیده ایم .گوید: جای شـما جهنم است که در آن جاوید باشید مگر آنچه خدا خواهد که پروردگار تو فرزانه و دانا است."

شیطانهـا از فریفتن انسانها و ولایت داشـتن بر ایشان لـذت می برنـد، انسانها هم از پیروی شـیطانها و وسوسه های آنان یک نوع لذت احساس می کنند، چون به این وسیله به مادیات و تمتعات نفسانی می رسند.

روزی که خـدای تعالی همه آنان را محشور می کند تا احتجاج علیه آنان به طور کامل انجام یابد، آنگاه به طایفه شـیطانها می فرماید:

-ای گروه جن شما ولایت بر انسانها و گمراه نمودن آنان را از حد گذراندید!

پیروان شیطانها به جای ایشان جواب داده به حقیقت اعتراف کرده و می گویند:

-پروردگارا ما گروه آدمیان خودمان دنبال شـیطانها را گرفته و از تسویلات آنان از قبیل زخارف دنیا و هواپرستی لذت بردیم، و گروه جن هم از پیروی کردن مـا و القـای وسوسه به دلهـای مـا لـذت بردنـد، مـا دو طـایفه این روش را ادامه دادیم تـا آنکه رسیدیم به آن اندازه از زندگی نکبت بار و کارهای ناشایسته که فعلا داریم!

خدای تعالی می فرماید: " النار مثویکم خالدین فیها الا ما شاء الله ! "

این جمله حکایت جوابی است که خداوند به آنان می دهد، و در عین حال قضایی است که علیه آنان می راند، و متن آن قضا تنها جمله " النار مثویکم،" است: " آتش محل اقامتی است برای شـما که در آن اسـتقرار خواهیـد داشت، و بیرون شدن برایتان نیست، مگر خدا بخواهد ! "

(۲)

ساکنین عمده جهنم

۱- آیه ۱۳ تا ۱۹ سوره انفطار المیزان ج ۲۰ ص ۳۷۳

۲- آیه ۱۲۸و۱۲۹ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۴۸۶

-" قَالَ اخْرُجْ مِنهَا مَذْءُوماً مَّدْحُوراً لَّمَن تَبِعَک مِنهُمْ لأَمْلأَنَّ جَهَنَّمَ مِنکُمْ أَجْمَعِینَ،

-گفت از آسمان بیرون شو، مذموم و مطرود، هر که از آنها از تو پیروی کند جهنم را از همه شما لبریز می کنم !"

ابلیس قسم خورد که غرض خلقت فرزندان آدم را که همان شکر است در آنان نقض نموده و از بین ببرد و آنان را بجای شکر وادار به کفران سازد، خدای تعالی در جوابش پیروانش را هم با او شریک ساخته و فرمود: جهنم را از شما یعنی از تو و بعضی از پیروانت پر می کنم!

در این جمله خدای تعالی از در منت و رحمت جمیع پیروان ابلیس را ذکر نفرمود، بلکه فرمود: از شما و این خود اشعار به تبعیض دارد.

(۱)

جهنم ابدی، کیفر منافقین و کفار

-" وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَفِقِینَ وَ الْمُنَفِقَتِ وَ الْکُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَلِدِینَ فِیهَا هِیَ حَسبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِیمٌ،

-خدا به مردان و زنان منافق و به کفار، آتش جهنم وعده داده، که جاودانه در آنند، و همان بسشان است، خدا لعنتشان کرده، و برای آنان عذابی است همیشگی !"

منافقین نامبرده و مورد گفتگوی این آیات، عده زیادی بوده اند و کلمه عذاب برایشان حتمی شده، و دیگر قابل برگشت نبوده اند. حال، اگر بخاطر پاره ای مصالح عده ای از ایشان مورد عفو قرار گیرند، باری، بقیه باید عذاب شوند.

و اگر زنان منافق را هم ذکر کرده با اینکه قبلا صحبتی از زنان منافق به میان نیامده بود، بعید نیست برای این باشد که شدت ارتباط و کمال اتحاد میان آنان را برساند و بفهماند که در صفات نفسانی همه یک جورند، و نیز اشاره کرده باشد به اینکه پاره ای از زنان نیز اعضای مؤثری هستند در اجراء برنامه های منافقین و رل های مهمی را می توانند در این جامعه فاسد بازی کنند.

آنگاه وعده ای را که به منافقین داده بیان نمود و فرمود:" وعد الله المنافقین و المنافقات و الکفار نار جهنم خالدین فیها هی حسبهم،" اگر کفار را عطف به منافقین کرد برای این است که منافقین نیز کافرند، همین کیفر ایشان را بس است، کیفری است که بغیر ایشان نمی رسد، " و لعنهم الله،" و ایشان را دور کرد، " و لهم عذاب مقیم،" ایشان را است

۱- آیه ۱۸ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۳۹

عذابی ثابت که هرگز زایل نمی شود و تمامی ندارد.

(۱)

جهنم مأوای کفار و منافقین

-" یَأَیهَا النَّبیُّ جَهِدِ الْکفَّارَ وَ الْمُنَفِقِینَ وَ اغْلُظ عَلَیهِمْ وَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْس الْمَصِیرُ،

- ای پیغمبر ! بـا کـافران و منافقان کارزار کن، و بر آنان سـخت بگیر، و جای ایشان در آخرت جهنم است، که بـد سـرانجامی است!"

جمله: " و مـاواهم جهنم و بئس المصـیر،" عطف است بر امری که قبل از آن گـذشت، این کفار و منافقین مسـتوجب غلظت و خشونت و جهادند. اگر توبه نکنند خداوند به عذاب دردناکی در دنیا و آخرت مبتلایشان می کند. عذاب آخرت ایشان معلوم است که آتش دوزخ خواهد بود.

(۲)

جهنم مأوای قاعدین از جهاد

-" سیَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَکمْ إِذَا انقَلَبْتُمْ إِلَیهِمْ لِتُعْرِضوا عَنهُمْ فَأَعْرِضوا عَنهُمْ إِنهُمْ رِجْسٌ وَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءَ بِمَا کانُوا یَکْسِبُونَ،

-به زودی همینکه بسوی ایشان بازگردید برایتان به خدا سوگند می خورند تا از ایشان صـرفنظر کنید، و شـما از ایشان صرفنظر کنید که ایشان پلیدند، و جایشان به کیفر آنچه می کردند جهنم است."

" سیحلفون بالله لکم اذا انقلبتم الیهم لتعرضوا عنهم فاعرضوا عنهم ..." یعنی وقتی از جنگ برگردید به خدا سوگند می خورند تا شما دست از ایشان بردارید و ملامت و عتابشان نکنید، شما دست از ایشان بردارید، اما نه بطوری که ایشان را در آنچه عذر می آورنـد تصـدیق کرده باشـید بلکه بـدین جهت که آنهـا رجس و پلیدنـد، و جا دارد که اصـلا نزدیکشان نشویـد، و جایگاه ایشان بخاطر آن کارهائی که کردند جهنم است .

(۳)

جهنم، کیفر الحاد در اسماء خدای تعالی

-" وَ للَّهِ الأَسمَاءُ الحُسنی فَادْعُوهُ بهَا وَ ذَرُوا الَّذِینَ یُلْحِدُونَ فی أَسمَئهِ سیُجْزَوْنَ مَا کانُوا یَعْمَلُونَ،

-خدا را نام های نیکوتر است او را بدانها بخوانید و کسانی را که در نام های وی کجروی می کنند واگذارید. به زودی سزای

اعمالی را که می کرده اند خواهند دید!"

۱- آیه ۶۶ تا ۶۸ سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۴۵۱

۲- آیه ۷۳ سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۴۵۷

۳- آیه ۹۴تا۹۶سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۴۹۱

هدایت دائر مدار دعوت خدا به سوی اسماء حسنی و ضلالت دائر مدار الحاد در آن اسماء است، و مردم از دین دار و بی دین و عالم و جاهل بر حسب فطرت و سریره باطنیشان اختلافی ندارند در اینکه این عالم مشهود متکی بر حقیقتی است که قوام اجزای آن و نظام موجود در آن، بر آن حقیقت استوار است، و آن حقیقت خدای سبحان است که هر موجودی از او ابتداء گرفته و به او بازگشت می کند، و اوست که جمال و کمال مشهود در عالم را بر اجزای عالم افاضه می کند، و این جمال، جمال او و از ناحیه اوست .

همین مردم در عین این اتفاقی که بر اصل ذات پروردگار دارند در اسماء و صفات او بر دو صنفند، یکی کسانی که خدا را به اسماء حسنی می خوانند و او را خدائی ذو الجلال و الاکرام دانسته و عبادت می کنند و این صنف هدایت یافتگان به راه حقند، صنف دوم مردمی هستند که در اسماء خدا الحاد ورزیده و غیر او را به اسم او، یا او را به اسم غیر او می خوانند، و این صنف اهل ضلالتند، که مسیرشان به دوزخ است، و جایگاهشان در دوزخ بحسب مرتبه ای است که از ضلالت دارا هستند.

حقیقت معنای اینکه هدایت و اضلال از خدا است این است که او بشر را به اسماء حسنای خود دعوت کرده و باعث شد مردم دو فریق شوند یکی آن عده ای که هدایت خدا را قبول کردند و یکی آن افرادی که نسبت به اسماء او الحاد ورزیده و آیات او را تکذیب کردند، و خداوند ایشان را به کیفر تکذیبشان بسوی دوزخ سوق می دهد، همچنانکه در آخر کلام سابق فرموده:" و لقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن و الانس ...،" و این سوق دادن را بوسیله استدراج و املاء انجام می دهد.

(۱)

انسانهای شوم و نحس در احاطه آتش

-" وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِئَایَتِنَا هُمْ أَصحَب الْمَشْئَمَهِ،

-عَلَیهِمْ نَارٌ مُّؤْصدَهُ،

-و کسانی که آیه های ما را منکر شده اند اهل شئامت و نحوستند،

- که آتشی سرپوشیده بر آنان احاطه دارد."

آیات الهی، آیات است موجود در خارج وجود انسان در پهنای جهان و آیات موجود در داخل ذات انسان، آیات و ادله ای است که بر یگانگی خدا در ربوبیت و الوهیت و لوازم این یگانگی دلالت می کند.

تکذیب این آیات و دلالتها کفر به آیات خدا و به خود خدا است، و نیز کفر به

۱- آیه ۱۸۰ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۴۴۶

قرآن کریم و آیات شریفه آن است، و نیز کفر به هر حکمی است که از طریق رسالت نازل شـده است. و ظاهرا مراد از آیات، مطلق آیات است.

" علیهم نار مؤصده،" یعنی آتشی مستولی بر آنان است که از هر سو احاطه شان می کند.

(۱)

متاع قلیل دنیای کفار و سرانجام جهنمی آن

-" لا یَغُرَّنَّک تَقَلُّب الَّذِینَ کَفَرُوا فی الْبِلَدِ. مَتَعٌ قَلِیلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْس المِهَادُ،

–فریب ندهد تو را، وقتی ببینی کافران شـهرها را به تصرف آورده اند. دنیا متاعی اندک است و پس از این جهان منزلگاه آنان جهنم است و چقدر آنجا بد آرامگاهی است . "

این جمله به منزله بر طرف کردن ایرادی است که ممکن است کسی بکند، و با توجه به مضمون آیه قبلی بگوید: وقتی رحمت الهی شامل حال مؤمنین است، قهرا باید کافران نقطه مقابل آن را داشته باشـند، با اینکه می بینیم کفار عیشـی مرفه و حیاتی پر زرق و برق و معاشـی فراوان دارنـد، در پاسخ خطـاب به رسول گرامیش فرموده: لاـ یغرنـک ... و مقصودش توجه دادن عموم مردم است به اینکه از تقلب کفار در بلاد و از اینکه به اصطلاح همه جا خرشان می رود فریب نخورنـد که کفار هر چه دارند متاعی است قلیل و بی دوام !

(۲)

پذیرائی از کافران در جهنم

-". . . إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَفِرِينَ نُزُلاً،

- . . . ما جهنم را آماده کرده ایم برای پذیرائی از کافران در اول ورودشان!"

خداونـد خـانه آخرت را به خـانه ای که میهمـان وارد آن می شود و جهنم را به نزل یعنی چیزی که میهمان در اول ورودش با آن پـذیرائی می شود تشبیه کرده و فرموده: جهنم را آمـاده کرده ایم تـا برای کفار در همان ابتـدای ورودشان به قیامت وسیله پذیرائیشان باشد.

و با در نظر گرفتن اینکه بعـد از دو آیه می فرمایـد اینان در قیامت توقف و مکثی ندارنـد فهمیـده می شود که این تشبیه چقدر تشبیه لطیفی است. گویا کفار غیر

۱- آیه ۱۷ تا ۲۰ سوره بلد المیزان ج ۲۰ ص ۴۹۲

۲- آیه ۱۹۶ تا۱۹۸ سوره آل عمران المیزان ج : ۴ ص : ۱۳۹

از ورود به جهنم، دیگر کاری ندارنـد، و معلوم است که در این آیه چه تحکم و توبیخی از ایشان شده و کانه این تحکم را در مقابل تحکمی که از آنان در دنیا نقل کرده و فرموده:" و اتخذوا آیاتی و رسلی هزوا،" قرار داده است.

(۱)

اهل آتش بودن: عاقبت تمتع در کفر

-" ... قُلْ تَمَتَّعْ بِکُفْرِک قَلِیلًا إِنَّک مِنْ أَصحَبِ النَّارِ،

- ... بگو سرگرم کفر خود باش و به این بهره اندک دلخوش باش که تو از اهل آتشی!"

این امر (سرگرم باش) امر و دستوری است تهدیدی و در معنای خبر دادن است، یعنی تو سرانجام به سوی آتش می روی، و این سرگرمی در چند روزی اندک، آتش را از تو دفع نمی کند.

(۲)

مشمولین جهنم و عذاب عظیم

-" مِّن وَرَائهِمْ جَهَنَّمُ وَ لا یُغْنی عَنهُم مَّا کَسبُوا شیْئاً وَ لا مَا اتخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِیَاءَ وَ لهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ،

–و در پشت سرشان جهنم است و آنچه از مال و جاه دنیا به دست آورده انـد پشیزی به دردشان نمی خورد و همچنین هیچ یک از خدایانی که به جای الله ولی خود گرفته اند و عذابی عظیم دارند."

خدای تعالی جهنم را پشت سر آنان قرار داد، و فرمود: در پشت سر جهنمی دارند. با اینکه جهنم در پیش رو و آینده آنان قرار دارد، و دارند بطرف آن می روند، این تعبیر می فهماند که این قضاء رانده شده حتمی است.

و در روز حساب آنچه از مال و جاه و یاوران که در دنیا کسب کرده بودند، حتی به قدر پشیزی به دردشان نمی خورد.

(۳)

عذاب

عذاب چیست؟

۱- آیه ۱۰۲ سوره کهف المیزان ج : ۱۳ ص : ۵۰۹

۲- آیه ۸ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۳۷۰

۳- آیه ۱۰ سوره جاثیه المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۴۵

-" إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ!

- محققا کسانی که به آیات خدا کفر ورزیدند، عذابی شدید دارند و خدا مقتدری است دارای انتقام ! "

ما چیزی را عذاب نمی شماریم، مگر وقتی که جسم ما را به درد آورد، و متالم سازد و یا نقص و یا فسادی در نعمت های مادی ما پدید آورد. مثلا مال ما را از بین ببرد، و یا یکی از عزیزان ما را بمیراند، یا بدن ما را مریض کند، با اینکه آنچه قرآن در تعلیمات خود از عذاب اراده کرده غیر این است.

حال ببینیم از آیات قرآنی، در باره عذاب، چه معنایی را استفاده می کنیم؟

۱- قرآن کریم زندگانی کسانی را که پروردگار خود را فراموش کرده اند هر قدر هم زندگی بسیار وسیعی داشته باشند زندگانی بسیار تنگ و سختی می داند و می فرماید: " و من أعرض عن ذکری فان له معیشه ضنکا . "

۲- قرآن کریم مال و اولاد را که در نظر ما نعمت گوارا می آید، عذاب خوانده، می فرماید: " و لا ـ تعجبک اموالهم و اولادهم، انما یرید الله ان یعذبهم بها، فی الدنیا و تزهق انفسهم و هم کافرون."

و حقیقت امر این است که مسرت و اندوه و شادی و غم و رغبت و نفرت و رنج و راحت آدمی دایر مدار طرز فکر آدمی در مساله سعادت و شقاوت است .

و در ثانی سعادت و شقاوت و آن عناوین دیگری که همان معنا را می رساند، به اختلاف موردش مختلف می شود، سعادت و شقاوت روح، امری است و سعادت و شقاوت جسم، امری دیگر، و همچنین سعادت و شقاوت انسان، امری است و سعادت و شقاوت حیوان امری دیگر، و به همین مقیاس.

و انسـان دنیـاپرست و مـادی که هنوز متخلق به اخلاـق خـدایی نشـده تنهـا کامیابی های مادی را سـعادت می دانـد، و کمترین اعتنایی به سعادت روح و کامیابی های معنوی ندارد.

افراد مادی و بی خبر از خدای لایزال، در حسرت بسر می برند، تا چیزی را ندارند از نداشتن آن حسرت می خورند، و وقتی به آن دست می یابنـد بـاز متاسف گشـته و از آن اعراض نموده چیزی بهـتر از آن را می جوینـد، تـا بلکه بـا به دست آوردن آن عطش درونی خود را تسکین دهند، حال افراد مادی ، در دو حال (دارایی و نداری) چنین است .

و امـا قرآن کریم انسـان را موجودی مرکب از روحی جـاودانی، و بـدنی مـادی و متغیر می دانـد، انسان از نظر قرآن همواره با چنین وصـفی قرار دارد، تـا به سوی پروردگـار خود برگردد، در آن موقع است که خلود و جاودانگی آدمی شـروع می شود و دیگر دچار زوال و دگرگونگی نمی گردد.

پس، از نعمتهای دنیا بعضـی مانند علم، تنها مایه سعادت روح آدمی است و بعضـی مانند مال و فرزندی که او را از یاد خدا باز ندارد، مایه سعادت روح و جسم او خواهد بود، آنهم چه سعادت بزرگی!

و همچنیـن بعضـی از حـوادث کـه مـایه محرومیت و نقص جسم آدمی است، ولی برای روح جـاودانه او سـعادت است، مـانند شهادت در راه خدا، و انفاق مال و سایر امکانات در این راه، که این نیز از سـعادت آدمی است، همچون تحمل نوشـیدن دوای تلخ است که دقایقی آدمی را ناراحت می کند ولی مدت طولانی مزاجش را سالم می سازد.

و اما آنچه که خوش آیند جسم و مضـر به روح آدمی است، مایه شقاوت آدمی و عذاب او است، و قرآن کریم اینگونه اعمال را که تنها لذت جسمانی دارد، متاعی قلیل خوانده، که نباید به آن اعتنا کرد. و در این باره فرموده است:

- " لا یغرنک تقلب الذین کفروا فی البلاد متاع قلیل ثم ماویهم جهنم و بئس المهاد."

و همچنیـن هر چیزی کـه مضـر به روح و جسم، هر دو است، قرآن آنرا نیز عـذاب خوانـده، همچنـان که خـود مـادیین هم آنرا عذاب می شمارند. اما قرآن آنرا از جهتی، و مادیین از نظری دیگر عذاب می دانند.

قرآن آنرا از این نظر عـذاب می دانـد که مـایه نـاراحتی روح است، و مـادیین از این نظر عـذاب می داننـد که مـایه بـدبختی و ناراحتی بدن است، نظیر انواع عذابهایی که بر امتهای گذشته نازل شده، و قرآن در این باره می فرماید:

-" ا لم تر کیف فعـل ربـک بعـاد ؟ ارم ذات العماد، التی لم یخلق مثلها فی البلاد، و ثمود الـذین جابوا الصـخر بالواد، و فرعون ذی الاوتاد، الذین طغوا فی البلاد، فاکثروا فیها الفساد، فصب علیهم ربک سوط عذاب، ان ربک لبالمرصاد! "

سعادت و شقاوت موجودات با شعور، بستگی به شعور و اراده آنها دارد چون ما یک امری را که در نظر دیگران لذیذ است ولی ما لذت آنرا احساس نمی کنیم، سعادت خود نمی دانیم، همچنانکه امری را که برای دیگران الم انگیز است ولی ما از آن احساس الم و ناراحتی نمی کنیم، شقاوت نمی شماریم .

از همینجا روشن می شود، روشی که قرآن در مساله سعادت و شقاوت طی کرده غیر از آن روشی است که مادیین پیش گرفته اند، و انسان فرو رفته در مادیات هم اگر بخواهد زندگیش گوارا شود باید از مکتبی پیروی کند که سعادت حقیقی را سعادت بداند، و شقاوت حقیقی را شقاوت بداند، چون قرآن آنچه واقعا سعادت است سعادت می داند، و آنچه براستی شقاوت است شقاوت می خواند .

قرآن به پیروان خود تلقین می کند که دل، به غیر خدا نبندند، و به آنان این باور را می دهد که تنها مالکی که مالک حقیقی هر چیز است خدا است، هیچ چیزی جز بوسیله خدا روی پای خود نمی ایستد. (چنین کسی اگر دوا می خورد دوای خدا را می خورد، و اگر غذا می خورد غذای او را می خورد، برای دوا و غذا و هیچ چیز استقلال در تاثیر قائل نیست.) و نیز چنین کسی هیچ هدفی را جز برای او دنبال نمی کند.

و چنین انسانی در دنیا چیزی بجز سعادت برای خود نمی بیند، آنچه می بیند یا سعادت روح و جسم او هر دو است، و یا تنها سعادت روح او است، و غیر این دو چیز را عذاب و دردسر می داند، بخلاف انسان دل بسته به مادیات و هوای نفس که چنین فردی چه بسا خیال کند آن اموال و ثروتی که برای خود جمع آوری کرده مایه خیر و سعادت او است، ولی به زودی بر خبط و گمراهی خود واقف می شود، و همان سعادت خیالی تبدیل به شقاوت یقینی می شود، چنانکه خداوند فرموده:

-" فذرهم یخوضوا و یلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون ."

علاوه بر اینکه در هیچ جای دنیا و نزد هیچ یک از دنیاپرستان مادی، نعمتی که لذت خالص باشد وجود ندارد، بلکه اگر از نعمتی لذتی می برند همان لذت توأم با غم و اندوه است، غم و اندوهی که خوشی آنان را تیره و تار می سازد.

از اینجا روشن می شود که درک و طرز فکری که در انسانهای موحد و مخصوصا در اهل قرآن است غیر درک و طرز فکری است که دیگران دارند، با اینکه هر دو طایفه از یک نوع هستند، یعنی هر دو انسانند، البته بین دو نقطه نهایی این دو طرز تفکر مراتب بسیاری هست، که صاحبان آن اهل ایمان هستند اما طایفه دیگر بخاطر نرسیدن به کمال تربیت و تعلیم الهی، کم و زیاد و یا زیادتر گرفتار انحراف فکری می شوند .

این بود آنچه ما می توانستیم از کلام خدای تعالی در باره مساله عذاب استفاده

کنیم، لیکن در عین اینکه گفتیم کلمه عـذاب در اصـطلاح قرآن به معنای عذاب روحی تنها و یا روحی و جسـمی است، چنان هم نیست که از اسـتعمال این کلمه در مورد ناملایمات جسـمانی فقط، امتناع بورزد، و آنرا عـذاب نداند، بلکه این کلمه را در آن مورد نیز بکار برده، از آن جمله، از ایوب حکایت کرده که گفت:

-" انی مسنی الشیطان بنصب و عذاب . " و نیز فرموده:

-" و اذ انجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب ...."

که عذابهای فرعون به بنی اسرائیل را از طرف خدا امتحان و از طرف فرعون و فی نفسه عذاب خوانده و نفرموده آنچه از ناحیه فرعون به شما بنی اسرائیل رسید عذاب خدا بود.

(۱)

شدیدترین عذاب کدام است؟

-" وَمَنْ أَظلَمُ مِمَّنِ افْترَی عَلی اللَّهِ کَذِباً أَوْ کَذَّب بِئَایَتِهِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظلِمُونَ...

-ستمکارتر از آن کسی که به دروغ به خداوند افترا ببندد یا آیات او را تکذیب کند کیست ؟ به درستی که ستمگران رستگار نمی شوند.... "

می فرمایـد: اینان با این انحرافات خود، به خویشـتن شدیدترین ظلم را کرده و خود را به هلاکت و خسـران می کشـند، سپس بیـان می کنـد کـه این مظـالم در روز قیـامت به چه صـورتی منعکس شـده، به چه کیفیت وحشت زائی به ایشـان می رسـد، به طوری که از شـدت آن با انکار آنچه که در دنیا می گفتنـد خود را تکـذیب کرده تمنای بازگشت به دنیا می کننـد، شایـد که این بار عمل صالح کنند، و به خاطر کوتاهی هائی که در حق خدای سبحان نموده اند اظهار حسرت می کنند.

ظلم یکی از شـنیع ترین گناهان است، بلکه با کمی دقت و تحلیل عقلی باید گفت: زشتی و شـناعت گناهان دیگرهم به مقدار ظلمی است که در آنها است، و معنای ظلم عبارتست از خروج از عـدالت و حـد وسط، و ظلم همانطوری که از جهت اختلاف خصوصـیات آن شخص مرتکب، مختلف و کم و زیاد می شود، همچنین نسبت به اختلاف اشخاصی که ظلم برایشان می شود و یـا اراده ظلم بر آنان شـده است، اختلاف و شـدت و ضـعف پیـدا می کنـد، به این معنا که هر چه موقعیت و شان او عظیم تر باشد ظلم بر او شـنیع تر و بزرگتر خواهد بود، و معلوم است که ساحتی مقدس تر و منزلتی رفیع تر و عزیزتر از ساحت و منزلت پروردگار و آیات داله بر او نیست.

بنـا بر این آنکسـی هم که به چنین سـاحت قدسـی و یـا به چیزی که منسوب به این سـاحت است ظلم روا بـدارد از هر ظـالمی ظالمتر خواهد بود، این نیز معلوم است که

۱- آیه ۴ سوره آل عمران المیزان ج : ۳ ص : ۳

چنین کسـی جز به خود ظلم نکرده و این همـان چیزی است که دقت عقلی آنرا اقتضا دارد. خـدای سـبحان نیز با جمله:" و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا او کذب بایاته،" همین نظریه عقلی را تصدیق فرموده است.

بعضـی از مفسـرین خواسـته انـد قـائلین به جواز شـفاعت پیغمـبر و معصومین از ذریه آنجنـاب و یـا اولیـای کرام از امتش را نیز مشـمول آیه قرار داده و آنان را هم مشـرک بدانند، و گفته اند: این آیه علاوه بر بت پرسـتان منطبق بر معتقدین به شـفاعت نیز هست !! و هر کس این حضـرات را در باره حاجتی از حوائج دنیا و آخرت خود شفیع درگاه خدا قرار دهد نیز مشرک است. و گویا از این معنا غفلت ورزیـده انـد که پروردگار متعال، خودش شـفاعت را در صورتی که به اذن او باشـد در کلام مجیـدش بدون تقیید به دنیا و آخرت اثبات کرده و فرموده است:" من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه،" علاوه بر اینکه فرموده:" و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعه الا من شهد بالحق و هم یعلمون."

و بطوری که می بینیـد شـفاعت را حق علمـایی دانسـته که به حق شـهادت می دهنـد، و قـدر متیقن از اینگونه علما، انبیا علیهم السلام هستند که از جمله آنان نبی محترم ما است .

در آیه:" لتکونوا شـهداء علی النـاس،" و آیه:" و یتخـذ منکم شـهداء،" و آیه:" و تلـک الامثـال نضـربها للنـاس و مـا یعقلهـا الا العالمون،" علاوه بر انبیا و خاتم النبیین، شـهدا و علمای دیگری را در امت اسلام اثبات می کند، و معلوم است که خدای تعالی جز حق اثبات نمی فرمایـد، پس در امت اسـلام هم شـهدای به حقی هست. و در خصوص اهل بیت پیغمبر صـلی الله علیه وآله وسلّم می فرماید:

-" انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا."

این آیه بیـان می کنـد که اهـل بیت پیغمبر علیهم السـلام به تطهیر خود پروردگـار طهـارت یافته انـد، آیه:" انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون،" هم بیان می کنـد که قرآن را جز مطهرون (پاکان) نمی فهمند، در نتیجه اثبات می شود که اهل بیت پیغمبرعلیهم السـلام پاکان و علمای به قرآنی هسـتند که تبیان هر چیز است، همانها در مساله شـهادت به حقی که در آن لغو و تاثیم راه نداشته باشد قدر متیقن از افراد امتند.

پس نباید گفت: توسل به این بزرگواران و آنان را در درگاه خدا شفیع قرار دادن شرک است!!!

(۱)

تفاوت عذاب و رحمت خدا در چیست؟

۱- آیه ۲۱ و ۲۲ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۶۰

-" ... قَالَ عَذَابی أُصِیب بِهِ مَنْ أَشاءُ وَ رَحْمَتی وَسِعَت کلَّ شئ ءٍ فَسأَکتُبهَا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکوهَ وَ الَّذِینَ هُم بِئَایَتِنَا یُؤْمِنُونَ،

-... گفت: عذاب خویش را به هر که خواهم می رسانم، و رحمت من به همه چیز رساست، و آن را برای کسانی که پرهیزکاری کنند و زکات دهند و کسانی که به آیه های ما ایمان بیاورند مقرر می کنیم."

اگر رساندن عذابش را مقید به جمله هر که را بخواهیم کرده، و در رحمت خود چنین تقییدی را به کار نبرده، برای این بوده که عذاب از اقتضای عمل گنهکاران ناشی می شود نه از ناحیه خود او، از ناحیه او جز رحمت ناشی نمی شود، همچنانکه فرموده:" ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم" و نیز فرموده: " لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید."

و از این دو آیه به خوبی بر می آید که اگر خداوند گنهکاران را عذاب می کند، این عذاب کردنش به اقتضای ربوبیتش نیست، و گر نه جا داشت تمامی افراد را عذاب کند، و حال آنکه مشیتش به عذاب افراد معینی تعلق می گیرد، و معلوم است که مشیتش تعلق نمی گیرد مگر به عذاب کردن آن افرادی که نعمتش را کفران کرده اند. پس باز عذاب او مستند به گنهکاران است نه مستند به خود او.

علاوه بر اینکه از آیات کریمه قرآن بر می آید که اصولا عذاب همان فقدان رحمت است، همچنانکه نقمت عدم بذل نعمت است، و این نرسانیدن نعمت و رحمت جز در مورد افرادی که بخاطر کفر و گناه استعداد رحمت و نعمت را از دست داده اند تحقق پیدا نمی کند، پس در حقیقت سبب عذاب، همان نبودن سبب رحمت است!

جمله:" عذابی اصیب به من اشاء و رحمتی وسعت کل شی ء،" خصوصیت عذاب و عمومیت رحمت را بیان می کند.

(۱)

سریع نبودن برخی عقابهای الهی

-" وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّک لَیَبْعَثَنَّ عَلَیْهِمْ إِلی یَوْمِ الْقِیَمَهِ مَن یَسومُهُمْ سوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّک لَسرِیعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِیمٌ،

-و چون پروردگارت اعلام کرد که تا روز قیامت بر یهودان کسی را می گمارد که آنها را عذابی سخت کند که پروردگارت تند مجازات است، و هم او آمرزگار و رحیم است."

اینکه فرمود:" ان ربک لسریع العقاب،" معنایش این است که پاره ای از عقاب های خداوند عقابی است که فوری و با شتاب روی می آورد، مانند عقاب اهل طغیان، همچنانکه

۱- آیه ۱۵۶ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۳۵۶

در آن آیه دیگر فرموده:" الذین طغوا فی البلاد ... ان ربک لبالمرصاد!"

به حسب ظاهر، جمله:" وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ،" در دنباله آیه شریفه نیامده مگر برای اینکه بفهماند همه عقاب های خدا سریع و فوری نیست، چه اگر خداوند همواره سریع العقاب می بود، و همه عقاب هایش فوری بود دیگر جمله: " و انه لغفور رحیم،" در ذیل آیه معنا نداشت.

جمله مذکور معنای آیه را به این برگشت می دهد که پروردگار تو بخشنده گناهان، و مهربان با بندگانش هست، و لیکن اینطور هم نیست که وقتی حکم عقاب را در باره بعضی از بندگانش بخاطر استحقاقی که بجهت طغیان و سرکشی دارند براند، عقابش سریع است، و فورا محکوم را می گیرد، چون بعد از حکم راندنش هیچ چیزی مانع از نفوذ حکمش نمی شود .

(۱)

عذاب دومرحله ای منافقین

-" وَ مِمَّنْ حَوْلَكم مِّنَ الأَعْرَابِ مُنَفِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَهِ مَرَدُوا عَلى النِّفَاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نحْنُ نَعْلَمُهُمْ سنُعَذِّبهُم مَّرَّتَينِ ثمَّ يُرَدُّونَ إِلى عَذَابٍ عَظِيمٍ."

از جمله اعراب(بادیه نشینان) که در پیرامون شما هستند منافقین هستند که در کار نفاق تمرین کرده اند، و همچنین از اهل مدینه هم منافقین هستند که بر نفاق عادت کرده اند، و تو ای محمد ایشان را نمی شناسی، ما می شناسیمشان و بزودی در دو نوبت عذابشان می کنیم، آنگاه بسوی عذاب بزرگ باز خواهند گشت.

مقصود از عذاب در دو نوبت، به طوری که بعضی گفته اند، یک مرتبه در دنیا به اسیر شدن و کشته شدن و بار دیگر در قبر عذاب شدن است.

(۲)

مستضعفین، و مشخص نبودن مغفرت یا عذاب آنها

-وَ ءَاخَرُونَ مُرْجَوْنَ لأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبهُمْ وَ إِمَّا يَتُوب عَلَيهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ،

-و عده ای دیگر هستند که کارشان محول به فرمان خدا شده، یا عذابشان می کند و یا می بخشدشان، که خدا دانای حکیم است."

معنای تاخیر انداختن ایشان بسوی امر خدا این است که وضع ایشان آنطور روشن نیست که بتوان عذاب خدا را برایشان پیش بینی کرد، و یا مغفرت و آمرزش او را، پس امر ایشان محول به امر خداست، تا او در باره ایشان چه بخواهد، هر چه او خواست

۱- آیه ۱۶۷ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۳۸۷

۲- آیه ۱۰۱سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۵۱۱

همان خواهد شد.

این آیه فی نفسه و با قطع نظر از روایات با وضع مستضعفین تطبیق می کند، که در حقیقت مانند برزخی هستند میان نیکوکاران و بدکاران.

آیه شریفه عاقبت کار ایشان را مخفی داشته، و آن را بر همان ابهام و نامعلومیش باقی گذارده، حتی در دو اسم شریفی هم که در آخر ذکر کرده یعنی اسم علیم و حکیم باز ابهام را رسانده، زیرا این دو اسم دلالت دارند بر اینکه خدا در باره آنان بر مقتضای حکمت و علمش رفتار می کند، بخلاف دو اسمی که در ذیل آیه« و آخرون اعترفوا بذنوبهم،» آورده، چون در آخر آن فرموده: " عسی الله ان یتوب علیهم و الله غفور رحیم . "

(۱)

عذاب قیامت نه تخفیف می پذیرد و نه تاخیر !

-" وَ إِذَا رَءَا الَّذِینَ ظلَمُوا الْعَذَاب فَلا یخَفَّف عَنهُمْ وَ لا هُمْ یُنظرُون،

-و چون کسانی که ستم کرده اند عذاب را ببینند نه عذابشان سبک شود و نه مهلت یابند."

این آیه در مقام بیان فرق میان عذاب قیامت با عذابهای دنیوی است، که گریبانگیر ستمکاران می شود، زیرا عذابهای دنیایی ستمکاران، هم تخفیف پذیر است و هم تاخیرپذیر، ولی عذاب قیامت نه تخفیف می پذیرد و نه تاخیر .

مقصود از دیدن عذاب، بطوری که از سیاق بر می آید اشراف عذاب به ایشان و اشراف ایشان به عذاب بعد از رسیدگی به حساب است، و مقصود از عذاب، عذاب روز قیامت است که همان شکنجه به آتش است.

و معنای آیه این است که وقتی به حسابشان رسیدگی شد، و حکم عذاب صادر گردید، و نزدیک آتش شدند، و آن را مشاهده کردند دیگر خلاصی برایشان نیست، و دیگر نه تخفیفی دارند و نه مهلتی!

(۲)

عذاب چه کسانی زیادتر می شود؟

-" الَّذِینَ کَفرُوا وَ صدُّوا عَن سبِیلِ اللَّهِ زِدْنَهُمْ عَذَاباً فَوْقَ العَذَابِ بِمَا کانُوا یُفْسِدُونَ،

-و کسانی که کافر بوده اند و مردم را از راه خدا باز داشته اند به سبب آن فسادی که کرده اند عذابی بر عذابشان بیفزاییم ! "

۱- آیه ۱۰۶سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۵۱۷

۲- آیه ۸۵ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۴۶۱

آیا آنهائی که سبب کفر دیگران هم شده اند عذابشان با دیگران یکی است؟ چون جای چنین سؤالی بوده خدای سبحان فرمود: " الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله،" آنها که علاوه بر کفر ورزیدن، راه خدا را به روی دیگران هم بستند، و با عناد و لجاج، کفر خود را تکمیل کردند:" زدناهم عذابا،" عذابی اختصاصی در برابر جلوگیریشان از راه خدا به ایشان چشاندیم فوق العذاب که همان عذاب عمومی در ازای مطلق ظلم و کفر باشد و در این عذاب با بقیه مشرکین شریکند .

" بما کانوا یفسدون،" - این جمله تعلیل زیادتی عذاب است. زیرا افساد در زمین و جلوگیری از تشکیل مجتمعی صالح، امری است که پیش آمدنش مستند به ایشان است زیرا اگر افساد و سد اینان نبود تشکیل چنین مجتمعی مترقب بود.

(۱)

عذاب روز عقیم و بی فردا

-" وَ لا یَزَالُ الَّذِینَ کَفَرُوا فی مِرْیَهٍ مِّنْهُ حَتی تَأْتِیَهُمُ الساعَهُ بَغْتَهً أَوْ یَأْتِیَهُمْ عَذَاب یَوْمٍ عَقِیمٍ،

–و کسانی که کافرند پیوسته از آن به شک اندرند تا ناگهان رستاخیز سویشان بیاید یا عذاب روز غم انگیز ایشان بیاید."

(۲)

شدید و دائمی بودن عذاب آخرت

-" . . . وَ لَعَذَاب الاَخِرَهِ أَشدُّ وَ أَبْقَی،

- . . . و عذاب آخرت سخت تر و پایدارتر است."

عذاب آخرت از عذاب دنیا شدیدتر و دائمی تر است، برای اینکه عذاب آخرت محیط به باطن آدمی است آنطور که محیط به ظاهر او است، و نیز به خاطر اینکه برای آن آخری نیست و دائمی است.

(۳)

عذاب یوم عظیم

-" قُلْ إِنی أَخَاف إِنْ عَصیْت رَبی عَذَاب یَوْمٍ عَظِیمٍ،

-قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ مخْلِصاً لَّهُ دِینی،

-بگو من می ترسم در صورت نافرمانی ام از امر خدا دچار عذاب روزی عظیم گردم،

-بگو من تنها خدا را می پرستم و دین خود را برای او خالص می سازم.“

(۴)

« کلمه فصل» جلوگیر عذاب دنیا، قطعیت عذاب آخرت

۱- آیه ۸۸ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۴۶۱

۲- آیه ۵۵ سوره حج المیزان ج : ۱۴ ص : ۵۵۷

۳- آیه ۱۲۷ سوره طه المیزان ج : ۱۴ ص : ۳۲۶

۴- آیه ۱۳و ۱۴ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۳۷۷

-" ... وَ لَوْ لا كلِمَةُ الْفَصلِ لَقُضِیَ بَیْنهُمْ وَ إِنَّ الظلِمِینَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ،

- ... اگر کلمه فصل و قضاء حتمی نبود کار هلاکتشان یکسره می شد، و ستمکاران عذابی دردناک دارند."

این آیه تهدید کفار است بر ظلمی که کردند و نیز اشاره است به اینکه از قلم خدا نمی افتند و از عذابش رهائی ندارند، حال اگر بین آنها قضاء نراند و در دنیا عذابشان نکند، در آخرت عذابی دردناک خواهند داشت.

(۱)

چرا کیفر مجرمین در قیامت آتش و ضلالت شده؟

-" إِنَّ الْمُجْرِمِینَ فی ضلَلٍ وَ سعُرٍ

-. . . إِنَّا كلَّ شیْ ءٍ خَلَقْنَهُ بِقَدَر،

- به درستی که مجرمین از موطن سعادت گمراه و در آتش افروخته قرار دارند،

-که ما هر چیزی را با اندازه گیری قبلی آفریدیم. "

چرا کیفر مجرمین ضلالت و سعیر در قیامت و چشیدن مس سقر، شده؟ در پاسخ این سؤال خدای تعالی می فرماید: برای اینکه ما هر چیزی را به قدر خلق کرده ایم، و حاصلش این است که: برای هر چیزی قدری است، و یکی از قدرها که در انسان معین شده این است که خدای سبحان او را نوعی کثیر الافراد خلق کرده، طوری خلق کرده که با ازدواج و تناسل، افرادش زیاد شود، و نیز مجبور باشد در زندگی دنیائیش اجتماعی زندگی کند، و از زندگی دنیای ناپایدارش برای آخرت پایدارش زاد و توشه جمع کند، و نیز یکی دیگر از قدرها این است که در هر عصری رسولی به سوی ایشان بفرستد، و به سوی سعادت دنیا و آخرت دعوتشان کند، هر کس دعوت آن رسول را بپذیرد رستگار گردد و سعادتمند شود، و داخل بهشت و در جوار پروردگارش قرار گیرد، و هر کس آن را رد کند و مرتکب جرم شود در ضلالت و آتش قرار گیرد. در نتیجه مفاد آیه این می شود که: عذاب کفار به آتش بر وفق حکمت است، و از نظر اراده الهی به هیچ وجه تغییر پذیر نیست، چون این نیز یکی از مصادیق قدر است.

(۲)

عذاب آخرت بزرگتر است !

۱- آیه ۲۱ سوره شوری المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۹

۲- آیه ۴۹ و ۵۰ سوره قمر المیزان ج ۱۹ ص ۱۴۴

-" كَذَلِكَ الْعَذَاب وَ لَعَذَاب الاَخِرَهِ أَكْبرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ،

-آری عذاب چنین است و البته عذاب آخرت بزرگتر است اگر مردم بنای فهمیدن داشته باشند."

خدای تعالی انسان را با مال و اولاد امتحان می کند، و انسان به وسیله همین مال و اولاد طغیان نموده مغرور می شود و خود را بی نیاز از پروردگار احساس نموده، در نتیجه اصلا پروردگار خویش را فراموش می کند، و اسباب ظاهری و قدرت خود را شریک خدا می گیرد، و قهرا جرأت بر معصیت پیدا می کند، در حالی که غافل است از اینکه عذاب و وبال عملش دورادور او را گرفته، و اینطور عذابش آماده شده، تا ناگهان بر سرش بتازد، و با هول انگیزترین و تلخ ترین شکل رخ بنماید.

قرآن می خواهد با نقل این داستان یک قاعده کلی برای همه انسانها بیان کند. اینکه فرمود: و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است اگر بفهمند، علتش این است که عذاب آخرت از قهر الهی منشا دارد، و چیزی و کسی نمی تواند در برابرش مقاومت کند، عذابی است که خلاصی از آن نیست، حتی مرگی هم به دنبال ندارد، به خلاف عذابهای دنیوی که هم در بعضی اوقات قابل جبران است، و هم با مرگ پایان می پذیرد، عذاب آخرت از تمامی جهات وجود، محیط به انسان است، و دائمی و بی انتها است، نه چون عذابهای دنیا که بالأخره تمام می شود.

(۱)

آیا عذاب قیامت جاودان است یا تمام شدنی است ؟

این مسئله که آیا عذاب قیامت انقطاع می پذیرد و یا خالد و جاودانه است؟ مسئله ای است که نظریه علمای اهل بحث در آن مختلف است، هم از نظر ادله عقلی و هم از جهت ظواهر لفظی.

۱-از جهت ظواهر لفظی: باید دانست که کتاب خدا نص است در خلود و جاودانگی و می فرماید:

- " و ما هم بخارجین من النار!

- ایشان به هیچ وجه از آتش بیرون نخواهند شد! "

سنت از طرق ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز آنقدر زیاد است که به اصطلاح به حد استفاضه رسیده، و اگر اخبار دیگری از این حضرات روایت شده که عذاب دوزخ قطع

۱- آیه ۳۳ سوره قلم المیزان ج ۱۹ ص ۶۲۸

می شود و همیشگی نیست، به خاطر مخالفتش با صریح کتاب، طرد می شود .

۲-از جهت عقل: نعمت و عذاب عقلی که عارض بر نفس می شوند، به خاطر تجردش و تخلقش به اخلاق و ملکات فاضله یا رذیله و یا به خاطر احوال خوب و بدی که کسب کرده، این احوال و ملکات در نفس، صورتی نیکو و یا قبیح ایجاد می کند که نفس سعیده از آن صورت نیکو متنعم، و نفس شقیه(۱) از آن صورت قبیح متالم می شود . در صورتیکه این صورتها در نفس رسوخ نکرده باشد و صوری ناسازگار با ذات نفس باشد، بزودی زایل می گردد، برای اینکه عقل برای ناسازگاری دوام و اکثریت نمی بیند و فشار، زور و ناسازگاری محکوم به زوال است. پس اگر ذات نفس سعیده باشد، صورتهای رذیله و زشت دیر یا زود از آن زایل می گردد و اگر ذات نفس شقیه باشد، صورتهای نیکو و جمیل که در آن نقش بسته، بزودی زایل می شود.

و نفس خودش می ماند و آن سعادت و شقاوت ذاتیش، پس اگر نفس مؤمن به خاطر گناهانی صورتهای زشتی به خود گرفت سرانجام آن صورتها از بین می رود، چون با ذات نفس سازگار نیست همچنانکه نفس کافر که ذاتا شقی است، اگر به خاطر تکرار کارهائی صالح صور حسنه ای به خود گرفت، آن صور بالأخره از نفس زایل می شود، چون محیط نفس با آن سازگار نیست. و همه این مطالب در آنصورت که گفتیم: صورتها رسوخ نکرده باشد، روشن است.

و اما در صورتیکه صورتهای عارض بر نفس، در نفس رسوخ کرده باشد، و در نتیجه صورت جدیدی و نوعیت تازه ای به نفس داده باشد، مثلا او را که انسان بود و دارای صورت انسانی بود، بخیل کند، که چنین انسانی یک نوع جدیدی از انسانیت است.

و این هم معلوم است که این نوع یعنی انسان، نوعی است مجرد در نفس، و موجود مجرد دائمی الوجود است، در نتیجه هر گناهی که از او صادر شود، در صورتی که نفس او سعیده باشد و با گناه سنخیت نداشته باشد و خلاصه عوامل خارجی گناه را به گردنش گذاشته باشد، در چنین صورتی وبال و عذاب آن گناهان را می چشد و پاک می شود، و از عذاب نجات می یابد و در صورتیکه نفس او شقی باشد و با گناه سنخیت داشته باشد در این صورت هر چند که هر چه از چنین نفسی سر می زند به اذن خدا است و لیکن از آنجا که گناهان بدون قسر و فشار از او سر می زند، چون نفس او نفسی گناه دوست است، لذا چنین نفسی دائما در عذاب خواهد ماند .

و مَثَل چنین انسانی که دائما گرفتار و معذب به لوازم ملکات خویش است به وجهی مَثَل کسی است که به مرض مالیخولیا و یا مرض کابوس دائمی مبتلا شده که

دائما صورتهائی هول انگیز و وحشت آور و زشت از قوه خیالیه اش سر می زند، چنین کسی

---

(۱) نفس شقیه متضاد نفس سعیده از آیه۱۲۳ سوره طه گرفته شده که می فرماید:« فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَای فَلایَضِلُّ وَلا یَشقَی- هر که هدایت مرا را پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت.»

همواره از آن صورتها فرار می کند و با آنها در جنگ و ستیز و بالأخره در عذاب است، با اینکه خود او این صورتها را درست می کند.

مگر عذاب، غیر آن چیزی است که انسان قبل از ابتلاء بدان از آن می گریزد؟ و بعد از آنکه بدان مبتلا شد، در جستجوی خلاصی از آن بر می آید؟ و این تعریف و مثال بر آن امور زشت و صورتهای غیر جمیل که انسان شقی در دار آخرتش با آنها روبرو می شود، صدق می کند.

پس معلوم شد که عذاب جاودانه و انقطاع ناپذیر، از انسان شقی، خود شقاوت و بدبختی ذاتی او است، و کسی او را بدان مبتلا نکرده است .

عذاب خالد اثر و خاصیت آن صورت نوعیه شقاوت باری است که نفس انسان شقی به خود گرفته است، (و او را نوع مخصوصی از انسانها کرده، همانطور که گاو نمی تواند روزی غیر گاو شود،) این نوع انسان هم نمی تواند نوع دیگری شود، چون تصور و گفتگوی ما از چنین نفسی بعد از آن است که نخست به اختیار خود گناهانی مرتکب شد و سپس به دنبال آن گناهان احوالی پی در پی در نفس او پدید آمد، و به دنبالش استعداد شدیدی در ذات نفس پیدا شد.

و همین شدت یافتن استعداد نفس، علتی است که در تمامی حوادث باعث می شود صورتی متناسب با سنخه آن استعداد در نفس پدید بیاورد.

در نتیجه همانطور که بعد از انسان شدن نان و گوشت و میوه و عناصر و مواد دیگری که انسان مرکب از آن است، دیگر صحیح نیست بپرسیم چرا این مرکب شعور پیدا کرده و چرا فکر دارد و چرا و چرا و صدها چرای دیگر، برای اینکه پاسخ به همه این سؤالات یک کلمه است، و آن این است که چون انسان شده است!

همچنین در مورد بحث ما، صحیح نیست بپرسیم چرا شقاوت دست از یقه او بر نمی دارد و دائما آثار شقاوت از آن سر می زند؟ که یکی از آن آثار، عذاب جاودانه است، چون جواب همه اینها این است که چون او به دست خود و به اختیار خود، خود را شقی ساخت، یعنی انسانی خاص کرد که شقاوت، لازمه وجود او است!

(۱)

تصور عذاب قیامت در دنیا

۱- المیزان ج : ۱ ص : ۶۲۲

-"و لویری الذین ظلموا اذ یرون العذاب،

-ان القوه لله جمیعا، و ان الله شدید العذاب!

-ایکاش این ستمکاران در همین دنیا،

-روزی را که در آن عذاب را می بینند، می دیدند،

-که اگر چنین چیزی ممکن بود، می دیدند که نیرو همه و همه برای خداست،

-و نیز می دیدند که خدا چقدر شدید العذاب است! "

(۱)

ترس از عذاب نادیده خداوند

-" یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا لَیَبْلُوَنَّکُمُ اللَّهُ بِشیْ ءٍ مِّنَ الصیْدِ تَنَالُهُ أَیْدِیکُمْ وَ رِمَاحُکُمْ لِیَعْلَمَ اللَّهُ مَن یخَافُهُ بِالْغَیْبِ فَمَنِ اعْتَدَی بَعْدَ ذَلِکَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِیمٌ،

-ای کسانی که ایمان آوردید خداوند هر آینه و مسلما شما را با چیزی از شکار می آزماید بطوری که شکار تا دسترس و تیررس شما به شما نزدیک می شود تا بداند که کیست که از او به غیب می ترسد پس کسی که از این به بعد از حدود خداوند تجاوز کند و در حال احرام شکار کند برای اوست عذابی دردناک ."

معنای خوف بالغیب این است که انسان از عذابهای دردناک اخروی که خدای تعالی انسان را از آنها تحذیر کرده - با اینکه محسوس به هیچیک از حواس ظاهره اش نیست - بترسد، چنانکه می فرماید :" انما تنذر من اتبع الذکر و خشی الرحمن بالغیب،" و نیز می فرماید:

-" و ازلفت الجنه للمتقین غیر بعید،

-هذا ما توعدون لکل اواب حفیظ،

-من خشی الرحمان بالغیب و جاء بقلب منیب."

-" الذین یخشون ربهم بالغیب و هم من الساعه مشفقون،"

و اینکه فرمود: "فمن اعتدی بعد ذلک،" به این معنا است که اگر کسی بعد از این امتحان از حدی که خداوند برایش معین

نموده تجاوز کند برای اوست عذابی دردناک.

بعید نیست اینکه فرمود خداوند شما را می آزماید تا بداند چه و چه کنایه باشد از اینکه بزودی پیشامدی را مقدر می کند تا مردم تشخیص داده شوند کدام یک از آنان از عذاب نادیده خداوند می ترسند و کدام یک نمی ترسد، زیرا جهل در ساحت مقدس پروردگار راه ندارد، تا بخواهد با پیش آوردن این صحنه ها مطیع و عاصی را تشخیص دهد، و به این وسیله جهل خود را بر طرف سازد.

(۲)

خدا برای عذاب کردن شتاب ندارد!

۱- آیه ۱۶۵ تا ۱۶۷ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۵۹۲

۲- آیه ۹۴ سوره مائده المیزان ج : ۶ ص : ۲۰۴

-" وَ يَستَعْجِلُونَك بِالْعَذَابِ وَ لَن يخْلِف اللَّهُ وَعْدَهُ وَ إِنَّ يَوْماً عِندَ رَبِّك كَأَلْفِ سنَهٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ،

-به شتاب از تو عذاب می خواهند، خدا از وعده خویش تخلف نکند که نزد پروردگار تو روزی چون هزار سال از سالهایی است که شما می شمارید."

در این جمله حکم کرده به اینکه یک روز از روزهایی که نزد خدا است برابر است با هزار سال از روزهایی که ما می شماریم و نتیجه می گیرد: چنین خدایی ترس از فوت ندارد تا در عذاب آنها عجله کند بلکه او حلیم و بزرگوار است، مهلتشان می دهد تا درکات شقاوت خود را تکمیل کنند آنگاه ایشان را در روزی که برایشان مقدر شده می گیرد و آن وقت که اجلشان رسید دیگر نمی توانند عقب بیندازند و نه نزدیک تر کنند.

(۱)

کیفر کسانی که از رحمت خدا مأیوسند؟

-" وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِئَايَتِ اللَّهِ وَ لِقَائهِ أُولَئك يَئسوا مِن رَّحْمَتى وَ أُولَئك لهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ،

-و کسانی که به آیات خدا و دیدار او کفر ورزیدند آنان از رحمت من مایوسند و آنان عذابی دردناک دارند."

مراد از " آیات الله" تمامی ادله ای است که بر وحدانیت حق تعالی، و نبوت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم و حقانیت معاد دلالت دارد، چه آیات آفاقی، و چه معجزات نبوت، که یکی از آنها قرآن کریم است، پس کفر به آیات خدا به عمومیتش شامل کفر به معاد نیز می شود، و اگر در عین حال دوباره کفر به لقای خدا یعنی معاد را ذکر کرده، از قبیل ذکر خاص بعد از عام است، و نکته اش اشاره به اهمیت ایمان به آن است، چون با انکار معاد، امر دین به کلی لغو می شود.

و مراد از اینکه نسبت نومیدی به ایشان داده، یا این است که واقعا نومید هم هستند، چون حیات آخرت را منکرند، و کسی که اصلا اعتقادی به آن ندارد، قهرا از سعادت ابدی و رحمت جاودانی نومید است، و یا کنایه است از قضایی که خدا در باره بهشت رانده که هیچ کافری داخل آن نشود .

(۲)

عذاب وارونه شدن فهم انسان کافر

-" الَّذِينَ كَفَرُوا لهُمْ عَذَابٌ شدِيدٌ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ لهُم مَّغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ،

-أَ فَمَن زُيِّنَ لَهُ سوءُ عَمَلِهِ فَرَءَاهُ حسناً فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشاءُ وَ يهْدِى مَن يَشاءُ...،

۱- آیه ۴۷ سوره حج المیزان ج : ۱۴ ص : ۵۵۰
۲- آیه ۲۳ سوره عنکبوت المیزان ج : ۱۶ ص : ۱۷۶

-کسانی که کافر شدند عذابی سخت و کسانی که ایمان آورده و عمل های صالح کردند مغفرت و اجری بس بزرگ دارند،

-پس با این حال آیا کسی که عمل زشتش در نظرش زیبا جلوه داده شده و آن را کار نیکی می بیند با کسی که خوب را خوب و بد را بد می بیند یکسان است؟ هرگز، ولی این خدا است که هر کس را بخواهد گمراه و هر کس را بخواهد هدایت می کند....“

مراد از کسی که عمل زشتش در نظرش زیبا شده، کافر است، می خواهد اشاره کند به اینکه کافر فهمش منکوس و وارونه، و عقلش مقلوب شده، عمل خود را بر خلاف آنچه که هست می بیند.

کافری که وضعش چنین است، و مؤمنی که بر خلاف اوست، مساوی نیستند، برای اینکه خدا یکی از آن دو را به مشیت خود گمراه کرده، و آن کافر است، که به خاطر همین گمراهی، بد را خوب می بیند، و دیگری را به مشیت خود هدایت فرموده و آن مؤمن است که عمل صالح را دوست می دارد و انجام می دهد، و عمل زشت را زشت می داند .

البته باید دانست که این گمراه کردن خدا، ابتدایی نیست.

و کوتاه سخن اینکه: اختلاف کافر و مؤمن از نظر عاقبتشان به حسب وعده الهی که اولی را به عذاب و دومی را به رحمت وعده داده به خاطر اختلافی است که آن دو از نظر اضلال و هدایت الهی دارند، و نشانه این اختلاف آن است که طرز دید آن دو مختلف است، یکی زشت را زیبا می بیند و دیگری زشت را زشت، و زیبا را زیبا می بیند .

(۱)

فراموشی روز حساب و تبعات آن

-” یَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَٰکَ خَلِیفَهً فی الأَرْضِ فَاحْکُم بَینَ النَّاسِ بِالحَقّ ِ وَ لا تَتَّبِع الْهَوَی فَیُضِلَّکَ عَن سبِیلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ عَن سبِیلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شدِیدُ بِمَا نَسوا یَوْمَ الحِسابِ،

-ای داوود ما تو را جانشین خود در زمین کردیم پس بین مردم به حق داوری کن و به دنبال هوای نفس مرو که از راه خدا به بیراهه می کشد و معلوم است کسانی که از راه خدا به بیراهه می روند عذابی سخت دارند به جرم اینکه روز حساب را از یاد بردند.“

این آیه نهی از پیروی هوای نفس را تعلیل می کند به اینکه این کار باعث می شود انسان از روز حساب غافل شود و فراموشی روز قیامت هم عذاب شدید دارد و منظور از فراموش کردن آن بی اعتنایی به امر آن است.

در این آیه شریفه دلالتی است بر اینکه هیچ ضلالتی از سبیل خدا، و یا به

۱- آیه ۷ سوره فاطر المیزان ج : ۱۷ ص : ۲۲

عبارت دیگر هیچ معصیتی از معاصی منفک از نسیان روز حساب نیست.

" و ما خلقنا السماء و الأرض و ما بینهما باطلا ... ما آسمانها و زمین و آنچه بین آن دو است به بازی نیافریدیم و جز به حق خلق نکردیم."

بعد از آنکه کلام به یاد روز حساب منتهی شد، بر اصل ثبوت آن به دو حجت احتجاج نمود یکی احتجاج از طریق غایات است، چون اگر امر خلقت آسمانها و زمین و آنچه بین آن دو است به سوی غایتی باقی و ثابت و غیر مؤجل منتهی نشود، امری باطل خواهد بود.

" ذلک ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار،" یعنی اینکه خدا عالم را به باطل و بدون غایت خلق کرده باشد و روز حسابی که در آن نتیجه امور معلوم می شود، در کار نباشد، پندار و ظن کسانی است که کافر شدند پس وای به حال ایشان از عذاب آتش!

(۱)

چه کسانی را خدا در آخرت فراموش خواهد کرد؟

-" فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَكمْ وَ ذُوقُوا عَذَاب الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ،

-به سزای آنکه دیدار این روزتان را فراموش کردید، عذاب بکشید، که ما نیز به فراموشیتان سپردیم، و به سزای اعمالی که می کردید عذاب جاوید را تحمل کنید."

کلمه نسیان به معنای محو شدن صورت ذهنی چیزی است از مرکز و نیروی ذاکره، و گاهی کنایه می شود از بی اعتنایی به امری مهم، و همین معنای کنایی مورد نظر آیه است.

و معنای آیه این است که وقتی قضای حتمی رانده شده که پیروان ابلیس عذاب را بچشند، پس شما نیز عذاب را بچشید، به خاطر اینکه به لقای چنین روزی بی اعتنایی کردید، آن قدر که حتی آن را انکار نمودید و عمل صالحی انجام ندادید، که امروز پاداش نیکی بگیرید، چون ما نیز امروز به آنچه برای شما مهم است یعنی به سعادت و نجات شما بی اعتناییم .

جمله " فذوقوا عذاب الخلد بما کنتم تعملون،" می فهماند چشیدن عذاب که شما را بدان مامور نمودیم، چشیدن عذاب دائمی است، و بی اعتناییتان به لقای امروز (آخرت) همان اعمال زشتی است که می کردید!

(۲)

عذاب دردناک و نفی نظر و تکلم و تزکیه خدا از یهود

۱- آیه ۲۶ سوره ص المیزان ج : ۱۷ ص : ۲۹۸

۲- آیه ۱۴ سوره سجده المیزان ج : ۱۶ ص : ۳۸۰

-" إِنَّ الَّذِينَ يَشترُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمَنهِمْ ثَمَناً قَلِيلاً أُولَئك لا خَلَقَ لَهُمْ فى الاَخِرَهِ وَ لا يُكلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لا يَنظرُ إِلَيهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَهِ وَ لا يُزَكيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ،

- محققا کسانی که عهـد خدا و سوگندهای خود را می دهند و در مقابل متاع قلیل دنیا را می خرند در آخرت بهره ای ندارند و خدا در قیامت با آنان سخن نمی گوید و به نظر رحمت نمی نگرد و پاکشان ننموده، در عوض عذابی دردناک دارند!"

کرامت الهیه و محترم بودن در درگاه خدا آنقدر مبتذل و آسان نیست که هر کس خود را به صرف خیال منتسب به خدا کند، و یا به آن برسد و یا هر متکبر و فریبکاری انتساب خود را کرامت پنداشته و نژاد خود و یا دودمانش را به ملاک همین انتساب خیالی تافته جـدا بافته بداند، بلکه رسیدن به کرامت الهی شـرایطی دارد و آن وفای به عهد و پیمان خدا و داشـتن تقوا در دین خدا است، اگر این شـرائط تمام شد کرامت حاصل می شود، یعنی آدمی مورد محبت و ولایت الهی قرار می گیرد، ولایتی که جز بندگان با تقوای خدا کسـی به آن نمی رسد و اثر آن نصـرت الهیه و حیات سـعیده ای است که باعث آبادی دنیا و صـلاح باطن اهل دنیا و رفعت درجات آخرتشان می شود .

پس کرامت الهیه این است نه اینکه خـدای تعـالی مردمی را بـدون هیـچ مزیـتی بر گردن همه بنـدگان خود - چه صالـح و چه طالـح، سوار نموده و اختیار تام به آنان بدهـد تا هر رفتاری دلشان خواست با بنـدگان او بکنند، یک روز بگویند - هیچ امی و غیر اسرائیلی حق چون و چرا در کار ما اسرائیلیان که اهل کتابیم ندارد، روز دیگر بگویند: تنها اولیای خدا مائیم و نه هیچکس دیگر و روزی دیگر بگوینـد: مـا فرزنـدان خـدا و دوسـتان اوئیم و بـا مطلق العنان گذاشـتنشان به سوی افساد در زمین و هلاک ساختن حرث و نسل هدایتشان کند.

(۱)

شدیدترین عذاب آخرت، جزای کفر به آیات خدا

-" أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَبِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَـا جَزَاءُ مَن يَفْعَلُ ذَلِك مِنكمْ إِلا خِزْىٌ فى الْحَيَوهِ الـدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَمَهِ يُرَدُّونَ إِلى أَشدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ أُولَئك الَّذِينَ اشترَوُا الْحَيَوهَ الدُّنْيَا بِالاَخِرَهِ فَلا يخَفَّف عَنهُمُ الْعَذَاب وَ لا هُمْ يُنصرُونَ !

-پس چرا به بعضـی از کتاب ایمان می آورید و به بعضی دیگر کفر می ورزید و پاداش کسی که چنین کند به جز خواری در زندگی دنیا و اینکه روز قیامت به طرف بدترین عذاب برگردد چیست؟ و خدا از آنچه می کنید غافل نیست.

(۲)

مشمولین عذاب حتمی دوزخ

۱- آیه ۷۷ سوره آل عمران المیزان ج : ۳ ص : ۴۱۸

۲- آیه ۸۵ تا ۸۶ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۳۲۷

-" إِنَّ الَّذِينَ حَقَّت عَلَيهِمْ كلِمَت رَبِّک لا يُؤْمِنُونَ،

-محققا كسانى كه خدا بر گمراهيشان حكم كرده ايمان نخواهند آورد ! "

از آيه فوق و آيات قبل آن سه نكته روشن مى شود:

۱-عناد و لجاجت با حق و تكذيب به آيات خدا كلمه عذاب جاودانه را عليه انسان حتمى مى سازد.

۲-سرمايه سعادت آدمى تنها ايمان است.

۳-هر انسانى خواه ناخواه داراى ايمان هست، چه ايمان اختيارى و چه اضطرارى با اين تفاوت كه ايمان اختيارى مقبول درگاه الهى است و آدمى را به سوى سعادت زندگى دنيا و آخرت سوق مى دهد، و اما ايمان اضطرارى كه ايمان در هنگام ديدن عذاب است، نه در درگاه خداى تعالى مقبول است، و نه دردى را از او دوا مى كند.

آن كلمه الهى كه عليه مكذبين به آيات خدا حتمى شده عبارت است از همان گفتارى كه در اولين روز تشريع شريعت عامه بشرى به آدم و همسرش و همه ذريه آن دو گفت، و قرآن كريم آن را اينگونه حكايت كرده: " قلنا اهبطوا منها جميعا ... و الذين كفروا و كذبوا باياتنا اولئک اصحاب النار هم فيها خالدون."

تكذيب كنندگان آيات الهى كسانى هستند كه كلمه عذاب دوزخ عليه آنان حتمى شده و همانهايند كه ايمان نمى آورند، و به همين جهت است كه خاسر و زيانكارند، براى اينكه سرمايه سعادت خود را كه همان ايمان است از دست داده اند، و در نتيجه محروم از ايمان و از بركاتى كه در دنيا و آخرت دارد شده اند.

و چون اين كلمه عليه آنان حتمى شده كه ايمان نياورند، پس هيچ راهى به ايمان آوردن ندارند هر چند كه تمامى معجزات هم برايشان اقامه شود، "حتى يروا العذاب الاليم- تا آنكه عذاب اليم را ببينند،" وقتى عذاب را ببينند البته ايمان مى آورند، ولى ايمان اضطرارى فايده اى ندارد.

و خداى سبحان در كلام مجيدش اين معنا را مكرر آورده كه بر اثر خسران و ايمان نياوردن ايشان كلمه خدا عليه منكرين و مكذبين حتمى و محقق شده است، مثل آيه شريفه:

" لقد حق القول على اكثرهم فهم لا يؤمنون،"

و آيه شريفه:

" لینذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین!" و آیاتی دیگر.

(۱)

مضاعف شدن عذاب

-"أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِى الأَرْضِ وَ مَا كانَ لهُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضعَف لهُمُ الْعَذَاب مَا كانُوا يَستَطِيعُونَ السمْعَ وَ مَا كانُوا يُبْصِرُونَ،

- اینها بدانند که نمی توانند خدا را در زمین به ستوه آورند و اصولا غیرخدا هیچ اولیایی ندارند، عذابی مضاعف دارند، نه دیگر قدرت شنوایی برایشان می ماند و نه نیروی بینایی."

کسانی که راه خدا را می بندند و آن را کج و معوج نشان می دهند و به نشأه قیامت کفر می ورزند،" یضاعف لهم العذاب،" خدای تعالی عذاب را برای آنان مضاعف می کند و این مضاعف کردن عذاب برای این است که آنها فاسق شدند، و سپس بر این فسق و تباهی خود لجاجت و اصرار کردند.

و یا برای این است که هم خودشان نافرمانی خدا را کردند و هم دیگران را به معصیت خدا واداشتند، به این جهت، هم عذاب معصیت خود را دارند و هم عذاب معصیتی که دیگران به تحریک آنان مرتکب شدند.

(۲)

عذاب نزدیکتر دنیا، و عذاب اکبر قیامت

-وَ لَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الأَدْنى دُونَ الْعَذَابِ الأَكْبرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ،

-ما عذاب نزدیک را زودتر از عذاب بزرگ به آنها می چشانیم، شاید باز گردند."

در این آیه شریفه نتیجه چشاندنشان عذاب دنیا را امید بازگشت قرار داده، و این بازگشتی که آرزویش کرده همان بازگشت به خدا، یعنی توبه و انابه است، در نتیجه مراد از عذاب أدنی عذاب دنیا خواهد بود، که خداوند برایشان نازل کرد، تا زهر چشمی بگیرد، و از عذاب بزرگ قیامت بترساند، و در نتیجه قبل از رسیدن عذاب استیصال توبه کنند، و بنابراین مراد از عذاب اکبر هم عذاب قیامت خواهد بود.

گویا این آیه در مقام بیان علت مطالب قبل یعنی چشاندن عذاب ادنی قبل از عذاب اکبر است، می فرماید به این علت ایشان را عذاب می کنیم که مرتکب شدیدترین ظلم شدند، و آن این است که از آیات ما بعد از تذکر اعراض می کردند، پس اینان مجرمیند، و خدا از مجرمین انتقام خواهد گرفت.

(۳)

تحقق کلمه عذاب، و آتش رهائی ناپذیر

۱- آیه ۹۶ سوره یونس المیزان ج : ۱۰ ص : ۱۸۴

۲- آیه ۲۰ سوره هود المیزان ج : ۱۰ ص : ۲۸۳

۳- آیه ۲۱ و۲۲ سوره سجده المیزان ج : ۱۶ ص : ۳۹۷

-" أَ فَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَهُ الْعَذَابِ أَ فَأَنت تُنقِذُ مَن فى النَّارِ،

-آیا کسی که عذاب برایش حتمی شده آیا تو می خواهی کسی را که داخل آتش است نجات دهی؟،"

آیا کسی که کلمه عذاب بر او ثابت شده، از عذاب نجات می یابد ؟

کلمه عذاب برای هر کس که کفر بورزد آن روز ثابت شد که آدم به سوی زمین هبوط می کرد، در آن روز به او گفتند:" و الذین کفروا و کذبوا بایتنا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون،" و در این معنا آیات دیگری نیز هست.

(۱)

عذاب خزی در دنیا و عذاب اکبر در آخرت

-" كَذَّب الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَأَتَاهُمُ الْعَذَاب مِنْ حَيْث لا يَشعُرُونَ،

-فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الخِزْى فى الحَيَوهِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَاب الاَخِرَهِ أَكْبرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ،

-کسانی هم که قبل از ایشان بودند آیات خدا را تکذیب کردند در نتیجه، عذاب آنان را گرفت در حالی که احتمالش را هم نمی دادند،

-پس خدای تعالی خواری در زندگی دنیا را به آنان چشانید و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است اگر بفهمند."

این آیات بیان عذاب خزی است، که بعضی از کفار بدان مبتلا می شوند، تا مایه عبرت دیگران شوند.

کلمه خزی به معنای ذلت و خواری است و خدا به کفار این قسم عذاب را به صورتهای مختلف چشانید: گاهی به وسیله غرق و گاهی به فرو رفتن در زمین، گاهی با صیحه آسمانی، گاهی با زلزله و مسخ شدن، و یا کشتار دسته جمعی.

" وَ لَعَذَاب الاَخِرَهِ أَكْبرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ- و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است اگر بفهمند."

(۲)

عذاب خوارکننده دنیا و عذاب مقیم آخرت

-" قُلْ يَقَوْمِ اعْمَلُوا عَلى مَكانَتِكمْ إِنى عَامِلٌ فَسوْف تَعْلَمُونَ،

-مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يخْزِيهِ وَ يحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ،

-بگو ای قوم ! به همین کفر خود ادامه دهید من نیز به کار خود می پردازم به زودی خواهید فهمید،

-که چه کسی دچار عذاب می شود، و عذاب او را خوار می کند و به عذابی دائم

۱- آیه ۱۹ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۳۸۲

۲- آیه ۲۵و۲۶ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۳۹۲

دچار می شود.“

” و یحل علیه عـذاب مقیم،“ عذاب مقیم به معنای عذاب دایم است، و مناسب با حلول هم همین است، و جدا کردن عذابی که خوارکننـده است از عـذاب مقیم، شاهـد آن است که مراد از اولی، عـذاب دنیـا و مراد از دومی عـذاب آخرت است، و در این جمله شدیدترین تهدید است.

(۱)

ندامت وقت دیدن عذاب و آرزوی برگشت به دنیا

-” أَن تَقُولَ نَفْسٌ یَحسرَتی عَلی مَا فَرَّطت فی جَنبِ اللَّهِ وَ إِن کُنت لَمِنَ السخِرِینَ،

-أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانی لَکُنت مِنَ الْمُتَّقِینَ،

-أَوْ تَقُولَ حِینَ تَرَی الْعَذَاب لَوْ أَنَّ لی کَرَّةً فَأَکُونَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ،

-بترسـید از روزی که هر کسـی به خود می گوید: وا حسرتا بر من از آن ستم ها که به درگاه خدا روا داشتم، اعتراف می کنم که به راستی از مسخره کنندگان بودم،

-و یا می گوید: اگر خدا هدایتم کرده بود از پرهیزکاران می بودم،

-و یا وقتی عذاب را می بیند می گوید: ایکاش می توانستم برگردم و از نیکوکاران می شدم !“

این سه جمله ای که از نفس نقـل کرده، مترتب بر ترتیب صـدورش از مجرمین است، چون در قیامت مجرمین متوجه می شوند که امروز روزی است که جزای اعمال را می دهند و ایشان در عمل کوتاهی کرده اند، و وقت تدارک هم گذشته، لذا حسرت می خورند و به حسرت فریاد می زنند و می گویند:” یا حسرتا علی ما فرطت...!“

در خصوص این اظهار حسرت در جای دیگر فرموده:” حتی اذا جاءتهم الساعه بغته قالوا یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها.“

آنگاه وقتی به حسابشان رسـیدگی شـد و به متقین دسـتور داده شود که به بهشت در آیند و گفته می شود:” و امتازوا الیوم ایها المجرمون،“ آن وقت تعلل کرده می گویند:” لو ان الله هدینی لکنت من المتقین - اگر خدا مرا هم هدایت کرده بود، از متقیان می بـودم.“ در پاسـخش می گوینـد: ” آری آیـات من برایت بیامـد و تـو به آیـات من تکـذیب کردی و از پـذیرفتن آن تکـبر نمودی و اصولاً از کافران بودی! “

و چون دستور می رسد که به آتش در آیند و بر کنار آتششان می برند، و سپس به آتش واردشان می کنند آرزو می کنند ای

کاش به دنیا برمی گشتند تا در آنجا کار نیک کنند و سعادتمند شوند:" أو تقول حین تری العذاب لو ان لی کره."

(۲)

عذاب شدید تهیه شده برای دوستاران یهود

۱- آیه ۳۹ و ۴۰ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۰۶

۲- آیه ۵۶ تا ۵۹ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۲۹

-" أَ لَمْ تَرَ إِلى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللَّهُ عَلَيهِم مَّا هُم مِّنكُمْ وَ لا مِنهُمْ وَ يحْلِفُونَ عَلى الْكَذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُون،

-أَعَدَّ اللَّهُ لهُمْ عَذَاباً شدِيداً إِنَّهُمْ ساءَ مَا كانُوا يَعْمَلُونَ،

-مگر آن کسان را ندیدی که قومی را که خدا غضبشان کرده به دوستی گرفته اند، آنان نه از شمایند و نه از ایشان، سوگند به دروغ می خورند با اینکه می دانند،

-خدای تعالی برای آنان عذابی سخت آماده کرده چون اعمالی را که انجام می دهند بد است."

منظور از قومی که خدا بر آنان غضب فرموده و منافقین آنان را دوست می دارند یهود است، که در باره شان فرموده:" من لعنه الله و غضب علیه و جعل منهم القرده و الخنازیر و عبد الطاغوت."

این منافقین به خاطر تحیر و سرگردانیشان بین کفر و ایمان وقتی به شما می رسند اظهار مسلمانی، و وقتی به یهود می رسند اظهار دوستی می کنند، اینان نه از شما مسلمانان هستند و نه از یهود.

و این صفت منافقین بر حسب ظاهر حالشان است، و گرنه واقعیت حالشان این است که ملحق به یهودند، چون خدای تعالی در جای دیگر فرموده:"و من یتولهم منکم فانه منهم."

خدای تعالی برای آنان عذابی سخت تهیه دیده، به علت اینکه در عمل زشت خود مداومت دارند.

" لن تغنی عنهم اموالهم و لا اولادهم من الله شیئا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون،" یعنی آن انگیزه ای که وادارشان می کرد چنین وضعی به خود بگیرند متاع زندگی دنیا است که همان اموال و اولاد است، و لیکن با در نظر داشتن عذاب جاودانه ای که دارند، و خدای تعالی آن را برایشان معین فرموده، و اینکه چقدر احتیاج به خلاصی از آن دارند، آن متاع دنیا به هیچ وجه نمی تواند در خلاصی آنان مؤثر باشد، پس تا دیر نشده به خدا ایمان بیاورند، و او را بپرستند.

(۱)

اعراض از یاد خدا سبب اصلی دخول در عذاب

-" ... وَ مَن يُعْرِض عَن ذِكْرِ رَبِّهِ يَسلُكْهُ عَذَاباً صعَداً،

-... و کسی که از یاد پروردگارش اعراض کند خدا او را به راه عذابی دشوار

۱- آیه ۱۴ و ۱۵ سوره مجادله المیزان ج ۱۹ ص ۳۳۵

می اندازد."

اعراض از ذکر خدا لازمه استقامت نداشتن بر طریقه است، و اصل در سلوك عذاب هم همین است، و به همین جهت بجای اینکه ملزوم را بیاورد لازمه آن را ذکر کرد، تا به این وسیله بفهماند سبب اصلی در دخول آتش همین اعراض از ذکر خداست . عذاب صعد هم آن عذابی است که دائما بیشتر می شود، و معذب را مغلوب تر می کند.

(۱)

عذاب اکبر

-" فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ،

-إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابهُمْ،

-ثمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسابهُم،

-که خدا ایشان را به عذاب اکبر قیامت شکنجه خواهد کرد،

-آری محققا به سوی ما می آیند،

-و حسابشان به عهده ما است."

منظور از عذاب اکبر عذاب جهنم است، و آیه شریفه محاذی آیه سوره اعلی است که می فرمود:" الذی یصلی النار الکبری."

" ان الینا ایابهم- تنها برگشتشان به سوی ما است،" این جمله در مقام بیان علت عذاب اکبر در آیه قبل است.

" ثم ان علینا حسابهم،" و حسابشان به عهده ما است.

(۲)

شدت اخذ الهی

" ان بطش ربك لشدید،"

کلمه بطش خود به معنای گرفتن چیزی با خشم و صولت است.

مراد از شدت بطش با در نظر گرفتن اینکه گفتیم بطش عبارت است از گرفتن به شدت، این است که هیچ کس نمی تواند

بطش او را جلوگیری کند، و کسی نیست که حکم او را رد نماید، - حال هر حکمی که رانده باشد - مگر آنکه حکم دیگری از او، جلو حکم اولش را بگیرد .

(۳)

عذاب آتش در آخرت برای مخالفت با خدا و رسولش

-" وَلَوْلا أَن كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلاءَ لَعَذَّبهُمْ فى الدُّنْيَا وَ لهُمْ فى الاَخِرَهِ عَذَاب النَّارِ،

-و اگر نه این بود که خدا جلای وطن را برای آنان مقدر کرده بود هر آینه در دنیا عذابشان می کرد و به هر حال در آخرت عذاب آتش دارند."

۱- آیه ۱۷ سوره جن المیزان ج ۲۰ ص ۷۲

۲- آیه ۲۴ تا ۲۶ سوره غاشیه المیزان ج ۲۰ ص ۴۶۱

۳- آیه ۱ تا ۱۶ سوره بروج المیزان ج ۲۰ ص ۴۱۴

می فرماید: اگر خدای تعالی این سرنوشت را برای یهود بنی النضیر ننوشته بود که جان خود را برداشته و جلای وطن کنند، در دنیا به عذاب انقراض یا قتل یا اسیری گرفتارشان می کرد، همانطور که با بنی قریظه چنین کرد، ولی در هر حال در آخرت به عذاب آتش معذبشان می سازد.

" ذلک بانهم شاقوا الله و رسوله و من یشاق الله فان الله شدید العقاب."

(۱)

لعن دنیا و آخرت و عذاب عظیم

-" إِنَّ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحصنَتِ الْغَفِلَتِ الْمُؤْمِنَتِ لُعِنُوا فی الدُّنْیَا وَ الاَخِرَهِ وَ لهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ،

-کسانی که به زنان با ایمان عفیف بی خبر از کار بـد ، تهمت بسـتند محققا در دنیا و آخرت ملعون شدند و هم آنان به عذاب سخت معذب خواهند شد."

اینکه از مؤمنات سه صـفت را بر شمرده، به منظور دلالت بر عظمت معصیت بوده، چون صفت شوهر داشتن و عفت و غفلت و ایمان هر یک سبب تامی هستند برای اینکه نسبت زنا را ظلم، و نسبت دهنده را ظالم و متهم بی گناه را مظلوم جلوه دهند، تا چه رسـد به اینکه همه آن صـفات بـا هم جمع باشـند، یعنی زن متهم به زنا، هم شوهردار باشـد، هم عفیف، هم با ایمان، و هم غافل از چنین نسـبت که در این صورت نسـبت زنا به او دادن ظلمی بزرگتر، و گناهی عظیم تر خواهد بود، و کیفرش لعنت در دنیا و آخرت، و عذاب عظیم خواهد بود.

(۲)

تصور باطل مشرکین از کرامت آخرت

-" وَ قَالُوا نحْنُ أَکثرُ أَمْوَلاً وَ أَوْلَداً وَ مَا نحْنُ بِمُعَذَّبِینَ،

-و گفتند: ما اموال و اولاد بیشتری داریم، و هرگز عذاب نمی شویم."

خاصیت اتراف و غوطه ور شدن در نعمت های مادی همین است، که قلب آدمی بدان ها متعلق شود، و آنها را عظیم بشمارد، و سـعادت خود را در داشـتن آنها بدانـد، حالا چه اینکه موافق حق باشـد، یا مخالف آن، در نتیجه همواره به یاد حیات ظاهری دنیا بوده، ماورای آن را فراموش می کند.

مشرکین از آن جا که برخوردار از مال و اولاد بودند، مغرور شدند، و پنداشتند

۱- آیه ۳ سوره حشر المیزان ج ۱۹ ص ۳۵۱

۲- آیه ۲۳ سوره نور المیزان ج : ۱۵ ص : ۱۳۴

که در درگاه خدا احترامی دارند، و این کرامت و حرمت را همیشه خواهند داشت، و معنای کلامشان این است که: ما در درگاه خدا دارای کرامتیم، شاهدش هم این است که این همه مال و اولادمان داده، و ما همیشه این کرامت را خواهیم داشت، پس اگر هم عذابی باشد، ما معذب نخواهیم بود.

(۱)

عذاب دردناک علمای مشرک مسیحی

-" لَّقَدْ كفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِث ثَلَثَةٍ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلا إِلَهٌ وَحِدٌ وَ إِن لَّمْ يَنتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ،

- هر آینه کافر شدند کسانی که گفتند محققا خداوند سومی اقانیم سه گانه است و حال آنکه هیچ معبودی جز خدای واحد نیست و اگر دست از این گفته هایشان بر ندارند بطور حتم عذابی دردناک بجان کسانی می افتد که بر این گفته ها پافشاری نموده و همچنان آنرا ادامه میدهند ."

« هر آینه کافر شدند کسانی که گفتند محققا خداوند سومی اقانیم سه گانه است،» یعنی یکی از سه چیزی که بترتیب عبارتند از : ۱- پدر ۲- پسر ۳- روح، یعنی کلمه الله بر هر یک از این سه چیز منطبق است.

در ابواب مختلف انجیل ها زیاد به چشم می خورد اینکه: اب، اله است، ابن، اله است و روح، اله است.

در حقیقت عامه مسیحی ها معنای واقعی تثلیث را در نظر ندارند، و آنرا جویده و بصورت چیز دیگری در آورده اند، و بظاهر نسبت تثلیث به خود می دهند، و لیکن علمای آنها معنای واقعی تثلیث را قائلند، آری همه این اختلافات و خونریزیها از دانشمندانشان می باشد، از کسانی است که خدای سبحان در جنایتکاری و ظلم و ستم شان می فرماید:" ان اقیموا الدین و لا تتفرقوا فیه،" تا آنجا که می فرماید: " و ما تفرقوا الا من بعد ما جائهم العلم بغیا بینهم."

بنا بر این نمی توان در خصوص این مساله نسبت به عموم ملت مسیح حکم یک جا و کلی کرد، برای اینکه بین مردم عامی آنها و علمایشان فرق است، همه شان دارای کفر حقیقی که برگشتن آن به استضعاف نباشد نیستند، و کفری که عبارت باشد از انکار توحید و تکذیب آیات خدا، مخصوص است به علمای آنها، و مابقی مستضعف و عوامند، و خداوند در بسیاری از آیات کسانی را که کفر بورزند و آیات خدای را تکذیب کنند به خلود در آتش تهدید کرده، از آن جمله می فرماید:" و الذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئک اصحاب النارهم فیها خالدون." و همچنین آیات دیگر .

(۲)

شریکان عذاب

شریکان عذاب و دعوای آنها

۱- آیه ۳۵ سوره سبا المیزان ج : ۱۶ ص : ۵۷۸

۲- آیه ۷۲ سوره مائده المیزان ج : ۶ ص : ۱۰۱

-" وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ یَتَساءَلُونَ،

-بعضی به بعضی رو می کنند و از یکدیگر پرسش می کنند...."

این آیه حکایت مخاصمه تابعین و متبوعین است که در روز قیامت با یکدیگر دارند، این عده از آن عده می پرسند که شما متبوعین و رؤسا چرا ما را به کفر کشاندید و آن عده در پاسخ می گویند: شما چرا به حرف ما گوش دادید، مگر ما شما را مجبور کردیم؟

" فانهم یومئذ فی العذاب مشترکون...یستکبرون،" می فرماید: تابعین و متبوعین هر دو در عذاب شریکند، برای اینکه در ظلم شرکت داشتند و یکدیگر را بر جرم کمک می کردند، و هیچ یک بر دیگری مزیت نداشتند.

(۱)

تخاصم تابعان و متبوعان دوزخی

-" هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَّعَکُمْ لا مَرْحَبَا بِهِمْ إِنهُمْ صالُوا النَّار،

-این فوج انبوه که با خود می بینید پیروان شما پیشوایانند، در پاسخ می گویند: مرحبا برایشان مباد، چون بطور قطع داخل آتش خواهند شد."

این آیه تخاصم تابعان و متبوعان دوزخی را که از طاغیان بودند حکایت می کند. جمله " هذا فوج مقتحم معکم- این فوج انبوه که با خود می بینید پیروان شما پیشوایانند! " خطابی است از ناحیه خدای تعالی به متبوعین، و کلمه هذا اشاره به فوجی از تابعین است که دنبال متبوعین به دوزخ می روند، و کلمه مقتحم به معنای داخل شدن به سختی و دشواری است .

(۲)

تخاصم جهنمیان درباره رستگاری مؤمنان

-" وَ قَالُوا مَا لَنَا لا نَرَی رِجَالاً کُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الأَشرَارِ،

-أَتخَذْنَهُمْ سِخْرِیاًّ أَمْ زَاغَت عَنهُمُ الأَبْصر،

۱- آیه ۲۷تا۳۲ سوره صافات المیزان ج : ۱۷ ص : ۲۰۰

۲- آیه ۵۹ تا ۶۱ سوره ص المیزان ج : ۱۷ ص : ۳۳۴

-إِنَّ ذَلِکَ لحَقٌّ تخَاصمُ أَهْلِ النَّار،

-و گفتند چه می شود ما را که نمی بینیم مردانی را که همواره از اشرارشان می پنداشتیم؟

-آیا آنان را به خطا مسخره گرفته بودیم یا چشمهایمان به آنان نمی افتد؟

-این است به حقیقت تخاصم اهل آتش.»

« ان ذلک لحق تخاصم اهل النار،» بیان می کند که این تخاصم اهل دوزخ امری است ثابت و واقع شدنی که هیچ تردیدی در وقوعش نیست، چون در حقیقت تخاصم آن روزشان کشف و ظهور ملکاتی است که دلهایشان در دنیا، در اثر ممارست در تنازع و تشاجر کسب کرده است.

(۱)

محاجه ضعفاء آل فرعون با مستکبرین در آتش

-« ... وَ حَاقَ بِئَالِ فِرْعَوْنَ سوءُ الْعَذَابِ، النَّارُ یُعْرَضونَ عَلَیهَا غُدُوًّا وَ عَشِیًّا وَ یَوْمَ تَقُومُ الساعَهُ أَدْخِلُوا ءَالَ فِرْعَوْنَ أَشدَّ الْعَذَاب،

-وَ إِذْ یَتَحَاجُّونَ فی النَّارِ فَیَقُولُ الضعَفَؤُا لِلَّذِینَ استَکبرُوا إِنَّا کُنَّا لَکُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا نَصِیباً مِّنَ النَّار،

- ... و بدترین عذاب متوجه آل فرعون شد، آتشی که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند تا قیامت به پا شود و چون به پا شد گفته می شود ای آل فرعون داخل شدیدترین عذاب شوید،

-همان روزی که در آتش با یکدیگر بگو مگو می کنند ضعفاء به گردنکشان می گویند ما در دنیا پیرو شما بودیم حال آیا امروز می توانید مقداری از این عذاب آتش را از ما برگردانید؟»

عذاب سوء بر آل فرعون وقتی نازل شد که در آتش محاجه می کردند و ضعفای ایشان به اقویای متکبر می گویند: ما در دنیا تابع شما بودیم، حال آیا می توانید کاری برای ما بکنید و مقداری از این آتش و عذاب را از ما بردارید؟

این سخن از ایشان در حقیقت ظهور ملکه تملقی است که در دنیا نسبت به اقویا و بزرگان خود داشتند که در هر شدتی به آنها پناهنده می شدند، نه به خدای تعالی و گرنه اگر ظهور قهری آن ملکه نباشد، چگونه چنین درخواستی می کنند، با اینکه می دانند که خود اقویا گرفتارترند.

از اینگونه ظهورها نظائری در قرآن کریم از مردم دوزخ حکایت شده، مثل اینکه در آنجا همان دروغگویی دنیا را از سر می گیرند و سوگند دروغ می خورند، و کارهایی که کرده اند حاشا می کنند و یکدیگر را تکذیب می نمایند و از این قبیل

اظهارات که همه از باب ظهور ملکات دنیوی است .

" قال الـذین اسـتکبروا انا کل فیها ان الله قد حکم بین العباد،" این آیه پاسـخی است که اقویا به ضـعفا می دهند، حاصـلش این است که: امروز روز جزا است، نه روز عمـل، امروز همه اسـباب از تاثیر افتاده انـد، آن خیالهایی که ما در دنیا در باره خود می کردیم و خود را قوی و نیرومنـد می پنـداشتیم همه بیهوده شـد، امروز حال ما و حال شـما یکی است، چون می بینید که هر دو طایفه در آتشیم.

۱- آیه ۶۲ تا ۶۴ سوره ص المیزان ج : ۱۷ ص : ۳۳۵

-« ان الله قد حکم بین العباد!»

(۱)

آیا امکانی برای خروج از جهنم نیست؟

-" فَهَلْ إِلی خُرُوجٍ مِّن سبِیلٍ،

-آیا راهی برای بیرون شدن از آتش هست؟ "

می گویند می خواهیم ما از دوزخ خارج بشویم، به هر طریق و هر قسم خروج که باشد راضـی هستیم. این خود دلالت دارد بر نهایت درجه فشار و ناراحتی، اما هیچ راهی به سوی خروج ندارند، چون روز قیامت روزی است که تمامی درها به روی کفار بسته می شود و تمامی سبب ها از کار می افتد، و دیگر سببی نمی ماند، که امید آن رود که اثر کند و ایشان را از عذاب خلاص سازد.

" ذلکم بانه اذا دعی الله وحده کفرتم و ان یشرک به تؤمنوا ...

این عذاب شما بدان جهت است که وقتی خدا به تنهایی خوانده می شد کفر می ورزیدید، و چون به وی شرک ورزیده می شد به آن ایمان می آوردید، پس حکم تنها از آن خدای بلند مرتبه بزرگ است: فَالحُکْمُ للَّهِ الْعَلیّ ِ الْکَبِیرِ! "

(۲)

حسرت مجرمین و گمراهان در جحیم

-« وَ مَا أَضلَّنَا إِلا الْمُجْرِمُونَ، فَمَا لَنَا مِن شفِعِینَ، وَ لا صدِیقٍ حَمِیم،

- فَلَوْ أَنَّ لَنَا کَرَّةً فَنَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِین،

-ما را گمراه نکردند مگر مجرمان،

-و اکنون نه شفیعانی داریم، و نه دوستانی صمیمی،

-کاش بازگشتی داشتیم و مؤمن می شدیم.»

این سخن را اهل دوزخ به عنوان حسرت می گویند، حسرت از اینکه نه رفیق دلسوزی دارند، که ایشان را شفاعت کند و نه دوستی که به دادشان برسد.

اینکه خـدای تعـالی از زبـان آنهـا فرمود:« مـا از شافعان هیـچ کس نـداریم،» اشاره است به اینکه در آن روز شافعانی هسـتند و گرنه، هیـچ نکته ای در کـار نبود که اقتضـاء کنـد شـافع را به لفـظ جمع بیاورد، بلکه جا داشت بفرمایـد ما شافع نـداریم. و در روایت هم آمـده که این سـخن را وقتی از در حسـرت می گوینـد که می بیننـد ملائکه و انبیـاء و بعضـی از مؤمنین دیگران را شفاعت می کنند.

« فَلَوْ أَنَّ لَنا کَرَّةً فَنَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِین،» در این جمله مشـرکین آرزو می کننـد که ای کاش به دنیا برگردند و از مؤمنین باشـند تا به آن سعادتی که مؤمنین رسیدند ایشان نیز برسند.

(۳)

درخواست تخیف عذاب از طریق خازنان جهنم

۱- آیه ۴۷ و ۴۸ سوره غافر(مؤمن) المیزان ج : ۱۷ ص : ۵۰۹

۲- آیه ۱۱ و ۱۲ سوره غافر(مؤمن) المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۷۴

۳- آیه ۹۶و۹۹سوره شعرا المیزان ج : ۱۵ ص : ۴۰۶

-" وَ قالَ الَّذِینَ فی النَّارِ لِخَزَنَهِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّکُمْ یخَفِّف عَنَّا یَوْماً مِّنَ الْعَذَابِ،

-و همه آنها که در آتشند به خازنان دوزخ می گویند پروردگارتان را بخوانید یک روز هم که شده عذاب را بر ما تخفیف دهد."

این آیه شریفه حکایت گفتگوی دوزخیان با خازنان جهنم است، که خدای سبحان آن را دنبال داستان آل فرعون آورده است. و اگر دوزخیان از خازنان جهنم التماس دعا می کنند، چون از استجابت دعای خود مایوسند.

گفتند: خودتان دعا کنید و در ضمن متوجهشان کردند که دعایشان مستجاب نیست . " و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال! "

چرا دعای کافر مستجاب نمی شود؟ برای اینکه باید اولا دعا، دعا و طلب حقیقی باشد، نه بازی و شوخی، و ثانیا ارتباط آن حقیقتا به خدا باشد، یعنی دعا کننده تنها از خدا حاجت بخواهد و در این خواستنش از تمامی اسبابهایی که به نظرش سبب هستند منقطع گردد .

و کسی که به عذاب آخرت کفر می ورزد و آن را انکار می کند، و حقیقت آن را می پوشاند، نمی تواند رفع آن را به طور جدی از خدا بخواهد، و چگونه می تواند چنین توسلی جدی داشته باشد؟ با اینکه در دنیا آن را کسب نکرده بود- دقت بفرمایید!

(۱)

نومیدی مجرمین از رهائی و تخفیف عذاب دائمی جهنم

-" إِنَّ الْمُجْرِمِینَ فی عَذَابِ جَهَنَّمَ خَلِدُونَ،

-لا یُفَترُ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِیهِ مُبْلِسونَ،

-به درستی مجرمین در عذاب جهنم جاودانند،

-و هیچ تخفیفی برایشان نیست، و برای همیشه از نجات مایوسند."

می فرماید: مجرمین که در عذاب جهنم قرار دارند از رحمت خدا و یا از بیرون شدن از دوزخ نومیدند.

" و ما ظلمناهم و لکن کانوا هم الظالمین- ما به ایشان ستم نکرده ایم و لیکن خودشان ستمکاران بودند!" برای اینکه خدای تعالی تنها جزای اعمالشان را به ایشان داده پس این خودشان بودند که به خود ستم کردند، و نفس خویش را با اعمال زشت به شقاوت و هلاکت افکندند.

(۲)

درخواست ماکثون از مالک یا دربان جهنم

-" إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فی عَذَابِ جَهَنَّمَ خَلِدُونَ،

-لا يُفَترُ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِيهِ مُبْلِسونَ،

۱- آیه ۴۹ سوره غافر(مؤمن) المیزان ج : ۱۷ ص : ۵۱۰

۲- آیه ۷۴ و۷۵ سوره زخرف المیزان ج : ۱۸ ص : ۱۸۴

-وَ مَا ظَلَمْنَهُمْ وَ لَكِن كانُوا هُمُ الظلِمِين،

-وَ نَادَوْا يَمَلِك لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّک قَالَ إِنَّكم مَّكِثُونَ !

-به درستی مجرمین در عذاب جهنم جاودانند،

- و هیچ تخفیفی برایشان نیست، و برای همیشه از نجات مایوسند.

-و ما به ایشان ستم نکردیم لیکن خودشان ستمگر بودند،

-و ندا کردند که هان ای مالک دوزخ پروردگار خود را بخوان تا مرگ ما را برساند، می گوید: نه، شما دیگر مرگ ندارید، و همیشه زنده اید! "

مجرمین، مالک دوزخ را خطاب می کنند و آنچه را که باید از خدا بخواهند از او می خواهند، و این بدان جهت است که اهل دوزخ محجوب از خدا هستند، همچنان که در جای دیگر فرموده:" کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون،" و نیز فرموده:" قال اخسئوا فیها و لا تکلمون!"

مجرمین از مالک دوزخ درخواست می کنند که او از خدا درخواست کند که مرگشان را برساند. منظور مجرمین از این مرگ معدوم شدن و باطل محض گشتن است تا شاید به این وسیله از عذاب الیم و شقاوتی که دارند نجات یابند.

" قال انکم ماکثون!" یعنی مالک به ایشان می گوید: نه، شما در همین زندگی شقاوت بار و در این عذاب الیم خواهید بود!

" لقد جئناکم بالحق و لکن اکثرکم للحق کارهون،" مالک دوزخ از زبان ملائکه - که خود او نیز از آنها است - می گوید: ما در دنیا برایتان حق را آوردیم، اما شما از حق کراهت داشتید! منظور از اینکه فرمود از حق کراهت داشتید، کراهت بحسب طبع ثانوی است که در اثر ارتکاب پی در پی گناهان در آدمی پیدا می شود، چون هیچ بشری نیست که بر حسب طبع خدادادی و فطرت اولیش از حق کراهت داشته باشد، زیرا خدای تعالی فطرت بشر را بر اساس حق نهاده است. از آیه مورد بحث این نکته استفاده می شود که ملاک در سعادت بشر تنها و تنها پذیرفتن حق، و ملاک در شقاوتش رد کردن حق است.

(۱)

دارالبوار، کیفر جهنمی طاغوتها و پیروانشان

-" أَ لَمْ تَرَ إِلى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَت اللَّهِ كُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ،

-جَهَنَّمَ يَصلَوْنَهَا وَ بِئْس الْقَرَارُ،

-وَ جَعَلُوا للَّهِ أَندَاداً لِّيُضِلَّوا عَن سبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكمْ إِلی النَّارِ،

-مگر آن کسانی را که نعمت خدا را تغییر داده و قوم خویش را به دار البوار کشاندند ندیدی ؟،

-دار البوار جهنمی است که وارد آن می شوند و بد قرارگاهیست،

-آنها برای خدا مانندهایی قرار دادند تا مردم را از راه وی گمراه کنند، بگو از زندگی دنیا بهره گیرید اما سرانجام کار شما به سوی آتش دوزخ است."

آیه:" الم تر الی الذین بدلوا نعمه الله کفرا،" وضع طاغوتها، یعنی پیشوایان ضلالت امتهای گذشته و امت اسلام را بیان می کند، به دلیل اینکه می فرماید: " و احلوا قومهم دار البوار - سرانجام کار قوم خود را به هلاکت کشانیدند،" که به خوبی اشعار دارد که اینها افرادی متنفذ بودند،

۱- آیه ۷۴ تا ۷۸ سوره زخرف المیزان ج : ۱۸ ص : ۱۸۴

که از آنها شنوایی داشتند.

و لازمه به هلاکت کشانـدن قوم، این است که خود را هم به هلاکت کشانـده باشـند، چون پیشوای ضـلالت بودنـد. و پیشوای ضلالت معلوم است که هم خود و هم دیگران را به گمراهی می کشاند، و دیگران او را در ضلالتی که دارد پیروی می کنند.

" جهنم یصلونها و بئس القرار،" این جمله دار البوار را معنا می کند.

آیه شـریفه شامـل تمـامی پیشوایان ضـلالت، که قوم خود را به گمراهی و دار البوار کشانـده و می کشاننـد می شود. و مراد از حلول دادن در دار البوار، جای دادن آنان در آتش شـقاوت و بـدبختی است نه کشـته شدن در دنیا، و حتی آیه، آنهایی را هم که هنوز کشته نشده اند و نمرده اند و به آتش دوزخ نرفته اند، شامل می شود.

(۱)

اصحاب شمال در جهنم

-" وَ أَصحَب الشمَالِ مَا أَصحَب الشمَالِ، فی سمُومٍ وَ حَمِیم،

-وَ ظِلّ ٍ مِّن یحْمُومٍ، لا بَارِدٍ وَ لا کَرِیمٍ،

-و اما اصحاب شمال چه اصحاب شمالی؟

-که در آتشی نافذ و آبی جوشان،

-و در سایه ای از دود سیاه قرار دارند،

-که نه خنکی دارد، و نه سودی می بخشد."

اگر اصـحاب مشـئمه در آیات قبل را در این آیات اصـحاب شـمال خواند، برای این بود که اشاره کند به اینکه اصحاب مشئمه در قیامت نامه های اعمالشان به دست چپشان داده می شود.

" فی سـموم و حمیم و ظل من یحموم لا بارد و لا کریم،" سـموم به معنای حرارت آتش است که در مسام بدن فرو رود. حمیم به معنای آب بسیار داغ است، و تنوین در آخر سموم و حمیم عظمت آن دو را می رساند.

کلمه یحموم به معنـای دود سیاه است، و ظـاهرا دو کلمه" لا بارد و لا کریم،" دو صـفت باشـد برای ظل نه برای یحموم، چون ظل است که از آن انتظار برودت می رود، و مردم بـدان جهت خود را به طرف سایه می کشانند، که خنک شوند، و استراحتی کنند و هرگز از دود انتظار برودت ندارند، تا بفرماید یحمومی که نه خنک است و نه کریم .

" انهم کانوا قبل ذلک مترفین،

چون ایشان قبل از این در دنیا عیاش و طاغی بودند."

این آیه علت استقرار اصحاب شمال در عذاب را بیان می کند، و اشاره با کلمه ذلک به همان عذاب آخرتی است که قبلا ذکر کرده بود، و اتراف و مترف به معنای آن است که نعمت، صاحب نعمت را دچار مستی و طغیان کند، کسی که نعمت چنینش کند می گویند او اتراف شده، یعنی سرگرمی به نعمت آنچنان او را مشغول کرده که از ماورای نعمت غافل گشته، پس مترف بودن انسان به معنای دل بستگی او به نعمت های دنیوی است، چه آن نعمتهایی که دارد،

۱- آیه۲۸تا۳۰ سوره ابراهیم المیزان ج : ۱۲ ص : ۷۹

و چه آنهایی که در طلبش می باشد، چه اندکش و چه بسیارش .

این را بدان جهت گفتیم که دیگر اشکال نشود به اینکه بسیاری از اصحاب شمال از متمولین و دارای نعمت های بسیار نیستند، چون نعمت های الهی همه در داشتن مال خلاصه نمی شود، مال یکی از آن نعمت ها است، و آدمی غرق در انواع نعمت های خدایی است، ممکن است مردی تهی دست به یکی دیگر از آن نعمت ها دچار طغیان بشود .

و به هر حال معنای آیه این است که: اگر گفتیم ما اصحاب شمال را به فلان عذاب گرفتار می کنیم، علتش این است که آنان قبل از این در دنیا دچار طغیان بودند، و به نعمت های خدا اتراف شده بودند.

" و کانوا یصرون علی الحنث العظیم

و بر شکستن سوگند محکم و عظیم، اصرار می ورزیدند،"

کلمه حنث به معنای شکستن عهد و پیمان مؤکد به سوگند است، و اصرار در شکستن چنین عهدی به این است که: به این عمل ناستوده همچنان ادامه دهد، و به هیچ وجه دست از آن برندارد .

و شاید این معنا از سیاق استفاده بشود که اصرار بر حنث عظیم عبارت است از اینکه استکبار از پرستش و بندگی پروردگار خود دارند، عبادتی که بر حسب فطرت بر آن پیمان بسته بودند، و در عالم ذر بر طبق آن میثاق داده بودند و در عین سپردن چنین پیمانی فطری غیر پروردگار خود را اطاعت کنند، و این پیمان شرک مطلق است.

" و کانوا یقولون ء اذا متنا و کنا ترابا و عظاما ء انا لمبعوثون او اباؤنا الأولون،

و بارها می گفتند آیا اگر بمیریم و خاک و استخوان شویم دوباره زنده و مبعوث می گردیم، آیا پدران گذشته ما نیز مبعوث می شوند؟ "

سخنی است از منکرین معاد که ریشه و اساسی به جز استبعاد ندارد، و به همین علت استبعاد حشر خود را با حشر پدران خود تاکید کردند، چون حشر پدران پوسیده به نظر آنان بعیدتر است.

" قل ان الأولین و الاخرین لمجموعون الی میقات یوم معلوم،

بگو انسانهای اولین و آخرین، به طور قطع برای اجتماع در میقات روزی معلوم جمع خواهند شد ."

در این آیه خدای تعالی به رسول گرامی خود دستور می دهد از استبعاد آنان نسبت به معاد پاسخ داده، آن را تثبیت کند، و آنگاه به ایشان خبر دهد که در روز قیامت چه زندگیی دارند، طعام و شرابشان چیست؟ طعامشان زقوم و شرابشان حمیم است.

و حاصل پاسخ این است که: اولین و آخرین هر دو دسته به سوی میقات روزی معلوم جمع می شوند، و اینکه بین خود و اولین فرق گذاشتند بعث خود را امری بعید و بعث آنان را بعیدتر دانستند صحیح نیست.

و کلمه میقات به معنای وقت معینی است، که امری را با آن تحدید کنند، و منظور از یوم معلوم روز قیامت است که نزد خدا معلوم است.

" ثم انكم ايها الضالون المكذبون لاكلون من شجر من زقوم فمالئون منها البطون،

آنگاه شما ای گمراهان تکذیب گر، از درختی از زقوم خواهید خورد،

و شکم ها را از آن پر خواهید ساخت."

این آیات تتمه کلامی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم مامور بوده با منکرین معاد در میان بگذارد، و در این آیات از مآل کار آنان در روز قیامت و وضعی که آن روز دارند، و طعام و شرابی که دارند خبر می دهد.

و اگر آنان را به خطاب ضالین و مکذبین مخاطب کرد، برای این بود که به علت شقاوت و ملاک خسرانشان در روز قیامت اشاره کرده باشد، و آن ملاک این است که: ایشان از طریق حق گمراه بودند، و این گمراهی در اثر استمراری که در تکذیب و اصراری که بر حنث داشتند در دلهایشان رسوخ کرده، و اگر تنها گمراه بودند و دیگر تکذیب نمی داشتند، امید آن می رفت که نجات یابند، و هلاک نگردند اما دردشان تنها گمراهی نبود.

می فرماید: سپس شما ای گمراهان تکذیب کننده از درختی از زقوم خواهید خورد، و شکمها از آن پر خواهید کرد.

" فشاربون علیه من الحمیم فشاربون شرب الهیم،

و آنگاه از آب جوشان متعفن روی آن خواهید نوشید. پس از آن باز هم خواهید نوشید، آنچنان که شتر هیماء و دچار بیماری استسقاء می نوشد و رفع عطش می کند."

این جمله آخرین جمله ای است که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلّم مامور شد کفار را به آن مخاطب سازد.

-" هذا نزلهم یوم الدین!

-این است پذیرایی از ایشان در روز دین، یعنی روز جزا ! "

کلمه نزل به معنای هر خوردنی و نوشیدنی است که میزبان به وسیله آن از میهمان خود پذیرایی می کند و حرمتش را پاس می دارد.

می فرماید: تازه همه اینها پذیرایی ابتدایی ورودشان به قیامت است. اینکه عذاب آماده شده آنان را، پذیرایی خوانده، نوعی طعنه زدن است.

(۱)

محیط طبیعی جهنم و آتش دوزخ

محیط طبیعی جهنم

ابواب یا طبقات هفتگانه جهنم

۱- آیه ۴۱ تا ۵۶ سوره واقعه المیزان ج ۱۹ ص ۲۱۴

-" وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِين،

-لَهَا سبْعَةُ أَبْوَبٍ لِّكلّ ِ بَابٍ مِّنهُمْ جُزْءٌ مَّقْسومٌ،

-و بدرستی جهنم وعده گاه همه آنان است،

-جهنم که دارای هفت در است و برای هر دری جزئی از ایشان اختصاص یافته."

جهنم آن محلی است که وعـده خـدا به « پیروان ابلیس » عملی می شود و در آنجـا عـذابشان می کنـد: « لاملان جهنم منک و ممن تبعک منهم اجمعین! »

« لها سبْعَةُ أَبْوَبٍ لِّكلّ ِ بَابٍ مِّنهُمْ جُزْءٌ مَّقْسومٌ،» خدای سـبحان نه در این آیه و نه در هیچ جای کلام خود، بیان ننموده که مراد از این ابواب- درهـا — چیست؟ آیـا ماننـد درهای خانه و چهار دیواری است که در آنجا داخل می شونـد و همه واردین را در یک عرصه جمع می کند؟ و یا طبقات و درکات مختلفی است که از نظر نوع عذاب، و شدت آن با هم تفاوت دارند.

اسـتعمال کلمه بـاب در هر دو معنـا متـداول است و بعیـد نیست از آیـات متفرقه در قرآن که در بـاره آتش دوزخ آمـده معنای دومی اسـتفاده شود، مانند آیه:" و سیق الذین کفروا الی جهنم زمرا حتی اذا جاؤها فتحت ابوابها - تا آنجا که می فرماید - قیل ادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها،" و آیه:" ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار،" و همچنین آیاتی دیگر.

مؤیـد این احتمال فقره دوم آیه مورد بحث است که می فرمایـد:" لکل باب منهم جزء مقسوم - از ایشان برای هر دری قسـمتی است تقسیم شده،" چون ظاهر آن این است که خود جزء تقسیم شده بر درها است، و این وقتی معنای صحیح می دهد که باب به معنای طبقه باشد نه در ورودی.

و بنـا بر این، معنـای هفت در داشـتن جهنم این می شود که هفت نوع عـذاب دارد، و هر نوع آن به مقتضای واردین برای خود چند قسم دارد.

و این مطلب خالی از دلالت بر این معنا نیست که گناهانی که مستوجب آتش

است هفت قسم، و طرقی که آدمی را به هر یک از آن گناهان می کشاند نیز چند قسم است، و در صورتی که آیه شریفه چنین دلالتی داشته باشد مؤید روایاتی خواهد بود که در باره طبقه بندی عذابهای دوزخ آمده است.

(۱)

توضیحی بر ابواب هفتگانه دوزخ در روایات

در روایات اسلامی، در مجمع البیان، در ذیل آیه « لها سَبْعَةُ أَبْواَبٍ » گفته است: در معنای این آیه دو قول است، یکی روایتی است که از علی، امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: جهنم که هفت در دارد بدین جهت است که هفت طبقه دارد، هر طبقه روی طبقه دیگر قرار گرفته است. آنگاه برای مجسم کردن مطلب، دست های خود را روی هم گذاشت، و فرمود: همین طور روی همند و خدای تعالی بهشت را همکف زمین قرار داده و آتش دوزخ را روی هم، که از همه پایین تر جهنم است، و طبقه دوم آن لظّی و سومش حطمه و چهارمش سقر و پنجمش جحیم و ششمش سعیر و هفتمش هاویه است.

(۲)

نوع ابواب جهنم مناسب با نوع اعمال

-" فَادْخُلُوا أَبْوَب جَهَنَّمَ خَلِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْس مَثْوَى الْمُتَكَبِرِينَ،

-از درهای جهنم درون شوید و جاودانه در آن باشید که جایگاه متکبران بسیار بد است."

خطاب در این آیه به مجموع متکبرین(کافرین) است، نه یک یک آنان، و می فرماید: یک یک شما از دری از درهای جهنم که مناسب کرده هایتان است وارد شوید.

(۳)

درکات تقسیم شده برای هر گروه

-" ادْخُلُوا أَبْوَب جَهَنَّمَ خَلِدِينَ فِيهَا ...

-به ابواب دوزخ داخل شوید در حالی که بیرون شدن برایتان نیست ...."

مراد از ابواب جهنم درکات آنست.

" ادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها، " یعنی داخل درهای جهنم شوید که برایتان تقسیم کرده اند، در حالی که در آن جاودانه باشید.

(۴)

طبقه زیرین جهنم، محل انباشت منافقین و کافرین

۱- آیه ۴۳ و ۴۴ سوره حجر المیزان ج : ۱۲ ص : ۲۵۰

۲- المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۵۶

۳- آیه ۲۹ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۳۴۲

۴- آیه ۷۶ سوره غافر(مؤمن) المیزان ج : ۱۷ ص : ۵۳۳

-" ... إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَفِقِينَ وَ الْكَفِرِينَ فی جَهَنَّمَ جَمِيعاً،

-... إِنَّ المُنَفِقِينَ فی الدَّرْكِ الأَسفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَن تجِدَ لَهُمْ نَصِيراً،

-... بدانید که خدا کافران و منافقان را در جهنم با هم جمع خواهد آورد،

-... منافقان در طبقه زیرین جهنمند و هرگز برایشان یاوری نخواهی یافت."

در آتش دوزخ مراتبی مختلف برای ساکنان آن هست، بعضی در سافلند و بعضی در اسفل (سافل تر) و ناگفته پیدا است که به حسب اختلاف این مراتب شکنجه ها نیز مختلف می شود که خدای عز و جل این عذابهای مختلف را درکات نامیده است.

خدای تعالی در آخرت منافقین و کفار را در یک جا یعنی در جهنم جمع خواهد کرد و در گودترین درک های آتش سکنایشان خواهد داد و رابطه بین آنان و هر نصیر و یاوری را که بتواند یاریشان کند و هر شفیعی را که بتواند شفاعتشان کند قطع خواهد کرد.

(۱)

سقر، درکه ای هراس آور با نوزده مأمور

-" سأُصلِيهِ سقَرَ، وَ مَا أَدْرَاك مَا سقَرُ،

-لا تُبْقِى وَ لا تَذَرُ، لَوَّاحَةٌ لِّلْبَشر، عَلَيهَا تِسعَةَ عَشر،

-و من به زودی اورا به سقر در می آورم، و تو چه می دانی که سقر چیست؟

-نه چیزی باقی می گذارد و نه فردی را از قلم می اندازد،

-سیاه کننده بشره پوست است، و نوزده فرشته بر آن موکل است."

سقر در عرف قرآن یکی از نامهای جهنم و یا درکه ای از درکات آن است. جمله " و ما أدریک ما سقر" به این منظور آورده شده که بفهماند سقر بسیار مهم و هراس آور است.

" لا تبقی و لا تذر،" آیه مقید نکرده که سقر چه چیزی را باقی نمی گذارد و رها نمی کند، اقتضا دارد که مراد از آن را این بگیریم که سقر هیچ چیزی از آنچه او به دست آورده باقی نمی گذارد و همه را می سوزاند و احدی را هم از آنهایی که در آن می افتند از قلم نینداخته همه را شامل می شود، به خلاف آتش دنیا که بسیار می شود بعضی از چیزها که در آن می افتد نمی سوزاند، و اگر مثلا انسانی در آن بیفتد پوست ظاهری و صفات جسمیش را می سوزاند، و به روح او و صفات روحیش

نمی رسد اما سقر احدی از کسانی که در آن می افتند باقی نمی گذارد بلکه همه را فرا می گیرد، زیرا خداوند فرموده:" تدعوا من ادبر و تولی،" و وقتی آنها را فرا گرفت چیزی از روح و جسمشان را باقی نمی گذارد

۱- آیه ۱۴۰ و ۱۴۵ سوره نساء المیزان ج : ۵ ص : ۱۹۲

بلکه همه را می سوزاند همچنان که فرموده:" نار الله الموقده التی تطلع علی الافئده ."

ممکن هم هست منظور این باشد که احدی را زنده نمی گذارد، و احدی را نمی میراند، در این صورت در معنای آیه زیر خواهد بود که می فرماید:" الذی یصلی النار الکبری ثم لا یموت فیها و لا یحیی ."

" لواحه للبشر،" کلمه لواحه به معنای دگرگون کردن رنگ چیزی به سیاهی است. می فرماید: یکی دیگر از خصوصیات سقر این است که رنگ بشره بدنها را دگرگون می سازد.

" علیها تسعه عشر،" یعنی بر آن - سقر - نوزده نفر موکلند، که عهده دار عذاب دادن به مجرمینند.

و هر چند مطلب را مبهم گذاشته و نفرموده که از فرشتگانند و یا غیر فرشته اند، لیکن از آیات قیامت و مخصوصا تصریح آیات بعدی استفاده می شود که از ملائکه اند .

(۱)

حصار جهنم

-". . . وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْکَفِرِینَ حَصِیراً،

- . . . و جهنم را زندان کافران قرار داده ایم."

ما جهنم را برای کافران حصیر و محلی محصور قرار می دهیم تا نتوانند از آن خارج شوند .

(۲)

بستر جهنم !

-" جَهَنَّمَ یَصلَوْنهَا فَبِئْس المِهَادُ،

-جهنمی که حرارتش را خواهند چشید و چه بد بستری است جهنم."

کلمه یصلونها به معنای داخل آتش شدن، و چشیدن حرارت آن است. و یا به معنای تابع آتش شدن است.

" هذا فلیذوقوه حمیم و غساق،" کلمه حمیم به معنای حرارت بسیار زیاد است و کلمه غساق به معنای چرکی است که تعفن بسیار داشته باشد.

" و اخر من شکله ازواج،" شکل هر چیزی عبارت است از چیزی که مشابه آن، و از جنس آن باشد. و کلمه ازواج به معنای

انواع و اقسام است.

۱- آیه ۲۶ تا ۳۰ سوره مدثر المیزان ج ۲۰ ص ۱۳۷

۲- آیه ۸ سوره اسری المیزان ج : ۱۳ ص : ۵۶

این نوع دیگری از جنس حمیم و غساق است که انواع مختلفی دارد و باید آن را بچشند.

(۱)

خانه های داخل آتش

-" ذَلِک جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لهُمْ فِيهَا دَارُ الخُلْدِ جَزَاءَ بمَا كانُوا بِئَايَتِنَا يجْحَدُون،

-این چنین است که کیفر دشمنان خدا آتش است، در شکم آتش خانه ای جاودانه دارند به کیفر اینکه همواره آیات ما را انکار می کردند . "

" لهم فیها دار الخلد - آتش برای آنان خانه ای است جاودانه،" یعنی آتش به همه آنان احاطه دارد، هر یک از ایشان در درون آتش خانه ای مخصوص به خود دارد، که در آن جاودانند.

(۲)

پل صراط، پلی که بر روی جهنم زده شده!

در کتاب معانی از امام صادق علیه السلام روایت آورده که فرمود:

صراط مستقیم، طریق به سوی معرفت خدا است، و این دو صراط است، یکی صراط در دنیا، و یکی در آخرت، اما صراط در دنیا عبارتست از امامی که اطاعتش بر خلق واجب شده، و اما صراط در آخرت، پلی است که بر روی جهنم زده شده، هر کس در دنیا از صراط دنیا به درستی رد شود، یعنی امام خود را بشناسد، و او را اطاعت کند، در آخرت نیز از پل آخرت به آسانی می گذرد، و کسی که در دنیا امام خود را نشناسد، در آخرت هم قدمش بر پل آخرت می لغزد، و به درون جهنم سقوط می کند.

(۳)

عمق دوزخ، و شکنجه ها در جهنم

(از مشاهدات رسول الله«ص» در شب معراج)

فرمود: ... آوازی هول انگیز شنیدم که مرا به وحشت انداخت جبرئیل گفت ای محمد می شنوی؟ گفتم آری، گفت این سنگی است که من هفتاد سال قبل از لب جهنم

۱- آیه ۵۵و ۵۸ سوره ص المیزان ج : ۱۷ ص : ۳۳۴

۲- آیه ۲۷ سوره فصلت المیزان ج : ۱۷ ص : ۵۹۰

۳- آیه ۵ سوره حمد المیزان ج : ۱ ص : ۶۵

به داخـل آن پرتـاب کرده ام الآـن در قعر جهنم جای گرفت و این صـدا از آن بود، اصـحاب می گوینـد به همین جهت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم تا زنده بود خنده نکرد.

(برای مطالعه روایات مربوط به معراج به آیه ۱ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص: ۳ مراجعه شود.)

خازنان و مأموران جهنم

مالک یا دربان جهنم

-« وَ نَادَوْا یَا مَالِک لِیَقْضِ عَلَیْنَا رَبُّک قَالَ إِنَّکم مَّکِثُون،

-و ندا کردند که هان ای مالک دوزخ پروردگار خود را بخوان تا مرگ ما را برساند، می گوید: نه ، شما دیگر مرگ ندارید، و همیشه زنده اید.»

منظور از کلمه مالک همان دربان دوزخ است که در اخبار و روایات عامه و خاصه نیز به این نام نامیده شده است.

(۱)

خازن و مالک جهنم

(از مشاهدات رسول الله«ص» در شب معراج)

فرمود: ... پرسیدم: ای جبرئیل این کیست که این چنین مرا به فزع انداخت؟ گفت: جا دارد که ترسیده شود خود ما هم همگی از او می ترسیم او خازن و مالک جهنم است، و تاکنون خنده نکرده، و از روزی که خدا او را متصدی جهنم نموده تا به امروز روز به روز بر غضب غیظ خود نسبت به دشمنان خدا و گنهکاران- می افزاید، و خداوند به دست او از ایشان انتقام می گیرد.

(برای مطالعه روایات مربوط به معراج به آیه ۱ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص: ۳ مراجعه شود.)

خازنان جهنم

۱- آیه ۷۴ تا ۷۸ سوره زخرف المیزان ج : ۱۸ ص : ۱۸۴

-" وَ قَالَ الَّذِينَ فی النَّارِ لِخَزَنَهِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يخَفِّف عَنَّا يَوْماً مِّنَ الْعَذَابِ،

-و همه آنها که در آتشند به خازنان دوزخ می گوینـد پروردگارتان را بخوانیـد یک روز هم که شـده عذاب را بر ما تخفیف دهد."

این آیه شریفه حکایت گفتگوی دوزخیان با خازنان جهنم است.

(۱)

خازنان: ملائکه تدبیرکننده انواع عذابهای جهنم

-تَكادُ تَمَيزُ مِنَ الْغَيْظِ كلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سأَلهُمْ خَزَنَتهَا أَ لَمْ يَأْتِكمْ نَذِيرٌ ؟

-گویی از شـدت غضب می خواهـد متلاشـی شود هر فوجی که داخـل آن می شود خازنان آتش می پرسـند مگر پیامبری بیم رسان برایتان نیامد؟! "

منظور از خَزَنَه ملائـکه ای است که موکـل بر آتشـند، و انواع عـذابهای جهنم را تـدبیر می کننـد و در باره همانها است که می فرماید:" علیها ملئکه غلاظ شداد،" و نیز می فرماید:" و ما ادریک ما سقر ... علیها تسعه عشر و ما جعلنا أصحاب النار الا ملئکه ".

هر دسته ای که در جهنم ریخته می شونـد و یـا به سوی آن سوق داده می شونـد، ملائکه موکل بر دوزخ و نگهبانان آن از در توبیخ می پرسند: مگر برای شما نذیر، یعنی پیامبری که شما را از چنین عذابی بترساند نیامده؟!

" قالوا بلی قد جائنا نذیر فکذبنا ...،"

این جمله حکـایت پاسـخی است که دوزخیـان به فرشـتگان خـازن دوزخ می دهنـد، و در آن اعـتراف می کننـد به اینکه نـذیر برایشان آمد، و از آتش دوزخ انذارشان کرد، ولی تکذیبش کردند و افترا به او بستند.

دوزخیان در پاسخ فرشتگان می گویند: اگر ما در دنیا رسولان را در نصایح و مواعظشان اطاعت کرده بودیم، و یا حجت حق آنان را تعقل می کردیم امروز در زمره اهل جهنم نبودیم، و همانند ایشان در آتش جاودانه، معذب نمی شدیم.

(۲)

خشونت ملائکه مأمور شکنجه دوزخیان

-" ... عَلَيهَا مَلَئكَهٌ غِلاظٌ شِدَادٌ لا يَعْصونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ،

-... آتشـی که فرشـتگان غلاظ و شداد موکل بر آنند فرشتگانی که هرگز خدا را در آنچه دستورشان می دهد نافرمانی ننموده بلکه هر چه می گوید عمل می کنند.“

۱- آیه ۴۹ سوره غافر(مؤمن) المیزان ج : ۱۷ ص : ۵۱۰

۲- آیه ۶ تا ۸ سوره ملک المیزان ج ۱۹ ص ۵۹۰

می فرماید: بر آتش دوزخ ملائکه ای موکل شده اند تا انواع عذاب را بر سر اهل دوزخ بیاورند، ملائکه ای غلاظ و شداد.

منظور از فرشته غلیظ و فرشتگان غلاظ فرشتگانی است که خشونت عمل دارند، (چون فرشتگان مثل ما آدمیان قلب مادی ندارند تا متصف به خشونت و رقت شوند.)

" لا- یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون،" به منزله تفسیری است برای جمله غلاظ شداد، می فرماید: منظور از غلاظ و شداد این است که فرشتگان نامبرده ملازم آن ماموریتی هستند که خدای تعالی به آنان داده، و غیر از خدا و اوامرش هیچ عامل دیگری از قبیل رقت و ترحم و امثال آن در آنان اثر نمی گذارد، و خدا را با مخالفت و یا رد، عصیان نمی کنند، هر چه را مامور باشند مو به مو اجرا می کنند، بدون اینکه چیزی از خود آنان فوت شود، و یا به خاطر ضعف و خستگی از ماموریت کم کنند، (عذابی که آنان به انسانها می دهند عذابی است که اگر انسانی آن را انجام می داد، می گفتیم فلانی شکنجه گری غلاظ و شدید، و مردی بی رحم و بی شفقت است.)

(۱)

نوزده مأمور سقر، در هراس آورترین درکه جهنم

-" سَأُصلِیهِ سقَرَ، وَ مَا أَدْرَاکَ مَا سقَرُ،

-لا تُبْقِی وَ لا تَذَرُ، لَوَّاحَهٌ لِّلْبَشر، عَلَیهَا تِسعَهَ عَشر،

-و من به زودی اورا به سقر در می آورم، و تو چه می دانی که سقر چیست؟

-نه چیزی باقی می گذارد و نه فردی را از قلم می اندازد،

-سیاه کننده بشره پوست است، و نوزده فرشته بر آن موکل است."

سقر در عرف قرآن یکی از نامهای جهنم و یا درکه ای از درکات آن است. "علیها تسعه عشر،" یعنی بر آن - سقر - نوزده نفر موکلند، که عهده دار عذاب دادن به مجرمینند.

هر چند مطلب را مبهم گذاشته و نفرموده که این نوزده نفر از فرشتگانند و یا غیر فرشته اند، لیکن از آیات قیامت و مخصوصا تصریح آیات بعدی استفاده می شود که از ملائکه اند .

(۲)

ماهیت خازنان جهنم ، و فتنه در تعداد آنها

-" وَ مَـا جَعَلْنَا أَصـحَب النَّارِ إِلا مَلَئكَهً وَ مَا جَعَلْنَا عِـدَّتهُمْ إِلا فِتْنَهً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا... وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّك إِلا هُوَ وَ مَا هِىَ إِلا ذِكْرَى لِلْبَشرِ،

۱- آيه ۶ سوره تحريم الميزان ج ۱۹ ص ۵۶۰

۲- آيه ۲۶ تا ۳۰ سوره مدثر الميزان ج ۲۰ ص ۱۳۷

-و خازنان آتش را جز ملائکه قرار نداده و عدد آنها را جز به منظور آزمایش کفار نیاوردیم . . . و عدد جنود پروردگار تو را کسی جز خود او نمی داند و این جز برای تذکر بشر نیست."

" و ما جعلنا اصحاب النار الا ملئکه،" مراد از اصحاب النار همان خازنان موکل بر دوزخند که عهده دار شکنجه دادن به مجرمینند، و این معنا هم از جمله " علیها تسعه عشر،" در آیه قبلی استفاده می شود و هم جمله" و ما جعلنا عدتهم الا فتنه ...،" به آن شهادت می دهد .

و حاصل معنای آیه این است که: ما اصحاب آتش و موکلین بر آن را از جنس ملائکه قرار دادیم که قادر بر انجام ماموریت خود هستند. همچنان که در جای دیگر فرمود:" علیها ملئکه غلاظ شداد لا یعصون الله ما أمرهم و یفعلون ما یؤمرون،" پس موکلین بر آتش از جنس بشر نیستند تا مجرمین امید آن داشته باشند در برابرشان مقاومت کنند، و از بینشان ببرند.

" و ما جعلنا عدتهم الا فتنه للذین کفروا،" کلمه فتنه به معنای محنت و آزمایش است، می گویند منظور از این جعل، جعل به حسب آگهی دادن است، نه جعل به حسب تکوین، در نتیجه معنای آیه این است که ما از عدد آن ملائکه و اینکه نوزده نفرند به شما خبر ندادیم، مگر برای اینکه همین خبر باعث آزمایش کفار شود.

" لیستیقن الذین اوتوا الکتاب،" یعنی ما برای این گفتیم موکلین بر آتش نوزده فرشته اند که اهل کتاب یقین کنند به اینکه قرآن نازل بر تو حق است، چون می بینند قرآن هم مطابق کتاب آسمانی ایشان است.

" و یزداد الذین امنوا ایمانا،" و نیز برای اینکه مؤمنین به اسلام هم وقتی ببینند که اهل کتاب هم این خبر قرآن را تصدیق کرده اند، ایمانشان زیادتر شود.

معنای مجموع این چند آیه چنین است که: اگر ما از عدد خازنان دوزخ خبر دادیم، برای این بود که مایه آزمایش کفار و باعث یقین اهل کتاب و بیشتر شدن ایمان مؤمنین باشد، البته این نتیجه هم بر آن غایات مترتب می شود که منافقین و کافردلان خواهند گفت: خدا از این مثل چه منظوری داشته؟

خدا چه منظور داشته از اینکه خازنان دوزخ را به صفت تسعه عشر توصیف کرده؟ و خلاصه چطور ممکن است این عده اندک قدرت آن را داشته باشند که تمامی دوزخیان را که اکثر افراد جن و انسند عذاب کنند؟

مضمون آیه" و ما جعلنا عدتهم الا فتنه ...،" و در جمله" و ما یعلم جنود ربک الا هو،" بی اطلاعی غیر خدای تعالی را مقید کرده به قید جنود- که به معنای گروههای فشرده و متراکمی است که خدای تعالی برای اجرای اوامر خود خلقشان کرده - نه خصوص عده

خازنـان دوزخ، در نـتیجه به اطلاقش می فهمانـد که علم به حقیقت آن جنـود، و خصوصـیات خلقتشـان، و عـده نفراتشـان، و اعمالی که انجام می دهنـد، و دقائق حکمتی که در همه این امور نهفته است، مخصوص به خدای تعالی است، و احدی با خدا در آن شـریک نیست، پس هیچ احدی نمی تواند عده آنان را اندک و یا زیاد بشـمارد، و یا در باره خصوصـیات آنان با اینکه جاهل است طعنه ای بزند و اظهار نظری کند .

" و مـا هی الا ذکری للبشـر،" معنای جمله این است که بشـر هیـچ راهی به علم و آگهی از جنود پروردگار تو نـدارد، و اگر ما خود خبر دادیم که خازنان دوزخ نوزده نفرند، برای این بود که مایه تذکر آنان شود، و از آن انذار گیرند.

(۱)

ماهیت آتش جهنم

ماهیت آتش جهنم چیست؟

۱- آیه ۳۱ سوره مدثر المیزان ج ۲۰ ص ۱۳۹

-" إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن تُغْنىَ عَنْهُمْ أَمْوَلُهُمْ وَ لا أَوْلَدُهُم مِّنَ اللَّهِ شيْئاً وَ أُولَئك هُمْ وَقُودُ النَّارِ،

-آنانکه کافر شدند بطور محقق بدانند که اموال و اولادشان به هیچ وجه و از هیچ جهت از خدا بی نیازشان نمی کند و ایشان آری:

-هم ایشانند که آتش افروز دوزخند."

کلمه وَقُود به معنای هر چیزی است که با آن آتش را برافروخته و شعله ور سازند، و این آیه شریفه شبیه آیه:" و اتقوا النار التی وقودها الناس و الحجاره،" و آیه:" انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم، " است، چون در آیه مورد بحث می فرماید انسان آتش افروز دوزخ است، و در دومی می فرماید انسان و سنگ وسیله افروخته شدن دوزخند، و در سومی می فرماید شما و هر چه به جز خدا می پرستید هیزم دوزخید!

کلمه وَقُود را به کلمه نار اضافه کرد برای این بود که انحصار را برساند، و لازمه این حصر این است که تکذیب کنندگان از کفار، اصل در عذاب، و افروخته شدن آتشند، و دیگران به آتش آنان می سوزند.

توضیح: عقاب خدا چنان نیست که از یک جهت معینی به انسان روی بیاورد و در محل معینی گریبان آدمی را بگیرد، و مانند عقاب غیر خدا به شرایط مخصوصی متوجه آدمی بشود، مثلا از بالای سر و یا از پائین و یا در بعضی اماکن به انسان برسد، و انسان بتواند از آن محل یا از آن ناحیه دور گردد، و یا به فرار گذاشته خود را از گزند آن عقاب حفظ کند، بلکه عقاب خدا آدمی را به عمل خود آدمی و به گناهش می گیرد، و چون گناه در باطن آدمی و در ظاهرش هست و از او جدا شدنی نیست، عقاب خدا هم از

او جدا شدنی نیست، و در نتیجه خود انسان وَقُود و آتش افروز دوزخ می شود، و به عبارت دیگر آتش از نهاد خود او مشتعل می گردد و با این فرض دیگر فرار و قرار معنا ندارد، دیگر نه خلاصی تصور دارد، و نه تخفیف، به همین جهت است که خدا خود را شدید العقاب خوانده است.

(۱)

هیزم های جهنم : انسانها و سنگها

-« فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَ لَن تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النَّاس وَ الحِجَارَهُ أُعِدَّت لِلْکَفِرِینَ،

-و اگر نکردید و هرگز نخواهید کرد پس از آتشی که هیزمش مردم و سنگ است و برای کافران مهیا شده بترسید.»

کلمه وَقُود بمعنای آتش گیرانه است، که در قدیم به صورت سنگ و چخماق بود، و در امروز به صورت فندک در آمده، و در آیه مورد بحث تصریح کرده به اینکه: آتش گیرانه دوزخ، انسانهایند، که خود باید در آن بسوزند، پس انسانها هم آتش گیرانه اند، و هم هیزم آن.

و این معنا در آیه:« ثم فی النار یسجرون،» نیز آمده، چون می فرماید: « سپس در آتش افروخته می شوند،» و همچنین آیه:« نار الله الموقده، التی تطلع علی الافئده- آتش افروخته که از دلها سر می زند.»

پس معلوم میشود که انسان در آتشی معذب می شود، که خودش افروخته است.

از این آیه بر می آید: آدمی در جهان دیگر، جز آنچه خودش در این جهان برای خود تهیه کرده چیزی ندارد، همچنانکه از رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلّم هم روایت شده که فرمود: همانطور که زندگی می کنید، می میرید، و همانطور که می میرید ، مبعوث می شوید (تا آخر حدیث.)

و اما کلمه الحِجَارَهُ در جمله:« وَقُودُهَا النَّاس وَ الحِجَارَهُ،» همان سنگهائی است که بعنوان بت می تراشیدند، و می پرستیدند بشهادت اینکه در جای دیگر فرموده: « انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم - شما و آنچه می پرستید هیزم جهنمید!» چون کلمه حصب نیز بهمان معنی وقود است.

(۲)

انسان و سنگ به عنوان آتشگیرانه جهنم

-" یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا قُوا أَنفُسکمْ وَ أَهْلِیکمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاس وَ الحِجَارَهُ عَلَیهَا مَلَئکَهٌ

۱- آیه ۱۰ سوره آل عمران المیزان ج : ۳ ص : ۱۳۶

۲- آیه ۲۴ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۱۳۸

غِلاظٌ شِدَادٌ لا يَعْصونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ،

-يَأَيهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُون،

-هان ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و اهل خود را از آتشی که آتش گیرانه اش مردم و سنگ است حفظ کنید، آتشی که فرشتگان غلاظ و شداد موکل بر آنند فرشتگانی که هرگز خدا را در آنچه دستورشان می دهد نافرمانی ننموده بلکه هر چه می گوید عمل می کنند،

-ای کسانی که کفر ورزیدید! امروز دیگر معذرت نخواهید برای اینکه کیفر شما جز آنچه می کردید چیز دیگری نیست.“

اگر انسانهای معذب در آتش دوزخ را آتش گیرانه دوزخ خوانده، بدین جهت است که شعله گرفتن مردم در آتش دوزخ به دست خود آنان است، همچنان که در جای دیگر فرموده: « ثم فی النار یسجرون،» در نتیجه جمله مورد بحث یکی از ادله تجسم اعمال است.

خدای تعالی می فهماند همین اعمال بد خود شما است که در آن جهان بر می گردد، و آتشی شده به جان خودتان می افتد، آتشی که به هیچ وجه خلاصی و مفری از آن نیست .

(۱)

جنیان هیزم دوزخ

-” وَ أَنَّا مِنَّا الْمُسلِمُونَ وَ مِنَّا الْقَسِطونَ فَمَنْ أَسلَمَ فَأُولَئک تحَرَّوْا رَشداً،

-وَ أَمَّا الْقَسِطونَ فَكانُوا لِجَهَنَّمَ حَطباً،

-و اینکه ما نیز دو طایفه ایم بعضی از ما مسلمانند و بعضی منحرف پس هر کس تسلیم خدا گردد راه رشد را پیش گرفته است،

-و اما منحرفین برای دوزخ هیزم خواهند بود.“

” و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا،“ و اما منحرفین هیزم جهنمند و در دوزخ با سوختن معذب می شوند، جانشان مشتعل می گردد، عینا نظیر منحرفین از انس، که قرآن کریم در باره آنها فرموده: ” فاتقوا النار التی وقودها الناس .... “

(۲)

هیزم های جهنم، و صدای ناله های دوزخیان

-" ... إِنَّكمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصب جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَرِدُون،

-لَوْ كانَ هَؤُلاءِ ءَالِهَةً مَّا وَرَدُوهَا وَ كلٌّ فِيهَا خَلِدُون،

-لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ هُمْ فِيهَا لا يَسمَعُونَ،

-... شما و آنچه به غير خدا می پرستيد همه سوخت دوزخيد و به آن وارد خواهيد شد،

-اگر اينان خدا بودند وارد جهنم نمی شدند اما همگی در آن جاودانند،

-در آنجا ناله ای دارند و در آنجا چيزی نمی شنوند."

۱- آيه ۶ سوره تحريم الميزان ج ۱۹ ص ۵۶۰

۲- آيه ۱۴ و ۱۵ سوره جن الميزان ج ۲۰ ص ۷۰

کلمه حَصب به معنای آتش گیره یا هیزم یا به معنای هر چیزی است که در آتش افکنده شود.

این آیه از خطابهای روز قیامت به کفار است، که در آنها حکم شده به اینکه باید داخل آتش شوند، و در جهنم جاودانه بسر برند.

و جمله " و کل فیها خالدون،" یعنی همه شما و خدایانتان در جهنم جاوید هستید.

" لهم فیها زفیر و هم فیها لا یسمعون،

در آنجا ناله ای دارند و در آنجا چیزی نمی شنوند. "

زفیر صدایی است که در اثر نفس کشیدن به داخل ایجاد می شود. و اگر فرموده: صدای آنرا نمی شنوند به خاطر این است که در دنیا صدای کلمه حق را نمی شنیدند. همچنانکه اگر در آخرت نمی بینند، سزای اعراضشان از دیدن و نظر افکندن به آیات خدا است.

(۱)

گدازه اموال و اندوخته ها در جهنم

-« " یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا إِنَّ کثِیراً مِّنَ الأَحْبَارِ وَ الرُّهْبَانِ لَیَأْکلُونَ أَمْوَلَ النَّاسِ بِالْبَطِلِ وَ یَصدُّونَ عَن سبِیلِ اللَّهِ وَ الَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَب وَ الْفِضهَ وَ لا یُنفِقُونهَا فی سبِیلِ اللَّهِ فَبَشرْهُم بِعَذَابٍ أَلِیمٍ،

- یَوْمَ یحْمَی عَلَیْهَا فی نَارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوَی بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبهُمْ وَ ظهُورُهُمْ هَذَا مَا کنزْتُمْ لأَنفُسِکمْ فَذُوقُوا مَا کُنتُمْ تَکْنِزُونَ،

- ای کسانی که ایمان آورده اید(متوجه باشید که) بسیاری از احبار و رهبان اموال مردم را بباطل می خورند و از راه خدا جلوگیری می کنند و کسانی که طلا و نقره گنجینه می کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی کنند به عذاب دردناکی بشارتشان ده !

–و آن عذاب وقتی است که آن دفینه ها را در آتش سرخ کنند و با آن پیشانیها و پهلوها و پشتهایشان را داغ نهند، و بدیشان بگویند: این است همان طلا و نقره ای که برای خود گنج کرده بودید اکنون رنج آن را بخاطر آنکه رویهم انباشته بودید بچشید."

می فرماید: این عذابی که ما دفینه کنندگان ثروت را از آن بیم دادیم و بر آن تهدیدشان کردیم ، وقوعش در روزی است که در آتش جهنم بر آن پولهای دفینه شده دمیده می شود تا سرخ گردد، آنگاه با همانها پیشانیها و پشت و پهلوی ایشان را داغ می کنند، و در آن موقع به ایشان گفته می شود این همان پولهائی است که برای روز مبادای خود جمع کرده بودید، اینک

همانها را بچشید، زیرا اینها همانها است که امروز به

١- آیه ٩٧ سوره انبیاء المیزان ج : ١۴ ص : ۴

صورت عذاب درآمده و شما را شکنجه می دهد .

و در تفسیر قمی آمده که ابو ذر غفاری در ایامی که در شام بود همه روزه صبح به راه می افتاد و در میان مردم به صدای بلند فریاد می زد: گنجینه داران بدانند که روزی خواهد آمد که آنقدر بر پیشانی و پشت و پهلوهایشان داغ می گذارند که درونهایشان از سوز آن خبردار شود.

مؤلف : طبرسی در مجمع البیان وجه و علت این را که چرا از میان همه اعضا پیشانی و پشت و پهلو ذکر شده از این روایت چنین استفاده کرده است که: منظور از داغ نهادن این است که حرارت آتش را بجوف آنان برسانند، و بهمین جهت پیشانی ایشان را داغ می گذارند تا مغز سرشان بسوزش درآید، و پشت و پهلو را داغ می گذارند تا اندرونشان بسوزد.

کلمه کنز به معنای نگهداری و ذخیره مال و خودداری از این است که در میان مردم جریان پیدا کند و زیادتر شود، و انتفاع از آن عمومی تر گردد، یکی از آن با دادنش منتفع شود، و دیگری با گرفتن آن و سومی با عمل کردن روی آن.

آیه شریفه عموم احتکار کنندگان را به عذاب شدیدی تهدید می کند.

و در جمله:" ولاینفقونها فی سبیل الله،" کنز و احتکار را توضیح می دهد و می فهماند آن احتکاری مبغوض خدا است که مستلزم خودداری از انفاق در راه او باشد، و در مواردی که وظیفه انفاق آن مال در راه خدا است، انسان را از انجام آن منع کند.

و بطوری که از کلام خود خدای تعالی برمی آید انفاق در راه خدا عبارت است از آن انفاقی که قوام دین بر آن است، بطوری که اگر در آن مورد انفاق نشود بر اساس دین لطمه وارد می آید، مانند انفاق در جهاد و در جمیع مصالح دینی که حفظش واجب است، و همچنین آن شؤون اجتماعی مسلمین که با زمین ماندنش شیرازه اجتماع از هم گسیخته می گردد، و نیز حقوق مالی واجبی که دین آن را به منظور تحکیم اساس اجتماع تشریع کرده، پس اگر کسی با وجود احتیاج اجتماع به هزینه، در باره حوایج ضروریش سرمایه و نقدینه را احتکار و حبس کند او نیز از کسانی است که در راه خدا انفاق نکرده و باید منتظر عذابی دردناک باشد، چون او خود را بر خدایش مقدم داشته، و احتیاج موهوم و احتمالی خود و فرزندانش را بر احتیاج قطعی و ضروری اجتماع دینی برتری داده است.

(۱)

آتشخواری پول یتیم خواران

۱- آیه ۳۴و۳۵ سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۳۳۳

ص: ۲۵۰

(از مشاهدات رسول الله«ص» در شب معراج)

فرمود: ... به مردمی برخوردم که آتش در دهانشان می انداختند و از پائینشان بیرون می آمد پرسیدم اینها کیانند گفت اینها کسانی هستند که اموال یتیمان را به ظلم می خورند که در حقیقت آتش می خورند و بزودی به سعیر جهنم می رسند.

(برای مطالعه روایات مربوط به معراج

به آیه ۱ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص: ۳ مراجعه شود.)

آتش دوزخ

آتش دوزخ در اولین دیدار دوزخیان

-" ... وَ أَعْتَدْنَا لِمَن كذَّب بِالساعَةِ سعِيراً،

-إِذَا رَأَتْهُم مِّن مَّكانِ بَعِيدٍ سمِعُوا لها تَغَيُّظاً وَ زَفِيراً،

-وَ إِذَا أُلْقُوا مِنهَا مَكاناً ضيِّقاً مُّقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِك ثُبُورا،

-لا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُوراً وَحِداً وَ ادْعُوا ثُبُوراً كثِيراً،

-... و ما برای هر کس که رستاخیز را دروغ شمارد آتشی افروخته آماده کرده ایم،

-آتشی که چون از مکانی دور به چشمشان رسد غلیان و صفیر هول انگیز آنرا بشنوند،

-و چون دست بسته به تنگنای آن در افتند در آنجا آرزوی هلاکت کنند،

-دیگر هلاکتتان یکی نیست بلکه هلاکت های بسیار بخواهید!"

کلمه " سعیر" به معنای آتشی است پر شعله. و عذاب سعیری که در آیه وعده داده شده، اختصاص به کفار مورد بحث ندارد، بلکه کیفر هر کسی است که معاد را انکار کند، چه این کفار و چه غیر ایشان، و نیز دلالت کند بر اینکه مسبب مهیا کردن جهنم تکذیب ایشان به قیامت است.

" اذا راتهم من مکان بعید سمعوا لها تغیظا و زفیرا." کلمه غیظ به معنای خشم شدید است، و تغیظا به معنای اظهار غیظ است، که گاهی با سروصدا هم توأم است. کلمه زفیر به معنای تردد و آمد و شد نفس است، که با فرو رفتن آن دنده های سینه بالا می آید و با بر آمدنش فرو می نشیند.

و این آیه حال آتش دوزخ را نسبت به آنان وقتی که در روز جزا با آن مواجه می شوند چنین تمثل می کند، که همانند شیر در هنگام دیدن شکار خود فریاد مخصوص خود را در می آورد.

" و اذا القوا منها مکانا ضیقا مقرنین دعوا هنالک ثبورا،" کلمه ثبور به معنای ویل و هلاکت است. کلمه مقرنین به معنای بسته شدن با غل و زنجیر است.

معنای آیه این است که: وقتی در روز جزا کت بسته در جایی تنگ از آتش بیفتند آنجا صدایشان به واویلا بلند می شود، اما واویلایی که نتوان وصفش کرد:

" لاتدعوا الیوم ثبورا واحدا وادعوا ثبورا کثیرا ! "

(۱)

هر شراری چون کاخی از آتش

-" ... انطِلقُوا إِلی ظِلّ ٍ ذِی ثَلَثِ شعَبٍ، لا ظلِیلٍ وَ لا یُغْنی مِنَ اللَّهَب، إِنهَا تَرْمِی بِشرَرٍ کالْقَصر، کَأَنَّهُ جِمَلَتٌ صفْرٌ،

-بروید زیر سایه دودهای آتش دوزخ که دارای سه شعبه است،

-نه آنجا سایه ای خواهد بود و نه از شرار آتش هیچ نجاتی دارند،

-آن آتش هر شراری بیفکند مانند قصری است،

-گویی آن شراره در سرعت و کثرت همچون شتران زرد موی است. "

مفسرین گفته اند: مراد از این ظِلّ ٍ سایه دودی است که از آتش جهنم بالا می رود، همچنان که در جای دیگر فرموده:" و ظل من یحموم."

و نیز در مورد انشعاب آن به سه شعبه گفته اند: این اشاره است به عظمت دود جهنم، چون دود وقتی خیلی متراکم و عظیم باشد شاخه شاخه می شود.

" لا ظلیل و لا یغنی من اللهب،" ظل ظلیل به معنای سایه خنک است، سایه ای که از رسیدن حرارت به انسان جلوگیری کند، و برای آدمی ساتری از آزار حرارت باشد، و اینکه می فرماید سایه شعبه دار ظلیل نیست، منظور این است که از هرم آتش و شعله های آن جلوگیری نمی کند.

-" انها ترمی بشرر کالقصر، کانه جمالت صفر،"

کلمه شرر به معنای زبانه هایی است که از آتش بر می خیزد. آن آتش هر شراری بیفکند مانند قصری است. گویی آن شراره در سرعت و کثرت همچون شتران زرد موی است.

(۲)

عذاب جهنم و عذاب حریق

-" إِنَّ الَّذِینَ فَتَنُوا المُؤْمِنِینَ وَ المُؤْمِنَتِ ثمَّ لَمْ یَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَاب جَهَنَّمَ وَ لهُمْ عَذَاب الحَرِیقِ،

-محققا این ستمگران و همه ستمگران روزگار که مؤمنین و مؤمنات را گرفتار می کنند و بعدا از کرده خود پشیمان هم نمی شوند عذاب جهنم در پیش دارند و عذابی سوزاننده."

در این آیه بین عذاب جهنم و عذاب حریق جدایی انداخت و فرمود: پس برای

۱- آیه ۱۱تا۱۴سوره فرقان المیزان ج : ۱۵ ص : ۲۵۷

۲- آیه ۲۸ تا ۴۰ سوره مرسلات المیزان ج ۲۰ ص ۲۴۸

ایشان است عـذاب جهنم، و برای ایشان است عـذاب حریق. مراد از این دو جمله این است که این طایفه غیر از عـذاب حریق و آتش گرفتن، عذابهای دیگری در جهنم از قبیل زقوم و غسلین و مقامع دارند.

(۱)

سعیر

-" إِنَّ الشیْطنَ لَکمْ عَدُوٌّ فَاتخِذُوهُ عَدُواً إِنَّمَا یَدْعُوا حِزْبَهُ لِیَکُونُوا مِنْ أَصحَبِ السعِیرِ،

-همانا شیطان دشـمن شماست پس شما هم او را دشمن خود بگیرید، چون تنها کار او این است که حزب خود را دعوت کند به اینکه همه اهل سعیر شوند."

سعیر به معنای آتش افروخته شده، و یکی از نامهایی است که در قرآن برای دوزخ ذکر شده است.

(۲)

آتش سعیر تدارک شده برای کفار

-" ... فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْکَفِرِینَ سعِیراً،

-... ما برای کافران آتش سعیر تهیه کرده ایم."

اگر مـا برای کفـار آتش دوزخ فراهـم کرده ایم، بـدین علت است که آنهـا کافرنـد، لـذا سـعیری، یعنی آتشـی برایشـان فراهم کردیم.

و اگر کلمه سعیرا را نکرده آورده برای این است که دلهره بیشتری ایجاد کند.

(۳)

آتش نافذ، آب جوشان، سایه دود

-" وَ أَصحَب الشمَالِ مَا أَصحَب الشمَالِ، فی سمُومٍ وَ حَمِیمٍ،

-وَ ظِلّ ٍ مِّن یحْمُومٍ، لا بَارِدٍ وَ لا کَرِیمٍ،

-و اما اصحاب شمال چه اصحاب شمالی؟

-که در آتشی نافذ و آبی جوشان،

-و در سایه ای از دود سیاه قرار دارند،

-که نه خنکی دارد، و نه سودی می بخشد.“

سموم به معنـای حرارت آتش است که در مسام بـدن فرو رود. حمیم به معنای آب بسـیار داغ است، و تنوین در آخر سـموم و حمیم عظمت آن دو را می رساند.

کلمه یحموم به معنای دود سیاه است، و ظاهرا دو کلمه” لا بارد و لا کریم،“ دو

۱- آیه ۱ تا ۱۶ سوره بروج المیزان ج ۲۰ ص ۴۱۴

۲- آیه ۶ سوره فاطر المیزان ج : ۱۷ ص : ۲۱

۳- آیه ۱۳ سوره فتح المیزان ج : ۱۸ ص : ۴۱۸

صفت باشد برای ظل، چون ظل است که از آن انتظار برودت می رود.

" ثم انکم ایها الضالون المکذبون لاکلون من شجر من زقوم فمالئون منها البطون،

آنگاه شما ای گمراهان تکذیب گر، از درختی از زقوم خواهید خورد،

و شکم ها را از آن پر خواهید ساخت."

" فشاربون علیه من الحمیم فشاربون شرب الهیم،

و آنگاه از آب جوشان متعفن روی آن خواهید نوشید. پس از آن باز هم خواهید نوشید، آنچنان که شتر هیماء و دچار بیماری استسقاء می نوشد و رفع عطش می کند."

" هذا نزلهم یوم الدین!

این است پذیرایی از ایشان در روز دین، یعنی روز جزا ! "

(۱)

غل و زنجیر و آتش سوزان

-" إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَفِرِينَ سلَسِلا وَ أَغلَلاً وَ سعِيراً،

-ما برای کیفر کافران غل و زنجیرها و آتش سوزان مهیا ساخته ایم."

این آیه شریفه به عاقبت وخیم انسان کفوری که قبلا در جمله" اما شاکرا و اما کفورا،" نامش به میان آمده بود اشاره می کند.

(۲)

آتشی که در آن مرگ و حیات نیست!

-" وَ يَتَجَنَّبهَا الأَشقَى، الَّذِى يَصلى النَّارَ الْكُبرَى،

-ثمَّ لا يَمُوت فِيهَا وَ لا يحْيى،

-ولی بدبخت ترین افراد از تذکر تو اعراض می کنند،

-بدبخت هایی که در آتش خواهند سوخت آتشی که از آتش دنیا سوزنده تر است، چون در آن مرگ و حیاتی نیست.“

مراد از آتش کبری آتش دوزخ است، که معلوم است در مقایسه با آتش دنیا آتشی است بزرگتر و سوزنده تر.

” ثم لا یموت فیها و لا یحیی،“ مراد از نمردن و زنده نشدن در آتش این است که: بفهماند تا أبد کسی از آن نجات نمی یابد، چون نجات به معنای قطع شـدن عذاب به یکی از دو راه است، یا اینکه شـخص معذب بمیرد و هستیش فانی شود، و یا زندگی شقا و بدبختیش را مبدل به سعادت و عذابش را مبدل براحتی کند.

(۳)

حطمه، آتشی که دلها را می گدازد!

۱- آیه ۴۱ تا ۵۶ سوره الواقعه المیزان ج ۱۹ ص ۲۱۴
۲- آیه ۴ سوره دهر المیزان ج ۲۰ ص ۱۹۹
۳- آیه ۱۱ تا ۱۳ سوره اعلی المیزان ج ۲۰ ص ۴۴۸

-"...َكلا لَيُنبَذَنَّ فى الحُطمَهِ، وَ مَا أَدْرَاک مَا الحُطمَهُ،

-نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَهُ، الَّتى تَطلِعُ عَلى الأَفْئِدَهِ،

-إِنهَا عَلَيهِم مُّؤْصدَهٌ، فى عَمَدٍ مُّمَدَّدَهِ،

-... نه، چنین نیست به طور حتم در حطمه اش می افکنند،

-و تو چه می دانی که حطمه چیست،

-آتش فروزان و خرد کننده خداست،

-آتشی که نه تنها ظاهر جسم را می سوزاند بلکه بر باطن و جان انسان نیز نزدیک می شود،

-آتشی که دربش به روی آنان بسته می شود،

-در ستونهای بلند و کشیده شده."

" حُطَمه " مبالغه در حطم یعنی شکستن را می رساند. این کلمه یکی از نامهای جهنم است چون عبارت " نار الله الموقده " آن را به آتش جهنم تفسیر کرده است.

معنای آیه این است که: نه ، او اشتباه کرده، مال دنیایش جاودانش نمی سازد، سوگند می خورم که به زودی می میرد و در حطمه اش پرت می کنند.

"و ما ادریک ما الحطمه،" و تو نمی دانی حطمه چه حطمه ای است؟!

این جمله تعظیم و هول انگیزی حطمه را می رساند

" نار الله الموقده التی تطلع علی الافئده،" ایقاد نار به معنای شعله ور ساختن آتش است. و گویا مراد از اطلاع آتش بر قلوب این است که آتش دوزخ باطن آدمی را می سوزاند، همانطور که ظاهرش را می سوزاند، به خلاف آتش دنیا که تنها ظاهر را می سوزاند.

" انها علیهم مؤصده،" یعنی آتش بر آنان منطبق است، به این معنا که از آنان احدی بیرون آتش نمی ماند و از داخل آن نجات نمی یابد.

" فی عمد ممدده،" بعضی از مفسرین گفته اند: منظور از عمد ممدده گل میخ هایی است که اهل عذاب را میخکوب می کند.

بعضـی دیگر گفته انـد: عمـد ممـدده تنه های درختان است که چون مقطار، زندانی را با آن می بندند، و مقطار چوب و یا تنه درختی بسـیار سـنگین است، که در آن سوراخهایی باز می کردنـد تا پاهای دزدان و سایر مجرمین زنـدانی را در آن سوراخها کنند.

درباره« عمـد کشـیده شـده » امام باقرعلیه السـلام در روایتی در توضـیح نجات موحـدین گناهکار از دوزخ و باقی ماندن ابدی کفار در آن، فرموده:

... سپس عمد کشیده می شود و راه نجات را برویشان می بندد و به خدا سوگند

که خلود از اینجا شروع می شود .

(۱)

آتش شعله ور، و خردکنندهٔ اعضاء بدن

-"کلا إِنهَا لَظی، نَزَّاعَةً لِّلشوَی،

-اما هیهات چه آرزوی خامی که آتش دوزخ شعله ور است،

-و در هم شکننده اعضای بدن است. "

جهنم آتشی است شعله ور، که اعضاء و جوارح واردین خود را می سوزاند، کار آن این است که مجرمین را می طلبد تا عذابشان کند، پس با فدیه دادن از مجرمین بر نمی گردد، حال آن فدیه هر چه می خواهد باشد. بنابر این، معنای جمله" انها لظی،" این است که: دوزخ آتشی است که صفتش اشتعال است، و ممکن نیست صفت خود را از دست داده خمود و خاموش گردد، و معنای" نزاعه للشوی،" این است که صفت دیگر آن سوزاندن اندام های دوزخیان است، و هرگز اثرش در مورد هیچ کسی که در آن معذب است باطل نمی شود .

" تدعوا من أدبر و تولی و جمع فاوعی،" یعنی آتش دوزخ کسانی را می طلبد که به دعوت الهی که آنان را به ایمان به خدا و عبادت او دعوت می کرد پشت کردند، و به جای آن اموال را جمع نموده، در گنجینه ها نگهداری می نمودند، و در راه خدا به سائل و محروم نمی دادند.

(۲)

دامن هاویه، آتش سوزنده

-" ... وَ أَمَّا مَنْ خَفَّت مَوَزِینُهُ، فَأُمُّهُ هَاوِیَهٌ،

-وَ مَا أَدْرَاك مَا هِیَهْ، نَارٌ حَامِیَهُ،

-... و اما آنکه اعمالش وزن و ارزشی نداشته باشد،

-او در آغوش و دامن هاویه خواهد بود،

-و تو نمی دانی هاویه چیست،

-آتشی است سوزنده ! "

ظاهرا مراد از هاویه جهنم است، و نامگذاری جهنم به هاویه از این جهت است که این کلمه از ماده هوی گرفته شده، که به معنای سقوط است، می فرماید: کسی که میزانش سبک باشد سرانجامش سقوط به سوی اسفل سافلین است، همچنان که در جای

۱- آیه ۱ تا آخرسوره هُمَزه المیزان ج ۲۰ ص ۶۱۶

۲- آیه ۱ و۲ و ۵ تا ۱۸ سوره معارج المیزان ج ۲۰ ص ۵

دیگر فرمود: " ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین امنوا ...."

پس اینکه آتش دوزخ را توصیف کرده به هاویه و حال آنکه آتش سقوط نمی کند آتشیان سقوط می کنند، از باب مجاز عقلی است.

اگر هاویه را مادر دوزخیان خوانده از این باب بوده که مادر، ماوای فرزند و مرجع او است، به هر طرف که برود دوباره به دامن مادر بر می گردد، جهنم هم برای دوزخیان چنین مرجع و سرانجامی است .

" و ما ادریک ماهیه،" این جمله عظمت و فخامت امر آن آتش را بیان می کند: "نار حامیه،" یعنی آتشی است سوزنده و شدید الحراره!

(۱)

لباسهائی از آتش برای جهنمیان!

-" . . . قُطعَت لهُمْ ثِیَابٌ مِّن نَّارٍ یُصب مِن فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الحَمِیمُ،

-. . . برایشان جامه هایی از آتش بریده شده و از بالای سرهایشان آب جوشان ریخته می شود."

یعنی برای کفار لباس از آتش می برند، و از بالای سرشان آب جوش بر سرشان می ریزند و با آن آب جوش آنچه در داخل جوف ایشان، از معده و روده و غیره است، همه آب می شود. امعاء ایشان را با پوستها بگدازد !

گرزهای آهنین

-" ... وَ لهُم مَّقَمِعُ مِنْ حَدِیدٍ،

-کلَّمَا أَرَادُوا أَن یخْرُجُوا مِنهَا مِنْ غَمٍ أُعِیدُوا فِیهَا وَ ذُوقُوا عَذَاب الحَرِیق،

-... و برایشان گرزهایی آهنین آماده است،

-هر وقت بخواهند از آن شدت و محنت در آیند بدان باز گردانیده شوند گویند عذاب سوزان را بچشید ! "

« وَ لهُم مَّقَامِعُ مِنْ حَدِیدٍ،» کلمه مقامع جمع مقمعه به معنای پتک و گرز است. می فرماید: برایشان گرزهایی آهنین آماده است، و هر وقت بخواهند از آن شدت و محنت در آیند بدان باز گردانیده شوند گویند عذاب سوزان را بچشید !

(۲)

آتش بی خروج

-" ... يُرِيدُونَ أَن يخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَ مَا هُم بخَرِجِينَ مِنهَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ،

-... خیلی اصرار و التماس دارند که از آتش خارج شوند ولی خارج نخواهند شد

۱- آیه ۱ تا آخر سوره قارعه المیزان ج ۲۰ ص ۵۹۵

۲- آیه ۱۹و۲۲ سوره حج المیزان ج : ۱۴ ص : ۵۰۹

و عذابی پاینده دارند.“

در آیه مورد بحث اشاره ای است اولا به اینکه عـذاب چیزی است که لازمه بشـر و اصل در سـرنوشت و نزدیک به او است، و تنها عاملی که می تواند آن را از انسان دور بسازد و بر گرداند ایمان و تقوا است.

ثانیا به اینکه فطرت اصـلی انسانیت نسـبت به تالم از آتش هرگز در انسانها از کار نمی افتد، و روزی نخواهد رسـید که انسانی دارای چنین فطرتی نباشـد، یعنی در آتش بیفتـد و ناراحت نشود، و در آتش بودن و از آتش در آمـدن برایش فرق نکند، و به منظور بیرون آمدن از آتش تلاشی نکند.

می فرماید: کفار عذابی بسیار دردناک دارند، بسـیار می کوشـند و می خواهند از آتش که همان عذاب الیم و دردناک است خارج شوند و لیکن خارج شدنی نیستند، برای اینکه عذاب نامبرده خالد و مقیم است، تا ابد از آن جدا نمی شوند.

(۱)

احاطه آتش جهنم

-” ... إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظلِمِینَ نَاراً أَحَاط بِهِمْ سرَادِقُهَا وَ إِن یَستَغِیثُوا یُغَاثُوا بِمَاءٍ کالْمُهْلِ یَشوِی الْوُجُوهَ بِئْس الشرَاب وَ ساءَت مُرْتَفَقاً،

-... ما برای سـتمکاران آتشی مهیا کرده ایم که سراپرده های آن در میانشان گیرد، و اگر فریادرسی خواهند به آبی چون مس گداخته کمکشان دهند، که چهره ها را بریان می کند، چه بد شربتی و چه بد جای آسایشی است.“

(۲)

آتش رسیده به چهره ها و پیشانی جهنمیان

-” لَوْ یَعْلَمُ الَّذِینَ کَفَرُوا حِینَ لا یَکُفُّونَ عَن وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَ لا عَن ظهُورِهِمْ وَ لا هُمْ یُنصرُونَ،

-بَلْ تَأْتِیهِم بَغْتَهً فَتَبْهَتهُمْ فَلا یَستَطِیعُونَ رَدَّهَا وَ لا هُمْ یُنظرُونَ،

-اگر کسانی که کافرنـد از آن موقع که آتش را از چهره ها و پیشانی های خویش باز نتواننـد داشت و یاری نخواهنـد شد خبر می داشتند وقوع آن را به شتاب نمی خواستند،

-ولی قیامت ناگهان به سـراغشان می آیـد و مبهوتشان می کنـد آنچنان که توانایی بر دفع آن ندارند و به آنها مهلت داده نمی شود.“

ای کاش کسانی که کافر شدنـد می دانسـتند که چه روزی در پیش دارند، روزی که نمی توانند از پیش رو و از پشت سـر، نه

شخصاً و نه به یاری کسی، عـذاب آتش را از خود دفع کننـد، چون از پشت و رویشان فرایشان می گیرد، و به آنها احاطه پیدا می کند.

معنای آمدن آتش به طور ناگهانی، این است که نمی دانند از کجا می آید و به ایشان

۱- آیه ۳۶ و ۳۷ سوره مائده المیزان ج : ۵ ص : ۵۳۷

۲- آیه۲۹ سوره کهف المیزان ج : ۱۳ ص : ۴۲۰

احاطه پیدا می کند.

همین معنا لازمه آن توصیفی است که خدای تعالی از آتش دوزخ کرده و فرموده:" نار الله الموقده التی تطلع علی الافئده،" و یا فرموده:" فاتقوا النار التی وقودها الناس...." و یا فرموده:" انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم!"

همانطور که جان آدمی با آتش است، آن آتش هم با آدمی است، همانطور که نمی توان جان را به طرفی نهاده خود به طرفی دیگر رفت، آتش دوزخ نیز چنین است، و میان آدمی و آن اختلاف جهت نیست، و مهلت هم نمی پذیرد، و مسافتی میان آدمی و آن نیست، و وقتی فرا می رسد جز حیرت و حسرت هیچ چاره ای دیگر برای کسی نمی ماند.

(۱)

قرین های شیطانی، عذابی بدتر از آتش دوزخ

-" وَ مَن یَعْش عَن ذِکْرِ الرَّحْمَنِ نُقَیِّض لَهُ شیْطناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ،

-و کسی که از یاد رحمان خود را به کوری بزند شیطانی برایش مقدر می کنیم تا همواره قرینش باشد."

سر انجام اعراض کنندگان از حق که خود را از یاد رحمان به کوری می زنند، این است که قرین هایی از شیطان ملازمشان گردند که هیچگاه از ایشان جدا نشوند، تا در آخر با خود وارد عذاب آخرتشان کنند.

" و انهم لیصدونهم عن السبیل و یحسبون انهم مهتدون،" این پندار غلط - که وقتی از راه حق منحرف می شوند گمان می کنند هدایت یافته اند - خود نشانه تقییض قرین است، یعنی نشانه آن است که از تحت ولایت خدا در آمده، و در تحت ولایت شیطان قرار گرفته اند.

" حتی اذا جاءنا قال یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین،"

اینان همچنان بر جلوگیری از راه خدا و آنان بر پندار غلطشان- که گمان می کنند راه یافتگانند- ادامه می دهند تا آنکه مرگ یکی از ایشان برسد و نزد ما آید، در حالی که قرینش هم با او باشد، آن وقت برایش کشف می شود که عمری گمراه بوده، و اینک عواقب و آثار گمراهی یعنی عذاب قیامت فرا می رسد، آن وقت قرین خود را مخاطب قرار داده، با لحنی که می رساند از او متاذی و بیزار است می گوید:

-ای کاش بین من و تو به مقدار فاصله بین مغرب و مشرق دوری می بود و من همنشین تو نمی شدم، که چه بد همنشینی هستی !

۱- آیه ۳۹ و ۴۰ سوره انبیاء المیزان ج : ۱۴ ص : ۴۰۸

از سیاق آیه استفاده می شود که این گونه افراد غیر از عذابی که در آتش از آتش دارند، عذابی هم از همنشینی با قرینها می چشند، و بدین جهت آرزو می کنند که از آنان دور می بودند، و از بین همه عذابها تنها دوری از این عذاب را یاد می کنند، و سایر عذابها را از یاد می برند .

" و لن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم انکم فی العذاب مشترکون،"

(۱)

نه از آتش خارج می شوند، نه عذرشان قبول است!

-" ذَلِکم بِأَنَّکمُ اتخَذْتمْ ءَایَتِ اللَّهِ هُزُواً وَ غَرَّتْکمُ الحَیَوةُ الدُّنْیَا فَالْیَوْمَ لا یخْرَجُونَ مِنهَا وَ لا هُمْ یُستَعْتَبُونَ،

-این سرنوشتتان بخاطر آن بود که آیات خدا را وسیله مسخره می گرفتید و زندگی دنیا مغرورتان کرد، در نتیجه امروز از آتش بیرون نخواهند شد، و عذرشان پذیرفته نمی شود."

می فرماید: این عذابی که بر سرتان آمد به سبب این بود که شما آیات خدا را سخریه می دانستید، و به استهزای آن می پرداختید، و نیز بدین سبب بود که زندگی دنیا شما را مغرور کرد و به آن دل بستید .

" فالیوم لا یخرجون منها و لا هم یستعتبون،" در این جمله خلاصه ای از عذاب در آن روز را بیان می کند، و آن عبارت است از خلود در آتش، و پذیرفته نشدن عذرشان.

(۲)

به رو سوی آتش کشیده می شوند؟

-" إِنَّ الْمُجْرِمِینَ فی ضلَلٍ وَ سعُرٍ،

-یَوْمَ یُسحَبُونَ فی النَّارِ عَلی وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَس سقَرَ،

-به درستی مجرمین از موطن سعادت یعنی از بهشت گمراه و در آتش افروخته قرار دارند، در روزی که به سوی آتش با رخساره ها کشیده می شوند، و به آنها گفته می شود بچشید حرارت دوزخ را ! "

سعر به معنای آتشهای شعله ور است.

" یوم یسحبون فی النار علی وجوههم ذوقوا مس سقر،" یسحبون به معنای این است که انسانی را با صورت روی زمین بکشند. سقر یکی از اسامی جهنم است، و مس کردن سقر به این است که: سقر با حرارت و عذابش به ایشان برسد.

(۳)

شهیق: صدای نفسهای آتش

۱- آیه ۳۶ سوره زخرف المیزان ج : ۱۸ ص : ۱۵۱

۲- آیه ۳۵ سوره جاثیه المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۷۵

۳- آیه ۴۶تا ۴۸ سوره قمر المیزان ج ۱۹ ص ۱۳۹

-« إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سمِعُوا لها شهِيقاً وَ هِیَ تَفُورُ،

-تَكادُ تَمیزُ مِنَ الْغَيْظِ،

-زمانی که در آتش افکنده می شوند از آتش صدای نفسی می شنوند که با همان نفس ایشان را چون هوا به داخل خود می کشد در حالی که فوران می کند،

-گویی از شدت غضب می خواهد متلاشی شود.»

وقتی کفار در جهنم ریخته می شوند، صدای شهیقی از آن می شنوند، شهیقی که چون مغناطیس آنان را به داخل خود می کشاند، همانطور که با شهیق هوا داخل سینه کشیده می شود، در حالی که جهنم جوشان است، و ایشان را مانند نخودی که در دیگ جوشان بالا و پائین می شود بالا و پائین می کند، به طوری که گویی از شدت غضب می خواهد متلاشی شود .

(۱)

آتشی که زبانه می کشد!

-" فَأَنذَرْتُكمْ نَاراً تَلَظى، لا يَصلَاهَا إِلا الأَشقَى،

-الَّذِى كَذَّب وَ تَوَلى،

-اینك شما را از آتشی هشدار می دهم که زبانه می کشد،

-و جز شقی ترها را نمی سوزاند،

-آن کسان را که آیات و دعوت ما را تکذیب نموده از قبولش اعراض کردند."

تلظی آتش به معنای زبانه کشیدن شعله آتش است، و مراد از آتشی که تلظی می کند آتش جهنم است، همچنان که در جای دیگر فرمود: " کلا انها لظی ."

(۲)

آتش پیروان ائمه ضلالت

-" يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَمَهِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ بِئْس الْوِرْدُ الْمَوْرُود،

-وَ أُتْبِعُوا فی هَذِهِ لَعْنَهً وَ يَوْمَ الْقِيَمَهِ بِئْس الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ،

–او در روز قیامت پیشرو قوم خود خواهد بود و آنان را بسوی لبه آتش می برد که چه بد جایگاهی است برای ورود،

–و چون روش فرعون را پیروی کردنـد لعنت خـدا نیز در دنیا و روز قیامت، آنان را پیروی کرده و خواهد کرد و چه بد عطایی است که داده شدند!"

" فاوردهم النار،" فرعون در قیامت پیشاپیش پیروان خود آمده و در نتیجه همه آنان را به لب آتش برده است.

۱- آیه ۶ تا ۸ سوره ملك المیزان ج ۱۹ ص ۵۹۰

۲- آیه ۱ تا آخر سوره لیل المیزان ج ۲۰ ص ۵۰۹

عـذاب قبل از قیامت و عـذاب بعـد از قیامت پیروان فرعون دو جور است، در باره عـذاب قبل از قیامت فرموده: عرضه بر آتش می شوند یعنی صبح و شام آتش را به آنان نشان می دهند، و در باره عذاب روز قیامت فرموده: فرمان می رسد که آل فرعون را در شدیدترین عذاب داخل سازید .

" بئس الورد المورود،" کلمه ورد به معنای آبی است که انسان و حیوانات تشنه به لب آن می آیند و از آن می نوشند،

آن هـدف نهـایی را که جنس انسـان در تلاشـهای خود منظور دارد تشـبیه کرده به آبی که انسانهـای لب تشـنه به دنبـالش می چرخند و در نتیجه گوارایی سعادت و شیرینی رسیدن به هدف تشبیه شده به آن آبی که پس از تلاش بسیار به گلوی لب تشنه می رسـد و معلـوم است که سـعادت نهـایی انسـان عبـارت است از رضـوان الهی و خشـنودی خـدا و بهشت او، و لیکن پیروان فرعون بعـد از آنکه در اثر پیروی امر آن طاغی گمراه شدنـد، راه رسـیدن به سـعادت حقیقی خود را گم کردند و نتیجه قهری گم شدن راه این شد که به راهی افتادند که منتهی به آتش دوزخ می شد، پس آتش دوزخ همان وردی است که ورودشان به آن ورد خواهـد بود که چه بسـیار بد مورودی است برای اینکه گوارایی ورد و شـیرینی آن برای این است که حرارت جگر را می نشانـد و انـدرون تفته عطشان را خنک می کند و چنین وردی آب گوارا است نه آتش، آن هم آتش دوزخ، پس اگر آب خنک و گوارا مبدل به عذاب آتش شود، مورود راه ورودی به لب آب وردی بسیار بد خواهد بود .

" و اتبعوا فی هذه لعنه و یوم القیامه بئس الرفد المرفود!"

یعنی قوم فرعون امر فرعون را متابعت کردنـد، لعنت خـدایی هم آنان را متابعت کرد و لعنت خـدا عبارت است از دور شدن از رحمت او و رانـده شـدن از سـاحت قرب او که به صـورت عـذاب غرق تجسم یـافت، ممکن هم هست بگوییم: لعنت، حکمی است مکتوب از خـدای تعالی در نامه اعمالشان به اینکه از رحمت الهی دور باشـند که اثر این دوری از رحمت، غرق شدن در دنیا و معذب شدن در آخرت باشد .

" و یوم القیامه بئس الرفد المرفود،" آن عطیه ای که در قیامت به آنان داده می شود عطیه بدی است و آن آتش است که اینان در آن افروخته می شوند.

(۱)

لهیب و شعله های جهنم

(از مشاهدات رسول الله«ص» در شب معراج)

فرمود: ... مالـک آتش پرده جهنم را بالا زد، و دری از آن را باز نمود لهیب و شـعله ای از آن بیرون جست و به سوی آسـمان سر کشید و همچنان بالا رفت که گمان

۱- آیه۹۸و۹۹ سوره هود المیزان ج : ۱۰ ص : ۵۷۲

کردم مرا نیز خواهد گرفت....

عرضه فرعونیان به آتش

فرمود: ... در این میان به راه آل فرعون بگذشتم که صبح و شام بر آتش عرضه می شدند و می گفتند پروردگارا قیامت کی بپا می شود؟!

(برای مطالعه روایات مربوط به معراج به آیه ۱ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص: ۳ مراجعه شود.)

غذا و آب در جهنم

غذائی از قعر جهنم- شجره الزقوم!

-" ... شجَرَهُ الزَّقُّومِ

-... إِنَّهَا شجَرَهٌ تخْرُجُ فی أَصلِ الجَحِیمِ،

- طلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوس الشیَطِین ...

-... درخت زقوم،

-... درختی است که از قعر جهنم سر درمی آورد،

- میوه اش گویی سر شیطانها است...."

درختی که در آیه شریفه توصیف شده زقوم نامیده شده است." درختی است که از قعر جهنم سر درمی آورد،" اصل جحیم به معنای قعر جهنم است.

" طلعها کانه رؤس الشیاطین،" طلع به معنای شکوفه میوه ای است که در اولین بار در درخت خرما یا در هر درخت میوه دیگر پیدا می شود. در این آیه میوه درخت زقوم را به سر شیطانها تشبیه کرده و این بدان عنایت است که: عوام از مردم شیطان را در زشت ترین صورتها تصویر می کنند.

" فـانهم لاـکلون منها فمالئون منها البطون،" درخت مزبور وسـیله پـذیرایی از سـتمگران است که از آن می خورنـد. و در اینکه فرمود:" شکم ها را از آن پر خواهند کرد،" اشاره است به گرسنگی شدید اهل دوزخ، به طوری که آن قدر حریص بر خوردن می شوند، که دیگر در فکر آن نیستند چه می خورند.

" ثم ان لهم علیها لشوبا من حمیم،" ستمگران نامبرده علاوه بر عذابهایی که گفته شد، مخلوطی از آب داغ و بسیار سوزنده می نوشند، و آن آب با آنچه از درخت زقوم خورده اند مخلوط می شود.

" ثـم ان مرجعهـم لاـلی الجحیـم،" تـازه بعـد از آنکه شـکمها را از درخت زقـوم و آب حمیم پر کردنـد، به سـوی دوزخ برمی گردند، و در آنجا می مانند تا عذاب ببینند. در این

آیه اشاره است به اینکه: حمیم مذکور در داخل جهنم نیست.

" انهم الفوا آباءهم ضالین فهم علی آثارهم یهرعون،" علت خوردنشان از درخت زقوم و نوشیدنشان از حمیم و برگشتن به سوی دوزخ این است که: اینان پدران خود را گمراه یافتند- و با اینکه می دانستند ایشان گمراهند، با این حال از ایشان که ریشه و مرجع آنان بودند تقلید کردند- و به همین جهت دنبال پدران خود به سرعت به سوی دوزخ می روند، نخست به خوراکیهای مذکور برمی خورند، و سپس به سوی دوزخ برمی گردند. درست جزای آخرتشان مطابق رفتار دنیایشان است.

(۱)

شجره زقّوم، طعام گناه دوستان

-" إِنَّ شجَرَت الزَّقُّومِ،

-طعَامُ الأَثِیمِ،

-کالْمُهْلِ یَغْلی فی الْبُطونِ،

-کَغَلیِ الْحَمِیمِ،

-خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلی سوَاءِ الْجَحِیمِ،

-ثمَّ صبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِیمِ،

-ذُقْ إِنَّک أَنت الْعَزِیزُ الْکرِیمُ،

-إِنَّ هَذَا مَا کُنتُم بِهِ تَمْترُونَ،

-به یقین درخت زقوم، طعام گنه دوستان است،

-مانند سرب آب شده که در شکم غلیان کند، آنهم غلیانی چون آب جوش،

-بگیرید او را و وسط دوزخ بکشید، و سپس از عذاب جوشان بر سرش بریزید!

-و به وی بگویید: بچش که تو همان نازپرورده گردن کش هستی!

-این همان است که عمری در باره آن در شک بودید!"

این آیات هشتگانه حال اهل آتش را بیان می کند، و می فرماید: شجره زقوم سه خصیصه دارد، اول اینکه طعام گناه دوستان است، و دوم اینکه چون سرب و یا مس مذاب است، و سوم اینکه در درون شکمها چون آب جوش غلیان می کند.

خطاب " بگیرید او را،" به ملائکه ای است که موکل بر آتشند.

می فرماید: ما به ملائکه می گوییم این گنه پیشه را بگیرید، و به عنف به سوی وسط دوزخ بکشید، تا آتش از همه جهات بر او احاطه یابد. همچنان که در جای دیگر فرموده:" و ان جهنم لمحیطه بالکافرین."

" ثم صبوا فوق رأسه من عذاب الحمیم،" سپس از بالای سرش آن مایع مذاب و جوشانی که وسیله عذاب او است بر سرش بریزید!

" ذق انک انت العزیز الکریم،" این جمله خطابی است به گناه پیشه ای که در حال

۱- آیه ۶۲ تا ۷۰ سوره صافات المیزان ج : ۱۷ ص : ۲۱۱

چشیدن عذاب های پی در پی است. و اگر او را عزیز و کریم خواند، با اینکه در نهایت ذلت و پستی و ملامت است در حقیقت نوعی استهزاء به او است تا عذابش شدیدتر گردد. چون اینگونه افراد در دنیا برای خود عزت و کرامتی قائل هستند و به هیچ وجه حاضر نیستند از آن عزت و کرامت موهوم دست بردارند، همچنان که از آیه: " و ما اظن الساعه قائمه و لئن رجعت الی ربی ان لی عنده للحسنی،" که حکایت گفتار همین گونه مردم است، این پندار به خوبی به چشم می خورد.

" ان هذا ما کنتم به تمترون،" این آیه شریفه هم تتمه گفتار ملائکه به گناه پیشگان است، که در آن، عذاب آنها را تاکید و خطاکاری و لغزش آنها در دنیا را اعلام می دارد، چون در دنیا در چیزی شک و تردید کردند که امروز آن را با تمام وجود خود لمس می کنند، و به همین جهت از تحمل عذاب تعبیر کرد به چشیدن، چون وقتی بخواهند بگویند درک من نسبت به آن درد و یا آن لذت درکی تام و تمام بود، می گویند من آن درد را چشیدم، یا من آن لذت را چشیدم.

(۱)

شکم از زقوم پر می کنید!

" ثم انکم ایها الضالون المکذبون لاکلون من شجر من زقوم فمالئون منها البطون،

آنگاه شما ای گمراهان تکذیب گر، از درختی از زقوم خواهید خورد،

و شکم ها را از آن پر خواهید ساخت."

در این آیات از مآل کار منکرین معاد در روز قیامت و وضعی که آن روز دارند، و طعام و شرابی که دارند خبر می دهد.

می فرماید: سپس شما ای گمراهان تکذیب کننده از درختی از زقوم خواهید خورد، و شکمها از آن پر خواهید کرد.

" فشاربون علیه من الحمیم فشاربون شرب الهیم،

و آنگاه از آب جوشان متعفن روی آن خواهید نوشید. پس از آن باز هم خواهید نوشید، آنچنان که شتر هیماء و دچار بیماری استسقاء می نوشد و رفع عطش می کند."

می فرماید: شما ای گمراهان تکذیب کننده، پس از خوردن از درخت زقوم از آبی جوشان خواهید نوشید، مانند نوشیدن شتر هیماء، و یا نوشیدن ریگزار که هرگز از نوشیدن سیراب نمی شود.

" هذا نزلهم یوم الدین!

۱- آیه ۴۳ تا ۵۰ سوره دخان المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۲۶

این است پذیرایی از ایشان در روز دین، یعنی روز جزا ! "

(۱)

طعامی گلوگیر و عذابی دردناک

-" وَ ذَرْنی وَ الْمُکَذِّبِینَ أُولی النَّعْمَهِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِیلاً،

-إِنَّ لَدَیْنَا أَنکالاً وَ جَحِیماً،

-وَ طعَاماً ذَا غُصهٍ وَ عَذَاباً أَلِیماً،

-و اما تکذیب گران که بجز داشتن نعمت من انگیزه ای برای تکذیب آیات من ندارند امرشان را به خود من واگذار کن و اندکی مهلتشان ده،

-که نزد ما انواع شکنجه ها و در آخر عذاب دوزخ هست،

-و طعامی گلوگیر و عذابی دردناك ! "

این دو آیه عذابهای آخرت را یادآوری می کنند که نعمت های دنیا به کیفر کفرانشان به آن عذابها و نقمت ها مبدل می گردد.

" ان لدینا انکالا و جحیما، " کلمه انکال به معنای کُنده و زنجیرها است. جحیم به معنای شدت زبانه کشی آتش است.

" و طعاما ذا غصه و عذابا الیما، " کلمه غصه به معنای تردد لقمه در حلق است، به طوری که خورنده نتواند به راحتی آن را فرو ببرد.

(۲)

غذائی از چرک و خون دوزخیان

-« إِنَّهُ کانَ لا یُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِیمِ، وَ لا یحُض عَلی طعَامِ الْمِسکِینِ،

-فَلَیْس لَهُ الْیَوْمَ هَهُنَا حَمِیمٌ، وَ لا طعَامٌ إِلا مِنْ غِسلِین،

-لا یَأْکلُهُ إِلا الخاطِئُونَ!

-او در دنیا به خدای عظیم ایمان نمی آورد، و بر اطعام مسکین تشویق نمی کرد،

-در نتیجه امروز در اینجا هیچ دوستی حمایت کننده ندارد،

-و به جز چرک و خون دوزخیان هیچ طعامی ندارد،

-چرک و خونی که خوراک خطاکاران است و بس.»

« فَلَيْس لَهُ الْيَوْمَ هَهُنَا حَمِيمٌ... إِلا- الخاطِئُونَ،،» او از آنجا که به خدا ایمان نمی آورد در نتیجه امروز در این عرصه، دوستی که سودش ببخشد یعنی شفیعی که برایش شفاعت کند ندارد، چون کافر آمرزش ندارد، در نتیجه شفاعتی هم نخواهد داشت.

« وَ لا- طعَامٌ إِلا- مِنْ غِسلِين،» - کلمه غسلین به معنای چرکاب است، و گویا مراد از آن چرک و کثافاتی است که از تن اهل دوزخ می ریزد، و حاصل معنایش این است که او از آنجا که کسی را به اطعام مسکینان تشویق نمی کرد، امروز طعامی به جز غسلین اهل دوزخ ندارد.

۱- آیه ۴۱ تا ۵۶ سوره الواقعه المیزان ج ۱۹ ص ۲۱۴

۲- آیه ۱۱ تا ۱۳ سوره مزمل المیزان ج ۲۰ ص ۱۰۴

خاطون عبارتند از کسانی که گناه و خطا کاری، عادتشان شده باشد .

(۱)

حدیث غاشیه: نوشیدن از چشمه سوزان و طعام ضریع

-« هَلْ أَتَاك حَدِيث الْغَشِيَهِ ! »

-آیا داستان غاشیه یعنی روز قیامت به تو رسیده است؟

در آن روز چهره هایی از شدت شرمساری، حالت ذلت به خود می گیرند، از سیمایشان این معنا خوانده می شود که در دنیا تلاش بسیار کرده اند و در اینجا تلاشهای خود را بی فایده یافته اند و در نتیجه خستگی دنیا از تنشان بیرون نرفته است....

" تَصلی نَاراً حَامِيَهً، " ملازم آتشی هستند در نهایت درجه حرارت.

" تُسقَى مِنْ عَينٍ ءَانِيَهٍ،" از چشمه ای می نوشند که در نهایت درجه حرارت است.

« لَّيْس لهُمْ طعَامٌ إِلا مِن ضرِيعٍ، لا يُسمِنُ وَ لا يُغْنى مِن جُوعٍ،» طعامی جز از خار تهوع آور ضریع ندارندکه آنهم نه کسی را فربه می کند و نه گرسنگی را دفع می سازد.

ضریع نام نوعی از تیغ ها است که به آن شبرق هم می گویند، و اهل حجاز آن را وقتی خشک شد ضریع می نامند، و ناگوارترین و تهوع آورترین گیاه است که هیچ حیوانی آن را نمی خورد، و شاید نامیدن آنچه در آتش است به نام ضریع، صرفا از نظر شباهت در شکل و خاصیت بوده باشد .

(۲)

آب حمیم، شرابی از آب جوشان

-" لَهُمْ شرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمُ بِمَا كانُوا يَكْفُرُونَ،

- و از برای ایشان است شرابی از آب جوشان و عذابی دردناک به خاطر کفرانی که می کردند و حقی که کتمان می نمودند."

اینان کسانی هستند که از ثواب خدا ممنوع یا (به معنای دیگر کلمه) تسلیم عقاب خداوند شده اند، برای آنان به جرم کفری که می ورزیدند، آبی است از حمیم و عذابی است دردناک.

(۳)

چشاندن انواع حمیم و غساق: نوعی چرک با تعفن و داغ

۱- آیه ۲۵ تا ۳۷ سوره الحاقه المیزان ج ۱۹ ص ۶۶۷

۲- آیه ۱ تا ۷ سوره غاشیه المیزان ج ۲۰ ص ۴۵۶

۳- آیه ۷۰ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۲۰۴

-" ... وَ إِنَّ لِلطغِینَ لَشرَّ مَئَاب،

-جَهَنَّمَ یَصلَوْنَها فَبِئْس المهَادُ،

-... و اما طاغیان بدترین بازگشتگاهی دارند،

-جهنمی که حرارتش را خواهند چشید و چه بد بستری است جهنم."

این آیه شریفه با آیه بعدش تفسیر سرانجام طاغیان است.

" جهنم یصلونها فبئس المهاد،" کلمه یصلونها به معنای داخل آتش شدن، و چشیدن حرارت آن است. و یا به معنای تابع آتش شدن است.

" هـذا فلیـذوقوه حمیم و غسـاق،" کلمه حمیم به معنای حرارت بسـیار زیاد است و کلمه غساق به معنای چرکی است که تعفن بسیار داشته باشد.

این جمله می فهماند که خود طاغیان نمی خواهند از حمیم و غساق بخورند، ولی مجبورشان می کنند به خوردن آن.

" و اخر من شـکله ازواج،" شـکل هر چیزی عبـارت است از چیزی که مشابه آن، و از جنس آن باشـد. و کلمه ازواج به معنای انواع و اقسام است.

و معنای جمله این است که: این نوع دیگری از جنس حمیم و غساق است که انواع مختلفی دارد و باید آن را بچشند.

(۱)

غل و زنجیر در گردنها، در آب داغ، و آتش جهنم

-" إِذِ الأَغْلَلُ فی أَعْنَقِهِمْ وَ السلَسِلُ یُسحَبُونَ،

-فی الحَمِیمِ ثُمَّ فی النَّارِ یُسجَرُونَ،

-آن هنگامی که غل و زنجیرها به گردن هایشان افتاده باشد و کشیده شوند،

-در آب داغ و سپس در آتش افروخته گردند."

" اذ الاغلال فی اعنـاقهم ...." وقتی که غلهـا و زنجیرهـا در گردنشان باشـد و در آبی سوزان کشـیده شونـد و سـپس در آتش افکنده گردند. " ثم فی النار یسجرون،" یعنی به زودی در آتش افروخته خواهند شد و آتش گیره آن خواهند گشت.

(۲)

آبی چون مس گداخته

۱- آیه ۵۵و ۵۸ سوره ص المیزان ج : ۱۷ ص : ۳۳۴

۲- آیه ۷۱ و ۷۲ سوره غافر(مؤمن) المیزان ج : ۱۷ ص : ۵۳۱

-" ... إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظلِمِينَ نَاراً أَحَاط بهِمْ سرَادِقُهَا وَ إِن يَستَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كالْمُهْلِ يَشوِى الْوُجُوهَ بِئْس الشرَاب وَ ساءَت مُرْتَفَقاً،

-... ما برای ستمکاران آتشی مهیا کرده ایم که سراپرده های آن در میانشان گیرد، و اگر فریادرسی خواهند به آبی چون مس گداخته کمکشان دهند، که چهره ها را بریان می کند، چه بد شربتی و چه بد جای آسایشی است."

اگر به جای" اعتدنا للکافرین،" فرموده:" اعتدنا للظالمین،" برای این بوده که بفهماند عذاب مذکور از تبعات ظلم ظالمین است که در آیه" الذین یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجا و هم بالاخره کافرون،" آن را بیان نموده و می فرماید: ظالمین کسانی اند که از راه خدا جلوگیری می کنند، و راه خدا را معوج می خواهند و نسبت به زندگی آخرت کافرند . سزای این افراد را در ذیل آیه تعیین کرده و فرموده: اگر فریادرسی خواهند به آبی چون مس گداخته کمکشان دهند، که چهره ها را بریان می کند، چه بد شربتی و چه بد جای آسایشی است!

(۱)

ریختن آب جوشان به سر جهنمیان!

-" ... فَالَّذِينَ كفَرُوا قُطعَت لهُمْ ثِيَابٌ مِّن نَّارٍ يُصب مِن فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الحَمِيمُ،

- ... و کسانی که کافرند برایشان جامه هایی از آتش بریده شده و از بالای سرهایشان آب جوشان ریخته می شود."

می فرماید: برای کفار لباس از آتش می برند، و از بالای سرشان آب جوش بر سرشان می ریزند و با آن آب جوش آنچه در داخل جوف ایشان، از معده و روده و غیره است، همه آب می شود.

(۲)

جهنم، و آب صدید

-" مِّن وَرَائهِ جَهَنَّمُ وَ يُسقَى مِن مَّاءٍ صدِيدٍ،

- يَتَجَرَّعُهُ وَ لا يَكادُ يُسِيغُهُ وَ يَأْتِيهِ الْمَوْت مِن كلّ ِ مَكانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِن وَرَائهِ عَذَابٌ غَلِيظ،

-جهنم در انتظار او است، و آب چرک و خون به او نوشانده می شود،

-به زحمت، جرعه جرعه آن را سر می کشد ولی هرگز به میل خود حاضر نیست آن را بیاشامد، و مرگ از هر طرفی به سراغ او می آید، اما مردنی در کار نیست و عذابی سخت در انتظار او است."

"صدید" به معنای چرکی است که از رحم سرازیر شود، و این معرفی آبی است که کفار در جهنم می نوشند.

۱- آیه۲۹ سوره کهف المیزان ج : ۱۳ ص : ۴۲۰

۲- آیه ۲۱و۲۲ سوره حج المیزان ج : ۱۴ ص : ۵۰۹

و در تفسیر قمی در ذیل همین آیه، از یکی از معصومین علیهم السلام نقل کرده که فرمود: چون نزدیکش می شوند بدش می آید، و چون نزدیکش می آورند صورتش کباب گشته پوست سرش کنده می شود، و چون آن را می خورد اعضای داخلی اش پاره پاره گشته و نیز کف پاهایش بریده بریده می گردد و از بعضی از ایشان صدید و چرک مانند سیل بیرون می آید....

(۱)

غذای حرام خواران

(ازمشاهدات رسول الله در معراج)

فرمود: ... به مردمی رسیدیم که پیش رویشان طعامهائی از گوشت پاک و طعامهائی دیگر از گوشت ناپاک بود.

ناپاک را می خوردند و پاک را فرو می گذاشتند پرسیدم ای جبرئیل اینها کیانند؟ گفت اینها حرام خوران از امت تو هستند که حلال را کنار گذاشته و از حرام استفاده می برند.

آتشخواری پول یتیم خواران

... به مردمی برخوردم که آتش در دهانشان می انداختند و از پائینشان بیرون می آمد پرسیدم اینها کیانند گفت اینها کسانی هستند که اموال یتیمان را به ظلم می خورند که در حقیقت آتش می خورند و بزودی به سعیر جهنم می رسند.

رباخواران در احاطه شیطان

... به اقوامی برخوردم که از بزرگی شکم احدی از ایشان قادر به برخاستن نبود از جبرئیل پرسیدم اینها چه کسانی هستند؟ گفت اینها کسانی هستند که ربا می خورند، بر نمی خیزند مگر برخاستن کسی که شیطان ایشان را مس نموده و در نتیجه احاطه شان کرده است.

(برای مطالعه روایات مربوط به معراج به آیه ۱ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص: ۳ مراجعه شود.)

اثر جهنم در بدن انسانها

زشت چهره های سوخته

۱- آیه ۱۶و۱۷ سوره ابراهیم المیزان ج : ۱۲ ص : ۴۸

-" تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَلِحُون،

-آتش دوزخ صورتهای آنها را می سوزاند و در جهنم زشت منظر خواهند زیست."

" تلفح وجوههم النار و هم فیها کالحون،" لهیب و هرم آتش آنچنان به صورتهایشان می خورد که لبهایشان را می خشکاند، به طوری که دندانهایشان نمایان می شود، مانند: سر گوسفندی که روی آتش گرفته باشند.

" ا لم تکن آیاتی تتلی علیکم ...،" یعنی به ایشان گفته می شود: آیا آیات من برای شما خوانده نشد و آیا شما نبودید که آنها را تکذیب می کردید؟

" قالوا ربنا غلبت علینا شقوتنا و کنا قوما ضالین،" یعنی پروردگارا شقاوت ما بر ما غلبه کرد.

" ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون،" مرادشان این است که به دنیا برگردند، و عمل صالح کنند.

" قال اخسؤا فیها و لا تکلمون،" مراد از این کلام زجر و چخ کردن اهل جهنم و قطع کلام ایشان است.

(۱)

تجدید پوست برای سوخت و عذاب دائمی

-" إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِئَايَتِنَا سوْف نُصلِيهِمْ نَاراً كلَّمَا نَضِجَت جُلُودُهُم بَدَّلْنَهُمْ جُلُوداً غَيرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَاب إِنَّ اللَّهَ كانَ عَزِيزاً حَكِيماً ،

- محققا کسانی که به آیات ما کفر ورزیدند به زودی داخل آتششان می کنیم که هر نوبت پوستشان چروک شود پوستی دیگر بر تنشان می کشیم، تا عذاب را همچنان بچشند، که خدا مقتدری است شکست ناپذیر، و در عین حال حکیم . "

۱- آیه ۱۰۴سوره مومنون المیزان ج : ۱۵ ص : ۱۰۰

این جمله تهدید یهود به آتش جهنم است، در مقابل این که از ایمان آوردن مردم به کتاب جلوگیری کردند، و علیه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم و مؤمنین آتش فتنه بر می افروختند.

(۱)

بریان شدن چهره ستمکاران با آبی چون مس گداخته

-" وَ قُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكمْ فَمَن شاءَ فَلْيُؤْمِن وَ مَن شاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظلِمِينَ نَاراً أَحَاط بهِمْ سرَادِقُهَا وَ إِن يَستَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كالْمُهْلِ يَشوِى الْوُجُوهَ بِئْس الشرَاب وَ ساءَت مُرْتَفَقاً،

-بگو این حق از پروردگار شما است هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد منکر شود که ما برای ستمکاران آتشی مهیا کرده ایم که سراپرده های آن در میانشان گیرد، و اگر فریادرسی خواهند به آبی چون مس گداخته کمکشان دهند، که چهره ها را بریان می کند، چه بد شربتی و چه بد جای آسایشی است."

می فرماید: ما برای ستمکاران آتشی مهیا کرده ایم که سراپرده های آن در میانشان گیرد، و اگر فریادرسی خواهند به آبی چون مس گداخته کمکشان دهند، که چهره ها را بریان می کند، چه بد شربتی و چه بد جای آسایشی است!

(۲)

جابجا شدن و کباب شدن صورتها در آتش

-" يَوْمَ تُقَلَّب وُجُوهُهُمْ فى النَّارِ يَقُولُونَ يَلَيْتَنَا أَطعْنَا اللَّهَ وَ أَطعْنَا الرَّسولا،

-روزی که رویهایشان در آتش دگرگون شود، و بگویند: ای کاش خدا را اطاعت کرده بودیم، ای کاش پیغمبر را اطاعت کرده بودیم."

تقلب وجوه در آتش، به معنای زیر و رو شدن، و حال به حال گشتن است، لحظه ای زرد، سپس سیاه و در آخر کباب می شوند، و ممکن است مراد از آن جابجا کردن کفار در آتش باشد، چون جابجا کردن، در بهتر سوختن مؤثر است، همچنان که کباب را روی آتش جابجا می کنند تا زودتر برشته شود.

(۳)

برخورد اولیه در جهنم

وقتی جهنم به هر صاحب چشمی ظاهر می شود!

۱- آیه ۵۵تا۵۷ سوره نساء المیزان ج : ۴ ص : ۶۰۲
۲- آیه۲۹ سوره کهف المیزان ج : ۱۳ ص : ۴۲۰
۳- آیه ۶۶ سوره احزاب المیزان ج : ۱۶ ص : ۵۲۲

-" فَإِذَا جَاءَتِ الطامَّهُ الْكُبرَى،

-يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الانسنُ مَا سعَى، وَ بُرِّزَتِ الجَحِيمُ لِمَن يَرَى،

-پس وقتی آن حادثه بزرگ رخ دهد،

-در آن روزی که انسان هر چه کرده به یاد می آورد،

-و جهنم برای هر صاحب چشمی ظاهر می شود."

از ظاهر آیه مورد بحث بر می آید که جهنم قبل از روز قیامت خلق شده، تنها در روز قیامت با کشف غطاء یعنی برطرف شدن حجاب از چشم انسانها، ظاهر می شود، و مردم آن را می بینند.

" و برزت الجحیم لمن یری،" در آن روز، دوزخ ظاهر می شود، و پرده از روی آن بر می دارند، تا هر صاحب چشم و بینایی آن را به عیان ببیند.

آیه شریفه در معنای آیه زیر است که می فرماید:" لقد کنت فی غفله من هذا فکشفنا عنک غطائک فبصرک الیوم حدید،" یعنی: تو از این در غفلت بودی، پس ما پرده ات را کنار زدیم، اینک امروز چشمت تیزبین شده است!

(۱)

آرزوهای لب آتش

-" وَ لَوْ تَرَی إِذْ وُقِفُوا عَلی النَّارِ فَقَالُوا یَلَیْتَنَا نُرَدُّ وَ لا نُکَذِّب بِئَایَتِ رَبِّنَا وَ نَکُونَ مِنَ المُؤْمِنِینَ،

-و اگر آنان را در موقعی که مواجه با آتش می شوند ببینی خواهی دید که می گویند: ای کاش پروردگار ما را برمی گردانید، که اگر چنین می کرد دیگر آیات او را تکذیب ننموده و از مؤمنین می بودیم. "

۱- آیه ۳۴ تا ۴۱ سوره نازعات المیزان ج ۲۰ ص ۳۱۰

وقتی منکرین معاد به لب پرتگاه دوزخ قرار می گیرند، با دیدن آتش، آنچه که در دنیا پنهان می داشتند برایشان ظاهر می شود، و همین ظهور وادارشان می کند که آرزوی بر گشتن به دنیا و ایمان به آیات خدا و دخول در جماعت مؤمنین کنند.

چون چیزی جز همان آتشی که با آن مواجه می شوند، برایشان ظاهر نمی شود، معلوم می شود این آتش همان عمل آنان بوده و کفری بوده که در دنیا می ورزیدند و با کفر خود حق را با آنکه برایشان روشن بوده مستور و پوشیده می داشتند.

(۱)

پرده برداری از دوزخ، و حال نفس خطاکار

-"ٰکلا إِذَا دُکَّتِ الأَرْض دَکًّا دَکًّا،

-وَ جَاءَ رَبُّک وَ الْمَلَک صفًّا صفًّا،

-وَ جِای ءَ یَوْمَئذِ بجَهَنَّم یَوْمَئذٍ یَتَذَکرُ الانسنُ وَ أَنی لَهُ الذِّکْرَی،

-نه ، در روزی که زمین متلاشی شود،

-و ملائکه صف به صف امر پروردگارت را بیاورند،

-و جهنم را حاضر سازند در آن روز انسان همه چیز را می فهمد اما چه وقت فهمیدن است؟ ! "

" و جی ء یومئذ بجهنم ..." بعید نیست که مراد از آوردن جهنم، پرده برداری از روی آن باشد، همچنان که در آیه زیر همین تعبیر آمده فرموده:" و برزت الجحیم لمن یری،" و نیز آیه زیر که می فرماید:" و برزت الجحیم للغاوین،" و آیه زیر که می فرماید:" لقد کنت فی غفله من هذا فکشفنا عنک غطائک فبصرک الیوم حدید."

" فیومئذ لا یعذب عذابه احد و لا یوثق وثاقه احد،" در امروز عذاب خدا آنچنان سخت است که احدی از خلق کسی را آنطور عذاب نکرده، و در بند کردنش آنچنان سخت است که احدی از خلق کسی را آنطور در بند نکرده، و این تعبیر کنایه است از شدت در تهدید.

(۲)

شرحی از لحظات ریخته شدن کفار به جهنم

-" وَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبهِمْ عَذَاب جَهَنَّمَ وَ بِئْس الْمَصِیرُ،

-إِذَا أَلْقُوا فِيهَا سمِعُوا لها شهِيقاً وَ هِیَ تَفُورُ،

-تَكادُ تَمَيزُ مِنَ الْغَيْظِ كلَّما أُلْقِیَ فِيهَا فَوْجٌ سأَلهُمْ خَزَنَتهَا أَ لَمْ يَأْتِكم نَذِيرٌ،

-و كسانى كه به پروردگار خود كافر شدند عذاب جهنم دارند و چه بد بازگشت گاهى است،

-زمانى كه در آتش افكنده مى شوند از آتش صداى نفسى مى شنوند كه با همان نفس ايشان را چون هوا به داخل خود مى كشد در حالى كه فوران مى كند،

-گويى از شدت غضب مى خواهد متلاشى شود هر فوجى كه داخل آن مى شود

۱- آيه ۲۷ تا ۳۰ سوره انعام الميزان ج : ۷ ص : ۶۸

۲- آيه ۲۱ تا ۳۰ سوره فجر الميزان ج ۲۰ ص ۴۷۵

خازنان آتش می پرسند مگر پیامبری بیم رسان برایتان نیامد؟ "

وقتی کفار در جهنم ریخته می شونـد، صـدای شـهیقی از آن می شـنوند، شـهیقی که چون مغناطیس آنان را به داخل خود می کشاند، همانطور که با شهیق هوا داخل سینه کشیده می شود، در حالی که جهنم جوشان است، و ایشان را مانند نخودی که در دیک جوشان بالا و پائین می شود بالا و پائین می کند، به طوری که گویی از شدت غضب می خواهد متلاشی شود .

" کلما القی فیها فوج سالهم خزنتها ا لم یاتکم نـذیر،" فوج به معنای جماعتی است که به سـرعت از جایی عبور کنند، و در این جملـه اشـاره است به اینکه کفـار دسـته دسـته داخـل دوزخ می شونـد، همچنـان که آیه زیر هم به این معنـا اشـاره نمـوده، می فرمایـد:" و سـیق الـذین کفروا الی جهنم زمرا،" و این به خـاطر آن است که هر متبوعی بـا تابعین گمراه خود داخل می شونـد، همچنان که در آیه زیر فرموده است:" و یجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه جمیعا فیجعله فی جهنم!"

هر دسـته ای که در جهنم ریخته می شونـد و یـا به سوی آن سوق داده می شونـد، ملائکه موکل بر دوزخ و نگهبانان آن از در توبیخ می پرسند: مگر برای شما نذیر، یعنی پیامبری که شما را از چنین عذابی بترساند نیامده؟!

" قالوا بلی قد جائنا نذیر فکذبنا ...،" این جمله حکایت پاسـخی است که دوزخیان به فرشتگان خازن دوزخ می دهند، و در آن اعتراف می کنند به اینکه نذیر برایشان آمد، و از آتش دوزخ انذارشان کرد، ولی تکذیبش کردند و افترا به او بستند.

-" و قالوا لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر،

-گویند: اگر می شنیدیم و عقل خود بکار می بردیم از دوزخیان نبودیم! "

(۱)

وقتی جهنم به گمراهان نمودار شود!

-« وَ بُرِّزَتِ الجَحِیمُ لِلْغَاوِینَ، وَ قِیلَ لهُمْ أَیْنَ مَا کُنتُمْ تَعْبُدُون،

-مِن دُونِ اللَّهِ هَلْ یَنصرُونَکُمْ أَوْ یَنتَصِرُونَ،

-و جهنم به گمراهان نمودار شود،

-و به آنها گفته شود آن چیزهایی که غیر خدا می پرستیدید کجایند؟

-آیا معبودهای غیر از خدا شما را نصرت دهند و یا نصرت یابند.»

کلمه بُرِّزَتِ از تبریز به معنای اظهار است. می فرمایـد: وقتی جهنم به گمراهان نمودار شود، به ایشان گفته می شود: کجایند آن

چیزهایی که شما به جای خدا آنها را می پرستیدید آیا شقاوت و عذاب را از شما و یا از خودشان دفع می کنند؟ و حاصل معنا

۱- آیه ۶ تا ۸ سوره ملک المیزان ج ۱۹ ص ۵۹۰

این است که آن روز بر ایشان روشن می شود که در بت پرستیشان گمراه بوده اند.

(۱)

مجرمین در لحظه دیدن آتش

-" وَ رَءَا الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنهُم مُّوَاقِعُوهَا وَ لَمْ یجِدُوا عَنهَا مَصرِفاً،

-و گنهکاران جهنم را ببینند و یقین کنند که در آن افتادنی هستند و گریزگاهی نیابند!"

مقصود از مواقعه نار واقع شدن در آتش است. و بعید نیست که مراد وقوع از دو طرف باشد یعنی وقوع مجرمین در آتش و وقوع آتش در مجرمین و آتش زدن آنان.

" جمله و لم یجدوا عنها مصرفا- و از آن مفری نمی یابند،" یعنی نمی یابند محلی را که به سویش منصرف شوند، و از آتش به سوی آن فرار کنند.

در اینکه از مشرکین به مجرمین تعبیر فرموده فهمیده می شود که حکم عام است و همه صاحبان گناهان و جرائم را شامل می شود.

(۲)

حال خاسرین هنگام عرضه به آتش

-" وَ تَرَاهُمْ یُعْرَضونَ عَلَیْهَا خَشِعِینَ مِنَ الذُّلّ ِینظرُونَ مِن طرْفٍ خَفِیّ ٍوَ قَالَ الَّذِینَ ءَامَنُوا إِنَّ الخاسِرِینَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسهُمْ وَ أَهْلِیهِمْ یَوْمَ الْقِیَمَهِ أَلا إِنَّ الظلِمِینَ فی عَذَابٍ مُّقِیمٍ،

-و می بینی ایشان را که بر آتش عرضه می شوند، در حالی که از شدت ذلت حالتی از خشوع دارند که با گوشه چشم و پنهانی به آن می نگرند، و آنهایی که ایمان آوردند می گویند: زیانکاران کسانی هستند که در قیامت هم خود را باختند و هم خاندان خود را. آری، بدانند که ستمگران در عذابی دائمی خواهند بود."

" و قال الذین امنوا ان الخاسرین الذین خسروا أنفسهم و اهلیهم یوم القیمه،" یعنی خاسرانی که تمامی خسران ها و حقیقت آن در ایشان جمع است، کسانی هستند که در قیامت نفس خود و اهل خود را خاسر کردند، یعنی خود را از نجات محروم نموده و از اهل خود نیز بهره مند نمی شوند .

" الا ان الظالمین فی عذاب مقیم،" این جمله عذاب را بر اهلش مسجل می کند، و می فرماید ستمکاران عذابی دائم و غیر

منقطع دارند.

(۳)

روز عرضه کفار بر آتش

-" وَ يَوْمَ يُعْرَضِ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلى النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طيِّبتِكمْ فى حَيَاتِكمُ الدُّنْيا وَ استَمْتَعْتُم

۱- آیه ۹۱و۹۳سوره شعرا المیزان ج : ۱۵ ص : ۴۰۶

۲- آیه ۵۳ سوره کهف المیزان ج : ۱۳ ص : ۴۶۱

۳- آیه ۴۵ سوره شوری المیزان ج : ۱۸ ص : ۹۷

بِهَا فَالْيَوْمَ تجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَستَكْبرُونَ فى الأَرْضِ بِغَيرِ الحَقّ ِ وَ بمَا كُنتُمْ تَفْسقُونَ،

-در روزی که کفار بر آتش عرضه می شونـد به ایشان گفته می شود: هر سـرمایه خیری داشتید در زندگی دنیا از دست دادید و بـا آن عیاشـی کردیـد در نتیجه امروز در برابر اسـتکباری که در زمین و بـدون حق می ورزیدنـد به عـذاب خواری دچار می شوید، هم به خاطر استکبارتان و هم به خاطر فسقی که مرتکب می شدید.“

عرضه جهنم بر کفـار وقتی است که خود را برای اولین بار به کفار نشان می دهـد، و عرضه کفار بر جهنم هنگامی است که به حساب ها رسیده و تکلیف ها را یکسـره کرده باشند، در آن موقع کفار را عرضه بر جهنم می کنند، و به سوی دوزخ سوقشان می دهند، همچنان که فرموده:” و سیق الذین کفروا الی جهنم زمرا.“

وقتی کفار عرضه بر آتش می شونـد به ایشان گفته می شود: شـما همه آن طیباتی که بایـد امروز از آن لذت ببرید در زندگی دنیا از بین بردید، و همانجا از آنها بهره مند شدید، و دیگر چیزی برایتان نمانده که امروز در این عالم از آن لذت ببرید.

” فالیوم تجزون عـذاب الهون بما کنتم تسـتکبرون فی الأرض بغیر الحق و بما کنتم تفسـقون،“: پس امروز شـما سـزایتان عذابی است که در آن خـواری و ذلت است، و خواری آن در مقابـل آن استکباری است که در دنیـا می کردیـد، و زیر بـار حق نمی رفتید، و عذابش در مقابل فسق و اعراض از طاعات شما است.

و این هر دو گناهی است که یکی مربوط به اعتقاد است که همان اسـتکبار از حق باشد، و یکی مربوط به عمل است که همان فسق باشد.

-” وَ يَوْمَ يُعْرَض الَّذِينَ كَفَرُوا عَلى النَّارِ أَ لَيْس هَذَا بِالْحَقّ ِ قَالُوا بَلى وَ رَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَاب بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ،

-و روزی که کفار بر آتش عرضه می شونـد به ایشان گفته می شود آیا این که می بینیـد وعده اش حق نبود؟ می گویند بله به پروردگارمان سوگند! خطاب می رسد پس بچشید عذاب را به کیفر کفری که می ورزیدید!“

این آیه خبر می دهد از آن سرنوشتی که به زودی منکرین معاد در روز قیامت بدان گرفتار می شوند.

(۱)

اعتراضات هر تازه وارد به دوزخ

-” قَالَ ادْخُلُوا فى أُمَمٍ قَدْ خَلَت مِن قَبْلِكم مِّنَ الْجِنّ ِ وَ الانسِ فى النَّارِ كلَّمَا دَخَلَت أُمَّةٌ لَّعَنَت أُخْتهَا حَتى إِذَا ادَّارَكوا فِيهَا جَمِيعاً قَالَت أُخْرَاهُمْ لأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلاءِ أَضلُّونَا فَئَاتهِمْ عَذَاباً ضِعْفاً مِّنَ النَّارِ قَالَ لِكلّ ٍ ضِعْفٌ وَ لَكِن لا تَعْلَمُونَ. وَ قَالَت أُولَاهُمْ لأُخْرَاهُمْ فَمَا كانَ لَكمْ عَلَيْنَا مِن فَضلٍ فَذُوقُوا الْعَذَاب بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ،

-خدای تعالی می فرماید: با گروه هایی از جن و انس که پیش از شما در گذشته اند

۱- آیه ۲۰و۳۴ سوره احقاف المیزان ج : ۱۸ ص : ۳۱۲و۳۳۱

به جهنم وارد شوید، وقتی گروهی وارد شود گروه هم عقیده خویش را لعنت کند، و چون همگی در آنجا مجتمع شوند پیروانشان در باره پیشروانشان گویند: پروردگارا اینان ما را به گمراهی کشیدند، عذاب ایشان را از جهنم دو چندان کن، گوید همه را عذاب دو چندان است. و لیکن شما نمی دانید. پیشروان شان به پیروان گویند: پس شما را بر ما برتری نبوده اینک به سزای اعمالی که می کردید این عذاب را تحمل کنید.“

این یکی از مشاجرات دوزخیان است که هر کدام که در آتش داخل می شوند، کسانی را که قبل از ایشان وارد شده اند لعنت می کنند.

وقتی همه در آتش جمع شدند، خدای تعالی را مخاطب قرار داده و به یکدیگر نفرین کردند. طبقه بعدی نخست به قبلی ها گفتند شما از ما ظالم ترید، برای اینکه هم خودتان گمراه بودید و هم ما را گمراه کردید، لذا امیدواریم خداوند عذاب آتش شما را دو برابر کند.

اولی و آخری یا به حسب رتبه است، و منظور از اولی رؤسای ضلالت و ائمه کفر است که پیروان خود را در گمراهی کمک می کنند، و یا به حسب زمان و مراد اسلاف و پیشینیان است که برای آیندگان خود فتح باب ضلالت کرده و راه کج را برای آنان هموار می سازند.

خداوند متعال هم در جوابشان فرمود: عذاب هر دوی شما دو چندان است و لیکن نمی فهمید. عذاب برای اولی و آخری هر دو ضِعف است اما برای اولی، به جهت این که هم خودشان گمراه بودند و هم دیگران را در گمراهی اعانت کردند، و اما برای شما، از این جهت که هم خودتان گمراه بودید و هم در این گمراهی به گمراه کردن آنان کمک کردید و حرفهایشان را پذیرفته و دعوتشان را اجابت کردید، و با پیوستن به آنان باعث سیاهی لشکرشان شدید.

(۱)

جهنم را برای چه کسی حاضر می کنند؟

-” هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتی کُنتُمْ تُوعَدُونَ،

-اصلَوْهَا الْیَوْمَ بِمَا کُنتُمْ تَکْفُرُونَ،

-همه این هشدارها را به شما دادیم و نپذیرفتید، اینک این جهنمی است که همواره وعده اش به شما داده می شد،

-بچشید امروز سوزش آن را به کیفر کفری که می ورزیدید.“

در لفظ آیه اشاره هست به اینکه: در روز قیامت جهنم را حاضر می کنند. و خطاب به کفار گویند: این جهنمی است که همواره وعده اش به شما داده می شد!

۱- آیه ۳۸ و۳۹ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۱۴۲

تهدیـد کفار به جهنم یک بار و دو بار نبود، بلکه به زبان انبیا و رسولان علیهم السـلام دائما تهدید می شدند، و اولین باری که تهدیـد شدنـد، همـان روزی بود که به ابلیس فرمود:" ان عبـادی لیس لک علیهم سـلطان الا من اتبعک من الغاوین و ان جهنم لموعدهم اجمعین."

" اصلوها الیوم بما کنتم تکفرون- بچشید امروز سوزش آن را به کیفر کفری که می ورزیدید."

(۱)

بازداشت و بازخواست در راه جهنم

-" وَ قِفُوهُمْ إِنهُم مَّسئُولُونَ،

-آنجا نگهشان بدارید که باید بازخواست شوند."

این امر به بازداشت و بازخواست، در سر راه جهنم صورت می گیرد. فرمان می رسد: ایشان را نگه دارید و نگذارید بروند که باید بازخواست شوند!

و در اینکه از چه چیز بازخواست می شوند، از سیاق برمی آید که مطلب مورد بازخواست همان مطلبی است که جمله" ما لکم لا تناصـرون،" مشـتمل بر آن است، می فرمایـد: شـما را چه شده که یکدیگر را یاری نمی دهید، همان طور که در دنیا پشتیبان یکدیگر بودید و در برآوردن حوائج خود، و به مقصد رسیدن، از یکدیگر کمک می گرفتید؟

و جمله بعـدش که می فرمایـد:" بل هم الیوم مستسـلمون - آخر ایشان امروز تسـلیم شدند،" دیگر کبری برایشان نمانده تا تکبر کنند.

پس بـا این بیـان روشن گردیـد که مورد بازخواست، عبارت است از هر حقی که در دنیا از آن روی گردانیـده انـد، چه اعتقاد حق و چه عمـل حق و صالـح، و این روگردانی آنـان به دو جهت بوده: یکی کـبر ورزیـدن، و یکی هم پشت گرمی به داشـتن یاران و کمک کاران.

(۲)

یوم الفصل – و آنها که به جهنم رانده می شوند!

-" وَيْلٌ يَوْمَئذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ،

- انطلِقُوا إِلي مَا كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ، انطلِقُوا إِلي ظِلّ ٍ ذِى ثَلَثِ شعَبٍ، لا ظلِيلٍ وَ لا يُغْنى مِنَ اللَّهَبِ، إِنهَا تَرْمِى بِشرَرٍ كالْقَصرِ، كَأَنَّهُ

جِمَلَتٌ صفْرٌ،

-وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ،

-هَذَا يَوْمُ لا يَنطِقُونَ، وَ لا يُؤْذَنُ لهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ،

-وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ،

۱- آیه ۶۳ و۶۴ سوره یس المیزان ج : ۱۷ ص : ۱۵۳

۲- آیه ۲۴ سوره صافات المیزان ج : ۱۷ ص : ۱۹۹

-هَذَا يَوْمُ الْفَصلِ جَمَعْنَكمْ وَ الأَوَّلِينَ، فَإِن كانَ لَكمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ،

-وَيْلٌ يَوْمَئذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ !

-خطاب رسد ای منکران! شما امروز به سوی آن دوزخی که تکذیب کردید بروید!

-بروید زیر سایه دودهای آتش دوزخ که دارای سه شعبه است،

-نه آنجا سایه ای خواهد بود و نه از شرار آتش هیچ نجاتی دارند،

-آن آتش هر شراری بیفکند مانند قصری است،

-گویی آن شراره در سرعت و کثرت همچون شتران زرد موی است،

-وای در آن روز به حال آنان که آیات خدا را تکذیب کردند!

-این روزی است که کافران برای نجات خود سخنی نتوانند گفت،

-و به آنها رخصت عذرخواهی نیز نخواهند داد،

-وای در آن روز به حال آنان که آیات خدا را تکذیب کردند،

-این روز فصل حکم و جدایی نیک و بد است که شما را با همه در گذشتگان پیشین به عرصه محشر جمع گردانیم،

-پس اگر چاره ای بر نجات خود می توانید انجام دهید کنید،

-وای در آن روز به حال آنانکه آیات خدا را تکذیب کردند! "

" انطلقوا الی ما کنتم به تکذبون،" این آیه حکایت فرمانی است که در یوم الفصل به ایشان داده می شود، صاحب کلام خدای تعالی است.

مراد از جمله: آنچه همواره تکذیبش می کردند، جهنم است، و کلمه انطلاق به معنای روانه شدن و منتقل گشتن از جایی به جای دیگر و بدون مکث است.

معنای آیه این است که: به ایشان گفته می شود از محشر بدون هیچ درنگی به سوی آتش روانه شوید، همان آتشی که همواره تکذیبش می کردید.

" انطلقوا الی ظل ذی ثلث شعب،" مفسرین گفته اند: مراد از این ظل سایه دودی است که از آتش جهنم بالا می رود، همچنان که در جای دیگر فرموده: " و ظل من یحموم."

و نیز در مورد انشعاب آن به سه شعبه گفته اند: این اشاره است به عظمت دود جهنم، چون دود وقتی خیلی متراکم و عظیم باشد شاخه شاخه می شود.

" لا ظلیل و لا یغنی من اللهب،" ظل ظلیل به معنای سایه خنک است، سایه ای که از رسیدن حرارت به انسان جلوگیری کند، و برای آدمی ساتری از آزار حرارت باشد، و اینکه می فرماید سایه شعبه دار ظلیل نیست، منظور این است که از هرم آتش و شعله های آن جلوگیری نمی کند .

-" انها ترمی بشرر کالقصر، کانه جمالت صفر،"

کلمه شرر به معنای زبانه هایی است که از آتش بر می خیزد.آن آتش هر شراری بیفکند مانند قصری است.

" هذا یوم لا ینطقون و لا یؤذن لهم فیعتذرون،"

می فرماید: امروز روزی است که اهل محشر- از انسانها - سخن نمی گویند و اذن

سخن گفتن به ایشان داده نمی شود، و یا اذن عذرخواهی کردن به ایشان داده نمی شود، پس اعتذاری نخواهند کرد.

نفی نطق در این آیه با اثبات آن در آیات دیگر منافات ندارد، چون روز قیامت مواقف بسیار و مختلف دارد، در یک موقف از ایشان سؤال می شود جواب هم می دهند، و در موقفی دیگر بر دهان آنان مهر می زنند و نمی توانند سخن بگویند.

" هذا یوم الفصل جمعناکم و الاولین، فان کان لکم کید فکیدون،" روز قیامت را از این جهت یوم الفصل خوانده که خدای تعالی در آن روز جدا سازی می کند، و میان اهل حق و اهل باطل با داوری خود جدایی می اندازد، همچنان که فرمود:" ان ربک هو یفصل بینهم یوم القیمه فیما کانوا فیه یختلفون،" و نیز فرموده:" ان ربک یقضی بینهم یوم القیمه فیما کانوا فیه یختلفون،" که در یکی تعبیر به فصل، و در دیگری تعبیر به قضا کرده است.

خطاب در جمله جمعناکم و الاولین به تکذیب گران این امت است، بدان جهت که جزء آخرین هستند، و به همین جهت در مقابل اولین قرارشان داد، و در جای دیگر به نحو جامع فرموده: امروز روزی است که همه مردم در آن جمع می شوند، " ذلک یوم مجموع له الناس،" و در جای دیگر فرموده:" و حشرناهم فلم نغادر منهم أحدا . "

و معنای اینکه فرمود:" فان کان لکم کید فکیدون،" این است که اگر شما حیله ای علیه من دارید تا با آن حیله عذاب مرا از خود دفع کنید، آن حیله را بکار ببرید.

(۱)

به دوزخ اندازید هر کافر معاند، مناع للخیر، معتد مریب را !

-" أَلْقِیَا فِی جَهَنَّمَ کلَّ کفَّارٍ عَنِیدٍ،

-مَّنَّاعٍ لِّلْخَیرِ مُعْتَدٍ مُّرِیبٍ،

-به دوزخ اندازید هر کافر معاند را،

- و هر مناع خیر و متجاوز و هر کس که مردم را در راه هدایت متحیر می کرد."

عنید به معنای معاند حق است که از در عناد حق را مسخره می کند. و معتدی به معنای کسی است که از حد خود تجاوز و از حق تخطی کند. مریب به معنای کسی است که دارای شک است، و یا کسی است که مردم را به شک می اندازد، و در آیه که صحبت از قیامت است مردم را در امر قیامت به شک می اندازد .

کَفّار ، عنید هم هست و عنید، مناع خیر نیز هست و مناع خیر، معتدی هم هست، و معتدی، مریب نیز می باشد.

خطاب در آیه شریفه از خدای تعالی است، و ظاهر سیاق آیات چنین می نماید

۱- آیه ۲۸ تا ۴۰ سوره مرسلات المیزان ج ۲۰ ص ۲۴۸

که مورد خطاب در آن همان دو فرشته سائق و شـهید باشد که موکل بر انسانند. ولی بعضـی احتمال داده اند که خطاب به دو فرشته دیگر از فرشتگان موکل بر آتش و از خازنان دوزخ باشد.

-" الَّذِی جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً ءَاخَرَ فَأَلْقِیَاهُ فی الْعَذَابِ الشدِیدِ،

-همانی که با خدا، خدایی دیگر گرفته پس داخل عذاب شدید بیفکنیدش! "

این صـفت پنجم از همه گناهان مزبور مهم تر و عظیم تر است، و در حقیقت مادر همه جرائمی است که مرتکب شده، و ریشه همه صفات پستی است که کسب کرده، یعنی کفر و عناد و منع خیر و اعتداء و ارابه.

-" فالقیاه فی العذاب الشدید !

-او را در عذابی شدید بیندازید! "

(۱)

آنها که کتابشان را به دست چپ می دهند!

-« وَ أَمَّا مَنْ أُوتیَ کِتَبَهُ بِشِمَالِهِ فَیَقُولُ یَلَیْتَنی لَمْ أُوت کِتَبِیَه،

-... خُذُوهُ فَغُلُّوهُ، ثُمَّ الجَحِیمَ صلُّوهُ، ثُمَّ فی سِلْسِلَهٍ ذَرْعُهَا سبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسلُکُوهُ،

-إِنَّهُ کانَ لا یُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِیمِ، وَ لا یحُض عَلی طعَامِ الْمِسکِینِ،

-فَلَیْس لَهُ الْیَوْمَ هَهُنَا حَمِیمٌ، وَ لا طعَامٌ إِلا مِنْ غِسلِین،

-لا یَأْکلُهُ إِلا الخاطِئُونَ،

-و اما کسی که نامه عملش را به دست چپش داده باشند می گوید ای کاش نامه ام را به من نداده بودند،

-... خطاب می رسد بگیرید او را و دست و پایش را ببندید و سپس در آتشش افکنید،

-و آنگاه او را به زنجیری که طولش هفتاد ذراع است ببندید که او در دنیا به خدای عظیم ایمان نمی آورد، و بر اطعام مسکین تشویق نمی کرد،

-در نتیجه امروز در اینجا هیچ دوستی حمایت کننده ندارد،

-و به جز چرک و خون دوزخیان هیچ طعامی ندارد،

-چرک و خونی که خوراک خطاکاران است و بس.»

صاحب این سخن از طایفه اشقیای مجرم است که نامه اعمالش را به دست چپش می دهند و در آن روز بعداز بی نتیجه دیدن کوشش های دنیایی خود بیان می کند.

او همین که سر از قبر برداشت، و دید که تمامی سبب ها از کار افتاده اند، و امروز دیگر مال و فرزندان بکار نمی آیند، می فهمد که مالش فایده ای نداشت، و قدرتش هم باطل شد!

« خذوه فغلوه ... فاسلکوه! » این جملات دستور خدا به ملائکه را حکایت می کند،

۱- آیه ۲۰ تا ۲۸ سوره ق المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۲۲

که بگیرید او را و در آتش بیفکنید! یعنی با غل و زنجیر دست و پای اسیر را به گردنش ببندید .

« ثم الجحیم صلوه ! » یعنی او را داخل آتش عظیم کنید!

« ثم فی سلسله ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه!» سلوک مجرم در سلسله ای که طولش هفتاد ذراع باشد به معنای آن است که وی را در چنین زنجیری بپیچند.

« انه کان لا یؤمن بالله العظیم و لا یحض علی طعام المسکین،» می فرماید بدین علت چنین دستور دادیم که وی به خدای عظیم ایمان نمی آورد، و مردم را به اطعام مسکینان تشویق نمی کرد، بلکه در این باره مسامحه می کرد، و از رنج بینوایان احساس ناراحتی نمی نمود.

« فلیس له الیوم هیهنا حمیم ... الخاطؤن،» امروز در این عرصه، دوستی که سودش ببخشد یعنی شفیعی که برایش شفاعت کند ندارد، چون کافر آمرزش ندارد، در نتیجه شفاعتی هم نخواهد داشت.

« و لاـ طعام الا من غسلین،» او از آنجا که کسی را به اطعام مسکینان تشویق نمی کرد، امروز طعامی به جز غسلین و چرکاب بدنهای اهل دوزخ که خوراک خطاکاران است ندارد.

(۱)

حشر و حضور جهنمیان و شیاطین آنها در اطراف جهنم

-" فَوَ رَبِّک لَنَحْشرَنَّهُمْ وَ الشیَطِینَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِیًّا،

-ثمَّ لَننزِعَنَّ مِن کلّ ِ شِیعَهٍ أَیهُمْ أَشدُّ عَلی الرَّحْمَنِ عِتِیًّا،

-ثمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِینَ هُمْ أَوْلی بهَا صِلِیًّا

-به پروردگارت قسم ایشان را با شیطانها محشور کنیم و همه را به زانو در آورده پیرامون جهنم حاضر سازیم،

-آنگاه از هر گروه هر کدامشان که به سرکشی خدای رحمان جری تر بوده جدا کنیم،

-آنگاه کسانی را که به وارد شدن جهنم سزاوارترند بهتر بشناسیم."

مردم روز قیامت انبوه و دسته دسته حاضر می شوند، دسته های متراکم، که از کول هم بالا می روند.

- به پروردگارت سوگند، که همه را روز قیامت با اولیاء و قرینهای شیطانیشان محشور می کنیم، آنگاه پیرامون جهنم برای

چشیدن عذاب جمعشان می کنیم، در حالی که همه از در ذلت به زانو در آمده باشند، یا در حالی که همه دسته دسته، انبوه گشته باشند.

۱- آیه ۲۵ تا ۳۷ سوره الحاقه المیزان ج ۱۹ ص ۶۶۷

مراد از اینکه فرمود:" لنحشرنهم و الشیاطین،" این است که در بیرون قبرها ایشان را با اولیاءشان، که شیطانهایند جمع می کنیم، چون به خاطر ایمان نداشتن از غاویان شدند: " شیطانها اولیای غاویانند،"

و یـا ممکن است مراد قرین هـای ایشـان باشـد، یعنی ایشان را با قرین هایشان محشور می کنیم، همچنانکه فرمود:" و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین، حتی اذا جاءنا قال یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین و لن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم، انکم فی العذاب مشترکون."

" ثم لننزعن من کل شیعه ایهم اشد علی الرحمن عتیا ."

- به زودی از هر جماعتی که متشکل شدند، متمردترین آنها نسبت به خدای رحمان را بیرون می آوریم، یعنی رؤسا و امامان ضلالت را بیرون می آوریم.

" ... ایهم اشد علی الرحمن عتیا." شاید نکته آن اشاره به این باشد که تمرد آنان بسیار بزرگ است، چون تمرد از کسی است که رحمتش همه چیز را فرا گرفته، و ایشان از او جز رحمت چیزی ندیدند، چنین خدایی را تمرد کردند!

" ثم لنحن اعلم بالذین هم اولی بها صلیا."

- سوگند می خورم که ما داناتریم به اینکه چه کسی سزاوارتر به مقاسات حرارت آتش است، یعنی زمام کم و زیادی حرارت آتش در درکات عذاب، و مراتب استحقاق ایشان به دست ما است، و بر ما مشتبه نمی شود.

(۱)

تنوع رفتار با مجرمان در جهنم

منافقین و کفار در جهنم

۱- آیه ۶۸تا۷۰ سوره مریم المیزان ج : ۱۴ ص : ۱۱۸

-" فَالْیَوْمَ لا یُؤْخَذُ مِنکُمْ فِدْیَهٌ وَ لا مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مَأْوَاکُمُ النَّارُ هِیَ مَوْلَاکُمْ وَ بِئْس الْمَصِیرُ،

-در نتیجه دیگر امروز از شما و از کفار فدیه و عوض پذیرفته نمی شود، منزلگاهتان آتش و سرپرست شما همان است، که بازگشت گاهی بس بد است."

حقیقت غیر خدا همان آتش است، پس همانطور که مولای ایشان در دنیا غیر خدا بود، در آخرت هم مولایشان آتش خواهد بود، چون همین آتش است که حوائج آنان را بر می آورد، طعامی از زقوم، و شرابی از حمیم، و جامه ای بریده از آتش، و همسرانی از شیطانها، و مسکنی در درون دوزخ برایشان فراهم می کند، که خدای سبحان در جاهای دیگر کلامش، در آیاتی بسیار از آن خبر داده است.

این آیه تتمه گفتار مردان و زنان با ایمان است، که در خطاب به منافقین و منافقات در روز قیامت می گویند، و در این خطاب خود کفار را هم اضافه می کنند، چون منافقین هم در واقع کافرند، و تنها فرقی که کفار با ایشان دارند این است که کفر خود را علنی و اظهار می کنند، و مؤمنین در این خطاب می گویند امروز هر کسی در گرو عمل خویش است.

" ماویکم النار هی مولیکم و بئس المصیر،" در این جمله به طور کلی هر نوع ناصری که بتواند منافقین و کفار را یاری دهد و از آتش برهاند نفی کرده، مگر یک یاور را، آن هم خود آتش است، که می فرماید: هی مولیکم - تنها آتش یاور شما است!

(۱)

منافقین و منافقات در ظلمت و تاریکی

۱- آیه ۱۵ سوره حدید المیزان ج ۱۹ ص ۲۷۸

-" يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَفِقُونَ وَ الْمُنَفِقَت لِلَّذِينَ ءَامَنُوا انظرُونَا نَقْتَبِس مِن نُّورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسوا نُوراً فَضرِب بَيْنهُم بِسورٍ لَّهُ بَاب بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَهُ وَ ظهِرُهُ مِن قِبَلِهِ الْعَذَاب،

-و در روزی است که مردان و زنان منافق به مردم با ایمان بگویند: کمی مهلت دهید تا برسیم، و از نور شما اقتباس کنیم. به ایشان گفته می شود به عقب برگردید، به زندگی دنیایتان، و از آنجا نور بیاورید، در همین هنگام است که دیواری میان این دو طایفه زده می شود، دری دارد که در باطنش(طرف مؤمنین) رحمت و در ظاهرش (سمت منافقین) عذاب است."

از سیاق آیه چنین بر می آید که منافقین و منافقات در روز قیامت در ظلمتی هستند که از هر سو احاطه شان کرده و مانند خیمه ای محاصره شان نموده و نیز برمی آید که مردم در آن روز مجبور به رفتن به سوی خانه جاودانه خویشند.

چیزی که هست مؤمنین و مؤمنات این مسیر را با نور خود طی می کنند، نوری که از جلو ایشان و به سوی سعادتشان در حرکت است، در نتیجه راه را می بینند، و هر جا آن نور رفت می روند تا به مقامات عالیه خود برسند، و اما منافقین و منافقات که فرو رفته در ظلمتند نمی توانند راه خود را طی کنند، و نمی دانند به کدام طرف بروند.

(نکته مهمی که از آیه استفاده می شود این است که: این دو طایفه که یکی غرق در نور و دیگری غرق در ظلمت است در قیامت با همند،) منافقین همانطور که در دنیا با مؤمنین و در بین آنان بودند، و بلکه مردم آنان را جزو مؤمنین می شمردند، در قیامت نیز با مؤمنین هستند، اما مؤمنین و مؤمنات پیش می روند، و به سوی بهشت راه خود را پیش می گیرند، و منافقین و منافقات در ظلمتی که از هر سو احاطه شان کرده عقب می مانند و از مؤمنین و مؤمنات درخواست می کنند قدری مهلتشان دهند، و در انتظارشان بایستند تا ایشان هم برسند، و مختصری از نور آنان گرفته راه پیش پای خود را با آن روشن سازند .

" قیل ارجعوا وراءکم فالتمسوا نورا،

به ایشان گفته می شود به دنیا برگردید، و برای خود نوری به دست آورید."

گوینده این پاسخ ملائکه اند و یا طایفه ای از بزرگان و نخبگان مؤمنین از قبیل اصحاب اعراف. به هر حال از هر که باشد به اذن خدا و از طرف او است

بعضی دیگر گفته اند: منظور این است که: به آن محلی که نور را تقسیم می کردند برگردید، و برای خود نوری بگیرید، و منافقین بدانجا برمی گردند، و اثری از نور نمی یابند، دو مرتبه به سراغ مؤمنین و مؤمنات می آیند، اما به دیواری بر می خورند که بین ایشان و مؤمنین زده شده، و این خود خدعه ای است از خدای تعالی، که با منافقین

می کنـد، همانطور که منافقین در دنیا با خـدا نیرنگ می کردند و قرآن در باره نیرنگشان فرموده:" ان المنافقین یخادعون الله و هو خادعهم . "

" فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمه و ظاهره من قبله العذاب،

در همیـن هنگـام اسـت که دیـواری میـان این دو طـایفه زده می شـود که دری دارد، در بـاطنش رحمت و در ظـاهرش عـذاب است."

(۱)

ناپاکها به صورت انباشته به جهنم ریخته می شوند!

-لِیَمِیزَ اللَّهُ الْخَبِیث مِنَ الطیِّبِ وَ یجْعَلَ الْخَبِیث بَعْضهُ عَلی بَعْضٍ فَیرْکمَهُ جَمِیعاً فَیَجْعَلَهُ فی جَهَنَّمَ أُولَئک هُمُ الْخَسِرُونَ،

-تـا خداونـد ناپـاک را از پـاک جـدا نموده و ناپـاک هـا را پاره ای بر پاره ای نهاده و همه را یکجا جمع و انباشـته کرده و در جهنم قرار دهد، ایشان، آری هم ایشانند زیانکار ."

اعمـال و تقلب هـا در سیر خود محکوم سـنت الهی است و متوجه غـایت و نتیجه ای است که پروردگـار در عـالم تکوین قرار داده، و آن سـنت این است که در این نظـام جـاری، خیر و شـر و خبیث و طیب از یکـدیگر جـدا می گردد، خبیثها رویهم قرار گرفته و وقتی مجتمع و متراکمی از شـر تشـکیل می یابد آن را در جهنم قرار می دهد، آری آن غایت و هدفی که قافله شـر به سوی آن است جهنم است، و بدون استثناء تمامی خبیثها به آن دار البوار خواهند رفت

(۲)

آنها که به صورت به سوی جهنم محشور می شوند!

-" الَّذِینَ یحْشرُونَ عَلی وُجُوهِهِمْ إِلی جَهَنَّمَ أُولَئک شرٌّ مَّکاناً وَ أَضلُّ سبِیلاً

-کسانی که بر صورتهایشان به سوی جهنم محشور می شوند جایشان بدتر و راهشان گمراهانه تر است."

اینها گمراهانی هسـتند که در روز حشـر بر صورتهایشان محشور می شوند و کسی به چنین بلایی مبتلا نمی شود مگر آنکه در دنیا از گمراهان باشـد . هیـچ ضـلالتی بـدتر از این نیست که انسان با صورت، خود را روی زمین بکشد و بدون اینکه جایی را ببینـد پیش برود و هیـچ ندانـد که به کجـا منتهی می شود و در پیش رو با چه چیزهایی مواجه می گردد و این ضـلالتی که در حشرشان بر صورت، به سوی جهنم دارند مجسم و ممثل

۱- آیه ۱۳ تا ۱۴ سوره حدید المیزان ج ۱۹ ص ۲۷۳
۲- آیه ۳۶ و ۳۷ سوره انفال المیزان ج : ۹ ص : ۹۶

ضلالتی است که در دنیا داشتند.

(۱)

سه طایفه ای که به رو در جهنم انداخته شوند.

-« وَ قِیلَ لهُمْ أَیْنَ مَا کُنتُمْ تَعْبُدُون،

- فَکُبْکِبُوا فِیهَا هُمْ وَ الْغَاوُن، وَ جُنُودُ إِبْلِیس أَجْمَعُونَ،

-و به آنها گفته شود آن چیزهایی که غیر خدا می پرستیدید کجایند؟

-آنها، و گمراه شدگان، و لشکریان ابلیس، همگی به رو در جهنم انداخته شوند.»

معنای کبکبه این است که او را چند بار پشت سر هم با رو به زمین افکند. ضمیر جمعی در کبکبوا به اصنام بر می گردد.

اصنام یکی از سه طایفه ای هستند که آیه شریفه درباره آنان فرموده که به رو در جهنم می افتند، طایفه دوم آنان، غاوون هستند، و طایفه سوم جنود ابلیسند که همان قربای شیطان اند که قرآن کریم درباره شان می فرماید: هیچ وقت از اهل غوایت جدا نمی شوند، تا داخل دوزخشان کنند.

(۲)

چگونه مجرمین به رو در آتش کشیده می شوند؟

-" بَلِ الساعَهُ مَوْعِدُهُمْ وَ الساعَهُ أَدْهَی وَ أَمَرُّ،

-إِنَّ الْمُجْرِمِینَ فی ضلَلٍ وَ سعُرٍ،

-یَوْمَ یُسحَبُونَ فی النَّارِ عَلی وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَس سقَرَ،

-بلکه قیامت موعدشان است، و قیامت بلایی بس عظیم تر و تلخ تر است،

-به درستی مجرمین از موطن سعادت یعنی از بهشت گمراه و در آتش افروخته قرار دارند، در روزی که به سوی آتش با رخساره ها کشیده می شوند، و به آنها گفته می شود بچشید حرارت دوزخ را ! "

دهاء عبارت است از بلای عظیم و سختی که راهی برای نجات از آن نباشد، و ادهی به معنای بلایی است عظیم تر، و کلمه أمر، مرارت و تلخی است.

می فرماید: تمامی عقوبت آنان در شکست و عذاب دنیوی خلاصه نمی شود، بلکه عقوبتی که در قیامت دارند عظیم تر از هر داهیه و عذاب، و تلخ تر از هر تلخی دیگر است .

" ان المجرمین فی ضلال و سعر،" سعر به معنای آتشهای شعله ور است، می

۱- آیه ۳۴ سوره فرقان المیزان ج : ۱۵ ص : ۲۹۶

۲- آیه ۹۴و۹۵سوره شعرا المیزان ج : ۱۵ ص : ۴۰۶

فرمایـد: علت اینکه گفتیم قیـامت بلایی عظیم تر و تلـخ تر است این است که ایشان مجرمنـد، و مجرمین از نظر موطن سـعادت یعنی بهشت در ضلالتند، و در عوض در آتشی شعله ور قرار دارند.

" یوم یسـحبون فی النار علی وجوههم ذوقوا مس سقر،" یسحبون به معنای این است که انسانی را با صورت روی زمین بکشند. سقر یکی از اسامی جهنم است، و مس کردن سقر به این است که: سقر با حرارت و عذابش به ایشان برسد .

(۱)

محشور شدگان واژگونه، کر و کور و گنگ

-" ... وَ نحْشرُهُمْ یَوْمَ الْقِیَمَهِ عَلی وُجُوهِهِمْ عُمْیاً وَ بُکْماً وَ صمًّا مَّأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ کلَّمَا خَبَت زِدْنَهُمْ سعِیراً،

-و روز قیامت به حالت زیر و رو در حالی که کور و گنگ و کر هم باشند محشورشان می کنیم و منزلگاهشان جهنم است،

-جهنمی که هر گاه آتشش خاموش شود باز شدیدتر سوزان و فروزان می کنیم."

(۲)

حال جهنمیان در روز غاشیه

-" هَلْ أَتَاک حَدِیث الْغَشِیَهِ،

-وُجُوهٌ یَوْمَئذٍ خَشِعَهٌ،

-عَامِلَهٌ نَّاصِبَهٌ،

-آیا داستان غاشیه یعنی روز قیامت به تو رسیده است؟

-در آن روز چهره هایی از شدت شرمساری، حالت ذلت به خود می گیرند،

-از سـیمایشان این معنا خوانـده می شود که در دنیا تلاش بسـیار کرده انـد و در اینجا تلاشـهای خود را بی فایده یافته اند و در نتیجه خستگی دنیا از تنشان بیرون نرفته است...."

مراد از کلمه غاشـیه روز قیـامت است و اگر آن را غاشـیه نامیـده انـد یـا برای این است که انسانهـا را از هر جهت فرا می گیرد همچنان که در جای دیگر درباره فراگیری قیامت به طور شـگفته و باز فرموده:" و حشـرناهم فلم نغادر منهم احدا،" و یا به قول بعضـی هـا از این جهت است که مواقف و منـاظر هولنـاکش ناگهان مردم را فرا می گیرد و یا به خاطر این بوده که روز قیامت

وجوه کفار را به عذاب خود فرا می گیرد .

"وجوه یومئذ خاشعه،" یعنی چهره هایی در آن روز از شدت اندوه و عذاب ذلیل و شرمسار است و این شرمساری بر آن چهره ها فراگیر می شود و خشوع، حالت و وصف انسان ها است، ولی در این آیه به وجوه آنان نسبت داده و این بدان جهت است که چهره

۱- آیه ۴۶تا ۴۸ سوره قمر المیزان ج ۱۹ ص ۱۳۹

۲- آیه ۹۷و۹۸سوره اسری المیزان ج : ۱۳ ص : ۲۹۰

از هر عضو دیگری حالت خشوع درونی را می نمایاند .

" عامله ناصبه،" ناصبه به معنای تعب و کوفتگی است. می فرماید: اهل دوزخ خستگی تلاشی که در دنیا کردند از تنشان در نمی آید. دوزخیان در قیامت می بینند که آنچه در دنیا تلاش کردند بی نتیجه مانده و خردلی سودمند نبوده، همچنان که در جای دیگر فرموده:" و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا،" در نتیجه از اعمالی که داشتند چیزی به جز خستگی عایدشان نمی شود.

" تصلی نارا حامیه،" یعنی ملازم آتشی هستند در نهایت درجه حرارت.

" تسقی من عین انیه،" یعنی از چشمه ای می نوشند که در نهایت درجه حرارت است.

" لیس لهم طعام الا من ضریع لا یسمن و لا یغنی من جوع،" طعامی جز از خار تهوع آور ضریع ندارندکه آنهم نه کسی را فربه می کند و نه گرسنگی را دفع می سازد. ضریع نام ناگوارترین و تهوع آورترین گیاه است که هیچ حیوانی آن را نمی خورد، و شاید نامیدن آنچه در آتش است به نام ضریع، صرفا از نظر شباهت در شکل و خاصیت بوده باشد .

(۱)

ورود به آتش با شکل و هیئت دنیوی

-" ... سَیَصلی نَاراً ذَات لَهَبٍ،

-وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَهَ الْحَطب،

-فی جِیدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسد،

-... به زودی وارد آتشی شعله ور شود،

-با زنش که بارکش هیزم است،

-و طنابی تابیده از لیف خرما به گردن دارد."

" سیصلی نارا ذات لهب،" یعنی به زودی داخل آتشی زبانه دار خواهد شد. منظور از این آتش، آتش دوزخ است که جاودانی است، و اگر کلمه نار را بدون الف و لام آورد، برای این بود که عظمت و هولناکی آن را برساند.

" و امرأته حماله الحطب،" به زودی همسرش نیز داخل آن آتش خواهد شد: " فی جیدها حبل من مسد!"

به زودی در آتش دوزخ در روز قیامت به همان هیئتی ممثل می گردد که در دنیا به خود گرفته بود، در دنیا شاخه های خاربن و بته هـایی دیگر را بـا طناب می پیچیـد و حمل می کرد، و شـبانه آنها را بر سـر راه رسول خـدا صـلی الله علیه وآله وسلّم می ریخت تا به

۱- آیه ۱ تا ۷ سوره غاشیه المیزان ج ۲۰ ص ۴۵۶

این وسیله آن جناب را آزار دهد، در آتش هم با همین حال، یعنی طناب به گردن و هیزم به پشت ممثل گشته عذاب می شود .

(۱)

پر نشدن جهنم، احاطه عذاب الهی بر کل مجرمین

-" یَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِن مَّزِید،

-روزی که به دوزخ می گوییم آیا پر شدی و می گوید آیا باز هم هست؟"

این خطابی است از خدای تعالی به جهنم، و پاسخی است که جهنم به خدا می دهد.

گویا با ایراد این سؤال و جواب می خواهد اشاره کند به اینکه قهر خدای تعالی و عذاب او قاصر نیست از اینکه به همه مجرمین احاطه یابد و جزای آنچه را که استحقاق دارند ایفا کند، همچنان که در جای دیگر فرموده:

" وان جهنم لمحیطه بالکافرین! "

(۲)

رانده شدن مجرمین تشنه به جهنم

-" وَ نَسوقُ الْمُجْرِمِینَ إِلی جَهَنَّمَ وِرْداً،

-و گنه کاران را تشنه به سوی جهنم برانیم."

کلمه ورد به لب تشنه تفسیر شده، و گویا از ورود به آب، یعنی قصد آن کردن و از آن نوشیدن گرفته شده، چون معمولا کسی به قصد آب نمی رود مگر آنکه تشنه باشد، به همین مناسبت این کلمه کنایه از عطش شده است.

در اینکه سوق به جهنم را مقید به مجرمین کرد اشعار است به اینکه علت سوقشان همان جرمشان است.

(۳)

مجرمین در جهنم نه زندگی دارند و نه مرگ

-" إِنَّهُ مَن یَأْتِ رَبَّهُ مجْرِماً فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لا یَمُوت فِیهَا وَ لا یحْیی،

–و هر که گنه کار به پیشگاه پروردگار خویش رود جهنمی می شود که در آنجا نه می میرد و نه زندگی دارد.“

۱- آیه ۱ تا آخر سوره مسد المیزان ج ۲۰ ص ۶۶۴

۲- آیه ۳۰ سوره ق المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۲۹

۳- آیه ۸۶ سوره مریم المیزان ج : ۱۴ ص : ۱۵۲

کسی که خدا او را نیامرزد قهرا مجرم است و کسی که مجرم به دیدار پروردگارش بیاید جهنمی دارد که در آن نه می میرد و نه زنده می شود.

(۱)

شرحی از شکنجه های جهنمیان!

-"... فَالَّذِینَ کفَرُوا قُطعَت لهُمْ ثِیَابٌ مِّن نَّارٍ یُصب مِن فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الحَمِیمُ،

-... و کسانی که کافرند برایشان جامه هایی از آتش بریده شده و از بالای سرهایشان آب جوشان ریخته می شود."

خدای تعالی درباره کیفر کفار (اعم از مشرکین یا از اهل ادیان، که او را به آنچه از اسماء و صفات که مستحق و سزاوار است توصیف نمی کنند، مثلا برای او شریک یا فرزند قائل می شوند و در نتیجه وحدانیت او را منکر می گردند، و یا صنع و ایجاد عالم را به طبیعت و یا دهر نسبت می دهند، و یا منکر رسالت و نبوت، و یا رسالت بعضی از رسل، و یا منکر یکی از ضروریات دین حق می شوند، و در نتیجه به حق کفر می ورزند و آن را می پوشانند،)

می فرماید:" فالذین کفروا قطعت لهم ثیاب من نار یصب من فوق رؤسهم الحمیم- یعنی برای کفار لباس از آتش می برند، و از بالای سرشان آب جوش بر سرشان می ریزند و با آن آب جوش آنچه در داخل جوف ایشان، از معده و روده و غیره است، همه آب می شود:

- یُصهَرُ بِهِ مَا فی بُطونهِمْ وَ الجُلُودُ وَ لهُم مَّقَمِعُ مِنْ حَدِیدٍ کلَّمَا أَرَادُوا أَن یخْرُجُوا مِنهَا مِنْ غَمٍ أُعِیدُوا فِیهَا وَ ذُوقُوا عَذَاب الحَرِیق،

- امعاء ایشان را با پوستها بگدازد و برایشان گرزهایی آهنین آماده است هر وقت بخواهند از آن شدت و محنت در آیند بدان باز گردانیده شوند گویند عذاب سوزان را بچشید ! "

(۲)

هرکه بخواهد از جهنم برون شود، بازش گردانند!

-« وَ أَمَّا الَّذِینَ فَسقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ کلَّمَا أَرَادُوا أَن یخْرُجُوا مِنهَا أُعِیدُوا فِیهَا وَ قِیلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَاب النَّارِ الَّذِی کُنتُم بِهِ تُکَذِّبُونَ،

-اما کسانی که عصیان ورزیده اند، جایشان جهنم است، و هر وقت بخواهند از آن برون شوند، بدان جا بازشان گردانند و گویند: عذاب جهنمی را که تکذیبش می کردید بچشید.»

لازمه اینکه فرمود: آتش، ماوای ایشان است این است که جاودانه در آتش باشند، و به همین جهت دنبالش فرمود: هر چه بخواهند از آن بیرون شوند به سوی آن برگردانده می شوند .

۱- آیه ۷۴ سوره طه المیزان ج : ۱۴ ص : ۲۵۵

۲- آیه ۱۹تا۲۲ سوره حج المیزان ج : ۱۴ ص : ۵۰۹

و اینکه فرمود:" و قیل لهم ذوقوا عذاب النار الذی کنتم به تکذبون،" دلیل بر این است که مراد از فاسقان، منکرین معادند، و اینکه منکرین معاد را در داخل آتش چنین خطابی می کنند، برای شماتت ایشان است، چون خود ایشان همواره در دنیا مؤمنین را شماتت می کردند، که چرا شما به قیامت ندیده ایمان دارید.

(۱)

جهنمیان، که نه مرگشان دهند، نه عذابشان سبک شود!

-" وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لا يُقْضى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَ لا يَخَفَّف عَنْهُم مِّنْ عَذَابِهَا كَذَلِك نجْزِى كلَّ كفُور،

-وَ هُمْ يَصطرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صلِحاً غَيرَ الَّذِى كنَّا نَعْمَلُ أَ وَ لَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَ جَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظلِمِينَ مِن نَّصِيرٍ،

-و کسانی که کافرند برای آنان آتش جهنم است نه مرگشان دهند تا بمیرند و نه عذاب جهنم را از آنها سبک کنند همه کفرپیشگان را چنین سزا دهیم،

-و آنها در جهنم فریاد زنند پروردگارا بیرونمان کن تا کار شایسته ای جز آنچه می کرده ایم بکنیم. خطاب شود مگر آن قدر عمرتان ندادیم که هر که پند گرفتنی بود در طی آن پند گیرد و بیم رسان نیز برایتان آمد. اینک عذاب را بچشید که ستمگران یاری ندارند."

جمله " و الذین کفروا لهم نار جهنم ...." می فهماند که آتش جزایی است خاص ایشان و از ایشان جدا شدنی نیست.

و جمله " لا یقضی علیهم فیموتوا،" معنایش این است که: حکم نمی شود بر آنان به مرگ، تا بمیرند، در نتیجه در آن شدت عذاب همواره زنده اند، و عذاب آتش از ایشان تخفیف نمی پذیرد، این چنین ما هر کفرانگر را که کفرانش یا شدید است و یا بسیار، کیفر می دهیم.

این کفار که در آتشند، شیون و فریاد می کنند، و استغاثه می نمایند، در حالی که فریادشان این است که: پروردگارا ما را از آتش بدر آور، تا عمل صالح کنیم غیر از آن عمل زشت که می کردیم، در پاسخ به ایشان گفته می شود: نه، هرگز! مگر ما آن قدر عمر به شما ندادیم که هر کس می خواست متذکر شود مجال آن را داشته باشد؟ ما این مقدار عمر را به شما دادیم، پیامبران بیم رسان هم نزد شما آمدند، و از این عذاب بیمتان دادند، ولی متذکر نشدید و ایمان نیاوردید، حال عذاب را بچشید که ستمکاران را یاوری نباشد، تا به یاری آنان برخیزند و از عذاب خلاصشان کنند!

(۲)

جزای تکذیب کنندگان دین الهی و عذاب قیامت

۱- آیه ۲۰ سوره سجده المیزان ج : ۱۶ ص : ۳۹۶

۲- آیه ۳۶تا۳۸ سوره فاطر المیزان ج : ۱۷ ص : ۶۸

-" فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ،

-پس در آن روز وای به حال تکذیب کنندگان! "

آیه شریفه صریحا نمی فرماید مکذبین داخل آتش می شوند، لیکن چیزی در باره آنان می گوید که لازمه اش دخول در آتش است، و آن این است که وای به حال مکذبین!

" الذین هم فی خوض یلعبون،" آنهایی که به طور مستمر در خوضی عجیب بازی می کنند، و سرگرم مجادله در آیات خدا و انکار آن و استهزای به آن هستند، ویل بر آنان باد !

" یوم یدعون الی نار جهنم دعا،" به ایشان گفته می شود: این همان آتشی است که به آن تکذیب می کردید، که البته منظور از تکذیب آتش، تکذیب خبرهایی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم به وحی الهی از وجود آن خبر می داده و می فرموده: به زودی مجرمین با آن آتش معذب می شوند.

" اصلوها فاصبروا او لا تصبروا سواء علیکم انما تجزون ما کنتم تعملون،" بچشید آن را یعنی بچشید و تحمل کنید حرارت آتش دوزخ را. " فاصبروا أو لا تصبروا،" صبر بکنید و یا نکنید این چشیدن آتش برایتان حتمی است و از شما جدا شدنی نیست، چه صبر بکنید و چه نکنید، نه اینکه صبر کردن، عذاب را از شما بر می دارد و یا حداقل آن را تخفیف می دهد، و نه اینکه بی صبری و جزع و فزع سودی به حالتان دارد .

" انما تجزون ما کنتم تعملون،" اینکه گفتیم این عذاب برایتان حتمی است، و از شما جدا شدنی نیست، برای این بود که ما این عذاب را از جای دیگر نیاورده ایم، بلکه عین عمل خود شما است، همان کارهایی است که می کردید، و معقول نیست میان عمل و صاحب عمل سلب نسبت شود، و همواره این نسبت برقرار است، یعنی الی الابد این عمل، عمل آن عامل است، پس به همین جهت اگر در ظرف قیامت عمل به صورت آتش جلوه کند، تا أبد به جان عامل خود می افتد.

(۱)

وضع لبهای سخن چینان(ازمشاهدات رسول الله در معراج)

فرمود: ... به اقوامی برخوردم که لبهائی داشتند مانند لبهای شتر، گوشت

۱- آیه ۱۱ تا ۱۶ سوره طور المیزان ج ۱۹ ص ۱۲

پهلویشـان را قیچی می کردنـد و بـه دهانشـان می انداختنـد، از جبرئیـل پرسـیدم اینهـا کیاننـد؟ گفـت سـخن چینـان و مسـخره کنندگانند.

شکنجه تارکین نماز عشاء

... به مردمی برخوردم که فرق سـرشان را بـا سـنگ هـای بزرگ می کوبیدنـد پرسـیدم اینهـا کیاننـد؟ گفت آنـانکه نماز عشاء نخوانده می خوابند.

زنان آویزان با پستانها

... به عده ای از زنان برخوردم که به پستانهای خود آویزان بودند، از جبرئیل پرسیدم اینها چه کسانی هستند؟ گفت اینها زنانی هسـتند که اموال همسـران خود را به اولاد دیگران ارث می دادنـد آنگاه رسول خـدا صـلی الله علیه وآله وسلّم فرمود: غضـب خداونـد شـدت یـافت در بـاره زنی که فرزنـدی را که از یـک فامیـل نبوده داخـل آن فامیل کرده و او در آن فامیل به عورات ایشان واقف گشته و اموال آنان را حیف و میل کرده است ....

(برای مطالعه روایات مربوط به معراج به آیه ۱ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص: ۳ مراجعه شود.)

ابدیت و زندگی آخرت

زندگی آخرت

زندگی بهتر در تعالیم قرآن

-" ... قُلْ مَتَعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَ الاَخِرَهُ خَيرٌ لِّمَنِ اتَّقَى وَ لا تُظلَمُونَ فَتِيلاً،

-... بگو زندگی دنیا اندك و زندگی آخرت برای کسی که تقوا پیشه کند بهتر است و شما حتی به مقدار تحک هسته خرما ستم نخواهید شد."

زندگی دنیا در تعلیم قرآنی متاعی است قلیل که چند صباحی مورد بهره وری قرار می گیرد و سپس سریع از بین رفته، اثری از آن باقی نمی ماند، و به دنبال آن زندگی آخرت است که حیاتی است باقی و حقیقی، معلوم است که چنین حیاتی از حیات دنیا بهتر است.

(۱)

آخرت: تحقق هدف خلقت

-" أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِی أَنفُسِهِم مَّا خَلَقَ اللَّهُ السمَوَتِ وَ الأَرْض وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلا بِالْحَقّ ِ وَ أَجَلٍ مُّسمًّى وَ إِنَّ كَثِيراً مِّنَ النَّاسِ بِلِقَای رَبِّهِمْ لَكَفِرُونَ،

-آیا در نفس خود نمی اندیشند که خدا آسمانها و زمین و آنچه بین آن دو است جز به حق نیافریده و جز برای مدتی معین خلق نکرده ؟ ولی بسیاری از مردم به مساله معاد و دیدار پروردگار خود کافرند."

مراد از حق بودن خلقت آسمانها و زمین و آنچه بین آن دو است، و خلاصه حق بودن همه عوالم محسوس، این است که: خلقت آن عبث و بی نتیجه نبوده، که موجود شود و بعد معدوم گردد، و دوباره موجود گشته و سپس معدوم شود، بدون اینکه غرضی و هدفی از آن منظور باشد، پس خدای تعالی اگر عالم را خلق کرده به خاطر غایت و نتیجه ای بوده که بر خلقت آن مترتب بوده است.

۱- آیه ۷۷ سوره نساء المیزان ج : ۵ ص : ۵

هیچ یک از اجزای عالم تا بی نهایت باقی نمی ماند، بلکه روزی فانی می شود، و وقتی یک یک اجزای عالم، و نیز مجموع آن، مخلوقی دارای نتیجه و غایت باشد، و نیز وقتی هیچ یک از اجزای آن دائمی نباشد، معلوم می شود غایت و نتیجه آن بعد از فنای آن مترتب می شود، و این همان آخرتی است که بعد از گذشتن عمر دنیا و فنای آن ظاهر می شود .

(۱)

زندگی آخرت در دنیا

-" لَقَدْ كُنْتَ فی غَفْلَهٍ مِنْ هذا فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَديد!

- تو از این زندگی غافل بودی، ما پرده ات را کنار زدیم، اینک دیدگانت خیره شده است! "

زندگی آخرت در دنیا نیز هست، لکن پرده ای میانه ما و آن حائل شده است. (به جان خودم! اگر در قرآن کریم در این باره هیچ آیه ای نبود بجز آیه فوق کافی بود، چون لغت غفلت در موردی استعمال می شود که آدمی از چیزی که پیش روی او و حاضر نزد او است بی خبر بماند، نه در مورد چیزی که اصلا وجود ندارد، و بعدها موجود می شود،) پس معلوم می شود زندگی آخرت در دنیا نیز هست، لکن پرده ای میانه ما و آن حائل شده است. دیگر این که کشف غطاء و پرده برداری از چیزی می شود که موجود و در پس پرده است، اگر آنچه در قیامت آدمی می بیند، در دنیا نباشد، صحیح نیست در آن روز به انسانها بگویند: تو از این زندگی در غفلت بودی، و این زندگی برایت مستور و در پرده بود، ما پرده ات را بر داشتیم، و در نتیجه غفلت مبدل به مشاهده گشت!

(۲)

آخرت تابع حکم زندگی دنیا

در این مورد آیات بسیار زیادند، چند آیه را به عنوان نمونه در اینجا می آوریم، تا خواننده خودش داوری کند که از ظاهر آن چه استفاده می شود، آیا همانطور که ما فهمیده ایم زندگی آخرت تابع حکم زندگی دنیا هست، یا نه، و آیا از آنها بر نمی آید که جزا در آن زندگی عین اعمال دنیا است ؟

-" لا تعتذروا اليوم انما تجزون ما كنتم تعملون،

۱- مستند:آیه ۸ سوره روم المیزان ج : ۱۶ ص : ۲۳۷

۲- مستند: آیه ۲۲ سوره ق و بیان ذیل آیه ۲۶ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۱۷۵

-امروز دیگر عذر خواهی مکنید، چون به غیر کرده های خود پاداشی داده نمی شوید! "

-" ثم توفی کل نفس ما کسبت،

-سپس به هر کس آنچه را که خود انجام داده به تمام و کمال داده می شود."

-" فاتقوا النار التی وقودها الناس و الحجاره،

-پس بترسید از آتشی که آتش گیرانه اش مردم و سنگند! "

-" فلیدع نادیه سندع الزبانیه،

- پس او انجمن خود را صدا بزند و ما به زودی مامورین دوزخ را صدا می زنیم. "

-" یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا، و ما عملت من سوء،

- روزیکه هر کس آنچه را که از خیر و شر انجام داده حاضر می یابد. "

-" ما تاکلون فی بطونهم الا النار،

-آنها که مال یتیم را می خورند جز آتش در درون خود نمی ریزند. "

-" انما یاکلون فی بطونهم نارا

-آنها که ربا می خورند در شکم خود آتش فرو می کنند . "

(۱)

زندگی دنیا نشانه زندگی آخرت

-" وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشأَةَ الْأُولی فَلَوْ لا تَذَكَّرُونَ،

-و شما با اینکه نشاه نخستین را دیدید، چرا متذکر نمی شوید؟ ! "

از نظام حیرت انگیز عالم دنیا این معنا به طور یقین به دست می آید که لغو و باطلی در عالم هستی نیست، و قطعا برای این نشاه فانی غایت و هدفی است باقی، و نیز از ضروریات نظام دنیا این است که می بینیم هر موجودی به سوی سعادت نوعیه اش هدایت شده، و انسانها هم باید از طریق بعث رسل و تشریع شرایع و توجیه امر و نهی به سوی سعادتشان هدایت شوند، و این

نیز صـورت نمی گیرد مگر اینکه در برابر اعمـال نیـک پاداشـی و در مقابـل اعمـال زشت کیفری مقرر شود، و چون دنیـا برای پاداش و کیفر تنگ است، ناگزیر باید در عالمی دیگر که همان نشاه آخرت است صورت بپذیرد.

(۲)

خلق جدید یا عالم آخرت

-" أَ فَعَیِینَا بِالْخَلْقِ الأَوَّلِ بَلْ هُمْ فی لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِیدٍ،

-مگر ما از آفریـدن بار نخست عالم خسـته شـدیم؟ نه همه این حرفها را می دانند ولی نسـبت به خلقت جدید در قیامت شـک دارند."

مراد از خلق اول، خلقت این نشأه طبیعت با نظامی است که در آن جاری است،

۱- مستند: آیه ۲۲ سوره ق و بیان ذیل آیه ۲۶ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۱۷۵

۲- آیه ۶۲ سوره الواقعه المیزان ج ۱۹ ص ۲۳۱

و یکی از انواع موجودات آن خلقت همانا انسان است، البته انسان دنیایی، همچنان که فرموده:" یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات و برزوا لله الواحد القهار،" و خلقت جدید به معنای خلقت نشأه جدید است که منظور از آن، نشأه آخرت است.

" بل هم فی لبس من خلق جدید،" مراد از خلق جدید، تبدیل نشأه دنیا به نشأه ای دیگر و دارای نظامی دیگر غیر از نظام طبیعی است که در دنیا حاکم است، برای اینکه در نشأه اخری - که همان خلق جدید است- دیگر مرگ و فنائی در کار نیست، تمامش زندگی و بقاء است. چیزی که هست اگر انسان اهل سعادت باشد نعمتش خالص، نعمت است و نقمت و عذابی ندارد. و اگر از اهل شقاوت باشد بهره اش یکسره نقمت و عذاب است و نعمتی ندارد.

در روایات اسلامی در کتاب توحید به سند خود از عمرو بن شمر، از جابر بن یزید روایت کرده که گفت: من از امام ابی جعفر علیه السلام پرسیدم: آیه شریفه" أفعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید،" چه معنا دارد؟ حضرت فرمود: ای جابر، تاویل این آیه چنین است که وقتی این عالم و این خلقت فانی شود، و اهل بهشت در بهشت و اهل آتش در آتش جای گیرند، خدای تعالی دست به خلقت عالمی غیر این عالم می زند، و خلقتی جدید می آفریند، بدون اینکه مرد و زنی داشته باشند، تنها کارشان عبادت و توحید خدا است، و برایشان سرزمینی خلق می کند غیر از این زمین تا آن خلایق را بر دوش خود بکشد، و آسمانی برایشان خلق می کند غیر از این آسمان، تا بر آنان سایه بگستراند .

و شاید تو خیال می کردی خدا تنها همین یک عالم را خلق کرده، و یا می پنداشتی که غیر از شما دیگر هیچ بشری نیافریده است؟

به خدا سوگند هزار هزار عالم، و هزار هزار آدم آفریده که تو فعلا- در آخرین آن عوالم هستی، و در دودمان آخرین آن آدمها قرار داری!

(۱)

رابطهٔ نظام آخرتی با حکیم و خبیر بودن خدا

-" الحَمْدُ للَّهِ الَّذِی لَهُ مَا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الأَرْضِ وَ لَهُ الحَمْدُ فی الاَخِرَهِ وَ هُوَ الحَکِیمُ الْخَبِیر،

-حمد آن خدایی را که ملک آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست، و حمد برای اوست در آخرت، و او حکیم و خبیر است."

" و له الحمد فی الآخره،" اگر حمد را اختصاص داد به ظرف آخرت، برای این

۱- مستند:آیه ۱۵ سوره ق المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۱۷

است که جمله اولی متضمن حمد خدا در دنیا بود، چون نظام محسوس در آسمانها و زمین نظام دنیوی است، به دلیل این که در آیه:" یوم تبدل الأرض غیر الأرض و السموات،" نظام آخرتی آسمانها و زمین را غیر از نظام دنیوی آنها دانسته است .

" و هو الحکیم الخبیر." این جمله آیه را با دو نام از نامهای کریم خدا خاتمه می دهد، یکی حکیم، و دیگری خبیر، تا دلالت کند بر اینکه تصرف خدا در نظام دنیا، و در دنبال آن پدید آوردن نظام آخرت، همه بر اساس حکمت و خبرویت است.

(۱)

جاودانگی در آخرت، در آسمانها و زمین آخرتی

-« فَأَمَّا الَّذِینَ شقُوا فَفِی النَّارِ لهُمْ فِیهَا زَفِیرٌ وَ شهِیقٌ،

-خَلِدِینَ فِیهَا مَا دَامَتِ السمَوَت وَ الأَرْض إِلا مَا شاءَ رَبُّک إِنَّ رَبَّک فَعَّالٌ لِّمَا یُرِیدُ،

-وَ أَمَّا الَّذِینَ سعِدُوا فَفِی الجَنَّهِ خَلِدِینَ فِیهَا مَا دَامَتِ السمَوت وَ الأَرْض إِلا مَا شاءَ رَبُّک عَطاءً غَیرَ مجْذُوذٍ،

-اما کسانی که بدبختند در آتشند و برای آنها زفیر و شهیق است،

-و تا آسمانها و زمین هست در آن جاودانند مگر آنچه پروردگار تو بخواهد که پروردگارت هر چه بخواهد می کند،

- اما کسانی که نیکبخت اند در بهشتند و تا آسمانها و زمین هست در آن جاودانند مگر آنچه خدای تو بخواهد که این بخششی قطع نشدنی است.»

خدای تعالی در کلام خود آسمانها و زمینی برای قیامت معرفی می کند که غیر آسمانها و زمین دنیا است، و می فرماید:" یوم تبدل الارض و السموات و برزوا لله الواحد القهار،" و از اهل بهشت حکایت می کند که می گویند: " الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوء من الجنه حیث نشاء،" و در مقام وعده به مؤمنین و توصیف ایشان می فرماید:" لهم عقبی الدار."

پس معلوم می شود برای آخرت نیز آسمانها و زمینی است، همچنانکه در آن بهشت و دوزخی و برای هر یک سکنه و اهلی است، که خدا همه آنها را به این وصف توصیف کرده که نزد اویند، و فرموده:" ما عندکم ینفد و ما عند الله باق،" و به حکم این آیه آسمان و زمین آخرت از بین نمی رود .

و اگر در آیه مورد بحث بقای بهشت و دوزخ و اهل آن دو را به مدت بقای آسمان و زمین محدود کرده از این جهت است که معنای این دو اسم از حیث آسمان و زمین بودن هیچ وقت از بین نمی رود، آنکه از بین می رود یک نوع آسمان و زمین است و آن آسمان و زمین دنیایی است که این نظام مشهود را دارد، و اما آسمانها و زمینی که مثلا بهشت در آنها است، و به نور پروردگار روشن می شود به هیچ وجه از بین نمی رود، و

۱- مستند: آیه ۱ سوره سبا المیزان ج : ۱۶ ص : ۵۳۷

خلاصه جهان همواره آسمانها و زمینی دارد . چیزی که هست در آخرت نظام دنیائیش را از دست می دهد.

(۱)

بحثی در بدن آخرتی

-" إِن کلُّ نَفْسٍ لمّا عَلَیهَا حَافِظٌ،

-هیچ انسانی نیست مگر آنکه نگهبانی بر او موکل است."

عده ای گفته اند: اعاده انسان بعینه از محالات است، و محال تحقق و هستی نمی پذیرد چون انسانی که می خواهد در آخرت خلق شود مثل انسان دنیوی است، نه عین او که در دنیا بود، و معلوم است که مثل من غیر از خود من است.

جواب این است که: شخصیت یک انسان به نفس و یا به عبارت دیگر به روح او است، نه به بدن او، در آخرت هم وقتی خدای تعالی بدن فلان شخص را خلق کرد، و نفس و یا به عبارتی روح او را در آن بدن دمید قطعا همان شخصی خواهد شد که در دنیا به فلان اسم و رسم و شخصیت شناخته می شد، هر چند که بدنش با صرفنظر از نفس، عین آن بدن نباشد بلکه مثل آن باشد .

(۲)

زندگی حقیقی، و حقیقت زندگی در آخرت !

خدای سبحان با اینکه زندگی دنیا را زندگی دانسته ولی در عین حال در مواردی از کلامش آن را زندگی پست و خوار و غیر قابل اعتنا شمرده، از آن جمله فرموده:

-" و ما الحیوه الدنیا فی الاخره الا متاع، "

-" تبتغون عرض الحیوه الدنیا، "

-" ترید زینه الحیوه الدنیا، "

-" و ما الحیوه الدنیا الا لعب و لهو، "

-" و ما الحیوه الدنیا الا متاع الغرور! "

آیه دیگری که جامع همه خصوصیات آیات بالا است، این است:

-" و ما هذه الحیوه الدنیا الا لهو و لعب،

و ان الدارالاخره لهی الحیوان لو کانوا یعلمون! "

این آیه شریفه می خواهد حقیقت معنای زندگی، یعنی کمال آن را از زندگی

۱- مستند: آیه ۱۰۳تا۱۰۸سوره هود المیزان ج : ۱۱ ص : ۷

۲- مستند: آیه ۴ سوره طارق المیزان ج ۲۰ ص ۴۳۰

دنیا نفی نموده، و آن حقیقت و کمال را برای زندگی آخرت اثبات کند، چون زندگی آخرت حیاتی است که بعد از آن مرگی نیست، همچنانکه فرمود:

" امنین لا یذوقون فیها الموت الا الموته الاولی، "

و نیز فرموده:

" لهم ما یشاؤن فیها و لدینا مزید ! "

پس اهل آخرت دیگر دچار مرگ نمی شوند، و هیچ نقصی و کدورتی عیششان را مکدر نمی کند. صفت اول یعنی ایمنی، از آثار حقیقی، و خاص زندگی آخرت، و از ضروریات آن است.

پس زندگی اخروی، زندگی حقیقی و بر طبق حقیقت است، چون ممکن نیست مرگ بر آن عارض شود، بر خلاف حیات دنیا، اما خدای سبحان با این حال در آیات بسیار زیاد دیگری فهمانده که حیات حقیقی را او به آخرت داده و انسان را او به چنین حیاتی زنده می کند و زمام همه امور به دست او است پس حیات آخرت هم ملک خدا است نه اینکه خودش مالک باشد، و مسخر خدا است نه یله و رها، و خلاصه زندگی آخرت خاصیت مخصوص به خود را، از خدا دارد، نه از خودش.

حیاط حقیقی

از اینجا یک حقیقت روشن می شود و آن این است که حیات حقیقی باید طوری باشد که ذاتا مرگ پذیر نباشد، و عارض شدن مرگ بر آن محال باشد، و این مساله قابل تصور نیست مگر به اینکه حیات عین ذات حی باشد، نه عارض بر ذات او، و همچنین از خودش باشد نه اینکه دیگری به او داده باشد، همچنانکه قرآن در باره خدای تعالی فرموده:

" و توکل علی الحی الذی لا یموت، "

و بنابر این حیات حقیقی، حیات خدای واجب الوجود است، و یا به عبارت دیگر حیاتی است واجب، و مشخصه چنین حیاتی این است که صاحب آن به ذات خود عالم و قادر باشد .

از اینجا کاملا معلوم می شود که چرا در جمله" هو الحی لا اله الا هو" حیات را منحصر در خدای تعالی کرد، و فرمود: تنها او حی و زنده است، و نیز معلوم می شود که این حصر حقیقی است نه نسبی، و اینکه حقیقت حیات یعنی آن حیاتی که آمیخته با مرگ نیست و در معرض نابودی قرار نمی گیرد تنها حیات خدای تعالی است ! حیات تنها و تنها خاص خدا است، و اگر زندگان دیگر هم زندگی دارند خدا به آنها داده است .

(۱)

زندگی آخرت، حیات محض

۱- مستند: آیه ۲۵۵ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۵۰۰

-" ما هذه الحیوه الدنیا الا لهو و لعب، و ان الدار الاخره لهی الحیوان، لو کانوا یعلمون،

-این زندگی دنیا جز لهوی و لعبی نیست و تنها زندگی آخرت است که حیات محض است، اگر بدانند."

زندگی آخرت، که انسان در آن عالم با کمالات واقعی که خود از راه ایمان و عمل صالح کسب کرده زندگی می کند، و مهمی است که اشتغال به آن آدمی را از منافعی بازنمی دارد، چون غیر از آن کمالات واقعی واقعیت دیگری نیست، و جدی است که لعب و لهو و تاثیم در آن راه ندارد، بقایی است که فنایی با آن نیست، لذتی است که با الم آمیخته نیست، سعادتی است که شقاوتی در پی ندارد. پس آخرت حیاتی است واقعی، و به حقیقت معنای کلمه، و این است معنای اینکه خدای تعالی می فرماید:" و ما هذه الحیوه الدنیا الا لهو و لعب و ان الدار الآخره لهی الحیوان."

" لو کانوا یعلمون،" یعنی اگر مردمی دانا بودند می دانستند که مطلب از همین قرار است که ما گفتیم.

(۱)

خیر بودن خانه آخرت

-" وَ مَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الاَخِرَةُ خَيرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ،

- و زندگی دنیا جز لهو و لعب چیزی نیست و هر آینه خانه آخرت بهتر است برای کسانی که تقوا را پیشه خود می سازند آیا باز هم تعقل نمی کنید؟ "

حیات دنیوی لهو و لعب است و بس، زیرا که این زندگی چیزی جز یک سلسله عقاید اعتباری و غرضهای موهوم نیست، و چون لعب هم عبارت است از سرگرمی به موهومات، بنا بر این دنیا نیز یک نوع لعب خواهد بود .

و از آنجائی که آدمی را از مهمات حیات اخرویش که حیات حقیقی و دائمی است بازمی دارد، و لهو هم چیزی است که آدمی را از مهماتش بازمی دارد، پس دنیا هم نوعی لهو است.

و اما اینکه چرا دار آخرت خیر است آنهم تنها برای متقین؟ جهتش این است که دار آخرت حیاتی است حقیقی و ثابت، و چنین حیاتی جز برای متقین دست نمی دهد، از این جهت فرمود: خیر است برای متقین.

(۲)

دنیا متاع است و آخرت دار قرار

۱- مستند: آیه ۶۴ سوره عنکبوت المیزان ج : ۱۶ ص : ۲۲۴

۲- مستند: آیه ۳۲ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۷۹

-" وَ قَالَ الَّذِی ءَامَنَ یَقَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِکمْ سبِیلَ الرَّشادِ،

-یَقَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَیَوهُ الدُّنْیَا مَتَعٌ وَ إِنَّ الاَخِرَهَ هِیَ دَارُ الْقَرَارِ،

-و آنکه ایمان آورده بود گفت: ای قوم مرا پیروی کنید تا شما را به راه رشد هدایت کنم،

-ای قوم این زندگی دنیا متاعی است و خانه آخرت خانه قرار و دائمی است."

این مهمترین سندی است که مؤمن آل فرعون سلوک سبیل رشاد و تدین به دین حق را به آن مستند نموده، که در هیچ حالی آدمی از آن بی نیاز نیست و آن عبارت است از این عقیده که آدمی بعد از زندگی ناپایدار دنیا زندگی ابدی و جاودانی دارد که عبارت است از زندگی آخرت، و این زندگی دنیا در آخرت متاعی است، و در حقیقت مقدمه ای است برای آن، و به همین جهت در بیان معنای سبیل رشاد اول این معنا را خاطرنشان ساخت و بعدا به ذکر عمل زشت و صالح پرداخت .

" من عمل سیئه فلا یجزی الا مثلها ...." یعنی آنچه در آخرت به آدمی می رسد و با آن زندگی می کند، نظیر همان اعمالی است که در زندگی دنیا می کند، دنیایی که در مقابل آخرت متاعی است، آری دنیا جای عمل است و آخرت محل جزا.

(۱)

پستی زندگی دنیا و ارزش زندگی آخرت

-" یَأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا مَا لَکمْ إِذَا قِیلَ لَکمُ انفِرُوا فی سبِیلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلی الأَرْض

أَ رَضِیتُم بِالْحَیَوهِ الدُّنْیَا مِنَ الاَخِرَهِ فَمَا مَتَعُ الْحَیَوهِ الدُّنْیَا فی الاَخِرَهِ إِلا قَلِیلٌ،

-ای کسانی که ایمان آورده اید! شما را چه شده که وقتی به شما گویند در راه خدا بیرون شوید و کوچ کنید به زمین سنگینی می کنید، مگر از آخرت به زندگی دنیا راضی شده اید؟ بدانید که بهره گرفتن از دنیا در قبال آخرت جز اندکی نیست ."

زندگی دنیا یک درجه پستی از زندگی آخرت است. در این آیه زندگی دنیا و آخرت یکی حساب شده، و مردم مورد نظر آیه از این زندگی به درجه پستش قناعت کرده اند و جمله:" فما متاع الحیوه الدنیا فی الاخره الا قلیل،" هم به این عنایت مجاز، اشعار دارد.

معنای آیه شریفه این است: ای کسانی که ایمان آورده اید! چه شده است شما را وقتی که رسول خدا به شما می گوید برای جهاد بیرون شوید تثاقل و کندی می کنید، مثل اینکه دلتان نمی خواهد به جهاد بروید، مگر از زندگی آخرت به زندگی دنیا قناعت کرده اید؟ اگر چنین است بدانید که زندگی دنیا نسبت به زندگی آخرت جز یک زندگی

۱- مستند: آیه ۳۸ و ۴۴ سوره غافر(مؤمن) المیزان ج : ۱۷ ص : ۵۰۴

پست و اندکی نیست.

(۱)

زندگی آخرت مختص متقین است!

-" ... وَ زُخْرُفاً وَ إِن كلُّ ذَلِك لَمَّا مَتَعُ الحَيَوهِ الدُّنْيا وَ الاَخِرَهُ عِندَ رَبِّك لِلْمُتَّقِين،

- ... و نیز طلا آلات قرار می دادیم، چون همه اینها تنها بهره های زندگی دنیا است، و آخرت در نزد پروردگارت خاص مردم با تقوی است."

آنچه از مزایای معیشت گفتیم چیزی نیست، جز متاع زنـدگی دنیای ناپایـدار و فانی و بی دوام " و الاخره عند ربک للمتقین! " مراد از آخرت به قرینه مقام، زندگی آخرت است، البته زندگی با سعادت آخرت. گویا زندگی اشـقیاء جزء زندگی به شـمار نمی آید.

می فرمایـد: زنـدگی آخرت که همـان زنـدگی نیکبختان سـعید است، (چون زنـدگی دوزخیان زنـدگی نیست،) به حکمی از خدای تعالی و به قضایی از او مختص است به متقین.

(۲)

ابدیت. و تدارک برای زندگی ابدی

تأسی به رسول الله

۱- مستند: آیه ۳۸ سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۳۷۴

۲- آیه ۳۵ سوره زخرف المیزان ج : ۱۸ ص : ۱۵۰

-" لَّقَدْ كانَ لَكُمْ فِى رَسولِ اللَّهِ أُسوَةٌ حَسنَةٌ لِّمَن كانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الاَخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً،

-در حالی که شما می توانستید به رسول الله به خوبی تاسی کنید، و این وظیفه هر کسی است که امید به خدا و روز جزا دارد، و بسیار یاد خدا می کند."

تاسی به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم صفت حمیده و پاکیزه ای است که هر کسی که مؤمن نامیده شود بدان متصف نمی شود، بلکه کسانی به این صفت پسندیده متصف می شوند که متصف به حقیقت ایمان باشند، و معلوم است که چنین کسانی امیدشان همه به خدا است، و هدف و همشان همه و همه خانه آخرت است، چون دل در گرو خدا دارند، و به زندگی آخرت اهمیت می دهند و در نتیجه عمل صالح می کنند، و با این حال بسیار به یاد خدا می باشند و هرگز از پروردگار خود غافل نمی مانند، و نتیجه این توجه دائمی، تاسی به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم است در گفتار و کردار.

(۱)

آخرت طلبی و نتایج آن

-" وَمَنْ أَرَادَ الاَخِرَةَ وَ سعَى لها سعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئك كانَ سعْيُهُم مَّشكُوراً،

-و هر که آخرت را بخواهد و کوشش خود را همه برای رسیدن به آن قرار دهد آنان سعیشان قبول شده و صاحب اجر خواهند بود."

" و من اراد الآخره و سعی لها سعیها و هو مؤمن...،" هر که کوشش کند و مجدانه کوشش کند و کوششی کند که مختص به آخرت است....

۱- مستند: آیه ۲۱ سوره احزاب المیزان ج : ۱۶ ص : ۴۳۳

از این معنا چنین استفاده می شود که سعی برای آخرت باید طوری باشد که لایق به آن باشد، مثل اینکه کمال جدیت را در حسن عمل به خرج دهد و حسن عمل را هم از عقل قطعی و یا حجت شرعی گرفته باشد.

معنای جمله:" و هو مؤمن،" این است که این سعی را در حالی کند که ایمان به خدا داشته باشد، و این خود مستلزم توحید و ایمان به نبوت و معاد است، زیرا کسی که اعتراف به یکی از این سه اصل نداشته باشد خدای سبحان او را در کلام مجیدش مؤمن به خود نمی داند.

و معنای جمله: " فاولئک کان سعیهم مشکورا،" این است که خداوند عمل چنین کسانی را به بهترین وجه قبول نموده و کوشش آنان را می ستاید و ستایش خدا در برابر عمل بنده، عبارت است از تفضل او بر بنده اش!

این دو آیه دلالت بر این دارند که اسباب اخروی عبارتند از اعمال و بس، و اعمال سببهائی هستند که هرگز از غایات و نتایج خود تخلف ندارند، به خلاف اسباب دنیوی که تخلف پذیرند زیرا در باره اسباب اخروی فرموده است: "فاولئک کان سعیهم مشکورا،" و در باره اسباب دنیوی فرموده:" عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید،"- پس هر قدر می خواهیم و برای هر کس که بخواهیم.»

آیه شریفه در مقام بیان حکم قبول شدن و نشدن اعمال و اینکه از چه عاملی قبول و از چه عاملی مردود است، نمی باشد، بلکه آیه شریفه در باره هدف و غایت انسان و تعیین غایت او به حسب نشانه زندگیش نظر دارد که یا متعلق به زندگی دنیائی است، و از آنچه می کند جز مزایای زندگی مادی دنیا منظوری ندارد و به کلی از آخرت اعراض دارد، و یا آنکه غایت و هدفش زندگی آخرت است، که لازمه اش آنست که برای خود یک زندگی جاودانه و همیشگی سراغ داشته باشد که این زندگی دائم یکطرفش مقدمه طرف دیگر است، ابتدای آن، که زندگی دنیا است مقدمه زندگی آخرت است و مقصود از زندگی دنیا همان سعادت اخروی است .

" انظر کیف فضلنا بعضهم علی بعض و للاخره اکبر درجات و اکبر تفضیلا."

این جمله اشاره است به تفاوت درجات که از سعی و کوشش انسان ناشی می شود، تا کسی توهم نکند که سعی بسیار و سعی اندک هر دو یکی است، و در آخرت فرقی با هم ندارند، آری اگر خداوند فرقی میان عمل کم و عمل بسیار و عمل خوب و خوبتر نگذارد در حقیقت آن مازاد را که بیشتر و خوبتر است، شکرگزاری نکرده و مورد قبول درگاهش ننموده است.

و معنای اینکه فرمود:" و للاخره اکبر درجات و اکبر تفضیلا،" این است که هم خود آخرت بزرگتر از دنیا است، و هم برتریها و امتیازاتش بزرگتر از برتریها و امتیازات

دنیا است، پس کسی خیال نکند که اهل آخرت در زندگی یکسانند و نیز توهم نکند که تفاوت زندگی اهل آخرت مانند تفاوت در زندگی دنیا است، بلکه آخرت خانه ایست وسیع تر از دنیا، وسعتی که نمی شود آن را به چیزی قیاس کرد.

برتریهای آخرت به خاطر اختلاف اسباب کونیه نیست، بلکه به خاطر اختلافی است که جانها و دلها در ایمان و اخلاص که از احوال قلب است، دارند و اختلاف احوال قلب وسیع تر از اختلاف احوال جسم است، وسعتی که نتوان با چیزی مقایسه کرد، همچنانکه فرمود:" ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله،" و نیز فرموده: "یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم!"

بنا بر این نتیجه این می شود که خدای سبحان رسول گرامی خود را دستور می دهد که فضیلتها و برتریهای اعتباری را که در میان اهل دنیا هست وسیله قرار داده و از آن برتریها به برتریهای درجات آخرت پی ببرد، چون برتریها باعث اختلاف ادراکات باطنی و نیات و اعمال می شود، آری هر چه قدرت بیشتر شد عملهای بیشتری برای انسان مقدور می شود، و هر چه آن کم شد این نیز کم می گردد، و همین اختلاف باعث اختلاف درجات آخرت خواهد شد.

(۱)

اعراض از آخرت و نتایج آن

-" مَّن كانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَهَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصلَاهَا مَذْمُوماً مَّدْحُورا،

-هر که دنیای نقد و زودگذر را بخواهد ما هم برایش در آن عجله می کنیم البته برای هر که بخواهیم و هر قدر که بخواهیم، آنگاه جهنم را برایش معین می کنیم که ملامت زده و رانده شده در آن شود."

از آنجا که به آخرت نمی توان رسید مگر از راه دنیا، لذا به هر انسانی که این راه را طی کند نمی شود گفت دنیا طلب مگر آنکه از آخرت اعراض نموده و به کلی آن را فراموش کند و در نتیجه اراده و حواسش خالص برای دنیا شود.

آری طالب دنیا کسی است که معتقد به زندگی دیگری غیر این زندگی دنیا نباشد، و در نتیجه اعتقاد به نبوت و توحید را لغو بپندارد، زیرا که اگر اعتقاد به معاد نباشد، دیگر ایمان به خدا و فرستادگان او و تدین به دین اثری نخواهد داشت.

و اینکه فرمود:" عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید،" معنایش این است که ما هم آنچه را که او می خواهد فورا به او می دهیم، البته نه هر قدر که او می خواهد، بلکه هر قدر که ما بخواهیم، پس امر به دست ما است نه به اختیار او، و اثر هر چه هست در اراده ما

۱- آیه ۱۹تا۲۲ سوره اسری المیزان ج : ۱۳ ص : ۹۰

است نه در اراده او، تـازه این روش را در بـاره همه دنیاطلبـان اعمـال نمی کنیم، بلکه در حق هر کس که خواستیم به کـار می بنـدیم، پس اراده اشـخاص از هیـچ جهت حاکم بر اراده ما نیست، و این تنها اراده ما است که در ایشان حکومت می کند. " و الله من ورائهم محیط !"

خدای سبحان این حقیقت را در آیه ای دیگر به زبانی دیگر بیان کرده و فرمود:

-" و لولا ان یکون الناس امه واحـده لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سـقفا من فضه و معارج علیها یظهرون و لبیوتهم ابوابا و سررا علیها یتکون و زخرفا و ان کل ذلک لما متاع الحیوه الدنیا. "

یعنی اگر نبود یکنواخت زنـدگی کردن مردم، و اینکه همه محکوم به قانون اسـباب و عللند، و در این قانون فرقی میان مؤمن و کـافر نیست و هر یـک از این دو فریق به عوامـل غنی و ثروت مصـادف شود ثروتمنـد گشـته و هر یـک به عوامـل مخالف آن برخورد کند فقیر می شود، چه مؤمن و چه کافر، ما کفار را به مزید نعمتهای دنیوی اختصاص می دادیم، چون نعمتهای دنیوی در نزد ما و در بازار آخرت ارج و قیمتی ندارد.

این آیه هر چنـد که وضـعیت دنیاطلبـان و غافلاـن از آخرت را بیـان می کنـد، و لیکن بایـد بـدانیم که مراتب دنیاطلبی و انکار آخرت مختلـف است، یکی هم از نـاحیه زبـان چنین است و هم از نـاحیه عمـل، و دیگری در مرحله عمـل چنین است هر چند لسانا به نشاه آخرت گواهی می دهد، جمله" و للآخره اکبر درجات ..." نیز این اختلاف را تصدیق می کند .

(۱)

بحثی در مقدمات رستگاری ابدی

-" إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظلِمُونَ،

-به درستی که ستمگران رستگار نمی شوند. "

فلاـح بـه معنـای ظفر یـافتن بـه مقصـود اسـت، و آن دو قسـم است: یکی دنیـوی و دیگری اخروی. فلاـح و رسـتگاری دنیـوی عبارتست از ظفر یافتن به سعادتهائی که با دستیابی به آنها زندگی دنیائی آدمی خوش و خرم می شود، مانند بقاء و توانگری و عزت.

فلاح اخروی به داشتن چهار چیز است:

۱-بقاء بدون فنا،

۲-غنای بدون فقر،

۳-عزتی که آمیخته و دستخوش ذلت نگردد،

۴-علمی که جهل در آن راه نیابد.

اینکه فرمود:" انه لا یفلح الظالمون،" با در نظر گرفتن این جهت که ظلم را به

۱- آیه ۱۸ سوره اسری المیزان ج : ۱۳ ص : ۸۶

عنوان وصف بکار برده، معنایش این است که ستمگران به آرزوهائی که به منظور دستیابی به آنها، آن تشبث ها را می کنند، نمی رسند، چون ظالمند، و همین ظلمشان آنان را به آرزو و به سعادتشان رهبری نمی کند چون سعادت وقتی سعادت است که بحسب واقع و وجود خارج، مطلوب بوده باشد - نه خیال - در چنین موقعی است که طالب و آرزومند آن، خود را بحسب وجود و طبع وجودیش به ادوات و وسائلی که سازگار و مناسب با آن سعادتست مجهز می سازد.

مثلاـ انسان که یکی از سعادتهای مورد آرزویش این است که با جبران اجزای تحلیل رفته، بقای زندگی خود را تامین نماید وقتی به چنین آرزوئی نائل می شود که نخست به جهاز دقیق تغذیه ای که مناسب با این آرزو است مجهز بوده و سپس اسباب و ادواتی را هم که سازگار با آن است واجد باشد، و علاوه بر این در دنیای خارج از خودش به قدر احتیاجش از مواد غذائی مناسب با مزاجش بیابد، و آن ادوات را هم بکار ببندد، یعنی مواد غذائی را از خارج گرفته و تصفیه نموده، صورت اصلی آنرا بکلی بهم زده به صورت اجزائی که از بدنش تحلیل رفته درآورد، و آنرا جزء بدن خود نموده کمبودهای آن را جبران نماید، نه تنها انسان چنین است، بلکه سایر انواع حیوانات نیز تا آنجا که ما دیده و توانسته ایم بدست آوریم بدون هیچ تخلف و اختلافی محکوم به همین حکم هستند .

بلکه نظام تمامی موجودات عالم به همین منوال جریان دارد، هر غایت و هدفی که مطلوب و هر سعادتی که مقصود باشد، طریق مخصوصی دارد که جز از آن طریق راه به آن برده نمی شود، و پیمودن غیر آن مسیری که نظام کون برای رسیدن به هر هدفی تعیین نموده در حقیقت اسباب رسیدن به آن را عاطل و راه طبیعی رسیدن به آن را باطل کردن است، و معلوم است که عاطل گذاردن آن و باطل کردن این، ابطال جمیع سبب هائی است که مربوط و متعلق به آن است و عینا شبیه انسانی است که بخواهد بقای در زندگی را از غیر راه گرفتن غذا و لقمه کردن و جویدن و هضم آن تامین نماید، همانطوری که چنین شخصی دستگاه تغذیه و جهاز هاضمه خود را عاطل گذارده و در نتیجه انحرافی در قوه رشد دهنده و مولده خود پدید می آورد، همچنین است کسی که بخواهد برای رسیدن به هدفی راه را گذاشته از بیراهه برود .

عنایت الهی هم بر این تعلق گرفته که انسان و سایر حیوانات که زندگیشان بر اساس شعور و اراده است زندگی را با تطبیق اعمال با خارج تا آنجا که می توانند به خارج علم پیدا کنند، ادامه دهند، به طوری که اگر در عملی از اعمال خود به جهت عروض عوارضی از نظام خارج منحرف شوند، آن عمل بی نتیجه و باطل می گردد، و اگر این انحراف تکرار شود سر از بطلان ذات آنان درمی آورد، و انسانی را می ماند که زهر را به

جای غذا، و گل را بجای نان مصرف کند، و یا به غلط کارهای دیگری نظیر آن انجام دهد.

از همین نظام عالم خارج، آراء و عقایدی عمومی و کلی، نظیر عقیده به مبدأ و معاد و همچنین احکامی کلی برای نوع بشر پدید آمده که آن عقاید را ملاک سایر عقاید خود و آن احکام را محک اعمال خویش قرار داده، سایر عقاید خود را با آن عقاید، و اعمال عبادی و معامله ای خود را با آن احکام تطبیق می دهد.

این است همان راهی که طبعا آدمی را به سعادت انسانیش می رساند، و جز این، راه دیگری برای رسیدن به آرزوها و ظفر یافتن به سعادتش نیست، و انحراف از این راه - که همان ظلم است - او را به آرزویش نمی رساند، و به فرض هم که برساند، دوام پیدا نمی کند، برای اینکه سایر طرق نیز مربوط به آن سعادتند، و با تمام قوا با آن راه منحرف (ظلم) مبارزه و ضدیت نموده و وی را مجبور به عقب نشینی و برگشت می سازند، علاوه بر اینکه اجزای عالم هم که منشا آن عقاید و احکام (راه طبیعی رسیدن به سعادت) بود، نیز با اعمال وی مخالفت نموده و او همچنان در چنین حالتی هست تا آنکه سعادتی را که از بیراهه (ظلم) به دست آورده، از دست بدهد و روزگارش تلخ گردد .

بنا بر این چه بسا ستمگرانی که طغیان شهوت وادارشان کند به اینکه عزت صوری و قدرت کاذب خود را که از راه غیر مشروع بدست آورده اند در راه تحصیل آرزو و سعادت موهومی بکار ببرند که مخالف با اعتقاد حق و توحید خدای سبحان و مزاحم با حقوق مشروع دیگران باشد، یعنی تعدی به اموال نموده و آنرا به زور و قلدری غصب کنند یا به ناموس آنان دست درازی کرده و به عنف عرضشان را به باد دهند، و یا به جان آنان تجاوز کرده و بناحق، خونشان را بریزند و یا رسمی از مراسم عبودیت پروردگار، از قبیل نماز و روزه و حج و امثال آنرا عصیان ورزند، و یا گناهی از گناهان، از قبیل دروغ، افترا، خدعه و امثال آن را مرتکب شده، بوسیله ارتکاب یکی از این انحرافها به مقصد خود نائل آیند و خوشحالی و خرمی هم بکنند که چه خوب شد به کام دل رسیدیم .

همه اینها ممکن است، لیکن باید دانست که چنین کسی در دنیا و آخرت خود را زیانکار ساخته و سعی و کوشش یک عمر را به هدر داده است.

اما در دنیا خود را چنین کرده، برای اینکه راهی که این بی نوا رفته راه هرج و مرج و اختلال نظام بوده، به شهادت اینکه اگر این راه حق بود جایز بود که همه چنین راهی را سلوک کنند، و اگر برای همه جایز باشد، قطعا نظام اجتماع مختل می شود، و معلوم است که با ابطال نظام اجتماعی، حیات مجتمع انسانی نیز باطل می شود .

پس نظامی که ضامن بقای نوع انسانی است بهر شکل باشد با چنین شخص در

آنچه که از راه غیر مشروع کسب کرده مبارزه نموده، و تا زمانی که - دیر یا زود - نتیجه عملش را از کفش نرباید، از پای نمی نشیند. آری ظلم هرگز پایدار نمانده و نخواهد ماند.

و اما در آخرت خود را زیانکار، و کوشش یک عمر خود را بی نتیجه کرده است، برای اینکه ظلمی که کرده، در نامه عملش ثبت شده، علاوه بر اینکه جان و دلش را هم آلوده و پلید کرده، و در قیامت بر طبق آن نامه کیفر دیده و به مقتضای آن روح آلوده زندگی خواهد کرد، این است معنای" ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله !"

و همچنین معنای آیات بسیاری دیگر.

(۱)

آنها که یاد خانه آخرت بودند!

-" وَ اذْكُرْ عِبَدَنَا إِبْرَهِيمَ وَ إِسحَقَ وَ يَعْقُوب أُولى الأَيْدِى وَ الأَبْصرِ،

-إِنَّا أَخْلَصنَهُمْ بخَالِصهٍ ذِكرَى الدَّارِ،

-وَ إِنهُمْ عِندَنَا لَمِنَ الْمُصطفَينَ الأَخْيَار،

-و به یاد آور بندگان ما ابراهیم و اسحق و یعقوب را که مردانی نیرومند و بینا بودند،

-بدین جهت نیرومند و بینا بودند که ما آنان را به خصلتی خالص که همان یاد آخرت باشد خالص و پاک کردیم،

-و ایشان نزد ما از برگزیدگان اخیارند."

" انا اخلصناهم بخالصه ذکری الدار ،" منظور از کلمه دار دار آخرت می باشد.

وقتی انسان مستغرق در یاد آخرت و جوار رب العالمین شد، و تمامی همش متمرکز در آن گردید، قهرا معرفتش نسبت به خدا کامل گشته نظرش در تشخیص عقاید حق مصاب می گردد، و نیز در سلوک راه عبودیت حق، تبصر پیدا می کند، و دیگر بر ظاهر حیات دنیا و زینت آن مانند ابنای دنیا جمود ندارد، همچنان که در شان چنین کسانی در جای دیگر نیز فرموده: " فاعرض عمن تولی عن ذکرنا و لم یرد الا الحیوه الدنیا ذلک مبلغهم من العلم."

پس معنای آیه این است که: اگر گفتیم اینان صاحبان ایدی و ابصارند، برای این است که ما آنان را به خصلتی خالص و غیر مشوب، خالص کردیم، خصلتی بس عظیم الشان، و آن عبارت است از یاد خانه آخرت!

(۲)

خرید زندگی آخرت، در ازای فروش زندگی دنیا

-" فَلْيُقَتِلْ فی سبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشرُونَ الْحَيَوهَ الدُّنْيَا بِالاَخِرَهِ وَ مَن يُقَتِلْ فی سبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِب فَسوْف نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً،

-پس کسانی که زندگی دنیا را می فروشند، و آخرت را می خرند، باید در راه خدا

۱- آیه ۲۱ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۶۴

۲- آیه ۴۵تا۴۷ سوره ص المیزان ج : ۱۷ ص : ۳۲۲

پیکار کننـد و کسانی که در راه خـدا پیکار می کننـد تا کشـته شونـد و یا بر دشـمن چیره گردند به زودی اجری عظیمشان می دهیم ."

در این آیه مردم را برای تحریک به قتال در راه خـدا هشـدار می دهد، که همه آنها مؤمنند، و با اسـلام خود و تسـلیم شدنشان در برابر خدای تعالی آخرت را با زندگی دنیا خریده اند.

و اگر از میان دو سـرنوشت محتمل، اول سـرنوشت کشته شدن را نام برد و بعدا سرنوشت غلبه را، برای این بود که ثواب کشته شـدن بیشتر و پایـدارتر است، چون رزمنـده غالب و کسـی که دشـمن خـدا را شـکست می دهد، هر چند که اجر عظیم برایش نوشـته شـده، الا این که این اجر عظیم در خطر حبط شـدن قرار دارد، چون وقتی آدمی بر دشـمن خود پیروز شـد ممکن اسـت غرور ناشی از پیروزی و هوسهای ناشی از نداشتن دلواپسی به گناه وادارش ساخته و در اثر ارتکاب گناه آن اجر عظیمی را که داشت از دست بدهـد، چون بعضـی از کارهـا هست که اجر اعمـال صـالحه را حبط می کنـد، یعنی خنثی می سازد، به خلاف کشته شدن در راه خدا ، که بعد از آن حیاتی جز حیات آخرت نیست، تا در آن حیات گناهی از او سر بزند، و ثواب شهادتش را خنثی سازد، پس کشـته راه خدا اجر عظیم خود را حتما دریافت می دارد، ولی غلبه و پیروزی بر دشمن هر چند که غلبه اش در راه خدا بوده، لیکن امرش در استیفای اجرش مراعی و پا در هوا است.

(۱)

طالبین حسنه دنیا و حسنه آخرت

-"فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا ءَاتِنَا فى الـدُّنْيَا وَ مَا لَهُ فى الاَخِرَهِ مِنْ خَلَاقٍ وَ مِنْهُم مَّن يَقُولُ رَبَّنَا ءَاتِنَا فى الـدُّنْيَا حَسـنَهً وَ فى الاَخِرَهِ حَسنَهً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ. أُولَئكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسبُوا وَ اللَّهُ سرِيعُ الحِسابِ،

-بعضی از مردم نمی خواهند مگر دنیا را، و اینان در آخرت هیچ نصیبی ندارند، بعضی هم هستند که نمی جویند مگر آنچه را که مایه رضا و خوشنودی پروردگارشان باشد، چه در دنیا و چه درآخرت، اینان از آخرت هم نصیب دارند."

خـدای تعالی در آیه فوق میان جمله: " و ما له فی الاخره من خلاق" و جمله " اولئک لهم نصیب مما کسـبوا،" مقابله انداخته، این معنا را می فهماند که اعمال طایفه اول که فقط دنیا را می خواهند باطل و بی نتیجه است، به خلاف دسـته دوم که از آنچه می کنند بهره می برند.

پس آنچه از معنای جمله " فمن الناس من یقول،" تا آخر سه آیه به دست آمـد این شد که خدای را یاد کنید، چونکه مردم در طرز تفکرشان نسبت به دنیا دو دسـته انـد، بعضـی از ایشان تنها دنیا را می خواهنـد و جز دنیا به یاد هیـچ چیز دیگر نیسـتند که اینگونه

۱- مستند: آیه ۷۴ سوره نساء المیزان ج : ۴ ص : ۶۷۱

مردم هیچ نصیبی در آخرت ندارند، بعضی دیگر کسانی هستند که آنچه مایه رضای خدا است می خواهند، که اینگونه افراد از آخرت هم نصیب دارند و خدا سریع الحساب است، و به حساب آنچه بنده اش می خواهد به زودی می رسد، و آن را بر طبق خواسته اش به او می دهد، و بنا بر این پس ای مسلمانان شما با یاد خدا جزء نصیب داران در آخرت باشید، و از آنها مباشید که به خاطر ترک یاد خدا در آخرت بی نصیب شدند، و در نتیجه شما هم ناامید و تهی دست شوید .

(۱)

زیانکاران در آخرت: جویندگان دینی غیر از اسلام

-" وَ مَن یَبْتَغ غَیرَ الاسلَمِ دِیناً فَلَن یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فی الآخِرَهِ مِنَ الْخَسِرِینَ،

–و هر کس بخواهد غیر از اسلام را به عنوان دین بپذیرد، از او قبول نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است. "

چون اسلام است آن دینی که پایه و اساسش فطرت است و نیز بر همه واجب بود، دینی را بپذیرند که دلیل بر حقانیت آن همان دلیلی باشد که خدا، تمامی ذوی العقول موجود در آسمان ها و زمین و همه صاحبان شعور را محکوم به قبول آن کرده و آن این است که همانطور که در مقام تکوین تسلیم اویند، در مقام تشریع هم تسلیم او باشند و جز قانون او را نپذیرند.

در الدر المنثور است که احمد، و طبرانی، در کتاب اوسط از ابی هریره روایت کرده که در تفسیر آیه:« و من یبتغ غیر الاسلام دینا ...،» گفت:

رسول خدا فرمود:

در روز قیامت، اعمال می آیند، از آن جمله نماز می آید و عرضه می دارد: پروردگارا من نمازم، خطاب می رسد: تو بر خیر هستی!

و صدقه می آید و می گوید: پروردگارا من صدقه ام، خدای تعالی به او هم می فرماید تو بر خیر هستی!

دنبال صدقه روزه می آید و عرضه می دارد: پروردگارا من روزه ام، خدای تعالی به او هم می فرماید: تو بر خیر هستی !

آنگاه سایر اعمال یکی یکی می آیند و خود را معرفی می کنند و خدای تعالی به یک یک آنها می فرماید: تو بر خیر هستی تا آنکه اسلام می آید و عرضه می دارد: پروردگارا تو سلامی و من اسلام هستم!

خدای تعالی می فرماید: تو بر خیر هستی و من امروز تو را معیار قرار می دهم، با تو مؤاخذه می کنم، و با تو پاداش می دهم، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم این

۱- مستند: آیه ۲۰۰ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۱۰۹

آیه را تلاوت فرمود:« و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخره من الخاسرین....!»

(۱)

نصیبی از دنیا و بی نصیب از آخرت

-" مَن کانَ یُرِیدُ حَرْث الاَخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فی حَرْثِهِ وَ مَن کانَ یُرِیدُ حَرْث الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنهَا وَ مَا لَهُ فی الاَخِرَهِ مِن نَّصِیب،

- کسی که تنها بهره آخرت را می خواهد به بهره اش می افزاییم، و کسی که تنها بهره دنیا را می خواهد تنها از دنیا به او می دهیم، و دیگر در آخرت بهره ای ندارد."

مراد از زراعت آخرت، نتیجه اعمال است که روز قیامت به آدمی عاید می شود، و به عنوان استعاره آن را زراعت آخرت نامیده، مثل اینکه اعمال صالحه بذری است که می کارند تا در پائیز آخرت آن را درو کنند .

و مراد از اینکه می فرماید هر کس زراعت آخرت را بخواهد زراعتش را زیاد می کنیم این است که ما ثواب او را چند برابر می سازیم همچنان که در جای دیگر فرموده:" من جاء بالحسنه فله عشر امثالها،" و نیز فرموده:" و الله یضاعف لمن یشاء."

" و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ما له فی الاخره من نصیب." یعنی کسی که تنها نتائج دنیایی را در نظر دارد، و برای به دست آوردن آن می کوشد، و می خواهد که نتیجه عملش در دنیا عایدش شود، نه در آخرت، ما آن نتیجه دنیائی را به او می دهیم، و دیگر در آخرت بهره ای ندارد .

و اگر این معنا را تعبیر کرده به اراده حرث، برای این بوده که اشاره کرده باشد به اینکه صرف اراده در به دست آوردن نتایج دنیا و آخرت کافی نیست بلکه اراده عمل هم می خواهد.

در جمله قبلی به وضوح می فرمود کسی که زراعت آخرت را می خواهد آن زراعت را با زیادتی به او می دهیم ولی در این جمله مطلب را مبهم و گنگ آورده می فرماید و کسی که زراعت دنیا را بخواهد از آن به او می دهیم(نه همه آن را) و این اشاره است به اینکه زمام امر بسته به مشیت خدا است، چه بسا می شود که از دنیا بسیار می دهد، و چه بسا می شود که کم می دهد، همچنان که در جای دیگر فرموده:" من کان یرید العاجله عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید."

خدای سبحان، لطیف به همه بندگان خویش است، دارای قوتی است مطلقه و عزتی مطلقه، بندگان خود را بر حسب مشیتش روزی می دهد، ولی با این تفاوت که در باره کسانی که هدفشان آخرت است، و برای آن کار می کنند خواسته که دنیا را بدهد، و

۱- مستند: آیه ۸۵ سوره آل عمران المیزان ج : ۳ ص : ۵۱۲

مزد آخرتش را بیشتر از آنچه که عمل کرده اند بدهد، ولی در باره کسانی که هدفشان تنها دنیا است خواسته است تنها دنیا را بدهد و در آخرت بهره ای نداشته باشند.

(۱)

ایمان و استقامت عامل تثبیت در دنیا و آخرت

-" یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِینَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فی الْحَیَوهِ الدُّنْیَا وَ فی الاَخِرَهِ وَ یُضِلُّ اللَّهُ الظلِمِینَ وَ یَفْعَلُ اللَّهُ مَا یَشاءُ،

-خدا کسانی را که ایمان آورده اند بخاطر گفتار و اعتقاد ثابتشان ثابت قدم می دارد، هم در زندگی دنیا و هم در جهان دیگر، و ستمگران را گمراه می کند، و خدا هر چه بخواهد، می کند."

می فرماید: خدا کسانی را که ایمان آوردند، به قول ثابت در حیات دنیا و در آخرت پا بر جا می کند، و خلاصه آنچنانشان را آنچنان تر می سازد. به قول معروف: چشمه باید از خودش آب داشته باشد، تا با لا روبی زیادترش کرد.

یعنی کسانی که ایمان آورده اند، اگر بر ایمان خود ثابت بمانند و استقامت به خرج دهند، خداوند هم ایشان را در دنیا و آخرت بر همان ایمانشان ثابت قدم می کند و اگر مشیت خدای تعالی نباشد، ثبات خودشان سودی نخواهد داشت، و از فواید آن بهره نمی برند، آری همه امور به خدای سبحان بازگشت می کند، پس جمله:" یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت،" در مقام هدایت همان نکته ای را می رساند که آیه:" فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم،" در طرف ضلالت، آن را افاده می کند.

فرقی که میان این دو مقام یعنی باب هدایت و ضلالت است، این است که، هدایت ابتدا و آغازش از ناحیه خدا است، که نتیجه اش هدایت شدن است ولی ضلالت ابتدایش از خود بنده است، و خداوند به خاطر سوء اختیار بنده او را با ضلالت بیشتری کیفر داده و بر ضلالتش می افزاید همچنان که فرمود:" و ما یضل به الا الفاسقین،" و بسیاری آیات از قرآن این معنا را خاطر نشان می سازد که هدایت تنها از خدای سبحان است، و غیر او کسی در آن دخالت ندارد .

(۲)

دارندگان یقین به آخرت

-" ... وَ بِالاَخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ،

- الم، این کتاب که در آن هیچ نقطه ابهامی نیست راهنمای کسانی است که تقوای فطری خود را دارند،

-آنها که بعالم غیب ایمان دارند و با نماز که بهترین مظهر عبودیت است خدا را عبادت و با زکات که بهترین خدمت بنوع است وظائف اجتماعی خود را انجام

۱- آیه ۲۰ سوره شوری المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۷

۲- آیه ۲۴تا۲۷ سوره ابراهیم المیزان ج : ۱۲ ص : ۷۱

می دهند،

–و همانهائی که به آنچه بر تو نازل شده و بدانچه قبل از تو نازل شده ایمان، و به آخرت یقین دارند،

–چنین کسان بر طریق هدایتی از پروردگار خویشند و هم ایشان تنها رستگارانند.“

از اوصاف معرف تقوی، تنها پنج صفت در قرآن کریم ذکر شده است، و آن عبارت است از:

” ایمان به غیب، اقامه نماز، انفاق از آنچه خدای سبحان روزی کرده، ایمان به آنچه بر انبیاء خود نازل فرموده، و به تحصیل یقین به آخرت.“

دارندگان این پنج صفت را به این خصوصیت توصیف کرده: که چنین کسانی بر طریق هدایت الهی و دارای آن هستند.

خدای تعالی در آیه ۳ سوره بقره اعتقاد راسخ به توحید و نبوت را به کلمه ایمان تعبیر آورد، و در این آیه، اعتقاد راسخ بخصوص به آخرت را به ایقان و یقین تعبیر کرد، و این بدان جهت است که به لازمه یقین، که عبارت است از فراموش نکردن آخرت، نیز اشاره کرده باشد.

چون بسیار می شود انسان نسبت به چیزی ایمان دارد و هیچ شکی در آن ندارد، اما پاره ای از لوازم آنرا فراموش می کند، و در نتیجه عملی منافی با ایمانش انجام می دهد، به خلاف یقین که دیگر با فراموشی نمی سازد، و ممکن نیست انسان، عالم و مؤمن به روز حساب باشد، و همواره آن روز را در خاطر داشته و به یاد آن باشد، به یاد روزی باشد که در آن روز به حساب کوچک و بزرگ اعمالش می رسند، و در عین حال پاره ای گناهان را مرتکب شود، چنین کسی نه تنها مرتکب گناه نمی شود، بلکه از ترس، به قرق گاه های خدا، نزدیک هم نمی گردد .

همچنان که خدای تعالی در باره آنان فرمود :

–ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب ،

–کسانی که از راه خدا گمراه می شوند، عذابی شدید دارند، به خاطر اینکه روز حساب را فراموش کردند! “

و فهمانید که ضلالت از راه خدا تنها به خاطر فراموشی روز حساب است و بدین جهت در آیات مورد بحث فرمود:” وبالاخره هم یوقنون،“ چون به یاد آخرت بودن، و بدان یقین داشتن، تقوی را نتیجه می دهد .

(۱)

جویندگان ثواب دنیا و آخرت

۱- مستند: آیه ۴ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۶۹ تا ۷۴

-" مَّن كانَ يُرِيدُ ثَوَاب الدُّنْيا فَعِندَ اللَّهِ ثَوَاب الدُّنْيا وَ الاَخِرَهِ وَ كانَ اللَّهُ سمِيعَا بَصِيراً،

-کسی که از زندگی پاداش دنیوی را بخواهد ، باید بداند پاداش دنیا و آخرت هر دو نزد خدا است و شنوا و بینا بودن صفت خدا است. "

مراد از ثواب دنیا و آخرت، سعادت دنیا و آخرت با هم باشد و سعادت دنیا و آخرت با هم تنها نزد خدا است، پس بنده خدا باید به درگاه او تقرب بجوید حتی آن هم که سعادت دنیا و پاداش مادی را در نظر دارد باید از خدای تعالی بخواهد.

چون سعادت دنیا و آخرت از غیر مسیر تقوا برای انسان حاصل نمی شود و تقوا هم جز از طریق عمل به احکام دین او حاصل نمی گردد، پس دین نیست مگر سعادت حقیقی بشر و با این حال دیگر چگونه تصور دارد که کسی جز از طریق افاضه خداوندی به ثوابی و پاداشی برسد؟ با اینکه تنها او سمیع و بصیر است، و از حاجت خلق با خبر و بینا، و شنوای دعای آنان است .

(۱)

ایمان به آخرت مستلزم ایمان به قرآن

-" وَ هَذَا كِتَبٌ أَنزَلْنَهُ مُبَارَكٌ مُّصدِّقُ الَّذِى بَينَ يَدَيْهِ وَ لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَ مَنْ حَوْلَهَا وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالاَخِرَهِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلى صلاتهِمْ يحَافِظونَ،

- این کتابیست که ما آنرا نازل کرده ایم هم مبارک است و هم تصدیق کننده کتابهای پیشین تا ام القری (مکه) را با هر که اطراف آن هست بیم دهی و کسانی که به دنیای دیگر ایمان دارند به آن بگروند و نمازهای خویش را مواظبت کنند."

بعد از آنکه ثابت شد کتاب مبارک و مصدقی که ما نازلش کرده ایم کتابی است که به منظور انذار اهل زمین نازل شده پس کسانی که به نشات آخرت ایمان دارند به این کتاب نیز ایمان خواهند آورد، زیرا این کتاب منظور و ایده آل آخرتی آنان را که همان ایمنی دائمی است تامین می کند، و آنان را از عذاب دائمی می ترساند.

سپس خدای تعالی خصوصی ترین اوصاف این مؤمنین را بیان نموده و آن این است که: در امر نماز و عباداتی که در آن خدای را ذکر می کنند محافظت و مراقبت دارند.

و این صفت همان است که در سوره مؤمنون در خاتمه صفات مؤمنین ذکر کرده و فرموده:" و الذین هم علی صلواتهم یحافظون."

(۲)

۱- مستند: ایه ۱۳۴ سوره نساء المیزان ج ۵ ص ۱۶۹

۲- مستند: آیه۹۲ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۳۸۹

-" وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشمَأَزَّت قُلُوب الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالاَخِرَهِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ إِذَا هُمْ يَستَبْشِرُونَ،

-و چون سخن از خدای یگانه می شود دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند متنفر می شود و چون سخن از خدایان دیگر می شود خشنود می گردند."

اگر از اوصاف مشرکین تنها مساله بی ایمانی به آخرت را نام برد، بدین جهت است که ریشه و اساس نفرت آنان از شنیدن نام خدا همین بی ایمانی به آخرت بوده است، چون اگر به آخرت ایمان می داشتند و باور داشتند که روزی به سوی خدا برمی گردند و جزای کرده های خود را می بینند، قطعا خدا را پرستش می کردند، نه اولیای خود را و هرگز از شنیدن نام خدای واحد نفرت نمی کردند.

(۱)

محرومین از علم به آخرت

-" بَلِ ادَّرَک عِلْمُهُمْ فی الاَخِرَهِ بَلْ هُمْ فی شکٍّ مِّنهَا بَلْ هُم مِّنْهَا عَمُونَ،

-مگر علم ایشان در باره آخرت کامل است؟ نه بلکه در مورد آن شک دارند، بلکه از این هم بدترند و در باره آخرت اصلا کورند."

معنای تدارک علمشان در آخرت این است که ایشان علم خود را تا آخرین جزءش در باره غیر آخرت مصرف کردند، تا بکلی تمام شد، و دیگر چیزی از آن نماند، تا با آن امر آخرت را دریابند .

ایشان آنچه استعداد برای درک و علم داشتند، همه را در مادیات و زندگی دنیا مصرف کردند، در نتیجه نسبت به امور آخرت در جهل مطلقند، بلکه اصلا در باره آخرت تردید می کنند، چون از طرز احتجاجاتشان بر نبود قیامت که جز استبعاد، اساسی ندارد، همین معنا برمی آید، بلکه از این بالاتر، آنان نسبت به امور آخرت کورند، یعنی خدا دل هایشان را از تصدیق بدان و اعتقاد به وجود آن کور کرده است .

مراتب محرومیت مشرکین از علم به آخرت مختلف است و آیه شریفه آن مراتب را می فهماند و می فرماید که مشرکین در اعلاـ مرتبه آن محرومیتند، پس معنای جمله " بل ادارک علمهم فی الآـخره،" این است که علمی بدان ندارند، به گوششان نخورده و معنای جمله" بل هم فی شک منها،" این است که اگر هم خبر قیامت به گوششان خورده و به دلهاشان وارد شده، لیکن یقین بدان نیافته اند و درباره آن در شکند و تصدیقش نکرده اند و معنای اینکه فرمود:" بل هم منها عمون،" این است که اگر از اعتقاد به قیامت بی

۱- مستند: آیه ۴۵ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۱۱

بهره شدند به اختیار خود نشده اند و اصولا مربوط به آنان نیست، بلکه خدای سبحان قلوبشان را از درک آن کور کرده، و در نتیجه دیگر نخواهند توانست آن را درک کنند.

(۱)

مشخصات منکرین آخرت

-" إِلَهُكمْ إِلَهٌ وَحِدٌ فَالَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالاَخِرَهِ قُلُوبهُم مُّنكِرَهٌ وَ هُم مُّستَكْبرُونَ،

-خدای شما خدای یکتاست، کسانی که به آخرت ایمان ندارند دلهایشان به انکار حق خو کرده و خودشان مستکبرند."

در این آیات، کافر را عبارت از کسی دانسته که به روز جزا ایمان نداشته باشد، چون ایمان به روز جزا مستلزم ایمان به وحدانیت خدا و رسالت رسولان او است.

" قلوبهم منکره، " یعنی دلهایشان منکر حق است. اینها که به روز جزا ایمان ندارند دلهایشان منکر حق است و نسبت به آن عناد و لجاج دارند، و می خواهند با لجاجت در برابر حق، خود را بزرگتر از حق جلوه دهند، و بهمین جهت بدون هیچ دلیل و حجتی از انقیاد در برابر حق سر بر می تابند.

(۲)

مشخصات کافرین به آخرت

-... وَ وَيْلٌ لِّلْمُشرِكِينَ، الَّذِينَ لا يُؤْتُونَ الزَّكوهَ وَ هُم بِالاَخِرَهِ هُمْ كَفِرُونَ،

-... و وای به حال آنان که شرک می ورزند، همانهایی که زکات نمی دهند و نسبت به آخرت کافرند."

این آیه شریفه مشرکین را که برای خدا شرکایی اثبات می کردند و قائل به یگانگی او نبودند، تهدید می کند و آنان را به دو صفت از اخص صفاتشان توصیف می کند: یکی اینکه زکات نمی دهند و یکی هم اینکه به آخرت کفر می ورزند.

جمله " و هم بالاخره هم کافرون،" وصف دیگری است از مشرکین، وصفی است که از لوازم مذهب آنان در انکار معاد به شمار می رود و کفر به آخرت از مشخصات مشرک است.

(۳)

شفاعت

شفاعت و واقعیت آن در قرآن

۱- مستند: آیه۶۶سوره نمل المیزان ج : ۱۵ ص : ۵۵۳

۲- مستند: آیه ۲۲ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۳۳۳

۳- مستند: آیه ۶ و ۷ سوره فصلت المیزان ج : ۱۷ ص : ۵۴۸

-" وَ اتَّقُوا يَوْماً لا تجْزِى نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شيْئاً وَ لا يُقْبَلُ مِنهَا شفَعَةٌ وَ لا يُؤْخَذُ مِنهَا عَدْلٌ وَ لا هُمْ يُنصرُونَ،

-بپرهیزید از روزی که احدی به جای دیگری جزاء داده نمی شود، و از او شفاعتی پذیرفته نیست، و از او عوضی گرفته نمی شود، و هیچکس از ناحیه کسی یاری نمی گردد! "

خدای تعالی در قرآن کریم درباره مسئله شفاعت می فرماید:

-" روزی که در آن نه خرید و فروشی هست، و نه رابطه دوستی! "

-" روزی که هیچ دوستی برای دوستی کاری صورت نمی دهد! "

-" روزی که از عذاب می گریزید ولی از خدا پناه گاهی ندارید! "

-" چرا به یاری یکدیگر بر نمی خیزید؟ بلکه آنان امروز تسلیمند. "

-" به غیر خدا چیزی را می پرستند که نه ضرری برایشان دارد، و نه سودی به ایشان می رساند، و می گویند:

اینها شفیعان ما به نزد خدایند ،

بگو : آیا به خدا چیزی یاد می دهید که خود او در آسمانها و زمین اثری از آن سراغ ندارد؟

منزه و والا است خدا، از آنچه ایشان برایش شریک می پندارند! "

-" ستمکاران نه دوستی دارند، و نه شفیعی که سخنش خریدار داشته باشد! "

-" فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم ! "

و از این قبیل آیات، که مسئله شفاعت و تاثیر واسطه و اسباب را در روز قیامت نفی می کند، ولی این مسئله را به کلی و از اصل انکار نمی کند، بلکه در بعضی از آیات می بینیم که آنرا فی الجمله اثبات می نماید، مانند آیه :

-" الله الذی خلق السموات و الارض فی سته ایام، ثم استوی علی العرش، ما لکم من

دونه من ولی و لا شفیع، افلا تتذکرون؟

– او است الله، که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید، و سپس بر عرش مسلط گشت، شما به غیر او سرپرست و شفیعی ندارید، آیا باز هم متذکر نمی گردید؟!"

که می بینید در این آیه بطور اجمال شفاعت را برای خود خدا اثبات نموده است. و نیز آیه:

–" لیس لهم من دونه ولی و لا شفیع،

– به غیر او ولی و شفیعی برایشان نیست! " و آیهٔ

–" قل لله الشفاعه جمیعا،

–بگو شفاعت همه اش مال خدا است. "

این آیات بطوریکه ملاحظه می فرمائید، شفاعت را مختص به خدای عز اسمه می کند، ولی با آیات زیر آنرا عمومیت می دهد، و برای غیر خدا نیز اثبات می کند، اما با این شرط که خدا به او اذن داده باشد، و به شفاعتش راضی باشد، و امثال این شروط .

–" له ما فی السموات و ما فی الارض، من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه؟ یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم،

–مر او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، کیست که بدون اذن او نزد او شفاعتی کند؟ او می داند اعمالی را که یک یک آنان کرده اند، و همچنین آثاریکه از خود بجای نهاده اند! "

–" ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی سته ایام، ثم استوی علی العرش، یدبر الامر، ما من شفیع الا من بعد اذنه،

–بدرستی پروردگار شما تنها الله است، که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید، آنگاه بر عرش مسلط گشته، تدبیر امر نمود، هیچ شفیعی نیست مگر بعد از آنکه او اجازه دهد."

– " و قالوا اتخذ الرحمن ولدا، سبحانه، بل عباد مکرمون، لا- یسبقونه بالقول، و هم بامره یعملون، یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم، و لا یشفعون الا لمن ارتضی، و هم من خشیته مشفقون،

–گفتند: خدا فرزندی گرفته، منزه است خدا، بلکه فرشتگان بندگان آبرومند اویند که در سخن از او پیشی نمی گیرند، و به امر او عمل می کنند، و او می داند آنچه را که آنان می کنند، و آنچه اثر که دنبال کرده هایشان می ماند، و ایشان شفاعت نمی کنند مگر کسی را که خدا راضی باشد، و نیز ایشان از ترس او همواره در حالت اشفاقند! "

- " و لا يملك الذين يدعون من دونه الشفاعه، الا من شهد بالحق، و هم يعلمون،

- آنهائی که مشرکین به جای خدا می خوانند، مالک شفاعت کسی نیستند، تنها کسانی می توانند به درگاه او شفاعت کنند، که به حق شهادت داده باشند، و در حالی داده باشند که عالم باشند."

-" لا يملكون الشفاعه، الا من اتخذ عند الرحمن عهدا،

-مالک شفاعت نیستند، مگر تنها کسانی که نزد خدا عهدی داشته باشند! "

- " یومئذ لا تنفع الشفاعه، الا من اذن له الرحمن، و رضی له قولا، یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم، و لا یحیطون به علما،

- امروز شفاعت سودی نمی بخشد، مگر از کسی که رحمان به او اجازه داده باشد، و سخن او را پسندیده باشد، او به انچه مردم کرده اند، و نیز به انچه آثار پشت سر نهاده اند، دانا است، و مردم به او احاطه علمی ندارند."

- " و لا تنفع الشفاعه عنده، الا لمن اذن له،

- شفاعت نزد او برای کسی سودی نمی دهد، مگر کسی که برایش اجازه داده باشد!"

-" و کم من ملک فی السموات، لا تغنی شفاعتهم شیئا الا من بعد أن یاذن الله لمن یشاء و یرضی ! "

-چه بسیار فرشتگان که در آسمانهایند، و شفاعتشان هیچ سودی ندارد، مگر بعد از آنکه خدا برای هر که بخواهد اذن دهد."

به هر حال، آنچه مسلم است، و هیچ شکی در آن نیست، این است که آیات نامبرده شفاعت را اثبات می کنند، چیزی که هست بعضی آنطور که دیدید منحصر در خدا می کنند، و بعضی دیگر آنطور که دیدید عمومیتش می دهند.

و این اسلوب کلام، به ما می فهمانند که به جز خدای تعالی هیچ موجودی بطور استقلال مالک هیچ یک از کمالات نامبرده نیست، و اگر موجودی مالک کمالی باشد، خدا به او تملیک کرده است.

آیاتیکه شفاعت را انکار می کنند، اگر بگوئیم: ناظر به شفاعت در روز قیامت است، شفاعت به طور استقلال را نفی می کند، و می خواهد بفرماید: کسی در آن روز مستقل در شفاعت نیست، که چه خدا اجازه بدهد و چه ندهد او بتواند شفاعت کند، و آیاتی که آنرا اثبات می کند، نخست اصالت در آن را برای خدا اثبات می کند، و برای غیر خدا به شرط اذن و تملیک خدا اثبات می نماید، پس شفاعت برای غیر خدا هست، اما با اذن خدا .

در بررسی موضوع شفاعت از نظر قرآن مجید نکات زیر باید مورد توجه قرار گیرد:

۱-شفاعت و متعلقات آن از نظر قرآن چه معنائی دارد؟

۲- شفاعت از چه شفیعانی سر می زند؟

۳-شفاعت در حق چه کسانی جاری می شود؟

۴- شفاعت در چه زمانی تحقق میابد؟

۵-شفاعت چه نسبتی با عفو و مغفرت خدای تعالی دارد؟

شفاعت چیست؟

معنای اجمالی شفاعت را همه می دانند، چون همه انسانها در اجتماع زندگی می کنند، که اساسش تعاون است. در حقیقت شخصی که متوسل به شفیع می شود نیروی خودش به تنهائی برای رسیدنش به هدف کافی نیست، لذا نیروی خود را با نیروی شفیع گره می زند، و در نتیجه آنرا دو چندان نموده، به آنچه می خواهد نائل می شود، بطوریکه اگر این کار را نمی کرد، و تنها نیروی خود را بکار می زد، به مقصود خود نمی رسید، چون نیروی خودش به تنهائی ناقص و ضعیف و کوتاه بود .

انواع شفاعت:

۱- شفاعت تکوینی

در دو آیه از آیات بالاـ که راجع به خلقت آسمانها و زمین است، قهرا شفاعت هم در آنها در مورد تکوین خواهد بود، و شفاعت در مورد تکوین جز این نمی تواند باشد، که علل و اسبابی میان خدا و مسبب ها واسطه شده، و امور آنها را تدبیر و وجود و بقاء آنها را تنظیم کنند، و این همان شفاعت تکوینی است.

شفاعت تکوینی که معلوم است از تمامی اسباب کونی سر می زند، و همه اسباب نزد خدا شفیع هستند، چون میان خدا و مسبب خود واسطه اند.

۲- شفاعت تشریعی

آیات زیر با این شفاعت، یعنی شفاعت در مرحله تشریع منطبقند:

-" یومئذ لا تنفع الشفاعه الا من اذن له الرحمن و رضی له قولا،"

-" لا تنفع الشفاعه عنده، الا لمن اذن له،"

-" لا تغنی شفاعتهم شیئا الا من بعد ان یاذن الله لمن یشاء و یرضی،

-" و لا یشفعون الا لمن ارتضی،"

-" ولا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعه، الا من شهد بالحق وهم یعلمون. "

شفاعت تشریعی و مربوط به احکام (که معلوم است اگر واقع شود، در دائره تکلیف و مجازات واقع می شود،) نیز دو قسم است، یکی شفاعتی که در دنیا اثر بگذارد، و باعث آمرزش خدا، و یا قرب به درگاه او گردد. دیگری که مربوط است به ثواب و عقاب، از این قسم دوم بعضی در تمامی گناهان از شرک گرفته تا پائین تر از آن اثر می گذارد، مانند شفاعت و وساطت توبه، و ایمان البته توبه و ایمان در دنیا و قبل از قیامت .

و بعضـی دیگر در عـذاب بعضـی از گناهـان اثر دارد،ماننـد عمـل صالـح که واسـطه می شود در محو شـدن گناهان، و اما آن شفـاعتی که مورد نزاع و اختلافست، یعنی شـفاعت انبیاء و غیر ایشان در روز قیامت، برای برداشـتن عـذاب از کسیکه حساب قیـامت، او را مسـتحق آن کرده، این شـفاعت مربوط است به اهل گناهان کبیره، از اشخاصـی که متـدین به دین حق هسـتند، و خدا هم دین آنانرا پسندیده است.

شفاعت کنندگان کیستند؟

آیات فوق الذکر، شافع بودن را برای عده ای از بندگان خدا از قبیل ملائکه و بعضی از مردم، اثبات می کند، البته به شرط اذن و به قید ارتضاء، و این خودش تملیک شـفاعت است، یعنی با همین کلامش دارد شفاعت را به بعضی از بندگانش تملیک می کند و می تواند بکند، چون – " له الملک و له الامر! "

پس این بنـدگان که خـدا مقـام شـفاعت را به آنـان داده، می تواننـد به رحمت و عفو و مغفرت خـدا، و سایر صـفات علیای او تمسک نموده، بنده ای از بندگان خدا را که گناه گرفتارش کرده، مشمول آن صفات خدا قرار دهند، و در نتیجه بلای عقوبت را کـه شامـل او شـده، از او برگرداننـد، و در این صورت دیگر از مـورد حکم عقـوبت بیرون گشته، دیگر مصـداق آن حکم نیست، چون تـاثیر شـفاعت از بـاب حکومت است، نه از بـاب تضـاد و تعارض، و این مطلب با گفتار خود خـدای تعالی منطبق است که می فرماید:

-" فاولئک یبدل الله سیاتهم حسنات، "

- خدا گناهان ایشان را مبدل به حسنه می کند!"

-" ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه، نکفر عنکم سیئاتکم،

-اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید، گناهان صغیره شما را محو می کنیم."

-" ان الله لا یغفر ان یشرک به، و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء،

-خدا این گناه را نمی آمرزد که به وی شرک بورزند، و گناهان پائینتر از آنرا از هر کس بخواهد می آمرزد."

بله ، این هم هست، که او هر چه را بکنـد به خـاطر مصـلحتی می کنـد که اقتضای آنرا داشـته باشـد، و به خاطر علتی انجام می دهـد، کـه بین او و عملش واسـطه است، وقـتی چنین است، چه مـانعی دارد که یکی از آن مصـلحت هـا و یکی از آن علت ها شفاعت شافعانی چون انبیاء و اولیاء و بنـدگان مقرب او باشد، هیچ مانعی بذهن نمی رسد، و هیچ جزاف و ظلمی هم لازم نمی آید .

از اینجـا روشن شـد که معنـای شـافعیت - بر حسب حقیقت در حق خـدای تعـالی نیز صادق است، چون هر یک از صـفات او

واسطه بین او و بین خلق او، در افاضه جود، و

بذل وجود هستند، پس در حقیقت شفیع علی الاطلاق او است، همچنانکه خودش به صراحت فرموده:

-" قل لله الشفاعه جمیعا،

-بگو شفاعت همه اش از خداست ! "

-" ما لکم من دونه من ولی و لا شفیع،

-بگو شما به غیر خدا سرپرست و شفیعی ندارید! "

-" لیس لهم من دونه ولی و لا شفیع،

-ایشان بجز خدا شفیع و سرپرستی ندارند."

و غیر خدای تعالی هر کس شفیع شود، و دارای این مقام بگردد، به اذن او، و به تملیک او شده است.

البته این نیز هست، که در درگاه خدا تا حدودی شفاعت به کار هست، و اشخاصی از گنه کاران را شفاعت می کنند، و اینکه گفتیم- تا حدودی برای این بود که خاطر نشان سازیم شفاعت تا آن حدی که محذوری ناشایسته به ساحت کبریائی خدائیش نیاورد، ثابت است و ممکن است این معنا را به بیانی روشن تر تقریب کرده گفت:

ثواب و پاداش دادن به نیکوکار حقیقتی است که عقل آنرا صحیح دانسته و حق بنده نیکوکار می داند، حقی که به گردن مولا ثابت شده همچنانکه عقاب و امساک کردن از رحمت به بنده مجرم را حقی برای مولی می داند، اما میان این دو حق از نظر عقل فرقی هست و آن این است که عقل ابطال حق غیر را صحیح نمی داند چون ظلم است و اما ابطال حق خویش و صرفنظر کردن از آنرا قبیح نمی شمارد و بنا بر این عقل جائز می داند که مولائی به خاطر شفاعت شفیعی از عقاب بنده اش و یا امساک رحمت به او که حق خود مولا است، صرفنظر کند، و حقیقت شفاعت هم همین است .

شفاعت شدگان کیستند؟(اصحاب یمین)

تعیین اشخاصی که در باره شان شفاعت می شود، آنطور که باید با تربیت دینی سازگاری ندارد، و تربیت دینی اقتضاء می کند که آنرا به طور مبهم بیان کنند، همچنانکه قرآن کریم نیز آنرا مبهم گذاشته و می فرماید:

-" کل نفس بما کسبت رهینه، الا اصحاب الیمین، فی جنات یتسائلون، عن المجرمین ما سلککم فی سقر؟ قالوا: لم نک من المصلین، و لم نک نطعم المسکین، و کنا نخوض مع الخائضین، و کنا نکذب بیوم الدین، حتی اتینا الیقین، فما تنفعهم شفاعه الشافعین،

- هر کسی گروگان کرده خویش است، مگر اصحاب یمین،

که در بهشتها قرار دارند، و از یکدیگر سراغ مجرمین را گرفته و می پرسند:

-چرا دوزخی شدید؟ می گویند:

-ما از نمازگزاران نبودیم، و به مسکینان طعام نمی خوراندیم، و همیشه با جستجوگران در جستجو بودیم، و روز قیامت را تکذیب می کردیم، تا وقتی که یقین بر ایمان حاصل شد،

در آن هنگام است که دیگر شفاعت شافعان سودی برای آنان ندارد. "

در این آیه می فرماید:

در روز قیامت هر کسی مرهون گناهانی است که کرده است، و به خاطر خطایائی که از پیش مرتکب شده، بازداشت می شود، مگر اصحاب یمین، که از این گرو آزاد شده اند، و در بهشت مستقر گشته اند، آنگاه می فرماید: این طائفه در عین این که در بهشتند، مجرمین را که در آنحال در گرو اعمال خویشند، می بینند، و از ایشان در آنهنگام که در دوزخند می پرسند، و ایشان به آن علت ها که ایشانرا دوزخی کرده اشاره می کنند، و چند صفت از آنرا می شمارند، آنگاه از این بیان این نتیجه را می گیرد که شفاعت شافعان به درد آنان نخورد .

و مقتضای این بیان این است که اصحاب یمین دارای آن صفات نباشند یعنی آن صفاتیکه در دوزخیان مانع شمول شفاعت به آنها شد، نداشته باشند، و وقتی آن موانع در کارشان نبود، قهرا شفاعت شامل حالشان می شود، و وقتی مانند آن دسته در گرو نباشند، لابد از گرو در آمده اند، و دیگر مرهون گناهان و جرائم نیستند، پس معلوم می شود: که بهشتیان نیز گناه داشته اند، چیزیکه هست شفاعت شافعان ایشانرا از رهن گناهان آزاد کرده است. آری در آیات قرآنی اصحاب یمین را به کسانی تفسیر کرده که اوصاف نامبرده در دوزخیان را ندارند.

اهل دوزخ به خاطر داشتن چهار صفت: یعنی ترک نماز برای خدا، و ترک انفاق در راه خدا، و فرورفتگی در بازیچه دنیا، و تکذیب روز حساب دوزخی شده اند.

و این چهار صفت اموری هستند که ارکان دین را منهدم می سازند، و بر عکس داشتن ضد آن صفات، دین خدا را بپا می دارد.

و لازمه این دو صفت توجه به سوی خدا است به عبودیت، و سعی در رفع حوائج جامعه، که به عبارتی دیگر می توان از اولی به نماز تعبیرکرد، و از دومی به انفاق در راه خدا، پس قوام دین از دو جهت علم و عمل به این چهار صفت است، و این چهار صفت بقیه ارکان دین را هم در پی دارد. چون مثلا کسی که یکتاپرست نیست، و یا نبوت را منکر است، ممکن نیست دارای این چهار صفت بشود!

پس اصحاب یمین عبارت شدند از کسانی که از شفاعت بهره مند می شوند، کسانی که از نظر دین و اعتقادات مرضی خدا هستند، حال چه اینکه اعمالشان مرضی بوده باشد، و اصلا محتاج به شفاعت در قیامت نباشند، و چه اینکه اینطور نباشند، در

هر

صورت، آن کسانی که از شفاعت شدن منظور هستند اینهایند.

پس معلوم شد که شفاعت وسیله نجات گناه کاران اصحاب یمین است، همچنانکه قرآن کریم هم فرموده:

-" ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه، نکفر عنکم سیاتکم،

-اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید، گناهان دیگرتان را جبران می کنیم !"

و بطور مسلم منظور از این آیه این است که گناهان صغیره را خدا می آمرزد، و احتیاجی به شفاعت ندارد، پس مورد شفاعت، آن عده از اصحاب یمینند که گناهانی کبیره از آنان تا روز قیامت باقی مانده، و بوسیله توبه و یا اعمال حسنه دیگر از بین نرفته است!

پس معلوم می شود شفاعت، مربوط به اهل کبائر از اصحاب یمین است، همچنانکه رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلّم فرموده:

-" تنها شفاعتم مربوط به اهل کبائر از امتم است،

و اما نیکوکاران هیچ ناراحتی در پیش ندارند ! "

مطلب دیگری که تذکرش لازم است، این است که خدای تعالی در یکجا از کلام عزیزش شفاعت را برای کسیکه خودش راضی باشد اثبات کرده، و این ارتضاء را به هیچ قیدی مقید نکرده، و معین ننموده آن اشخاص چه اعمالی دارند، و نشانه هاشان چیست؟ همچنانکه همین مبهم گوئی را در جای دیگر کرده، و فرموده : مگر کسی که رحمان اجازه اش داده باشد، و سخنش پسندیده باشد، که در این آیه نیز معین نکرده، اینگونه اشخاص چه کسانند؟ از اینجا می فهمیم مقصود از پسندیدن آنان پسندیدن دین آنان است، نه اعمالشان، و خلاصه اهل شفاعت کسانیند که خدا دین آنانرا پسندیده باشد، و کاری به اعمالشان ندارد.

مجرمین در قیامت چه کسانی اند؟

از سوی دیگر در جای دیگر فرموده:

-" یوم نحشر المتقین الی الرحمان و فدا، و نسوق المجرمین الی جهنم وردا، لا ـ یملکون الشفاعه، الا من اتخذ عند الرحمان عهدا،

-روزی که پرهیزکاران را برای مهمانی و خوان رحمت خود محشور می کنیم و مجرمین را برای ریختن به جهنم بدان سو سوق می دهیم آنان مالك شفاعت نیستند، مگر کسیکه قبلا از خدای رحمان عهدی گرفته باشد."

کلمه شفاعت در این آیه، یعنی شفاعت شدن، و معلوم است که تمامی مجرمین کافر نیستند، که دوزخی شدنشان حتمی باشد، به دلیل اینکه فرمود:

-" انه من یات ربه مجرما، فان له جهنم، لا یموت فیها، و لا یحیی، و من یاته

مؤمنا، قد عمل الصالحات، فاولئک لهم الدرجات العلی،

- بدرستی وضع چنین است که هر کس با حال مجرمیت نزد پروردگارش آید، آتش جهنم دارد، که نه در آن می میرد، و نه زنده می شود، و هر کس که با حالت ایمان بیاید، و عمل صالح هم کرده باشد، چنین کسانی درجات والائی دارند! "

از این آیه بر می آید که هر کس مؤمن باشد، ولی عمل صالح نکرده باشد، باز مجرم است، پس مجرمین دو طائفه اند: یکی آنانکه نه ایمان آورده، و نه عمل صالح کرده اند، و دوم کسانیکه ایمان آورده اند، ولی عمل صالح نکرده اند، پس یک طائفه از مجرمین مردمانیند که بر دین حق بوده اند، و لکن عمل صالح نکرده اند، و این همان کسی است که جمله: الا من اتخذ عند الرحمان عهدا، در باره اش تطبیق می کند . چون این کسی است که عهد خدا را دارد، آن عهدی که آیه:

-" ا لم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان، انه لکم عدو مبین، و أن اعبدونی، هذا صراط مستقیم!

- مگر با شما ای بنی آدم عهد نکردم که شیطان را نپرستید؟ که او دشمن آشکار شما است، و اینکه مرا بپرستید، که این صراط مستقیم است ؟ "

از آن خبر می دهد.

پس این طائفه که گفتیم ایمان داشته اند، ولی عمل صالح نکرده اند، آنهایند که عهدی از خدا گرفته بودند، و به خاطر اعمال بدشان داخل جهنم می شوند، ولی به خاطر داشتن عهد، مشمول شفاعت شده، از آتش نجات می یابند .

آیه شریفه:

-" و قالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدوده، قل أتخذتم عند الله عهدا،

-گفتند آتش دوزخ جز چند روزی بما نمی رسد، بگو مگر شما از خدا عهد گرفته بودید ؟"

نیز به این حقیقت اشاره دارد، و بنا بر این، این آیات نیز به همان آیات قبل بر گشت می کند، و بر روی هم آنها دلالت دارد بر اینکه مورد شفاعت، یعنی کسانی که در قیامت برایشان شفاعت می شود، عبارتند از گنه کاران دین دار، و متدینین به دین حق ولی گنه کار، اینهایند که خدا دینشان را پسندیده است.

زمان و مکان شفاعت :

۱-شفاعت در دنیا

شفیع و واسطه میان خدا و بنده در زندگی دنیا چند قسم است:

اول- شفاعت توبه در دنیا

توبه از گناه، خود از شفیعان است، چون باعث آمرزش گناهان است:

-" قل! یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم، لا تقنطوا من رحمه الله، ان الله یغفر الذنوب جمیعا، انه هو الغفور الرحیم، و انیبوا الی ربکم،

- بگو! ای بندگانم، که بر نفس خود زیاده روی روا داشتید، از رحمت خدا مایوس نشوید، که خدا همه گناهان را می آمرزد، چون او آمرزگار رحیم است، و به سوی پروردگارتان توبه ببرید! "

که عمومیت این آیه، حتی شرک را هم شامل می شود، که توبه شرک را هم از بین می برد.

دوم – شفاعت ایمان به رسول خدا"ص"

ایمان به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم از شفیعان است، که در باره اش فرموده:

-" آمنوا برسوله . . . یغفر لکم،

-به رسول او ایمان بیاورید . . . گناهانتان را بیامرزد. "

سوم – شفاعت عمل صالح در دنیا

یکی دیگر از شافعان، عمل صالح است که در باره اش فرموده:

-" وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفره و اجر عظیم،

-خدا کسانی را که ایمان آورده، و اعمال صالح کردند، وعده داده که مغفرت و اجر عظیم دارند."

-" یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله، و ابتغوا الیه الوسیله،

-ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید- و بدین وسیله -وسیله ای به درگاهش بدست آورید! "

چهارم – شفاعت قرآن کریم در دنیا

یکی دیگر از شافعان، قرآن کریم است، که خودش در این باره فرموده:

-" یهدی به الله من اتبع رضوانه، سبل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه، و یهدیهم الی صراط مستقیم،

– خداوند به وسیله قرآن کسانی را که در پی خوشنودی اویند هدایت می کند، سوی راه های سلامت، و به اذن خودش ایشان را از ظلمت ها به سوی نور خارج می سازد، و نیز آنها را به سوی صراط مستقیم راه می نماید. "

پنجم – شفاعت متعلقات عمل صالح در دنیا

یکی دیگر از شافعان، هر آن چیزی است که با عمل صالح ارتباطی دارد، مانند: مسجدها، امکنه شریفه و متبرکه، ایام شریفه، انبیاء و رسولان خدا، که برای امت خود طلب مغفرت می کنند، همچنانکه در باره انبیاء فرموده:

–" و لو انهم اذ ظلموا أنفسهم، جاؤک، فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول، لوجدوا

الله توابا رحیما،

-و اگر ایشان بعد از آنکه به خود ستم کردنـد، آمدند نزد تو، و آمرزش خدا را خواستند، و رسول هم برایشان طلب مغفرت کرد، خواهند دید که خدا توبه پذیر رحیم است. "

ششم – شفاعت ملائکه در دنیا

یکی دیگر از شافعان ملائکه است، که برای مؤمنین طلب مغفرت می کنند، همچنانکه فرمود:

-" الذین یحملون العرش و من حوله، یسبحون بحمد ربهم، و یؤمنون به، و یستغفرون للذین آمنوا،

-آن فرشتگان که عرش را حمل می کننـد، و اطرافیان آن، پروردگار خود را به حمد تسبیح می گویند، و به او ایمان دارند، و برای همه آن کسانی که ایمان آورده اند، طلب مغفرت می کنند."

- " والملائکه یسبحون بحمد ربهم، و یستغفرون لمن فی الارض، ألا ان الله هو الغفور الرحیم،

-و ملائکه با حمد پروردگار خود، او را تسبیح می گوینـد، و برای هر کس که در زمین است طلب مغفرت می کننـد، آگاه باشید که خداست که آمرزگار رحیم است ."

هفتم – شفاعت مؤمنان در دنیا

یکی دیگر از شافعان خود مؤمنیننـد، که برای خود، و برای برادران ایمانی خود، استغفار می کننـد، و خـدای تعالی از ایشان حکایت کرده که می گویند:

-" و اعف عنا، و اغفر لنا، و ارحمنا، انت مولینا،

- و بر ما ببخشای، و ما را بیامرز و به ما رحم کن،

که توئی سرپرست ما ! "

۲-شفاعت در آخرت

قسم دوم شفیعی است که در روز قیامت شفاعت می کنـد، شفاعت به آن معنائی که شناختی، حال ببینیم این شفیعان چه کسانی هستند؟

۱- شفاعت انبیاء در آخرت

یک طائفه از اینان انبیاء علیهم السلامند:

دو آیه شریفه زیر، علاوه بر اینکه دلالت می کنند بر شفاعت انبیاء، دلالت بر شفاعت ملائکه نیز دارند، چون در این دو آیه گفتگو از فرزند خدا بود، که مشرکین ملائکه را دختران خدا می پنداشتند و یهود و نصاری مسیح و عُزیر را پسر خدا

می پنداشتند:

-" و قالوا اتخذ الرحمن ولدا، سبحانه، بل عباد مکرمون . . . و لا یشفعون الا لمن ارتضی،

-مشرکین می گفتند: خدا فرزند گرفته منزه است خدا، بلکه فرشتگان بندگان مقرب خدایند . . . و شفاعت نمی کنند مگر برای کسیکه خدا بپسندد. "

که یکی از آنان عیسی بن مریم علیه السلام است، که در روز قیامت شفاعت می کند. و نیز می فرماید:

-" و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعه، الا من شهد بالحق و هم یعلمون،

- آن کسانیکه مشرکین بجای خدا می خوانند، مالک شفاعت نیستند، تنها کسانی مالک شفاعتند که به حق شهادت می دهند و خود دانای حقند."

۲- شفاعت ملائکه در آخرت

دسته ای دیگر از شفیعان روز قیامت ملائکه هستند:

-" و کم من ملک فی السماوات، لا تغنی شفاعتهم شیئا، الا من بعد ان یاذن الله لمن یشاء و یرضی،

- و چه بسیار فرشته که در آسمانهایند و شفاعتشان هیچ اثری ندارد، مگر بعد از آنکه خدا برای هر کس بخواهد اجازه دهد."

و نیز می فرماید:

-" یومئذ لا تنفع الشفاعه، الا من اذن له الرحمن، و رضی له قولا، یعلم ما بین ایدیهم، و ما خلفهم،

- امروز شفاعت سودی نمی بخشد، مگر کسی که رحمان به او اجازه داده باشد، و سخن او پسندیده باشد، خدا آنچه را که پیش روی ایشانست، و آنچه را از پشت سر فرستاده اند، می داند. "

۳- شفاعت شاهدان، و مؤمنین در قیامت

طائفه دیگر از شفیعان در قیامت شهدا هستند، که آیه:

-" و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعه، الا من شهد بالحق، و هم یعلمون."

دلالت بر آن دارد، چون این طائفه نیز به حق شهادت دادند، پس هر شهیدی شفیعی است که مالک شهادت است، چیزی که

هست این شهادت مربوط به اعمال است، نه شهادت به معنای کشته شدن در میدان جنگ، از اینجا روشن می شود: که مؤمنین نیز از شفیعان روز قیامتند، برای اینکه خدای تعالی خبر داده، که مؤمنین نیز در روز قیامت ملحق به شهداء می شوند، و فرموده:

-" و الذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون، و الشهداء عند ربهم،

- و کسانیکه به خدا و رسولش ایمان آوردند، ایشان همان صدیقین و شهداء نزد

پروردگارشانند! "

شفاعت به چه چیز تعلق می گیرد ؟

خواننـده عزیز توجه فرمود، که شـفاعت دو قسم بود، یکی تکوینی، که عبارتست از تاثیر هر سـببی تکوینی در عالم اسـباب، و یکی تشریعی، که مربوط است به ثواب و عقاب.

از این قسم دوم بعضـی در تمـامی گناهـان از شـرک گرفته تـا پـائین تر از آن اثر می گـذارد، ماننـد شـفاعت و وساطت توبه و ایمان، البته توبه و ایمان در دنیا و قبل از قیامت !

و بعضـی دیگر در عـذاب بعضـی از گناهـان اثر دارد،ماننـد عمـل صالـح که واسـطه می شود در محو شـدن گناهان، و اما آن شفـاعتی که مورد نزاع و اختلافست، یعنی شـفاعت انبیاء و غیر ایشان در روز قیامت، برای برداشـتن عـذاب از کسیکه حساب قیامت، او را مسـتحق آن کرده، قبلا در بحث (شـفاعت شـدگان) گفتیم: که این شـفاعت مربوط است به اهل گناهان کبیره، از اشخاصی که متدین به دین حق هستند، و خدا هم دین آنانرا پسندیده است.

شفاعت چه وقت فائده می بخشد ؟

منظور ما از این شفاعت، باز همان شفاعت مورد نزاع است، شفاعتی که گفتیم: عذاب روز قیامت را از گنه کاران بر می دارد، اما پاسخ از این سئوال، این است که آیه شریفه:

-" کل نفس بما کسبت رهینه، الا اصحاب الیمین، فی جنات یتسائلون: عن المجرمین، ما سلککم فی سقر ؟

دلالـت دارد بر اینکه شـفاعت به چه کسـانی می رسـد، و چه کسـانی از آن محرومنـد، چیزی که هست بیش از این هم دلالت ندارد، که شـفاعت تنها در فک رهن، و آزادی از دوزخ، و یا خلود در دوزخ مؤثر است، و اما در ناراحتی های قبل از حساب، از هول و فزع قیامت، و ناگواریهای آن، هیـچ دلالتی نیست بر این که شـفاعت در آنها هم مؤثر باشد، بلکه می توان گفت: که آیه دلالت دارد بر اینکه شفاعت تنها در عذاب دوزخ مؤثر است، و

در ناگواریهای قبل از آن مؤثر نیست.

این نکته را هم باید دانست که از آیات نامبرده در سوره مدثر می توان استفاده کرد که سئوال و جوابی که در آن شده مربوط است به بعد از فصل قضا، و رسیدگی به حسابها، بعد از آنکه اهل بهشت جای خود را در بهشت گرفته، و اهل دوزخ هم در دوزخ قرار گرفته اند، و در چنین هنگامی شفاعت شامل جمعی از گنه کاران شده، و آنان را از آتش نجات می دهد، برای اینکه کلمه "فی جنات..." در این آیات آمده، و این کلمه استقرار در بهشت را می رساند.

و نیز جمله: "ما سلککم ...،" در آن هست، که از ماده سلوك و به معنای داخل کردن با نظم و با ردیف خاص، نظیر داخل کردن نخ در دانه های تسبیح، که از کوچك ترها گرفته تا بزرگ و بزرگترها همه را نخ می کشند. پس در این تعبیر معنای استقرار هست.

و اما نشئه برزخ، و ادله ای که دلالت می کند بر حضور پیامبر صلی الله علیه وآله وسلّم، و ائمه علیهم السلام در دم مرگ، و در هنگام سئوال قبر، و کمك کردن آن حضرت در شدائد، که در روایات ذیل آیه: « و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به ...،» آمده، ربطی به شفاعت در درگاه خدا ندارد. بلکه از قبیل تصرف ها و حکومتی است که خدای تعالی به ایشان داده، تا به اذن او هر حکمی که خواستند برانند، و هر تصرفی خواستند بکنند، همچنانکه در باره آن فرموده:

-" و علی الاعراف رجال، یعرفون کلا بسیماهم، و نادوا: اصحاب الجنه ان سلام علیکم، لم یدخلوها، و هم یطمعون . . . و نادی اصحاب الاعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم، قالوا: ما اغنی عنکم جمعکم، و ما کنتم تستکبرون، اهؤلاء الذین اقسمتم: لا ینالهم الله برحمه ادخلوا الجنه، لا خوف علیکم، و لا انتم تحزنون،

- و بر اعراف (که جایگاهی میان بهشت و دوزخ است،) مردمی هستند که هر کسی را از سیمایش می شناسند، به اصحاب بهشت داد می زنند: که سلام بر شما، با اینکه خود تاکنون داخل بهشت نشده اند، ولی امید آنرا دارند . . . اصحاب اعراف مردمی را که هر یك را با سیمایشان می شناسند، صدا می زنند و می گویند: دیدید که نیروی شما از جهت کمیت و کیفیت به دردتان نخورد؟ آیا همین بهشتیان نیستند که شما سوگند می خوردید: هرگز مشمول رحمت خدا نمیشوند؟ دیدید که داخل بهشت می شوند، و شما اشتباه می کردید؟ آنگاه رو به بهشتیان کرده می گویند حال به بهشت درآئید، که نه ترسی بر شما باشد ، و نه اندوهناك می شوید ! "

و از این قبیل است آیه:

-" یوم ندعوا کل اناس بامامهم، فمن أوتی کتابه بیمینه،

- روزی که هر قومی را به نام پیشواشان صدا می زنیم، پس هر کس کتابش به دست راستش داده شود...."

که از این آیه نیز بر می آید: امام واسطه در خواندن و دعوت است، و دادن کتاب

از قبیل همان حکومتی است که گفتیم خدا به این طائفه داده است.

پس از بحثی که در باره شفاعت گذشت، این نتیجه بدست آمد: که شفاعت در آخرین موقف از مواقف قیامت بکار می رود، که یا گنه کار بوسیله شفاعت مشمول آمرزش گشته، اصلا داخل آتش نمی شود، و یا آنکه بعد از داخل شدن در آتش، بوسیله شفاعت نجات می یابد، یعنی شفاعت باعث می شود که خدا به احترام شفیع، رحمت خود را گسترش می دهد .

(۱)

مقام و رضایت رسول الله در آخرت

-" وَ لَلْآخِرَةُ خَیرٌ لَّک مِنَ الأُولی،

-وَ لَسوْف یُعْطِیک رَبُّک فَترْضی،

-و مسلما آخرت برای تو از دنیا بهتر است،

-و پروردگارت به زودی عطایی می کند که راضی شوی! "

مفاد آیه قبلی موقف کرامت و عنایت الهی را برای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم اثبات می کرد، در این آیه می فرماید: تازه زندگی دنیای تو با آن کرامت و بزرگی که داری، و با آن عنایتی که خدای تعالی به تو دارد در برابر زندگی آخرتت چیزی نیست، و زندگی آخرت تو از دنیایت بهتر است!

" و لسوف یعطیک ربک فترضی،" این آیه شریفه آیه قبل را تثبیت می کند و می فرماید: در زندگی آخرت خدای تعالی آنقدر به تو عطا می کند تا راضی شوی!

در این هم عطای خدا را مطلق آورده، و هم رضایت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم را.

در روایات اسلامی در درالمنثور است که ابن منذر و ابن مردویه و ابو نعیم - در کتاب الحلیه - از طریق حرب بن شریح روایت کرده اند که گفت: من به ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین(امام باقر علیه السلام) گفتم: به نظر شما این شفاعتی که اهل عراق بر سر زبانها دارند حق است؟ فرمود: آری به خدا سوگند عمویم محمد بن حنفیه از علی بن ابی طالب نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم فرمود: آنقدر از امتم شفاعت می کنم که خدای تعالی خطاب می کند:

-ای محمد آیا راضی شدی ؟ عرضه می دارم:

-بلی، پروردگارا راضی شدم !

۱- مستند: آیه ۴۸ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۲۳۲ تا ۲۸۳

آنگاه (امام باقر علیه السلام) رو به من – حرب ابن شریح – کرد و فرمود: شما به اهل عراق می گویید: از تمامی آیات قرآن آیه ای که بیش از همه امید بخش است آیه زیر است که می فرماید:

-" یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمه الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا

-ای بندگانم که بر خود ستم روا داشتید، از رحمت خدا مایوس نشوید، که خدا همه گناهان را می آمرزد."

عرضه داشتم بله، ما اینطور معتقدیم. فرمود:

لیکن ما اهل بیت می گوییم از همه آیات در کتاب خدا امید بخش تر آیه زیر است، که راجع به شفاعت است:

-" و لسوف یعطیک ربک فترضی!"

(۱)

شفاعت در روایات اسلامی

۱- در امالی شیخ صدوق از حضرت رضا، از آباء گرامش، از امیر المؤمنین علیه السلام، روایت کرده که فرمود: رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلّم فرمود:

-" کسی که به حوض من ایمان نداشته باشد، خداوند او را در حوضم وارد نکند، و کسی که به شفاعت من ایمان نداشته باشد، خداوند او را به شفاعتم نائل نسازد، آنگاه فرمود: تنها شفاعت من مخصوص کسانی از امت من است، که مرتکب گناهان کبیره شده باشند، و اما نیکوکاران از ایشان هیچ گرفتاری پیدا نمی کنند!

راوی می گوید: من به حضرت رضا عرضه داشتم: یا بن رسول الله ! پس معنای این کلام خدای تعالی که می فرماید: " و لا یشفعون الا لمن ارتضی " چیست؟ فرمود: شفاعت نمی کنند، مگر کسی را که خدا دینش را پسندیده باشد! "

۲- در تفسیر عیاشی از سماعه بن مهران، از ابی ابراهیم، از حضرت کاظم علیه السلام روایت آورده که در ذیل آیه:

-" عسی أن یبعثک ربک مقاما محمودا،

- امید آن داشته باش، که پروردگارت به مقام محمودت برساند!"

فرمود: روز قیامت مردم همگی از شکم خاک بر می خیزند، و مقدار چهل سال می ایستند، و خدای تعالی آفتاب را دستور می دهد تا بر فرق سرهاشان آنچنان نزدیک شود که از شدت گرما عرق بریزند، و به زمین دستور می رسد که عرق آنان را در خود فرو نبرد،

۱- مستند: آیه ۴و ۵ سوره ضحی المیزان ج ۲۰ ص ۵۲۳

مردم به نزد آدم می روند، و از او می خواهند تا شفاعتشان کند، آدم مردم را به نوح دلالت می کند، و نوح ایشانرا به ابراهیم، و ابراهیم به موسی ، و موسی به عیسی و عیسی به ایشان می گوید: بر شما باد به محمد صلی الله علیه وآله وسلّم، خاتم النبیین، پس محمد صلی الله علیه وآله وسلّم می فرماید: آری من آماده اینکارم، پس به راه می افتد، تا دم در بهشت می رسد، و دق الباب می کند، از درون بهشت می پرسند: که هستی؟ و خدا داناتر است، پس محمد می گوید: من محمدم! از درون خطاب می رسد: در را به رویش باز کنید، چون در به رویش گشوده می شود، به سوی پروردگار خود روی می آورد، در حالیکه سر به سجده نهاده باشد، و سر از سجده بر نمی دارد تا اجازه سخن به وی دهند و بگویند حرف بزن و درخواست کن! که هر چه بخواهی داده خواهی شد و هر که را شفاعت کنی پذیرفته خواهد شد.

پس سر از سجده بر می دارد، دوباره رو به سوی پروردگارش نموده، از عظمت او به سجده می افتد، این بار هم همان خطابها به وی می شود، سر از سجده بر می دارد، و آنقدر شفاعت می کند، که دامنه شفاعتش حتی به درون دوزخ رسیده، شامل حال کسانی که به اتش سوخته اند، نیز می شود، پس در روز قیامت در تمامی مردم از همه امتها، هیچ کس آبروی محمد صلی الله علیه وآله وسلّم را ندارد، این است آن مقامی که آیه شریفه " عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا، " بدان اشاره دارد .

مؤلف: این معنا در روایاتی بسیار زیاد از سنی و شیعه وارد شده است، و دلالت دارد بر اینکه مقام محمود در آیه شریفه همان مقام شفاعت است، البته منافات هم ندارد که غیر آنجناب، یعنی سایر انبیاء و غیر انبیاء هم بتوانند شفاعت کنند، چون ممکن است شفاعت آنان فرع شفاعت آنجناب باشد، و فتح باب شفاعت به دست آنجناب بشود.

۳- در تفسیر عیاشی نیز از یکی از دو امام باقر و صادق علیهماالسلام روایت آمده که در تفسیر آیه "عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا، " فرمود: این مقام شفاعت است.

۴- باز در تفسیر عیاشی از عبید بن زراره روایت آمده، که گفت: شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید:

آیا مؤمن هم شفاعت دارد؟ فرمود: بله، فردی از حاضران پرسید: آیا مؤمن هم به شفاعت محمد صلی الله علیه وآله وسلّم در آن روز محتاج می شود؟ فرمود: بله، برای اینکه مؤمنین هم خطایا و گناهانی دارند، و هیچ احدی نیست مگر آنکه محتاج شفاعت آنجناب می شود.

راوی می گوید: مردی از این گفتار رسولخدا پرسید که فرمود: من سید و آقای همه فرزندان آدمم، و در عین حال افتخار نمی کنم!

حضرت فرمود: بله صحیح است، آنجناب حلقه در بهشت را می گیرد، و بازش می کند، و سپس به سجده می افتد، خدای تعالی می فرماید: سر بلند کن، و شفاعت نما، که شفاعتت پذیرفته است، و هر چه می خواهی بطلب که به تو داده می شود، پس سر بلند می کند و دوباره به سجده می افتد باز خدای تعالی می فرماید: سر بلند کن و شفاعت نما که شفاعتت پذیرفته است و درخواست نما که درخواستت برآورده است. پس آنجناب سر بر می دارد و شفاعت می نماید، و شفاعتش پذیرفته می شود و درخواست می کند، و به او هر چه خواسته می دهند.

۵-در تفسیر فرات، از محمد بن قاسم بن عبید با ذکر یک یک راویان، از بشر بن شریح بصری روایت آورده که گفت: من به محمد بن علی علیه السلام عرضه داشتم: کدامیک از آیات قرآن امیدوارکننده تر است؟ فرمود: قوم تو در این باره چه می گویند؟ عرضه داشتم: می گویند آیه:

-" قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمه الله ،

- بگو ای کسانی که در حق خود زیاده روی و ستم کردید، از رحمت خدا نومید مشوید! "

فرمود: و لکن ما اهل بیت این را نمی گوئیم، پرسیدم: پس شما کدام آیه را امیدوارکننده تر می دانید؟ فرمود آیه:

-" و لسوف یعطیک ربک فترضی!

-به خدا سوگند شفاعت! به خدا سوگند شفاعت! به خدا سوگند شفاعت!

مؤلف : اما اینکه آیه: " عسی أن یبعثک ربک مقاما محمودا...." مربوط به مقام شفاعت باشد، چه بسا هم لفظ آیه با آن مساعد باشد و هم روایات بسیار زیادی که از رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلّم رسیده، که فرمود: مقام محمود مقام شفاعت است، و اما این که گفتیم لفظ آیه با آن مساعد است، از این جهت است که جمله " ان یبعثک . . ." دلالت می کند بر اینکه مقام نامبرده مقامی است که در آن روز به ان جناب می دهند. و چون کلمه "محمود" در آیه مطلق است شامل همه حمدها می شود، چون مقید به حمد خاصی نشده، این خود دلالت می کند بر این که همه مردم او را می ستایند، چه اولین و چه آخرین !

و از سوی دیگر از آنجا که حمد عبارتست از ثنای جمیل در مقابل رفتار جمیل اختیاری، پس به ما می فهمانند که در آن روز از آن جناب به تمامی اولین و آخرین، رفتاری صادر می شود، که از آن بهره مند می گردند، و او را می ستایند.

و به همین جهت در روایت عبید بن زراره، که قبلا گذشت، فرمود: هیچ احدی

نیست مگر آنکه محتاج به شفاعت محمد صلی الله علیه وآله وسلّم می شود.

و اما اینکه آیه " و لسوف یعطیک ربک فترضی " امیدوار کننده ترین آیه قرآن باشد، و حتی از آیه:" یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا..." هم امیدوارکننده تر باشد، علتش این است که نهی از نومیدی در آیه دوم، نهیی است که هر چند در قرآن شریف مکرر آمده، مثلا از ابراهیم علیه السلام حکایت کرده که گفت :

-" و من یقنط من رحمه ربه الا الضالون- از رحمت خدا نومید نمی شوند، مگر مردم گمراه،"

و از یعقوب علیه السلام حکایت کرده که گفت:

-" انه لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون - بدرستیکه از رحمت خدا مایوس نمی شوند مگر مردم کافر ."

و لکن در هر دو مورد این نهی ناظر به نومیدی از رحمت تکوینی است، همچنانکه مورد دو آیه بدان شهادت می دهد:

و اما آیه " قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمه الله، ان الله یغفر الذنوب جمیعا، انه هو الغفور الرحیم، و انیبوا الی ربکم ..." هر چند که نهی از نومیدی از رحمت تشریعی خداست، به قرینه جمله "اسرفوا علی انفسهم" که به روشنی می فهماند قنوط و نومیدی در آیه راجع به رحمت تشریعی، و از جهت معصیت است، و به همین جهت خدای سبحان وعده آمرزش گناهان را بطور عموم، و بدون استثناء آورد.

و لکن دنبال آیه، عبارت " ... و انیبوا الی ربکم،" و جملات بعدی را آورده که به توبه و اسلام و عمل به پیروی امر می کند، و می فهماند که منظور آیه این است که بنده ای که به خود ستم کرده، نباید از رحمت خدا نومید شود، مادام که می تواند توبه کند، و اسلام آورد، و عمل صالح کند، و از این راه های نجات استفاده کند.

پس در آیه نامبرده رحمت خدا مقید به قیود نامبرده شد، و مردم را امر می کند که به این رحمت مقید خدا، دست بیاویزند، و خود را نجات دهند، و معلوم است که امید رحمت مقید مانند امید رحمت مطلق و عام نیست، و آن رحمتی که خدا به پیامبرش وعده داده، رحمت عمومی و مطلق است، چون آنجناب را "رحمه للعالمین" خوانده و این وعده مطلق را در آیه : " و لسوف یعطیک ربک فترضی " به پیامبر گرامیش داده، تا او را دلخوش و شادمان کند .

توضیح اینکه آیه شریفه در مقام منت نهادن است، و در آن وعده ای است خاص به رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلّم، و در سراسر قرآن، خدای سبحان احدی از خلایق خود را هرگز چنین وعده ای نداده است. در این وعده اعطاء خود را به هیچ قیدی مقید نکرده،

وعده اعطائی است مطلق، البته وعده ای نظیر این به دسته ای از بندگان خود داده، که در بهشت به آنها بدهد، و فرموده:

-" لهم ما یشاؤن عند ربهم !

-ایشان نزد پروردگار خود در بهشت هر چه بخواهند دارند!"

و نیز فرموده :

-" لهم ما یشاؤن فیها، و لدینا مزید،

-ایشان در بهشت هر چه بخواهند دارند، و نزد ما بیش از آنهم هست!"

که می رساند آن دسته نامبرده در بهشت چیزهائی مافوق خواست خود دارند.

و معلوم است که مشیت و خواست به هر خیری و سعادتی تعلق می گیرد، که به خاطر انسان خطور بکند، معلوم می شود در بهشت از خیر و سعادت چیزهائی هست که بر قلب هیچ بشری خطور نمی کند، همچنانکه فرمود:

-" فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره اعین ،

-هیچ کس نمی داند که چه چیزها که مایه خوشنودی آنان است، بر ایشان ذخیره کرده اند. "

خوب ، وقتی عطاهای خدا به بندگان با ایمان و صالحش این باشد، که مافوق تصور و از اندازه و قدر بیرون باشد، معلوم است که آنچه به رسولش در مقام امتنان عطاء می کند، وسیع تر و عظیم تر از اینها خواهد بود!

این وضع عطای خدای تعالی است، و اما ببینیم خوشنودی رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلّم چه حد و حدودی دارد، و این را می دانیم که این خوشنودی غیر رضا به قضا و قسمت خداست، که در حقیقت برابر با امر خداست، چون خدا مالک و غنی علی الاطلاق است، و عبد جز فقر و حاجت چیزی ندارد، و لذا باید به انچه پروردگارش عطا می کند راضی باشد، چه کم و چه زیاد، و نیز باید به آن قضائی که خدا در باره اش می راند، خوشنود و راضی باشد، چه خوب و چه بد، و وقتی وظیفه هر عبدی این بود، رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلّم به این وظیفه داناتر، و عامل تر از هر کس دیگر است، او نمی خواهد مگر آنچه را که خدا در حقش بخواهد .

پس رضا در آیه: " و لسوف یعطیک ربک فترضی،" این رضا نیست، چون گفتیم: رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلّم از خدا راضی است چه عطا بکند، و چه نکند، و در آیه مورد بحث رضایت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلّم در مقابل اعطاء خدا قرار گرفته، و این معنا را می رساند: که خدا اینقدر به تو می دهد تا راضی شوی، پس معلوم است این رضا غیر آن است، نظیر این است که به فقیری بگوئی: من آنقدر به تو مال می دهم، تا بی نیاز شوی، و یا به گرسنه ای بگوئی: آنقدر طعامت می دهم

تا سیر شوی، که در این گونه موارد رضایت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلّم و بی نیاز کردن فقیر، و طعام به گرسنه به

هیچ حد و اندازه ای مقید نشده است.

همچنانکه می بینیم نظیر چنین اعطای بی حدی را خداوند به طائفه ای از بندگانش وعده داده و فرموده :

-" ان الـذین آمنوا، و عملوا الصالحات، اولئک هم خیر البریه، جزاؤهم عند ربهم، جنات عدن تجری من تحتها الانهار، خالدین فیها ابدا، رضی الله عنهم، و رضوا عنه، ذلک لمن خشی ربه،

- کسانی که ایمان آورده، و عمل صالح کردنـد، بهترین خلق خداینـد، پاداشـشان نزد پروردگارشان عبارتست از بهشت های عـدن، که نهرها از دامنه آنها روانست، و ایشان به طور ابـد در آن جاویدانند، خـدا از ایشان راضـی است، و ایشان هم از خدا راضی می شوند، این پاداشها برای کسی است که از پروردگارش در خشیت باشد."

که این وعـده نیز از آنجا که در مقام امتنان است و وعـده ای است خصوصـی، لـذا بایـد امری باشـد مافوق آنچه که مؤمنین به طور عموم وعده داده شده اند، و باید از آن وسیع تر، و خلاصه بی حساب باشد.

از سوی دیگر می بینیم: که خدای تعالی در باره رسول گرامیش فرمود: - " بالمؤمنین رؤف رحیم،

- به مؤمنین رؤف و رحیم است،"

و در این کلام خود رأفت و رحمت آنجناب را تصـدیق فرموده با این حال چطور این رسول رؤف و رحیم راضـی می شود که خودش در بهشت به نعمت های آنجا متنعم باشـد و در باغهای بهشت با خیال آسوده قدم بزند، در حالیکه جمعی از مؤمنین به دین او، و به نبوت او، و شـیفتگان به فضائـل و منـاقب او، در درکـات جهنم در غـل و زنجیر باشـند؟ و در زیر طبقاتی از آتش محبوس بماننـد؟ بـا اینکه به ربوبیت خـدا، و به رسالت رسولخـدا صـلی الله علیه و آله وسلّم، و به حقانیت آنچه رسول آورده، معترف بوده انـد، تنهـا جرمشـان این بوده که جهـالت برایشـان چیره گشـته، ملعبه شـیطان شدنـد، و در نتیجه گناهـانی مرتکب گشتند، بدون اینکه عناد و استکباری کرده باشند .

و اگر یکی از ماهـا به عمر گذشـته خود مراجعه کنـد، و بیندیشـد: که در این مـدت چه کمالات، و ترقیـاتی را می توانست به دست آورد، ولی در به دست آوردن آنهـا کوتـاهی کرده، آنوقت خود را به باد ملامت می گیرد، و به خود خشم نموده، یکی یکی کوتاهی گری ها را به رخ خود می کشـد و به خود بـد و بیراه می گوید، و ناگهان متوجه به جهالت و جنون جوانی خود می شود، که در آن هنگام چقدر نادان و بی تجربه بوده است؟ به محض آنکه به یاد آن دوران تاریک عمر می افتد، خشـمش فرو می نشـیند، و خودش به خود رحم می کنـد، و دلش برای خودش می سوزد، در حالی که این حس ترحم که در فطرت او است، یک ودیعه ای است الهی، و قطره ایست از دریای بی کران رحمت پروردگار،

بـا این که حس ترحم او ملـک خود او نیست، بلکه عاریتی است، و علاوه قطره ایست در برابر رحمت خـدا، مع ذلک خودش برای خـودش ترحم می کنـد، آنـوقت چطـور ممکن است، که دریـای رحمت رب العـالمین، در مـوقفی که او است و انسـانی جاهل و ضـعیف، به خروش نیایـد؟ و چطور ممکن است مجلای اتّم رحمت رب العالمین، یعنی رسولخـدا صـلی الله علیه وآله وسـلّم به دسـتگیری او نشـتابد، و او را که در زندگی دنیا و در حین مرگ که در مواقف خطرناک دیگر، وزر و وبال خطایای خود را چشیده، همچنان در شکنجه دوزخ بگذارد، و او را نجات ندهد؟

۶-در تفسیر قمی ، در ذیل جمله :

-" و لا تنفع الشفاعه عنده، الا لمن اذن له .... "

از ابی العبـاس تکبیر گو: روایت کرده که گفت غلاـمی آزاد شـده یکی از همسـران علی بن الحسـین، که نامش ابو ایمن بود، داخـل بر امام ابی جعفر علیه السـلام شـد، و گفت: ای ابی جعفر ! دل مردم را خوش می کنیـد، و می گوئیـد شـفاعت محمـد! شفاعت محمد ! خلاصه بگذارید مردم به وظائف خود عمل کنند!

ابو جعفرعلیه السلام آنقدر ناراحت و خشمناک شد، که رنگش تیره گشت و سپس فرمود:

-وای بر تو ای ابـا ایمن، آیـا عفتی که در بـاره شـکم و شـهوتت ورزیـدی (یعنی مقـدس مابیت) تو را به طغیان در آورده ولی متوجه باش که اگر فزع های قیامت را ببینی، آنوقت می فهمی که چقدر محتاج به شفاعت محمدی!

-وای بر تو مگر شفاعت جز برای گنه کارانی که مستوجب آتش شده اند تصور دارد؟

آنگاه اضافه کرد:

-هیـچ احـدی از اولین و آخرین نیست، مگر آنکه در روز قیامت محتاج شـفاعت محمد صـلی الله علیه وآله وسـلّم است، و نیز اضافه کرد که: در روز قیامت یک شـفاعت رسولخدا صـلی الله علیه وآله وسلّم در امتش دارد، و یک شفاعتی ما در شیعیانمان داریم، و یک شفاعت شیعیان ما در خاندان خود دارند.

و سپس فرمود:

-یک نفر مؤمن در آنروز به عـدد نفرات دو تیره بزرگ عرب ربیعه و مضـر شـفاعت می کنـد، و نیز مؤمن برای خدمتگـذاران خود شفاعت می کند، و عرضه میدارد: پروردگارا این شخص حق خدمت بگردنم دارد، و مرا از سرما و گرما حفظ می کرد .

مؤلف : اینکه امام فرمود: احدی از اولین و آخرین نیست مگر آنکه محتاج

شفاعت محمد صلی الله علیه وآله وسلّم می شود، ظاهرش این است که این شفاعت عمومی، غیر آن شفاعتی است که در ذیل روایت فرمود: وای بر تو مگر شفاعت جز برای گنه کارانیکه مستوجب آتشند تصور دارد؟

در این معنا روایت دیگری است که هم عامه و هم خاصه نقل کرده اند و بر این معنا دلالت می کند، و نیز آیه زیر است:

-" ولا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعه، الا من شهد بالحق، و هم یعلمون."

چون می فهماند ملاک در شفاعت عبارتست از شهادت، پس شهداء هستند که در روز قیامت مالک شفاعتند.

و در آیه زیر می فرماید:

-" و کذلک جعلناکم امه وسطا، لتکونوا شهداء علی الناس، و یکون الرسول علیکم شهیدا."

که انبیاء شهدای خلقند، و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم، شهید بر انبیاء است، پس رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلّم شهید شهیدان، و گواه گواهان است، پس شفیع شفیعان نیز هست، و اگر شهادت شهداء نمی بود، اصلا قیامت اساس درستی نداشت .

۷-در تفسیر قمی نیز در ذیل جمله:

-" و لا تنفع الشفاعه عنده، الا لمن اذن له...."

امام علیه السلام فرمود:

-احدی از انبیاء و رسولان خدا به شفاعت نمی پردازد، مگر بعد از آنکه خدا اجازه داده باشد، مگر رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلّم که خدای تعالی قبل از روز قیامت به او اجازه داده، و شفاعت مال او، و امامان از ولد او است، و آنگاه بعد از ایشان سایر انبیاء شفاعت خواهند کرد.

۸- درخصال از علی علیه السلام روایت کرده که گفت: رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلّم فرمود: سه طائفه به درگاه خدا شفاعت می کنند، و شفاعتشان پذیرفته هم می شود، اول انبیاء، دوم علماء، سوم شهداء .

مؤلف : ظاهرا مراد به شهداء شهدای در میدان جنگ است، چون معروف از معنای این کلمه در زبان اخبار ائمه علیهم السلام همین معنا است، نه معنای گواهی دادن بر اعمال، که اصطلاح قرآن کریم است.

۹- و نیز در خصال، در ضمن حدیث معروف به چهار صد آمده : که امیر

المؤمنین فرمودند: برای ما شفاعتی است، و برای اهل مودت ما شفاعتی !

مؤلف : در این بین روایات بسیاری در باب شفاعت سیّده زنان بهشت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها، و نیز شفاعت ذریه او، غیر از ائمه، وارد شده، و همچنین روایات دیگری در شفاعت مؤمنین، و حتی طفل سقط شده از ایشان، نقل شده است.

از آن جمله در حدیث معروف از رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلّم که فرمود:

-" تناکحوا تناسلوا - زن بگیرید، و نسل خود را زیاد کنید، که من در روز قیامت به وجود شما نزد امتهای دیگر مباهات می کنم، و حتی طفل سقط شده را هم به حساب می آورم، و همین طفل سقط شده با قیافه ای اخمو، به در بهشت می ایستد، هر چه به او می گویند: درای، داخل نمی شود، و می گوید: تا پدر و مادرم نیایند داخل نمی شوم، تا آخر حدیث. "

۱۰- در خصال از امام ابی عبد الله از پدرش از جدش از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: برای بهشت هشت دروازه است، که از یک دروازه انبیاء و صدیقین وارد می شوند، و دربی دیگر مخصوص شهداء و صالحین است، و پنج درب دیگر آن مخصوص شیعیان و دوستان ما است، و خود لایزال بر صراط ایستاده، دعا می کنم، و عرضه می دارم: پروردگارا شیعیان و دوستان و یاوران مرا، و هر کس که در دنیا با من تولی داشته، سلامت بدار، و از سقوط در جهنم حفظ کن، که ناگهان از درون عرش ندائی می رسد: دعایت مستجاب شد، و شفاعتت پذیرفته گردید، و آنروز هر مردی از شیعیان من، و دوستان و یاوران من، و آنانکه عملاً و زباناً با دشمنان من جنگیدند، تا هفتاد هزار نفر از همسایگان و خویشاوندان خود را شفاعت می کنند.

(لازمه این معنا آن است که زندگی یک نفر شیعه اهل بیت علیهم السلام در سعادت هفتاد هزار نفر مؤثر است، همچنانکه دیدیم اثر انحراف دشمنان اهل بیت تا چهارده قرن باقی مانده و هنوز هم باقی می ماند.)

یک درب دیگر بهشت مخصوص سایر مسلمانان است، آنهائیکه اعتراف به شهادت لا اله الا الله داشتند، و در دل یک ذره بغض و دشمنی ما اهل بیت را نداشته اند.

۱۱- در کافی از حفص مؤذن از امام صادق علیه السلام روایت کرده، که در رساله ای که به سوی اصحابش نوشت، فرمود:

-و بدانید که احدی از خلایق خدا، شما را از خدا بی نیاز نمی کند (نه کسی هست که اگر خدا نداد او بدهد، و نه کسی که اگر خدا بلائی فرستاد او از آن جلوگیری کند،) نه فرشته مقربی اینکاره است، و نه پیامبر مرسلی، و نه کسی پائین تر از این. هر کس دوست می دارد شفاعت شافعان نزد خدا سودی به حالش داشته

باشد، باید از خدا رضایت بطلبد .

۱۲- در تفسیر فرات به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود : جابر به امام باقرعلیه السلام عرض کرد: فدایت شوم، یا بن رسول الله ! حدیثی از جده ات فاطمه علیها سلام برایم حدیث کن، جابر همچنان مطالب امام را در خصوص شفاعت فاطمه علیها سلام در روز قیامت ذکر می کند، تا می رسد به اینجا که می گوید: امام ابو جعفر فرمود: پس به خدا سوگند، از مردم کسی باقی نمی ماند مگر کسی که اهل شک باشد، و در عقائد اسلام ایمان راسخ نداشته، و یا کافر و یا منافق باشد، پس چون این چند طائفه در طبقات دوزخ قرار می گیرند، فریاد می زنند، که خدای تعالی آنرا چنین حکایت می فرماید:

-" فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم، فلو ان لنا کره، فنکون من المؤمنین،

- ما هیچ یک از این شافعان را نداشتیم، تا برایمان شفاعت کنند، و هیچ دوست دلسوزی نداشتیم تا کمکی برایمان کنند، خدایا اگر برای ما برگشتی باشد، حتما از مؤمنین خواهیم بود."

آنگاه امام باقر علیه السلام فرمود: ولی هیهات هیهات که به خواسته شان برسند، و به فرض هم که برگردند، دوباره به همان منهیات که از آن نهی شده بودند، رو می آورند، و بدرستیکه دروغ می گویند.

مؤلف : اینکه امام علیه السلام به آیه: "فما لنا من شافعین ..." تمسک کردند، دلالت دارد بر اینکه امام علیه السلام آیه را دال بر وقوع شفاعت دانسته اند، با اینکه منکرین شفاعت، آیه را از جمله ادله بر نفی شفاعت گرفته بودند.

اگر مراد خدای تعالی صرف انکار شفاعت بود، جا داشت بفرماید:" فما لنا من شفیع و لا صدیق حمیم - ما نه شفیعی داشتیم، و نه دوستی دلسوز." فرمود: از شافعان هیچ شفیعی نداشتیم. معلوم می شود شافعانی بوده اند و جماعتی بوده اند که از شافعان شفیع داشته اند، و جماعتی نداشته اند، یعنی شفاعت شافعان در باره آنان فائده ای نداشته است و این آرزوئی است که در مقام حسرت کرده اند، و معلوم است که آرزوی در مقام حسرت، آرزوی چیزی است که می بایستی داشته باشند، ولی ندارند، و حسرت می خورند ، که ایکاش ما هم آنرا می داشتیم.

پس معنای اینکه گفتند: اگر برای ما بازگشتی بود، این است که ایکاش برمی گشتیم، و از مؤمنین می شدیم، تا مانند آنان به شفاعت می رسیدیم، پس آیه شریفه از ادله ایست که بر وقوع شفاعت دلالت می کند، نه بر نفی و انکار آن .

۱۳- در توحید، از امام کاظم"ع"، از پدرش، از پدران بزرگوارش علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم روایت آورده، که فرمود:

-در میان امت من تنها شفاعت من به مرتکبین گناهان کبیره می رسد، و اما نیکوکاران هیچ گرفتاری ندارند که محتاج شفاعت شوند.

شخصی عرضه داشت:یا بن رسول الله: چطور شفاعت مخصوص مرتکبین کبیره ها است با اینکه خدای تعالی می فرماید: "و لا یشفعون الا لمن ارتضی،" و معلوم است که مرتکب گناهان کبیره مرتضی و مورد پسند خدا نیستند؟

امام کاظم علیه السلام فرمود:

-هیچ مؤمنی گناه نمی کند مگر آنکه گناه ناراحتش می سازد و در نتیجه از گناه خود نادم می شود، و رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلّم فرموده بود: که برای توبه همینکه نادم شوی کافی است، و نیز فرمود: کسیکه از حسنه خود خوشحال، و از گناهکاری خود متاذی و ناراحت باشد، او مؤمن است، پس کسیکه از گناهی که مرتکب شده پشیمان نمی شود، مؤمن نیست، و از شفاعت بهره مند نمی شود، و از ستمکاران است ، که خدای تعالی در باره شان فرموده: "ما للظالمین من حمیم و لا شفیع یطاع - ستمکاران نه دلسوزی دارند، و نه شفیعی که شفاعتش خریدار داشته باشد. "

شخصی که در آن مجلس بود عرضه داشت: یا بن رسول الله چگونه کسیکه بر گناهی که مرتکب شده پشیمان نمی شود مؤمن نیست؟ فرمود:

-جهتش این است که هیچ انسانی نیست که یقین داشته باشد بر اینکه در برابر گناهان عقاب می شود، مگر آنکه اگر گناهی مرتکب شود، از ترس آن عقاب پشیمان می گردد و همینکه پشیمان شد، تائب است، و مستحق شفاعت می شود، و اما وقتی پشیمان نشود، بر آن گناه اصرار می ورزد، و مصر بر گناه آمرزیده نمی شود، چون مؤمن نیست، و به عقوبت گناه خود ایمان ندارد، چه اگر ایمان داشت، قطعا پشیمان می شد.

- و رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلّم هم فرموده بود: که هیچ گناه کبیره ای با استغفار و توبه کبیره نیست، و هیچ گناه صغیره ای با اصرار صغیره نیست، و اما اینکه خدای عز و جل فرموده: "و لا یشفعون الا لمن ارتضی،" منظور این است که شفیعان در روز قیامت شفاعت نمی کنند مگر کسی را که خدا دین او را پسندیده باشد، و دین همان اقرار به جزاء بر طبق حسنات و سیئات است، پس کسی که دینی پسندیده داشته باشد، قطعا از گناهان خود پشیمان می شود، چون چنین کسی به عقاب قیامت آشنائی و ایمان دارد.

مؤلف : اینکه امام علیه السلام فرمود: و از ستمکاران است . . . در این جمله کوتاه، ظالم روز قیامت را معرفی نموده، اشاره می کند به آن تعریضی که قرآن از ستمکار کرده و فرموده:

-" فاذن مؤذن بینهم ان لعنه الله علی الظالمین، الذین یصدون عن سبیل الله، و یبغونها

عوجا، و هم بالاخره کافرون،

- پس جار زنی در میان آنان جار کشید: که لعنت خدا بر ستمکاران، یعنی کسانیکه مردم را از راه خدا جلوگیری می کنند، و دوست می دارند آنرا کج و معوج سازند، و به اخرت هم کافرند! "

و این همان کسی است که اعتقاد به روز مجازات ندارد، در نتیجه اگر اوامری از خدا از او فوت شد ناراحت نمی شود، و یا اگر محرماتی را مرتکب گشت، دچار دل واپسی نمی گردد، و حتی اگر تمامی معارف الهیه، و تعالیم دینیه را انکار کرد، و یا امر آن معارف را خوار شمرد، و اعتنائی به جزاء و پاداش در روز جزا و پاداش نکرد، هیچ دلواپسی پیدا نمی کند، و اگر سخنی از آن به میان می آورد، از در استهزاء و تکذیب است .

و اینکه فرمود: پس این تائب و مستحق شفاعت است، معنایش این است که او به سوی خدا بازگشته، و دارای دینی مرضی و پسندیده گشته، از مصادیق شفاعت قرار گرفته است، و گر نه اگر منظور توبه اصطلاحی بود، توبه خودش یکی از شفعا است.

و اینکه کلام رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلّم را نقل کرد که فرمود: هیچ گناهی با استغفار کبیره نیست .... منظورش از این نقل تمسک به جمله بعدی بود که فرمود: و هیچ صغیره ای با اصرار صغیره نیست. چون کسی که از گناه صغیره، گرفته خاطر و پشیمان نمی شود، گناه در باره او وضع دیگری بخود می گیرد، و عنوان تکذیب به معاد و ظلم به ایات خدا را پیدا می کند، و معلوم است که چنین گناهی آمرزیده نیست، زیرا گناه وقتی آمرزیده می شود که یا صاحبش توبه کند، که مصر بر گناه گفتیم پشیمان نیست و توبه نمی کند، و یا به شفاعت آمرزیده می شود، که باز گفتیم شفاعت دین مرضی می خواهد، و دین چنین شخصی مرضی نیست.

نظیر این معنا در روایت علل آمده که از ابی اسحاق القمی، نقل کرده که گفت: من به ابی جعفر امام محمد بن علی باقر"ع" عرضه داشتم: یا بن رسول الله ! از مؤمن مستبصر برایم بگو، که وقتی دارای معرفت می شود کمال می یابد، آیا باز هم زنا می کند؟ فرمود : بخدا سوگند نه ! پرسیدم آیا لواط می کند؟ فرمود: بخدا سوگند، نه! می گوید پرسیدم: آیا دزدی می کند؟ فرمود: نه! پرسیدم: آیا شراب میخورد؟ فرمود: نه ! پرسیدم: آیا هیچیک از این گناهان کبیره را می کند و هیچ عمل زشتی از این اعمال مرتکب می شود؟ فرمود: نه! پرسیدم: پس می فرمائید: اصلا گناه نمی کند؟ فرمود: نه ! در حالیکه مؤمن است ممکن است گناه کند، چیزی که هست مؤمنی است مسلمان، و گناهکار! پرسیدم: معنای مسلمان چیست؟ فرمود: مسلمان بطور دائم گناه نمی کند، و بر آن اصرار نمی ورزد...!

۱۴- در خصال، به سندهائی از حضرت رضا، از پدران بزرگوارش علیهم السلام، از

رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلّم، روایت کرده که فرمود: چون روز قیامت شود، خدای عز و جل برای بنده مؤمنش تجلی می کند، و او را به گناهانی که کرده یکی یکی واقف می سازد، و آنگاه او را می آمرزد، و این بدان جهت می کند که تا هیچ ملك مقرب، و هیچ پیغمبری مرسل، از فضاحت و رسوائی بنده او خبردار نشود، پرده پوشی می کند، تا کسی از وضع او آگاه نگردد، آنگاه به گناهان او فرمان میدهد تا حسنه شوند .

۱۵- از صحیح مسلم نقل شده: که با سندی بریده، از ابی ذر، از رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلّم روایت آورده که فرمود: روز قیامت مردی را می آورند، و فرمان می رسد که گناهان صغیره اش را به او عرضه کنید، و سپس از او دور شوید، به او می گویند: تو چنین و چنان کرده ای، او هم اعتراف می کند، و هیچیک را انکار نمی کند، ولی همه دل واپسیش از این است که بعد از گناهان صغیره کبائرش را به رخش بکشند، آنوقت از شرم و خجالت چه کند؟ ولی ناگهان فرمان می رسد: به جای هر گناه یک حسنه برایش بنویسید، مرد می پرسد: آخر من گناهان دیگری داشتم، و در اینجا نمی بینم؟ ابی ذر گفت: رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلّم وقتی به اینجا رسید، آنچنان خندید که دندانهای کنارش نمودار شد .

۱۶- در امالی از امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: چون روز قیامت شود، خدای تبارك و تعالی رحمت خود بگستراند، آنچنان که شیطان هم به طمع رحمت او بیفتد.

مؤلف : این سه روایت اخیر، از مطلقات اخبارند، که قید و شرطی در آنها نشده، و منافات با روایات دیگری ندارند، که قید و شرط در آنها شده است.

اخبار دال بر وقوع شفاعت از رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلّم در روز قیامت، هم از طرق ائمه اهل بیت و هم از طرق عامه، بسیار و به حد تواتر رسیده است، که صرفنظر از مفاد یک یک آنها، همگی بر یک معنا دلالت دارند، و آن این است که در روز قیامت افرادی گنه کار از اهل ایمان شفاعت می شوند، حال یا اینکه از دخول در آتش نجات می یابند، و یا اینکه بعد از داخل شدن بیرون می شوند، و آنچه از این اخبار بطور یقین حاصل می شود، این است که گنه کاران از اهل ایمان در آتش خالد و جاودانه نمی مانند، و بطوریکه بخاطر دارید از قرآن کریم هم بیش از این استفاده نمی شد .

(۱)

یک بحث فلسفی درباره شفاعت

۱- مستند: آیه ۴۸ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۲۳۲ تا ۲۸۳

جزئیات و تفاصیل مسئله معاد، چیزی نیست که دست براهین عقلی بدان برسد، و بتواند آنچه از جزئیات معاد، که در کتاب و سنت وارد شده، اثبات نماید، و علتش هم بنا به گفته بوعلی سینا این است که: آن مقدماتی که باید براهین عقلی بچیند، و بعد از چیدن آنها یک یک آن جزئیات را نتیجه بگیرد، در دسترس عقل آدمی نیست، و لکن با در نظر گرفتن این معنا، که آدمی بعد از جدا شدن جانش از تن، تجردی عقلی و مثالی به خود می گیرد و براهین عقلی دسترسی به این انسان مجرد و مثالی دارد، لذا کمالاتی هم که این انسان در آینده در دو طریق سعادت و شقاوت به خود می گیرد، در دسترس براهین عقلی هست.

آری انسان از همان ابتدای امر، هر فعلی که انجام دهد، از آن فعل هیئتی و حالی از سعادت و شقاوت در نفسش پدید می آید، که البته می دانید مراد به سعادت، آن وضع و آن چیزیست که برای انسان از آن جهت که انسان است خیر است، و مراد به شقاوت هر چیزی است که برای او، از این جهت که انسان است مضر است.

آنگاه اگر همین فعل تکرار بشود، رفته رفته آن حالتی که گفتیم: از هر فعلی در نفس پدید می آید، شدت یافته، و نقش می بندد، و به صورت یک ملکه و یا بگو طبیعت ثانوی، در می آید، و سپس این ملکه در اثر رسوخ بیشتر، صورتی سعیده، و یا شقیه در نفس ایجاد می کند، و مبدء هیئت ها و صورتهای نفسانی می شود، حال اگر آن ملکه سعیده باشد، آثارش وجودی، و مطابق، و ملایم با صورت جدید، و با نفسی می شود که در حقیقت به منزله ماده ایست که قابل و مستعد و پذیرای آن است، و اگر شقیه باشد، آثارش اموری عدمی می شود، که با تحلیل عقلی به فقدان و شر برگشت می کند.

پس نفسی که سعید است، از آثاریکه از او بروز می کند لذت می برد، چون گفتیم: نفس او نفس یک انسان است، و آثار هم آثار انسانیت او است، و او می بیند که هر لحظه انسانیتش فعلیتی جدید به خود می گیرد.

و بر عکس نفس شقی، آثارش همه عدمی است، که با تحلیل عقلی سر از فقدان

و شر در می آورد، پس همانطور که گفتیم: نفس سعید به آن آثار انسانی که از خود بروز می دهد، بدان جهت که نفس انسانی است بالفعل لذت می برد، نفس شقی هم هر چند که آثارش ملایم خودش است، چون آثار آثار او است و لکن بدان جهت که انسان است از آن آثار متالم می شود.

این مطلب مربوط به نفوس کامله است، در دو طرف سعادت و شقاوت، یعنی انسانیکه هم ذاتش صالح و سعید است، و هم عملش صالح است، و انسانیکه هم ذاتش شقی است، و هم عملش فاسد و طالح است، و اما بالنسبه به نفوس ناقص، که در سعادت و شقاوتش ناقص است، باید گفت اینگونه نفوس دو جورند: یکی نفسی است که ذاتا سعید است، ولی فعلا شقی است و دوم آن نفسی که ذاتا شقی است ولی از نظر فعل سعید است.

اما قسم اول، نفسی است که ذاتش دارای صورتی سعید است، یعنی عقائد حقه را که از ثابتات است دارد، چیزیکه هست هیئت هائی شقی و پست، و در اثر گناهان و زشتی هائیکه مرتکب شده به تدریج از روزی که در شکم مادر به این بدن متعلق شده، و در دار اختیار قرار گرفته، در او پیدا شده، و چون این صورتها با ذات او سازگاری ندارد، ماندنش در نفس قسری و غیر طبیعی است، و برهان عقلی این معنا را ثابت کرده: که قسر و غیر طبیعی دوام نمی آورد، پس چنین نفسی، یا در دنیا، یا در برزخ، و یا در قیامت، تا ببینی، رسوخ و ریشه دواندن صور شقیه تا چه اندازه باشد، طهارت ذاتی خود را باز می یابد.

و همچنین نفسی شقی، که ذاتا شقی است، ولی بطور عاریتی هیئت های خوبی در اثر اعمال صالحه به خود گرفته، از آنجا که این هیئت ها و این صورتها با ذات نفس سازگاری ندارد، و برای او غیر طبیعی است، و گفتیم غیر طبیعی دوام ندارد، یا دیر، و یا بزودی، یا در همین دنیا، و یا در برزخ، و یا در قیامت، این صورتهای صالحه را از دست می دهد . باقی می ماند آن نفسی که در زندگی دنیا هیچ فعلیتی نه از سعادت و نه از شقاوت به خود نگرفته، و همچنان ناقص و ضعیف از دار دنیا رفته است.

اینگونه نفوس مصداق " مرجون لامر الله " اند، تا خدا با آنها چه معامله کند.

این آن چیزی است که براهین عقلی در باب مجازات به ثواب و عقاب در برابر اعمال، بر آن قائم است، و آنرا اثر و نتیجه اعمال می داند، چون بالاخره روابط وضعی و اعتباری، باید به روابطی وجودی و حقیقی منتهی شود.

باز مطلب دیگری که در دسترس برهانهای عقلی است، این است که برهان عقلی مراتب کمال وجودی را مختلف می داند، بعضی را ناقص و بعضی را کامل، بعضی را شدید

و بعضـی را ضـعیف، که در اصطلاح علمی این شدت و ضعف را تشکیک می گویند. مانند نور که قابل تشکیک است، یعنی از یـک شـمع گرفتـه، به بالا ـ می رود، نفـوس بشـری هم در قرب به خـدا، که مبـدء هر کمـال و منتهـای آنست، و دوری از او مختلف است.

بعضـی از نفوس در سـیر تکاملی خود به سوی آن مبـدئی که از آنجا آمـده انـد، بسـیار پیش می روند، و بعضـی دیگر کمتر و کمتر، و این وضع علـل فـاعلی است، که بعضـی فوق بعضـی دیگرنـد، و هر علت فـاعلی واسـطه گرفتن فیض از مافوق خود، و دادنش به مـادون خویش است که در اصـطلاح فلسـفی از آن " مـا به" تعـبیر می کننـد، پس بعضـی از نفوس که همـان نفوس کـامله از قبیـل نفوس انبیـاء علیهم السـلام، و مخصوصـا آنکه همه درجـات کمـال را پیموده، و به همه فعلیـاتی که ممکن بوده رسـیده، واسـطه می شود بین مبـدء فیض، و علت هـای مـادون، تـا آنـان نیز هیئت هـای شـقیه و زشتی که بر خلاف ذاتشان در نفوس ضعیفشان پیدا شده، زایل سازند، و این همان شفاعت است البته شفاعتی که مخصوص گنه کاران است.

(۱)

بحث اجتماعی درباره شفاعت

۱- مستند: آیه ۴۸ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۲۳۲ تا ۲۸۳

آنچه اصول اجتماعی به دست می دهد، این است که مجتمع بشری به هیچ وجه قادر بر حفظ حیات، و ادامه وجود خود نیست، مگر با قوانینی که از نظر خود اجتماع معتبر شمرده شود، تا آن قوانین، ناظر بر احوال اجتماع باشد، و در اعمال یک یک افراد حکومت کند، و البته باید قانونی باشد که از فطرت اجتماع، و غریزه افراد جامعه، سر چشمه گرفته باشد، و بر طبق شرائط موجود در اجتماع وضع شده باشد، تا تمامی طبقات هر یک بر حسب آنچه با موقعیت اجتماعیش سازگار است، راه خود را به سوی کمال حیات طی کند، و در نتیجه جامعه به سرعت رو به کمال قدم بر دارد، و در این راه طبقات مختلف، با تبادل اعمال، و آثار گوناگون خود، و با برقرار کردن عدالت اجتماعی، کمک کار یکدگر در سیر و پیشرفت شوند .

از سوی دیگر، این معنا مسلم است، که وقتی این تعاون، و عدالت اجتماعی برقرار می شود، که قوانین آن بر طبق دو نوع مصالح و منافع مادی و معنوی هر دو وضع شود، و در وضع قوانین، رعایت منافع معنوی هم بشود، (زیرا سعادت مادی و معنوی بشر، مانند دو بال مرغ است، که در پروازش به هر دو محتاج است، اگر کمالات معنوی از قبیل فضائل اخلاقی در بشر نباشد، و در نتیجه عمل افراد صالح نگردد، به مرغی می ماند که می خواهد با یک بال پرواز کند.) چون همه می دانیم که این فضائل اخلاقی است، که راستی و درستی و وفای به عهد و خیر خواهی و صدها عمل صالح دیگر درست می کند.

و از آنجائیکه قوانین، و احکامی که برای نظام اجتماع وضع می شود، احکامی است اعتباری، و غیر حقیقی، و به تنهائی اثر خود را نمی بخشد، (چون طبع سرکش و آزادی طلب بشر، همواره می خواهد از قید قانون بگریزد،) لذا برای اینکه تاثیر این قوانین تکمیل شود، به احکام دیگری جزائی نیازمند می شود، تا از حریم آن قوانین حمایت و محافظت کند، و نگذارد یکدسته بوالهوس از آن تعدی نموده، دسته ای دیگر در آن

سهل انگاری و بی اعتنائی کنند .

و به همین جهت می بینیم هر قدر حکومت (هر حکومتی که باشد،) بر اجراء مقررات جزائی قویتر باشد، اجتماع در سیر خود کمتر متوقف می شود، و افراد کمتر از مسیر خود منحرف و گمراه گشته، و کمتر از مقصد باز میمانند.

و بر خلاف، هر چه حکومت ضعیف تر باشد، هرج و مرج در داخل اجتماع بیشتر شده، و جامعه از مسیر خود منحرف و منحرف تر می شود، پس به همین جهت یکی از تعلیماتی که لازم است در اجتماع تثبیت شود، تلقین و تذکر احکام جزائی است، تا اینکه همه بدانند: در صورت تخلف از قانون به چه مجازات ها گرفتار می شوند، و نیز ایجاد ایمان به قوانین در افراد است، و نیز یکی دیگر این است که با ندانم کاریها، و قانون شکنی ها، و رشوه گیریها، امید تخلص از حکم جزاء را در دلها راه ندهند، و شدیدا از این امید جلوگیری کنند.

باز به همین جهت بود که دنیا علیه کیش مسیحیت قیام کرد، و آنرا غیر قابل قبول دانست، برای اینکه در این کیش به مردم میگویند: که حضرت مسیح خود را بر بالای دار فدا، و عوض گناهان مردم قرار داد، و این را به مردم تلقین کردند، که اگر بیائید، و با نمایندگان او صحبت کنید، و از او خواهش کنید، تا شما را از عذاب روز قیامت برهاند، آن نماینده این وساطت را برایتان خواهد کرد، و معلوم است که چنین دینی اساس بشریت را منهدم می کند، و تمدن بشر را با سیر قهقری به توحش مبدل می سازد.

همچنانکه میگویند: آمار نشان داده که دروغگویان و ستمکاران در میان متدینین بیشتر از دیگرانند، و این نیست مگر بخاطر اینکه، این عده همواره دم از حقانیت دین خود می زنند، و گفتگو از شفاعت مسیح در روز قیامت می کنند، و لذا دیگر هیچ باکی از هیچ عملی ندارند، بخلاف دیگران، که از خارج چیزی و تعلیماتی در افکارشان وارد نگشته، به همان سادگی فطرت، و غریزه خدادادی خود باقی مانده اند و احکام فطرت خود را با تعلیماتی که احکام فطری دیگر آنرا باطل کرده، باطل نمی کنند و بطور قطع حکم می کنند به اینکه تخلف از هر قانونی که مقتضای انسانیت، و مدینه فاضله بشریت است، قبیح و ناپسند است .

و ای بسا که جمعی از اهل بحث، مسئله شفاعت اسلام را هم، از ترس اینکه با همین قانون شکنی های زشت تطبیق نشود، تاویل نموده، و برایش معنائی کرده اند، که هیچ ربطی به شفاعت ندارد، و حال آنکه مسئله شفاعت، هم صریح قرآن است، و هم روایات وارده در باره آن متواتر است .

و به جان خودم، نه اسلام شفاعت به ان معنائی که آقایان کرده اند که گفتیم هیچ ربطی به شفاعت ندارد اثبات کرده، و نه آن شفاعتی را که با قانون شکنی یعنی یک مسئله مسخره و زشت منطبق می شود، قبول دارد.

اینجاست که یک دانشمند که می خواهد در معارف دینی اسلامی بحث کند، و آنچه اسلام تشریع کرده، با هیکل اجتماع صالح، و مدینه فاضله تطبیق نماید، باید تمامی اصول و قوانین منطبق بر اجتماع را بر رویهم حساب کند و نیز بداند که چگونه باید آنها را با اجتماع تطبیق کرد، و در خصوص مسئله شفاعت بدست آورد: که اولا شفاعت در اسلام به چه معنا است؟ و ثانیا این شفاعتی که وعده اش را داده اند، در چه مکان و زمانی صورت می گیرد؟ و ثالثا چه موقعیتی در میان سایر معارف اسلامی دارد؟ که اگر این طریقه را رعایت کند، می فهمد که اولا آن شفاعتی که قرآن اثباتش کرده، این است که مؤمنین یعنی دارندگان دینی مرضی، در روز قیامت جاویدان در آتش دوزخ نمی مانند، البته همانطور که گفتیم به شرطی که پروردگار خود را با داشتن ایمان مرضی، و دین حق دیدار نموده باشد، پس این وعده ای که قرآن داده مشروط است، نه مطلق، (پس هیچکس نیست که یقین داشته باشد که گناهانش با شفاعت آمرزیده می شود، و نمی تواند چنین یقینی پیدا کند.)

علاوه بر این، قرآن کریم ناطق به این معناست: که هر کسی نمی تواند این دو شرط را در خود حفظ کند، چون باقی نگهداشتن ایمان بسیار سخت است، و بقای آن از جهت گناهان، و مخصوصا گناهان کبیره، و باز مخصوصا تکرار و ادامه گناهان، در خطری عظیم است، آری ایمان آدمی دائما در لبه پرتگاه قرار دارد، چون منافیات آن دائما آنرا تهدید به نابودی می کند .

و چون چنین است، پس یک فرد مسلمان دائما ترس این را دارد، که مبادا گرانمایه ترین سرمایه نجات خود را از دست بدهد، و این امید هم دارد، که بتواند با توبه و جبران مافات آنرا حفظ کند، پس چنین کسی دائما در میان خوف و رجاء قرار دارد، و خدای خود را، هم از ترس می پرستد، و هم به امید، و در نتیجه در زندگیش هم در حالت اعتدال، میان نومیدی، که منشا خمودیها است، و میان اطمینان به شفاعت، که کوتاهیها و کسالتها است، زندگی می کند، نه بکلی نومید است، و نه بکلی مطمئن، نه گرفتار آثار سوء آن نومیدی است، و نه گرفتار آثار سوء این اطمینان.

و ثانیا می فهمد، که اسلام قوانینی اجتماعی قرار داده، که هم جنبه مادیات بشر را تامین می کند، و هم جنبه معنویات او را، بطوریکه این قوانین، تمامی حرکات و سکنات فرد و اجتماع را فرا گرفته، و برای هر یک از مواد آن قوانین، کیفر و پاداشی مناسب با آن

مقرر کرده، اگر آن گناه مربوط به حقوق خلق است، دیاتی، و اگر مربوط به حقوق دینی و الهی است، حدودی و تعزیرهائی معلوم کرده، تا آنجا که یک فرد را بکلی از مزایای اجتماعی محروم نموده، سزاوار ملامت و مذمت و تقبیح دانسته است .

و باز برای حفظ این احکام، حکومتی تاسیس کرده، و اولی الامری معین نموده، و از آنهم گذشته، تمامی افراد را بر یکدگر مسلط نموده، و حق حاکمیت داده است، تا یک فرد (هر چند از طبقه پائین اجتماع باشد،) بتواند فرد دیگری را (هر چند که از طبقات بالای اجتماع باشد،) امر به معروف و نهی از منکر کند.

و سپس این تسلط را با دمیدن روح دعوت دینی، زنده نگه داشته است، چون دعوت دینی که وظیفه علمای امت است، متضمن انذار و تبشیرهائی به عقاب و ثواب در آخرت است، و به این ترتیب اساس تربیت جامعه را بر پایه تلقین معارف مبدء و معاد بنا نهاده است .

این است آنچه که هدف همت اسلام از تعلیمات دینی است، خاتم پیامبران آنرا آورد، و هم در عهد خود آنجناب، و هم بعد از آنجناب تجربه شد، و خود آن حضرت آنرا در مدت نبوتش پیاده کرد، و حتی یک نقطه ضعف در آن دیده نشد، بعد از آن جناب هم تا مدتی به آن احکام عمل شد، چیزیکه هست بعد از آن مدت بازیچه دست زمامداران غاصب بنی امیه، و پیروان ایشان قرار گرفت، و با استبداد خود، و بازی گری با احکام دین، و ابطال حدود الهی، و سیاسات دینی، دین مبین اسلام را از رونق انداختند، تا کار به جائی رسید که همه می دانیم، تمامی آزادیها که اسلام آورده بود از بین رفت، و یک تمدن غربی جای گزین تمدن واقعی اسلامی شد، و از دین اسلام در بین مسلمانان چیزی باقی نماند، مگر به قدر آن رطوبتی که پس از خالی کردن کاسه آب در آن می ماند .

و همین ضعف واضح که در سیاست دین پیدا شد، و این ارتجاع و عقب گردی که مسلمانان کردند، باعث شد از نظر فضائل و فواضل تنزل نموده، و به انحطاط اخلاقی و عملی گرفتار شوند، و یکسره در منجلاب لهو و لعب و شهوات و کارهای زشت فرو روند، و در نتیجه تمام قرق های اسلام شکسته شد، و گناهانی در بینشان پدید آمد، که حتی بی دینان هم از آن شرم دارند .

این بود علت انحطاط، نه بعضی از معارف دینی، که به غیر از سعادت انسان در زندگی دنیا و آخرتش اثری ندارد، خداوند همه مسلمانان را به عمل به احکام، و معارف این دین حنیف یاری دهد!

و آن آماری هم که نام بردند، به فرضی که درست باشد، از جمعیت متدینی گرفته اند، که سرپرست نداشته اند، و در تحت سیطره حکومتی که معارف و احکام دین را

مو به مو در آنان اجراء کنـد نبوده انـد، پس در حقیقت آماری که گرفته شده، از یک جمعیت بی دین گرفته اند، بی دینی که نـام دین بر سر دارنـد، بخلاـف آن جمعیت بی دینی که تعلیم و تربیت اجتمـاعی غیر دینی را با ضامن اجراء داشـته انـد، یعنی سرپرسـتی داشـته انـد، که قـوانین اجتمـاعی را مو به مو در آنـان اجراء کرده، و صـلاح اجتمـاعی آنـانرا حفـظ نموده، پس این آمارگیری هیچ دلالتی بر مقصود آنان ندارد.

(۱)

عوامل اصلی موثر در شفاعت

صلاحیت طرفین شفاعت

۱- مستند: آیه ۴۸ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۲۳۲ تا ۲۸۳

-" وَ لا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشفَعَةَ إِلا مَن شهِدَ بِالْحَقّ ِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ،

-و معبودهایی که به جای خدا عبادت می کنند، مالک شفاعت ایشان نیستند، تنها کسانی می توانند شفاعت کنند که به دین حق شهادت داده عالم به کرده های خلق بوده باشند."

این آیه شریفه تصریح دارد بر اینکه شفاعتی در کار هست!

صلاحیت شفاعت کننده:

غیر از خدا هیچ معبودی مالک شفاعت نیست، نه ملائکه، و نه جن، و نه بشر، و نه هیچ معبودی دیگر .

و مراد از کلمه حق در اینجا دین توحید، و مراد از شهادت به حق اعتراف به آن دین است.

و مراد از جمله " و هم یعلمون" از آنجا که علم، مطلق آمده آگاهی به حقیقت حال کسی است که می خواهند برایش شفاعت کنند.

پس تنها کسی می تواند شفاعت کند که معترف به توحید باشد، و نیز بر حقیقت حال و حقیقت اعمال کسی که می خواهد شفاعتش کند واقف باشد، همچنان که در جای دیگر فرموده:" لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا."

استحقاق و شرایط شفاعت شونده :

" إِلا مَن شهِدَ بِالْحَقّ ِ " شفعاء مالک شفاعتی نخواهند بود مگر بعد از شهادت به حق، و گفتیم مراد از کلمه حق در اینجا دین توحید، و مراد از شهادت به حق اعتراف به

آن دین است. پس شفعاء جز اهل توحید را نمی توانند شفاعت کنند، همچنان که قرآن کریم فرموده:" و لا یشفعون الا لمن ارتضی ."

(۱)

مقام محمود شفاعت کبرای رسول الله در قیامت

-" وَ مِنَ الَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَهً لَّک عَسی أَن یَبْعَثَک رَبُّک مَقَاماً محْمُوداً،

-و بعضی از شب را بیدار باش و تهجد کن که این نماز شب تنها بر تو واجب است باشد که خدایت به مقامی محمود (شفاعت) مبعوث گرداند."

در اینجا محمود بودن مقام آن جناب را مطلق آورده و هیچ قیدی به آن نزده است، و این خود می فهماند که مقام مذکور مقامی است که هر کس آن را می پسندد، و معلوم است که همه وقتی مقامی را حمد می کنند که از آن خوششان بیاید، و همه کس از آن منتفع گردد، و به همین جهت آن را تفسیر کرده اند به مقامی که همه خلائق آن را حمد می کنند، و آن مقام شفاعت کبرای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم است که روز قیامت در آن مقام قرار می گیرد.

(۲)

حج، از عوامل شفاعت، و موجب بخشش گناهان

در کتاب من لا۔یحضره الفقیه از امام صادق علیه السلام روایت آورده که " . . . حاجی وقتی از حج بر می گردد همه گناهانش آمرزیده است . "

و در تفسیر عیاشی از آن جناب روایت کرده که فرمود: " او از حج بر می گردد در حالی که گناهانش آمرزیده شده، البته خدای تعالی گناه کسی را می آمرزد که تقوا داشته باشد."

(۳)

کسی بدون اذن او حق شفاعت ندارد!

-" اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَهٌ وَ لا نَوْمٌ لَّهُ مَا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الأَرْضِ مَن ذَا الَّذِی یَشفَعُ عِندَهُ إِلا بِإِذْنِهِ یَعْلَمُ مَا بَینَ أَیْدِیهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لا یُحِیطونَ بِشیْ ءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلا بِمَا شاءَ وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السمَوَتِ وَ الأَرْض وَ لا یَئُودُهُ حِفْظهُمَا وَ هُوَ الْعَلیُّ الْعَظِیمُ !

-خداوند یکتا است که معبودی به جز او نیست خدائی است زنده و پاینده، چرت نمی زند تا چه رسد به خواب، هر چه در

آسمانها و زمین هست از آن اوست آنکه به نزد او بدون اجازه اش شفاعت کند کیست؟ آنچه پیش رو و پشت سرشان

۱- آیه ۸۶ سوره زخرف المیزان ج : ۱۸ ص : ۱۹۲

۲- آیه ۷۹ سوره اسری المیزان ج : ۱۳ ص : ۲۴۲

۳- المیزان ج : ۲ ص : ۱۲۷

هست می دانـد و به چیزی از دانش وی جز به اجازه خود او احاطه ندارنـد قلمرو او آسـمانها و زمین را فرا گرفته و نگهداشـتن آنها بر او سنگینی نمی کند، که او والا و بزرگ است ! "

از اول آیه شریفه تا اینجا چند صفت از صفات خدای سبحان ذکر شده:

۱ - اینکه معبودی جز او نیست،

۲ - اینکه او حی و قیوم است،

۳ - اینکه هیچ عاملی از قبیل چرت و خواب با تسلط خود، قیومیت او را از کار نمی اندازد ،

۴ - اینکه او مالک آنچه در آسمانها و زمین است می باشد،

۵ - اینکه کسی بدون اذن او حق شفاعت در درگاه او ندارد .

در ذکر این صـفات رعایت ترتیب شـده است، نخست وحـدانیت خـدا در الوهیت آمـده، و بعد قیومیت او، چون قیومیت بدون توحیـد تمـام نمی شود، و سـپس مسـاله مـالکیت او نسبت به آسـمانها و زمین را آورد تـا تمـامیت قیومیت او را برسانـد، چون قیومیت وقتی تمام است که صاحب آن مالک حقیقی آسمانها و زمین و موجودات بین آن دو باشد.

و در دو جمله اخیر یعنی مـالکیت آسـمانها و زمین، و مسـاله شـفاعت، برای هر یک دنباله ای آورده که اگر قیـد نباشـد چیزی شبیه قیـد است تا به وسـیله این دنباله ها توهمی را که ممکن است بشود دفع کرده باشـد، برای مساله مالکیت یعنی جمله« له ما فی السـموات و الارض،» جمله: « یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم،» را و برای جمله: « من ذا الذی یشـفع عنده الا باذنه،» جمله: « و لا یحیطون بشی ء من علمه الا بما شاء ،» را آورد .

علل و اسباب، و اذن خدا در حوادث

تصـرف علل و اسـباب در موجودات و معلولها خود وساطتی است در تصـرف خدا، نه اینکه تصرف خود آنها باشد، به عبارتی دیگر علل و اسباب در مورد مسببات شفاعت کنندگانی هستند که به اذن خدا شفاعت می کنند و شفاعت (که عبارت است از واسـطه ای در رساندن خیر و یا دفع شـر و این خود نوعی تصـرف است از شـفیع در امر کسی که مورد شفاعت است،) وقتی با سلطنت الهی و تصـرف الهی منافـات دارد که منتهی به اذن خـدا نگردد، و بر مشـیت خـدای تعـالی اعتماد نداشـته باشـد، بلکه خودش مسـتقل و بریده از خدا باشد، و حال آنکه چنین نیست برای اینکه هیچ سببی از اسباب و هیچ علتی از علل نیست، مگر آنکه تاثیر آن به وسـیله خـدا و نحوه تصـرفاتش به اذن خدا است، پس در حقیقت تاثیر و تصـرف خود خدا است، پس باز هم درست است بگوئیم در عالم به جز سلطنت خدا و قیومیت مطلق او هیچ سلطنتی و قیومیتی نیست، (عز سلطانه) .

معنی شفاعت و زبان شفاعت

بنا بر بیانی که ما کردیم شفاعت عبارت شد از واسطه شدن در عالم اسباب و وسائط، چه اینکه این توسط به تکوین باشد، مثل همین وساطتی که اسباب دارند، و یا توسط به زبان باشد و شفیع بخواهد با زبان خود از خدا بخواهد که فلان گناهکار را مجازات نکند، کتاب و سنت هم از وجود چنین شفاعتی در قیامت خبر داده است.

پس جمله : "من ذا الذی یشفع عنده،" پاسخ گوی همان توهم است، برای اینکه این جمله، بعد از مساله قیومیت خدا و مالکیت مطلقه او آمده، که اطلاق آن ملکیت، هم شامل تکوین می شود، و هم تشریع، حتی می توان گفت قیومیت و مالکیت بر حسب ظاهر، با تکوین ارتباط دارند، و هیچ دلیلی ندارد که ما آن دو را مقید به قیومیت و سلطنت تشریعی کنیم، تا در نتیجه، مساله شفاعت هم مخصوص به شفاعت تشریعی و زبانی در روز قیامت بشود .

در نتیجه ، سیاق آیه در اینکه شامل شفاعت تکوینی هم بشود نظیر سیاق آیات زیر است که آنها نیز شامل هر دو قسم شفاعت هستند:

-" ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی سته ایام ثم استوی علی العرش یدبر الامر ما من شفیع الا من بعد اذنه، "

-" الله الذی خلق السموات و الارض و ما بینهما فی سته ایام، ثم استوی علی العرش ما لکم من دونه من ولی و لا شفیع . "

در بحث از شفاعت هم توجه فرمودید که حد آن همانطور که با شفاعت زبانی انطباق دارد همچنین با سببیت تکوینی نیز منطبق است، پس هر سببی از اسباب نیز شفیعی است که نزد خدا برای مسبب خود شفاعت می کنند، و دست به دامن صفات فضل و جود و رحمت او می شوند، تا نعمت وجود را گرفته به مسبب خود برسانند پس نظام سببیت بعینه منطبق با نظام شفاعت است، همچنانکه با نظام دعا و درخواست هم منطبق است، برای اینکه در آیات زیر تمامی موجودات را صاحب درخواست و دعا می داند، همانطور که انسانها را می داند، پس معلوم می شود درخواست هم منحصر به درخواست زبانی نیست، درخواست تکوینی هم درخواست است، اینک آن آیات:

-" یساله من فی السموات و الارض کل یوم هو فی شان و اتیکم من کل ما سالتموه! "

-یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشی ء من علمه الا بما شاء... "

سیاق این جمله با در نظر داشتن اینکه قبلا مساله شفاعت ذکر شده بود، نزدیک به سیاق آیه زیر است که می فرماید:

-" بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یشفعون الا لمن ارتضی و هم من خشیته مشفقون . "

این را به آن جهت گفتیم که نتیجه بگیریم ظاهر عبارت مورد بحث این است که ضمیر جمع« بین ایدیهم و ما خلفهم،» به شفیعانی بر می گردد که آیه قبلی اشاره به آنان داشت، پس علم خدا به پشت و روی امر شفیعان، کنایه است از نهایت درجه احاطه او به ایشان، پس ایشان نمی توانند در ضمن شفاعتی که به اذن خدا می کنند کاری که خدا نخواسته و راضی نیست در ملک او صورت بگیرد، انجام دهند، دیگران هم نمی توانند از شفاعت آنان سوء استفاده نموده، در ملک خدای تعالی مداخله کنند و کاری صورت دهند که خدا آن را مقدر نکرده است .

آیات کریمه زیر هم به همین معنا اشاره می کند که می فرماید:

-" و ما نتنزل الا بامر ربک له ما بین ایدینا و ما خلفنا و ما بین ذلک و ما کان ربک نسیا، "

-" عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه رصدا لیعلم ان قد ابلغوا رسالات ربهم، و احاط بما لدیهم و احصی کل شی ء عددا ."

برای اینکه این آیات احاطه خدا به ملائکه و انبیاء را بیان می کند تا از انبیاء عملی که او نخواسته سر نزند و ملائکه جز به امر او نازل نشوند و انبیاء جز آنچه را که او خواسته ابلاغ نکنند، و بنابر این بیان، مراد از جمله ما بین ایدیهم آن رفتاری است که از ملائکه و انبیاء مشهود و محسوس است، و مراد از جمله و ما خلفهم چیزهائی است که از انبیا غایب و بعید است، و حوادثی است که پس از ایشان رخ می دهد، پس بر گشت معنای این دو جمله به همان غیب و شهادت است.

و سخن کوتاه اینکه: جمله« یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم،» کنایه است از احاطه خدای تعالی به آنچه که با شفیعان حاضر و نزد ایشان موجود است و به آنچه از ایشان غایب است و بعد از ایشان رخ می دهد، و لذا دنبال جمله مورد بحث اضافه کرد:« و لا یحیطون بشی ء من علمه الا بما شاء،» تا احاطه کامل و تام و تمام خدای تعالی و سلطنت الهیه اش را تبیین کند و بفهماند که خدای تعالی محیط به ایشان و به علم ایشان است و ایشان احاطه ای به علم خدا ندارند مگر به آن مقداری که خود او خواسته باشد.

تدبیر عالم خاص او است برای اینکه تنها او است که به روابط بین موجودات آگاه است، چون او موجودات و روابط آنها را آفریده، و اما بقیه اسباب و علل و مخصوصا علل و اسبابی که از صاحبان عقل هستند هر چند که دخل و تصرفی، و علمی دارند و لیکن هر چه دارند آن را مورد استفاده قرار می دهند، خود مرتبه ای است از شؤون علم

الهی، و هر چه تصرف دارنـد، خود شـانی است از شؤون تصـرفات الهی و نحوه ای است از انحای تـدابیر او پس دیگر کسـی نمی توانـد به خود اجازه دهـد که بر خلاف اراده خدای سـبحان و تدبیر جاری در مملکتش قدمی بردارد، و اگر برداشت، آن نیز از تدبیر خداوند است .

(۱)

شفاعت منوط به اذن و رضایت خدا

-" وَ کم مِّن مَّلَکٍ فی السمَوَتِ لا تُغْنی شفَعَتهُمْ شیْئاً إِلا مِن بَعْدِ أَن یَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن یَشاءُ وَ یَرْضی ،

-و چه بسـیار فرشـته در آسمان که شفاعتشان هیچ دردی را دوا نمی کند، مگر بعد از آنکه خدا اذن دهد، و برای هر کس که بخواهد و بپسندد اجازه دهد."

این آیه در صـدد این است که بفرمایـد: ملائکه از ناحیه خود مالك هیچ شـفاعتی نیسـتند، به طوری که در شـفاعت کردن بی نیاز از خدای سـبحان باشـند، آن طور که بت پرسـتان معتقدند، چون تمامی امور به دست خداست، پس اگر هم شفاعتی برای فرشته ای باشد، بعد از آن است که خدا به شفاعتش راضی باشد و اذنش داده باشد.

فرق میان اذن و رضا این است که رضا امری است باطنی، و عبارت است از حالت ملایمت نفس راضـی، با آنچه از آن راضـی است، ولی اذن أمر ظاهری است و اعلام صاحب اذن است، صاحب اذن می خواهـد اعلام کند از قِبَل من هیچ مانعی نیست که تو فلاـن کار را بکنی، و این، هم با داشـتن رضای باطنی می سازد و هم با نبودن آن، ولی رضا بـدون اذن نمی سازد، حال چه رضای بالقوه و چه بالفعل.

(۲)

شفاعت های دروغین

مخالفت قرآن با اعتقادات دروغین درباره شفاعت

۱- آیه ۲۵۵ سوره بقره ترجمه المیزان ج : ۲ ص : ۵۰۰

۲- آیه ۲۶ سوره نجم المیزان ج ۱۹ ص ۶۲

-" وَ اتَّقُوا يَوْماً لا تجْزِى نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شيْئاً وَ لا يُقْبَلُ مِنهَا شفَعَةٌ وَ لا يُؤْخَذُ مِنهَا عَدْلٌ وَ لا هُمْ يُنصرُونَ،

-و از آن روز بترسید که کسی بکار کسی نیاید و از او شفاعتی نپذیرند و از او عوضی نگیرند و کسان یاری نشوند ! "

۱- شفاعت یا پارتی بازی

در اجتماعات بشری با اینکه جرم و جنایت را مستلزم عقاب می دانند، چه بسا از اجراء حکم عقاب بخاطر غرضی مهم تر، یا اصرار و التماس محکوم به قاضی و تحریک عواطف او، یا رشوه و امثال آن، صرفنظر کنند، و قاضی بخاطر عوامل نامبرده بر خلاف حق حکم براند، و تعیین جزاء کند، و یا مجرم پارتی و شفیعی نزد او بفرستد، تا بین او و خودش واسطه شود، و یا اگر قاضی تحت تاثیر اینگونه عوامل قرار نگرفت، پارتی و شفیع نزد مجری حکم برود، و او را از اجراء حکم باز بدارد، و یا در صورتیکه احتیاج حاکم به پول بیشتر از احتیاجش به عقاب مجرم باشد، مجرم عقاب خود را با پول معاوضه کند، و یا قوم و قبیله مجرم به یاری او برخیزند، و او را از عقوبت حاکم برهانند، و عواملی دیگر نظیر عوامل نامبرده، که احکام و قوانین حکومتی را از کار می اندازد، و این سنتی است جاری، و عادتی است در بین اجتماعات بشری .

۲- شفاعت، و اعتقادات منحرف نزد جوامع تاریخی

در ملل قدیم از وثنی ها و دیگران، این طرز فکر وجود داشت، که معتقد بودند نظام زندگی آخرت نیز مانند نظام زندگی دنیوی است، و قانون اسباب و مسببات و ناموس تاثیر و تاثر مادی طبیعی، در آن زندگی نیز جریان دارد، لذا برای اینکه از جرائم و

جنایاتشان صرفنظر شود، قربانیها و هدایا برای بت ها پیشکش می کردند، تا باین وسیله آنها را در برآورده شدن حوائج خود برانگیزند، و همدست خود کنند، و یا بتها برایشان شفاعت کنند، و یا چیزیرا فدیه و عوض جریمه خود می دادند، و بوسیله یک جان زنده یا یک اسلحه، خدایان را به یاری خود می طلبیدند، حتی با مردگان خود چیزی از زیور آلات را دفن می کردند، تا بدان وسیله در عالم دیگر زندگی کنند، و لنگ نمانند، و یا انواع اسلحه با مردگان خود دفن می کردند، تا در آن عالم با آن از خود دفاع کنند، و چه بسا با مرده خود یک کنیز را زنده دفن می کردند، تا مونس او باشد، و یا یکی از قهرمانان را دفن می کردند، تا مرده را یاری کند، و در همین اعصار در موزه های دنیا در میانه آثار زمینی مقدار بسیار زیادی از این قبیل چیزها دیده می شود .

۳- شفاعت، و اعتقادات منحرف نزد برخی از ملل اسلامی

در بین ملل اسلامی نیز با همه اختلافی که در نژاد و زبان دارند، عقائد گوناگونی شبیه به عقائد خرافی گذشته دیده می شود، که معلوم است ته مانده همان خرافات است، که به توارث باقی مانده است، و ای بسا در قرون گذشته رنگهای گونه گونی به خود گرفته است، و در قرآن کریم تمامی این آراء واهیه و پوچ، و اقاویل کاذبه و بی اساس ابطال شده است، و خدای عز و جل در این باره فرموده:

-" و الامر یومئذ لله،

- امروز تنها مؤثر خداست! "

- " و رأوا العذاب، و تقطعت بهم الاسباب،

- عذاب را می بینند و دستشان از همه اسباب بریده می شود. "

- " و لقد جئتمونا فرادی، کما خلقناکم اول مره، و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم، و ما نری معکم شفعاء کم، الذین زعمتم انهم فیکم شرکاء، لقد تقطع بینکم، و ضل عنکم ما کنتم تزعمون،

-امروز تک تک و به تنهائی نزد ما آمدید، همانطور که روز اولی که شما را آوردیم لخت و تنها آفریدیم، و آنچه به شما داده بودیم با خود نیاوردید، و پشت سر نهادید، با شما نمی بینیم آن شفیعانی که یک عمر شریکان ما در سرنوشت خود می پنداشتید، آری ارتباطهائی که بین شما بود، و به خاطر آن منحرف شدید، قطع شد، و آنچه را می پنداشتید امروز نمی بینید! "

-" هنالک تبلوا کل نفس ما أسلفت، و ردوا الی الله مولاهم الحق، و ضل عنهم ما کانوا یفترون،

-در آن هنگام هر کس به هر چه از پیش کرده مبتلا شود، و به سوی خدای یکتا مولای حقیقی خویش بازگشت یابند، و آن دروغها که می ساخته اند نابود شوند! "

همه این آیات، این حقیقت را بیان می کنند، که در موطن قیامت، اثری از اسباب دنیوی نیست، و ارتباطهای طبیعی که در این عالم میان موجودات هست، در آنجا به کلی منقطع است و این خود اصلی است که لوازمی بر آن مترتب می شود، و آن لوازم بطور اجمال بطلان همان عقائد موهوم و خرافی است، آنگاه قرآن کریم هر یک از آن عقائد را بطور تفصیل بیان نموده، و پنبه اش را زده است.

(۱)

نفی شفیعان دروغین – قُل لِّلّهِ الشفاَعَهُ جَمِیعاً

-" أَمِ اتخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ شفَعَاءَ قُلْ أَ وَلَوْ کانُوا لا یَمْلِکُونَ شیْئاً وَ لا یَعْقِلُونَ،

-قُل لِّلَّهِ الشفَعَهُ جَمِیعاً لَّهُ مُلْک السمَوَتِ وَ الأَرْضِ ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ،

-مثل اینکه خدایان دروغین را شفیعانی برای خود گرفته اند از ایشان بپرس حتی اگر مالک هیچ چیز نباشند و عقل نداشته باشند باز هم شفیعند؟

-بگو شفاعت همه اش از آن خداست ملک آسمانها و زمین از اوست و سپس به سوی او باز می گردید."

شفیع در حقیقت، خود خدای سبحان است و شفیعان دیگری که به راستی می توانند شفاعت کنند، شفاعت آنان نیز به اذن خدا است.

برگشت شفاعت بالأخره به این می شود که یکی از صفات خدا بین خدا و شخص شفاعت خواه واسطه گردد تا حال او را اصلاح کند، مانند واسطه شدن رحمت و مغفرت او، بین او و بین بنده گنهکار، تا او را از وبال گناهش و از عذاب، نجات بخشد.

مشرکین به جای خدا شفیعانی که همان خدایانشان باشد گرفته، و آنها را پرستیدند، تا نزد خدا شفاعتشان کنند. در این آیه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم را دستور می دهد سخن مشرکین را از این طریق که اطلاق کلامشان درست نیست رد کند، چون این معنا بدیهی است که شفاعت وقتی تصور دارد که شفیع علمی به حال ما داشته باشد و بفهمد که از مقام بالاتر خود برای ما چه بخواهد و نیز بداند که از چه کسی می خواهد و برای چه کسی می خواهد؟ بنا بر این، معنا ندارد که مشتی سنگ بی شعور که نامش را شفیع نهاده اند شفیع بوده باشند .

علاوه بر این شفیع باید مالک شفاعت و دارای چنین اختیاری باشد، و مقام بالاتر به او چنین حقی داده باشد.

" قل لله الشفاعه جمیعا له ملک السموات و الأرض ...،" هر شفاعتی که فرض شود مملوک خداست، برای اینکه مالک تمامی اشیا اوست، مگر آنکه او به کسی اجازه در چیزی را بدهد، در آن صورت آن کس مالک آن چیز می شود، در عین حالی که

باز مالک

۱- آیه ۴۸ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۲۳۳

اصلی و حقیقی همان چیز خداست و اما اینکه معتقدند که بعضی از بندگان خدا مانند ملائکه مالک شفاعت هستند، هیچ دلیلی بر آن ندارند، بلکه خود خدای تعالی صریحا فرموده:" ما من شفیع الا من بعد اذنه."

(۱)

نفی فدیه و رشوه در قیامت

-" إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ کُفَّارٌ فَلَن یُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِم مِّلْ ءُ الأَرْضِ ذَهَباً وَ لَوِ افْتَدَی بِهِ أُولَئک لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ وَ مَا لَهُم مِّن نَّصِرِینَ،

– محققا کسانی که کافر شدند و با حال کفر از دنیا رفتند، از احدی از آنان رشوه قبول نمی شود، هر چند فرضا به فراخنای زمین طلا داشته باشند و آنرا به عوض کفر خود بدهند و ایشان عذابی دردناک دارند و از انواع یاوران هیچ نوعش را ندارند! "

این آیه، علاوه بر نفی یاور در قیامت، که گفتیم همان شفیع است، "فداء" را هم نفی کرده برای اینکه هم ناصر و هم فداء جنبه عوض و بدل را دارد، و بدل همیشه در برابر چیزی قرار می گیرد که از آدمی فوت شده باشد، و منظور در این آیه این است که در دنیا چیزی را از دست داده اند که جا پرکنی ندارد و آن توبه است که هیچ چیز جبرانش نمی کند .

در این جمله کره زمین ظرفی فرض شده که مالامال از طلا باشد، فرض هم که چنین ظرفی یافت شود، دردی را دوا نمی کند، زیرا طلا در این عالم ارزش دارد و در عالم قیامت که عالم ملکوت است، برای مادیات ارزشی نیست !

(۲)

نفی شفاعت بدون عهد الهی

-" لا یَمْلِکُونَ الشفَعَةَ إِلا مَنِ اتخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْداً،

–شفاعتی ندارند مگر اینکه از خدای رحمان پیمانی گرفته باشند."

اینطور نیست که هر که را انسان دوست بدارد شفاعتش کند، و به همین منظور او را آلهه خود بگیرد، او هم شفیع او بشود، بلکه هر که شفاعت می کند، قبلا با خدا عهدی دارد، و این عهد را جز عده ای از مقربین درگاه خدا کسی مالک نیست، همچنانکه فرمود:

" و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعه الا من شهد بالحق و هم یعلمون."

(۳)

نفی شفاعت ملائکه از مشرکین

۱- آیه ۴۳ و ۴۴ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۰۹

۲- آیه ۹۱ سوره آل عمران المیزان ج : ۳ ص : ۵۲۷

۳- آیه ۸۷ سوره مریم المیزان ج : ۱۴ ص : ۱۵۲

-" ... يَعْلَمُ مَا بَينَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لا يَشفَعُونَ إِلا لِمَنِ ارْتَضى وَ هُم مِّنْ خَشيَتِهِ مُشفِقُونَ،

-... هر چه جلو رویشان هست و هر چه پشت سرشان می باشد می داند و شفاعت جز برای آنکه خدا رضایت دهد نمی کنند و از ترس لرزانند."

جمله " ولایشفعون الاـ لمن ارتضی،" مساله شفاعت ملائکه برای غیر ملائکه را متعرض است، و این مساله ای است که خیلی مورد توجه و اعتقاد بت پرستان است، که می گفتند: " هؤلاء شفعاؤنا عند الله،" و یا می گفتند:" انما نعبدهم لیقربونا الی الله زلفی."

خدای تعالی در جمله مورد بحث اعتقاد آنان را رد نموده و می فرماید: ملائکه هر کسی را شفاعت نمی کنند، تنها کسانی را شفاعت می کنند که دارای ارتضاء باشند، و ارتضاء به معنای داشتن دینی صحیح و مورد رضای خدا است، چون خودش فرموده:" ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء،" پس ایمان به خدا بدون شرک، ارتضایی است، که وثنی ها آن را ندارند، چون مشرکند، و از جمله عجائب امر ایشان این است که خود ملائکه را شریک خدا می گیرند، ملائکه ای که شفاعت نمی کنند مگر غیر مشرکین را !

(۱)

نا امیدی از شفاعت ملائکه و جن در روز حشر

-" وَ يَوْمَ يحْشرُهُمْ جَمِيعاً ثمَّ يَقُولُ لِلْمَلَئكَةِ أَ هَؤُلاءِ إِيَّاكمْ كانُوا يَعْبُدُونَ،

-و روزی که همگی را محشور می کند، و آن گاه به ملائکه می گویند: آیا اینان شما را می پرستیدند؟ "

در آیه فوق، وقتی خدای تعالی سؤال می کند، منظورش سؤال از اصل فرشته پرستی نیست بلکه مراد، سؤال از رضایت ملائکه است، که آیا شما به پرستش مشرکین و خضوع عبادتی ایشان در برابر شما راضی بودید، یا خیر؟ منظور از این عبارت این است که به این طایفه بفهماند که امیدی که به شفاعت ملائکه داشتند، بی جا بوده، و برای همیشه از این شفاعت نا امید باشند، و هر چه در دنیا به این منظور عبادت کردند، همه هدر رفته، و بی فایده است.

" قالوا سبحانک انت ولینا من دونهم بل کانوا یعبدون الجن اکثرهم بهم مؤمنون."

ملائکه در پاسخ گفتند که: ما به غیر از تو ولیی برای خود نمی شناسیم، و ولی

۱- آیه ۲۸ سوره انبیاء المیزان ج : ۱۴ ص : ۳۸۹

ما تنها تویی، و با نفی ولایت غیر از خدا، عدم رضایت خود را به طور کنایه رساندند. سپس بنا به حکایت قرآن کریم گفتند:" بل کانوا یعبدون الجن اکثرهم بهم مؤمنون،" و جن همان کسانی هستند که وثنی ها آنها را مبادی شرور، و پیدایش فساد در عالم می دانستند، و آنها را می پرستیدند، برای اینکه از شرشان محفوظ بمانند، همچنان که ملائکه را مبدء خیرات پنداشته، آنها را می پرستیدند، تا خیرات آنان را به سوی خود سرازیر کنند.

" فالیوم لا یملک بعضکم لبعض نفعا و لا ضرا و نقول للذین ظلموا ذوقوا عذاب النار التی کنتم بها تکذبون،" در این آیه و در چند جای دیگر از کلام خدای تعالی بیان شده که: در روز حشر به طور کلی هر تابعی از متبوع خود، و هر متبوعی از تابع خود بیزاری می جوید، از آن جمله فرموده:" و یوم القیمه یکفرون بشرککم،" و نیز فرموده:" ثم یوم القیمه یکفر بعضکم ببعض و یلعن بعضکم بعضا."

(۱)

لقاء اللّه

بازگشت به خدا

روز طولانی عروج:

۱- آیه ۴۰ سوره سبا المیزان ج : ۱۶ ص : ۵۸۱

(بازگشت ملائکه و همه عالم به سوی خدا)

-" مِّنَ اللَّهِ ذِی الْمَعَارِجِ،

-تَعْرُجُ الْمَلَئکهُ وَ الرُّوحُ إِلَیْهِ فی یَوْمٍ کانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِینَ أَلْف سَنَه،

-خدایی که در درگاهش برای فرشتگان درجاتی دارد،

-ملائکه و روح در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است (یعنی در روز قیامت) به سوی او عروج می کنند."

منظور از عروج ملائکه و روح به سوی خدا در آن روز، رجوع آنها است به سوی خدای تعالی در هنگامی که همه عالم به سوی او بر می گردند، چون روز قیامت روزی است که اسباب و وسائط از بین می رود و روابط بین آنها و بین مسبباتشان مرتفع می گردد و ملائکه، که وسائط موکل بر امور عالم و حوادث هستی اند هنگامی که سببیت بین اسباب و مسببات قطع گردد و آن را خداوند زایل گرداند و همه به سوی او برگردند آنها نیز بر می گردند و به معارج خود عروج می کنند و همه ملائکه پیرامون عرش پروردگارشان را فرا می گیرند و صف می کشند، همچنان که فرمود:" و تری الملئکه حافین من حول العرش،" و نیز فرموده:" یوم یقوم الروح و الملئکه صفا."

و از ظاهر کلام چنین بر می آید که مراد از روح آن روحی است که در آیه شریفه" قل الروح من امر ربی،" آن را از امر خودش خوانده، و این روح غیر ملائکه است، همچنان که از ظاهر آیه" ینزل الملئکه بالروح من امره،" این تفاوت به روشنی استفاده می شود، پس نباید به گفتار بعضی از مفسرین اعتنا کرد که گفته اند: مراد از روح، جبرئیل است .

(۱)

از خلقت تا بازگشت

۱- مستند: آیه ۳ و ۴ سوره معارج المیزان ج ۲۰ ص ۷

-" وَ هُوَ الَّذِی أَنشأَ لَکمُ السمْعَ وَ الأَبْصرَ وَ الأَفْئِدَهَ قَلِیلاً مَّا تَشکُرُونَ

-وَ هُوَ الَّذِی ذَرَأَکمْ فی الأَرْضِ وَ إِلَیْهِ تحْشرُونَ،

-وَ هُوَ الَّذِی یحْیِ وَ یُمِیت وَ لَهُ اخْتِلَف الَّیْلِ وَ النَّهَارِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ،

-و او است خدایی که برای شما گوش و چشم و قلب آفرید، عده بسیار کمی از شما شکر او را به جا می آورید،

-و او است خدایی که شما را در زمین پدید آورد و باز رجوع شما به سوی او خواهد بود،

-و او است خدایی که خلق را زنده می گرداند و می میراند و حرکت شب و روز به امر او است آیا باز هم عقل خود را به کار نمی گیرید."

این سه آیه به یک دوره کامل از تدبیر انسانها، از روزی که خلق می شوند تا روزی که به سوی پروردگار خود باز می گردند اشاره دارد.

و نتیجه اش اثبات این معنا است که پس خدای سبحان مالک و مدبر امر انسان است، چون این تدبیر، تدبیر تکوینی است که از خلقت و ایجاد جدا نیست و این تدبیر عبارت است از فعل و انفعالی که به خاطر روابطی مختلف که در میان آنها تکوین شده جریان دارد، پس تنها خدای سبحان رب و مدبر انسانها در امور ایشان است، و بازگشت ایشان به سوی او است .

می فرماید: خدای تعالی به این منظور شما را دارای حس و عقل کرده و هستی شما را در زمین ایجاد نموده تا دوباره شما را جمع نموده و به لقاء خود بازگشت دهد.

" وهو الذی یحیی و یمیت،" یعنی وقتی خدا شما را دارای چشم و گوش و قلب و بالأخره دارای علم، خلق کرد، و هستی شما را در زمین پدید آورد تا به سوی او محشور شوید، پس لازمه آن این می شود که زنده کردن و میراندن، سنتی همیشگی باشد، چون علم متوقف بر زنده کردن، و حشر متوقف بر میراندن است.

" و له اختلاف اللیل و النهار،" چون زندگی کردن و سپس مردن صورت نمی گیرد، مگر با مرور زمان و آمدن شب پس از روز و روز پس از شب، تا عمر تمام شود و اجل فرا رسد.

پس مضامین آیات سه گانه همه به هم مترتب است، و هر یک مترتب بر ما قبل خویش است چون انشاء سمع و بصر و فؤاد که همان حس و عقل انسانی است جز با حیات و زندگی مادی و سکونت در زمین تا مدتی معین صورت نمی گیرد، و آنگاه بازگشت به سوی خدا که آن هم مترتب بر زندگی و مرگ است، لازمه اش عمری است که

با انقضای زمان منقضی شود، و نیز رزقی که با آن ارتزاق کند.

(۱)

بازگشت به سوی خدا، به خاطر حساب و جزا

-" وَ هُوَ اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فی الْأُولی وَ الاَخِرَهِ وَ لَهُ الْحُکْمُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ،

-و او همان الله است که معبودی جز او نیست و حمد در دنیا و آخرت اوراست و حکم نیز مر اوراست و به سویش بازمی گردید."

" و الیه ترجعون،" رجوع به سوی خدا به خاطر حساب و جزاء است، و چون تنها او مرجع است، سپس محاسب و جزاء دهنده نیز همو است و کسی غیر از او محاسب و جزاء دهنده نیست، پس تنها اوست که باید پرستش شود، و پرستش او را باید تنها بر طبق دین او انجام داد.

" الیه ترجعون،" وجوهی است که انحصار خدا را در استحقاق پرستش توجیه می کند. " له الحمد فی الاولی و الآخره،" آن انحصار را به این بیان توجیه می کند که هر کمالی که در دنیا و آخرت وجود دارد نعمتی است که از ناحیه خدای تعالی نازل شده، و در ازای هر یک از آنها مستحق ثنای جمیل است، و جمال هر یک از این نعمت های اعطائی از کمال ذاتی و از صفات ذاتی او ترشح شده، که در ازایش مستحق ثناء است، و غیر از خدای تعالی هیچ موجود و هیچ کس مستقل در ثنای بر خدا نیست، و هر کس هم که خدا را ثنا گوید، ثنایش هم منتهی به اوست و عبادت هم ثنای زبانی و یا عملی است، پس تنها اوست که مستحق پرستش است.

" و له الحکم،" خدای سبحان مالك علی الاطلاق همه عالم است. خدای سبحان، هم در مرحله تشریع و اعتبار مالك است، و هم در مرحله تکوین و حقیقت، و از آثار ملك او یکی این است که: حکم می کند بر بندگان و مملوکین خود که کسی غیر از او را نپرستند.

(۲)

کلُّ شیْ ءٍ هَالِکٌ إِلا وَجْهَهُ، لَهُ الحُکْمُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ !

-" ... لا إِلَهَ إِلا هُوَ کلُّ شیْ ءٍ هَالِکٌ إِلا وَجْهَهُ، لَهُ الحُکْمُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ،

- ... جز او معبودی نیست همه چیز هلاك پذیر است مگر ذات پاك او،

۱- مستند:آیه ۷۹ و ۸۰ سوره مومنون المیزان ج : ۱۵ ص : ۷۷

۲- مستند: آیه ۷۰ سوره قصص المیزان ج : ۱۶ ص : ۱۰۰

حکم خاص اوست و به سوی او برمی گردید.“

وجه خدا چیزی است که با آن برای خلقش نمودار است، که خلقش هم با آن متوجه درگاه او می شوند، و این همان صفات کریمه او از حیات و علم و قدرت و سمع و بصر است و نیز هر صفتی از صفات فعل مانند صفت خلقت و رزق و احیاء و اماته و مغفرت و رحمت و همچنین آیات داله بر خدا بدان جهت که آیتند، وجه خدا می باشند.

بنا بر این هر موجودی که تصور شود فی نفسه هالك و باطل است، و حقیقتی جز آنچه که از ناحیه خدای تعالی به آن افاضه شود ندارد، و آنچه که منسوب به خدای تعالی نباشد از حقیقت به طور کلی خالی است.

هلاکت اشیاء عبارت است از بطلان وجود ابتدایی آنها، به طوری که دنیا و نشأه اول از وجود آنها خالی شود، و همه به نشأه آخرت منتقل گشته و به سوی خدا بازگشت کنند، و نزد او قرار گیرند، و اما بطلان مطلق، بعد از آنکه هست شدند، صحیح نیست، برای اینکه صریح قرآن آن را نفی کرده، و آیات آن پیوسته می فرماید: بازگشت همه موجودات به سوی خداست، و خدا منتهی، و رجعت به سوی اوست:

-و هو الذی یبدء الخلق ثم یعیده،

-اوست که خلق را آغاز کرد، و دوباره آن را برمی گرداند.

-له الحکم و الیه ترجعون،

-حکم خاص اوست و به سوی او برمی گردید.

(۱)

تمام انسانها می میرند و به خدا باز می گردند!

-” کلُّ نَفْسٍ ذَائقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوکُم بِالشرِّ وَ الخَیرِ فِتْنَةً وَ إِلَیْنَا تُرْجَعُونَ،

-همه اشخاص مردنی هستند، و ما شما را برای امتحان دچار خیر و شر می کنیم و شما به سوی ما بازگشت خواهید کرد.“

هر انسان زنده ای مرگ را خواهد چشید. حیات دنیا بر اساس فتنه و امتحان بنا شده و فتنه جاوید و امتحان همیشگی معنا ندارد پس باید به سوی پروردگار خود برگردند تا جزای کردارشان بر طبق آنچه از امتحان در آمده و تمیز داده شده اند را بدهد.

آیه شریفه عمومیتش تنها در باره انسان ها است که شامل ملائکه و جن و سایر حیوانات نمی شود.

در این جمله به علت حتمی بودن مرگ نیز اشاره کرده، و آن این است که اصولاً زندگی هر کسی حیاتی است امتحانی و

آزمایشی، و معلوم است که امتحان جنبه

۱- مستند: آیه ۸۸ سوره قصص المیزان ج : ۱۶ ص : ۱۳۵

مقـدمه دارد و غرض اصـلی متعلق به خود آن نیست، بلکه متعلق به ذی المقـدمه است، و این نیز روشن است که هر مقـدمه ای ذی المقـدمه ای دارد، و بعـد از هر امتحـانی موقفی است که در آن موقف نتیجه امتحـان معلوم می شود، پس برای هر صاحب حیاتی مرگی است حتمی، و بازگشتی است به سوی خدای سبحان، تا در آن بازگشت در باره اش داوری شود .

(۱)

علم ساعت نزد خداست و بازگشت به اوست!

-" وَ تَبارَک الَّذِی لَهُ مُلْك السمَوَتِ وَ الأَرْضِ وَ مَا بَیْنَهُمَا وَ عِندَهُ عِلْمُ الساعَهِ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ،

-و کسـی که ملـک آسـمانها و زمین و ما بین آن دو از او است، مصـدر خیر بسـیار است، و علم قیامت نزد او و بازگشت شـما همه به سوی او است."

این آیه شـریفه ثنـایی است بر خـدای تعالی به داشـتن خیر کثیر، چون معنای مبارک بودن این است که محل صـدور خیر کثیر باشد.

و امـا اینکه علم به قیـامت را منحصـر در خـدای تعـالی کرده، دلیل آن نیز روشن است، برای اینکه قیامت عبارت است از منزل نهـایی که تمـام موجودات به سوی آن در حرکتنـد، و چگونه ممکن است کسـی مـدبر همه عالم باشـد ولی از منتهی الیه سـیر مخلوقات خود اطلاعی نداشته باشد.

و اما اینکه فرمود موجودات به سوی او بازگشت می کنند، دلیلش این است که برگشـتن به سوی خدای تعالی به خاطر حساب و جزاء است، و حساب و جزاء، آخرین مرحله تـدبیر است، و معلوم است کسـی که تدبیر عالم به دست او است رجوع عالم نیز به سوی او است، و کسی که تدبیر و رجوع بسوی او است ربوبیت هم از آن او است.

(۲)

برگردانده شدن به سوی خدا

-" یُعَذِّب مَن یَشاءُ وَ یَرْحَمُ مَن یَشاءُ وَ إِلَیْهِ تُقْلَبُون،

-هر کس را بخواهد عذاب می کند و هر که را بخواهد رحم می کند و همه به سوی او برگردانیده می شوید."

" تُقْلَبُون" به معنای برگردانـدن هر چیزی است از وجهه و یا حالی که بایـد داشـته باشـد، مثل اینکه چیزی را زیر و رو کنند، یا پشت و رو نمایند، و معنای پشت و رو

۱- مستند: آیه ۳۵ سوره انبیاء المیزان ج : ۱۴ ص : ۴۰۲

۲- مستند: آیه ۸۵ سوره زخرف المیزان ج : ۱۸ ص : ۱۹۱

کردن، با جمله " یوم تبلی السرائر " که آن نیز در معرفی روز قیامت است، مناسب تر است.

در مجمع البیان گفته: معنای تقلبون، " تردون " می باشد، یعنی شما برگردانده می شوید، از دار اسباب به زندگی در آخرت یعنی، جایی که جز خدا کسی مالک نفع و ضرر نیست، و این معنایی است لطیف که رجوع به خدا و رد به سوی او را به آن تفسیر کرده، چون روز قیامت در موقفی قرار می گیرند، که تمامی سببها از سببیت افتاده، و جز خدای سبحان حاکمی نیست، پس آیه شریفه در معنای این آیه است که می فرماید:" و ردوا الی الله مولاهم الحق و ضل عنهم ما کانوا یفترون."

(۱)

عرضه شدن انسانها به پروردگارشان- حضوری اضطراری

-" وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلى رَبِّهِمْ وَ يَقُولُ الأَشْهَدُ هَؤُلاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلى رَبِّهِمْ أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلى الظلِمِينَ،

-و کیست ستمکارتر از آن کس که دروغ را به خدا افتراء می بندد، اینگونه افراد بر پروردگارشان عرضه می شوند و گواهان خواهند گفت: خدایا اینها بودند کسانی که بر پروردگار خود دروغ بستند، آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران است."

در روز قیامت حجابهای مادیت و منیت و عادت و ملکات زشت ناشی از آنها و از غیر آنها که در دنیا بین مشرکین و پروردگارشان حائل شده بود، به وسیله ظهور آیات الهی کنار می رود و حق بطور صریح و بدون هیچ شاغلی که آن را از یادها ببرد و انسانها را مشغول به خود سازد روشن می گردد، و انسانها برای فصل قضاء و اینکه خدای تعالی بین خود آنان، و بین آنان و نسلهایشان و بین آنان و خودش و اولیاءش داوری کند حاضر می شوند، و چون این حضور، حضوری اضطراری خواهد بود که خود انسانها در آن دخالتی ندارند، لذا در آیه مورد بحث از این حضور تعبیر به عرضه شدن انسانها به پروردگارشان کرد، همچنانکه در آیه ای دیگر به خاطر نکته ای دیگر از این حضور تعبیر فرمود به بروز آنان برای پروردگارشان:" یوم هم بارزون لایخفی علی الله منهم شی ء،" و نیز فرموده:" و برزوا لله الواحد القهار !"

پس اینکه فرمود:" اولئک یعرضون علی ربهم،" معنایش این شد که در آن روز ملائکه موکل بر مشرکین، آنان را می آورند و در موقفی قرار می دهند که بین آنان و پروردگارشان هیچ حجابی حایل نباشد تا خدای تعالی بین آنان داوری کند.

(۲)

انا لله و انا الیه راجعون

۱- مستند: آیه ۲۱ سوره عنکبوت المیزان ج : ۱۶ ص : ۱۷۴

۲- مستند: آیه ۱۸ سوره هود المیزان ج : ۱۰ ص : ۲۷۹

-ما از خدائیم و به سوی او باز می گردیم!

در کتاب خصائص سید رضی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت آورده که وقتی شنید مردی می گوید: انا لله و انا الیه راجعون، فرمود:

" ای مرد، اینکه می گوئیم: اِنّا لله !

اقراری است از ما به اینکه ملک خدائیم،

و اینکه می گوئیم: و انا الیه راجعون،

اقراری است از ما به اینکه روزی هلاک خواهیم شد."

در کافی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلّم فرمود: خدای عز و جل می فرماید:

-" من دنیا را در میان بندگانم قرض نهادم، هر کس از دنیا چیزی به من قرض دهد، به هر یکی ده تا هفتصد برابر اجر می دهم و کسی که به من قرض ندهد و من خودم از او چیزی به زور بگیرم، سه چیز در برابر به او می دهم که اگر یکی از آن سه چیز را به ملائکه ام می دادم، از من راضی می شدند. "

آنگاه امام صادق فرمود: و این سه چیز همان است که آیه:

-" الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا: انا لله و انا الیه راجعون،

اولئک علیهم صلوات من ربهم، و رحمه، و اولئک هم المهتدون."

به آن اشاره دارد، اول صلوات است و دوم رحمت، و سوم اهتداء. "

(۱)

نزدیکی خدا به انسان، و حشر و بازگشت انسان به او

-" وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یحُولُ بَینَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَیْهِ تحْشرُونَ،

-و بدانید که خدا حائل می شود میان مرد و دل او و اینکه به سوی او محشور می شوید!"

در لسان قرآن مجید قلب همان جان آدمی است که با قوا و عواطف باطنیه ای که مجهز است به کارهای حیاتی خود می پردازد .

۱- مستند: بحث روایتی- المیزان ج : ۱ ص : ۵۷۵

خدای تعالی میان انسان و جزء جزء وجودش و تمامی توابعش حائل است، بین او و قلبش، بین او و گوشش، بین او و چشمش، بین او و بدنش و بین او و جانش، و در آنها هم بنحو ایجاد تصرف می کند، و هم بنحو مالك قرار دادن انسان، که هر مقدار از آن را بهر نحوی که بخواهد به سود انسان تملیك می کند، و هر مقدار را که نخواهد نمی کند.

به همین جهت آیه بالا را با جمله:" و انه الیه تحشرون،" ختم کرده، چون حشر و بعث نشئه ای است که در آن نشئه برای هر کسی آشکار می شود که مالك حقیقی خدا است و حقیقت ملك تنها از آن او است و بس، و شریکی برای او نیست، و در آن نشئه ملك های صوری و سلطنت های پوچ ظاهری باطل می شود، و تنها ملك او باقی می ماند، همچنانکه فرموده:" لمن الملك الیوم لله الواحد القهار،" و نیز فرموده:" یوم لا تملك نفس لنفس شیئا و الامر یومئذ لله!"

پس گویا آیه مورد بحث می خواهد بفرماید: بدانید که خدا مالك حقیقی شما و دلهای شما است، و او از هر چیز به شما نزدیك تر است، و شما به زودی به سویش باز می گردید، و برایتان معلوم می شود که چگونه مالك حقیقی شما است و چطور بر شما مسلط است، و هیچ چیز شما را از او بی نیاز نمی کند .

(۱)

سپس به سوی پروردگارتان بر می گردید!

-" قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِى وُكلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ،

-بگو فرشته مرگ که بر شما گماشته اند جانتان را می گیرد، سپس به سوی پروردگارتان بازگشت خواهید کرد."

" ثُمَّ إِلى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ." - این رجوع همان لقای خداست، و موطن و جای آن روز قیامت است، که باید بعد از توفی و مردن انجام شود، و برای فهماندن این بعدیت تعبیر به« ثُمَّ » کرد، که تراخی و بعدیت را می رساند.

(۲)

راه های بازگشت و وصول به لقاء الله

همه راه ها به خدا منتهی می شود!

۱- مستند:آیه ۲۴ سوره انفال المیزان ج : ۹ ص : ۵۸

۲- آیه ۱۱ سوره سجده المیزان ج : ۱۶ ص : ۳۷۵

-" يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسكُمْ لا يَضرُّكُم مَّن ضلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ،

-ای کسانی که ایمان آورده اید بر شما باد رعایت نفس خودتان، چه آنان که گمراه شده اند گمراهیشان بشما ضرر نمی رساند اگر شما خود راه را از دست ندهید، بازگشت همه شما به خداست و پس از آن آگاهتان می کند به آنچه عمل می کردید . "

قرآن شریف ناطق است به اینکه بشر چه سعادتمندش و چه گمراهش به سوی خدا می رود.

لازمه این مطلب این است که بگوییم: همه راههایی که سلوک می شود چه راه های هدایت و چه بیراهه ها همه و همه به سوی خدا منتهی می شوند. چون غایت و نتیجه مقصود نزد اوست، چیزی که هست این راهها مختلف اند، یکی آدمی را به مطلوبش و به رستگاری و فلاحش رسانیده و دیگری زیانکارش می سازد، و همچنین در نزدیکی و دوری از خدا .

کما اینکه می فرماید:

-" یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه !"

و نیز می فرماید: " الا ان حزب الله هم المفلحون!"

و می فرماید: " و الذین لا یؤمنون فی اذانهم وقر و هو علیهم عمی اولئک ینادون من مکان بعید."

(۱)

نفس مؤمن، خط سیر منتهی به خدا

۱- مستند: آیه ۱۰۵ سوره مائده المیزان ج : ۶ ص : ۲۳۸

« يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسكُمْ ...!»

از اینکه خدای تعالی با جمله:" علیکم انفسکم،" مؤمنین را امر به پرداختن به نفس خود نموده، بخوبی فهمیده می شود که راهی که به سلوک آن امر فرموده، همان نفس مؤمن است، زیرا وقتی گفته می شود: زنهار راه را گم مکن، معنایش نگهداری خود راه است نه جدا نشدن از راهروان، پس در اینجا هم که می فرماید: زنهار که نفسهایتان را از دست دهید، معلوم می شود نفس ها همان راه هستند نه راهرو، چنانکه نظیر این معنا در آیه:" و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله،" به چشم می خورد.

اگر خدای تعالی مؤمنین را در مقام تحریک به حفظ راه هدایت امر می کند به ملازمت نفس خود، معلوم می شود نفس مؤمن همان طریقی است که باید آنرا سلوک نماید، بنا بر این نفس مؤمن طریق و خط سیری است که منتهی به پروردگار می شود، نفس مؤمن راه هدایت اوست، راهی است که او را به سعادتش می رساند .

نفس هر آنی در حرکت و در طی مسافت است، و منتهای سیرش خدای سبحان است، چون نزد اوست حسن ثواب یعنی بهشت.

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم در روایتی که شیعه و سنی آنرا نقل کرده اند فرموده: من عرف نفسه فقد عرف ربه - هر که خود را شناخت خدای خود را شناخته است!

از آیات استفاده می شود: طریق انسان بسوی خداوند همان نفس انسان است، زیرا جز خود انسان چیز دیگری نیست که طریق انسان باشد، خود اوست که دارای تطوراتی گوناگون و درجات و مراحلی است مختلف، روزی جنین، روزی کودک، زمانی جوان و زمانی پیر می شود و پس از آن در عالم برزخ ادامه حیات می دهد، و روزی در قیامت و پس از آن در بهشت و یا در دوزخ بسر می برد.

این است آن مسافتی که هر انسان از بدو وجود تا انتهای سیرش که به مقتضای آیه کریمه" و ان الی ربک المنتهی،" قرب به ساحت مقدس باری تعالی است، آن مسافت را می پیماید .

این طریق مانند راههای دیگر اختیاری نیست، و اصولا برای این طریق، شبیه و نظیری نیست تا کسی یکی از آن دو را انتخاب و اختیار کند، بلکه این طریق همانطوری که از آیه: " یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه،" استفاده می شود طریقی است اضطراری، و چاره ای جز پیمودن آن نیست، طریقی است که مؤمن و کافر، آگاه و غافل، و

خلاصه همه و همه در آن شرکت دارند .

این تربیت، تربیتی است تکوینی، نظیر تربیتی که خدای سبحان در غیر آدمیان و جمیع کائنات در مسیری که همگی بسوی خدای خود دارند اعمال نموده، و خودش فرموده است: " الا الی الله تصیر الامور،" و چگونگی این تربیت بین هیچ موجودی و موجود دیگری تفاوت ندارد، زیرا این صراط صراطی است مستقیم، و امری است متشابه، و شامل جمیع کائنات، همچنان که فرموده:" ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت."

و خدای سبحان سرانجامی را که کار آدمی از جهت سعادت و شقاوت و رستگاری و حرمان به آنجا منتهی می شود مبنی بر احوال و نفسانیاتی نموده، که آن احوال خود مبنی بر اعمالی است از انسان که به دو نوع صالح و طالح و یا تقوا و فجور تقسیم می شود، کما اینکه فرموده:" و نفس و ما سویها فالهمها فجورها و تقویها قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها. "

این آیات نفس را موجودی دانسته معتدل و ساده، موجودی که تقوا و فجور را به آن نسبت می دهند، موجودی که با فجور آلوده و با تقوا تزکیه می شود، آری نفس همان مخلوقی است که انسان از ناحیه آن و به ملاحظه آن محروم و یا رستگار می شود، و این معنایی که قرآن بیان نموده، مطابق با مقتضای تکوین است، لیکن چنان نیست که عموم مردم در درک این معنا یکسان باشند:

-" هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب،"

این اختلاف در درک برای این است که متذکر به این حقیقت هر لحظه که به یاد آن می افتد و متوجه می شود که نسبت به خدای خویش در چه موقفی قرار دارد و نسبت او با سایر اجزای عالم چه نسبتی است، نفس خود را می یابد که منقطع و بریده از غیر خداست، و حال آنکه غیر متذکر چنین درکی ندارد، و همین متذکر هم قبل از تذکرش نفس خود را بسته و مربوط به عالم می یافت، و نیز می یابد که در برابرش حجابهایی است که کسی را جز پروردگارش به آن حجابها مساس و دسترسی و احاطه و تاثیر نیست، تنها پروردگار او قادر بر رفع آن حجابها است، پروردگاری که او را هم از پشت سر دفع داده و دورش می کند، و هم از پیش روی بوسیله قدرت و هدایت بسوی خود می کشاند، و نیز نفس خود را می یافت که با پروردگار خود خلوتی دارد که مونسی و دوستی جز او برایش نیست.

اینجا است که معنای جمله: " الی الله مرجعکم جمیعا فینبئکم بما کنتم تعملون،" و نیز معنای این کلامش را که فرمود:" او من کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی

الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها،" بخوبی درک می کند.

و اینجاست که ادراك و شعور نفس عوض شده و نفس از افق شرك به موطن عبودیت و مقام توحید مهاجرت نموده و اگر عنایت الهی دستگیرش شود و توفیق شامل حالش گردد شرك و اعتقاد به موهومات و دوری از خدا و تکبر شیطانی و استغنای پوشالی و خیالی را یکی پس از دیگری به توحید و درك حقایق و نزدیکی به خدا و تواضع رحمانی و فقر و عبودیت تبدیل می نماید .

و ما گر چه از نظر اینکه موجودی خاك نشین و دل بسته به علایقی هستیم که ما را از درك حقایق مشغول نموده و نمی توانیم آنطور که باید این حقیقت را هم درك نماییم، و ما را مانع می شود از اینکه بجای اهتمام به فضلات این دنیای فانی که کلام الهی در بیانات خود آنرا جز لهو و لعب معرفی ننموده، چنانکه در سوره انعام فرموده:" و ما الحیوه الدنیا الا لعب و لهو،" و در سوره نجم فرموده:" ذلک مبلغهم من العلم،" غوطه ای در دریای حقایق بزنیم الا اینکه اعتبار صحیح و بحث زیاد و تدبر کافی ما را به تصدیق کلیات این معنا بطور اجمال وادار می سازد اگر چه به تفصیل آن احاطه پیدا نکنیم، (و خداوند هدایت کننده است.)

(۱)

راه بازگشت همه موجودات به سوی خدا

خدای سبحان در کلام مجیدش برای نوع بشر و بلکه برای تمامی مخلوقات خود راهی معرفی کرده، که از آن راه به سوی پروردگارشان سیر می کنند.

در خصوص انسان فرموده:

-" یا ایها الانسان، انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه،

-هان ای آدمی، به درستی که تو به سوی پروردگارت تلاش می کنی، و این تلاش تو - چه کفر باشد و چه ایمان - بالاخره به دیدار او منتهی میشود. "

و در باره عموم موجودات فرموده :

-" و الیه المصیر - بازگشت به سوی او است. "

و نیز فرموده:

-" الا الی الله تصیر الامور - آگاه باش که همه امور به سوی او برمی گردد! "

و آیاتی دیگر که به وضوح دلالت دارند بر این که تمامی موجودات راهی برای

۱- مستند: آیه ۱۰۵ سوره مائده المیزان ج : ۶ ص : ۲۳۸

خود دارند، و همه راههاشان به سوی او منتهی می شود !

(۱)

یک راه مستقیم، و بقیه راهها به سوی خدا

" اهْدِنَا الصراَط الْمُستَقِيمَ ...

-ما را به سوی صراط مستقیم هدایت فرما ،

-صراط آنانکه برایشان انعام فرمودی،

-نه آنانکه برایشان غضب کردی،

-و نه گمراهان ! "

راه به سوی خدا دو تاست، یکی دور و یکی نزدیک: راه نزدیک راه مؤمنین، و راه دور راه غیر ایشان است، و هر دو راه هم به حکم آیه فوق راه خدا است. یک راه را به سوی بلندی، و راهی دیگر را به سوی پستی منتهی می داند. دسته سومی هستند که نه راهشان به سوی بالا است، و نه به سوی سقوط، بلکه اصلا راه را گم کرده و دچار حیرت شده اند.

آنها که راهشان به سوی بالا است، کسانی هستند که ایمان به آیات خدا دارند، و از عبادت او استکبار نمی ورزند، و بعضی دیگر راهشان به سوی پستی منتهی می شود،و آنها کسانی هستند که به ایشان غضب شده، و بعضی دیگر اصلا راه را از دست داده و گمراه شده اند، و آنان " ضالّین " هستند.

راه هائی که به سوی خدای تعالی منتهی می شود از نظر کمال، و نقص، و نایابی و رواجی، و دوری و نزدیکیش از منبع حقیقت، و از صراط مستقیم، مختلف است، مانند طریقه اسلام، ایمان، عبادت، اخلاص، و اخبات.

همانطور که صراط مستقیم مهیمن و مافوق همه سبیل ها است، اصحاب صراط مستقیم که خدا آنانرا در آن صراط جای داده، مهیمن و مافوق سایر مردمند، چون خدای تعالی امور آنان را خودش به عهده گرفته، و امور مردم را به عهده آنان نهاده، و امر هدایت ایشانرا به آنان واگذار نموده است.

همانطور که سبیل ها مختلفند، هدایت نیز به اختلاف آنها مختلف می شود، چون هدایت به سوی آن سبیل ها است، پس برای هر سبیلی هدایتی است، قبل از آن، و مختص به آن .

۱- مستند: آیه ۶ سوره حمد المیزان ج : ۱ ص : ۴۴ تا ۶۶

-" و الذین جاهدوا فینا، لنهدینهم سبلنا، و ان الله لمع المحسنین،

-و کسانی که در ما جهاد می کنند، ما ایشانرا حتما به راه های خود هدایت می کنیم، و بدرستی خدا با نیکوکاران است!"

فرق است بین اینکه بنده خدا در راه خدا جهاد کند، و بین اینکه در خدا جهاد کند، در اولی شخص مجاهد سلامت سبیل، و از میان برداشتن موانع آنرا می خواهد، بخلاف مجاهد در دومی، که او خود خدا را می خواهد، و رضای او را می طلبد، و خدا هم هدایت به سوی سبیل را برایش ادامه می دهد، البته سبیلی که او لیاقت و استعدادش را داشته باشد، و همچنین از آن سبیل به سبیلی دیگر، تا آنجا که وی را مختص به ذات خود جلت عظمته کند.

مزیت اصحاب صراط مستقیم بر سایرین، و همچنین مزیت صراط آنان بر سبیل سایرین، تنها به علم است، نه عمل، و آنان به مقام پروردگارشان علمی دارند که دیگران ندارند:

-" یرفع الله الذین آمنوا منکم، و الذین اوتوا العلم درجات،

-خدا کسانی از شما را که ایمان دارند، و کسانی که علم داده شده اند،

به درجاتی بلند می کند! "

-" الیه یصعد الکلم الطیب، و العمل الصالح یرفعه،

-کلمه طیب خودش به سوی خدا بالا می رود و عمل صالح آنرا بالا می برد."

آنچه خودش به سوی خدا بالا می رود، کلمه طیب و علم است، و اما عمل صالح، اثرش کمک در بالا رفتن علم است !

(۱)

جهاد در راه خدا به خدا منتهی می شود!

-" وَ الَّذِینَ جَهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنهُمْ سبُلَنَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ،

-و کسانی که در اقامه دین ما مجاهده می کنند ما به سوی راه های خود هدایتشان می کنیم و خدا همواره با نیکوکاران است."

در اینجا خدای تعالی برای خود سبیل ها و راههائی نشان می دهد، و راه ها هر چه باشد بالاخره به درگاه او منتهی می شود، برای اینکه راه را برای این راه می گویند که به سوی صاحب راه منتهی می شود، و آن صاحب راه منظور اصلی از راه است.

پس راه های خـدا عبارت است از طریقه هایی که آدمی را به او نزدیک و به سوی او هـدایت می کنـد، و وقتی خود جهاد در راه خدا هدایت باشد، قهرا هدایت به سوی سبل،

۱- مستند: آیه ۶ سوره حمد المیزان ج : ۱ ص : ۴۴ تا ۶۶

هدایت روی هدایت خواهد بود.

معنـای " جاهـدوا فینـا،" این است که جهادشـان همواره در راه ما است، و این تعبیر کنایه از این است که: جهادشان در اموری است که متعلق به خـدای تعالی است، چه جهاد در راه عقیـده باشد، و چه در راه عمل، و چون جهادشان در راه خدا است هیچ عاملی ایشان را از ایمان به خدا و اطاعت اوامر و نواحی او بازنمی دارد .

(۱)

دو راه بازگشت به خدا: طریق سعادت، طریق شقاوت

-" کَیْف تَکْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ کنتُمْ أَمْوَتاً فَأَحْیَکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یحْیِیکُمْ ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ،

-شـما که مردگان بودیـد و خدا جانتان بداد و بار دیگرتان می میراند و باز جانتان می دهد و باز سوی او بر می گردید چگونه منکر او می شوید."

انسان که مخلوقی است تربیت یافته در گهواره تکوین، در سیر وجودیش تطور دارد، از نظر فطرت و ابداع مرتبط به امر خدا و ملکوت او است، از جهت عود و برگشتش به سوی خدا، منشعب به دو طریق است:

۱-طریق سعادت

۲-طریق شقاوت

قرآن شـریف،طریـق سـعادت را نزدیـک ترین طریق، یعنی خـط مسـتقیم دانسـته، که به رفیع اعلی منتهی می شود، و این طریق لایزال انسان را به سوی بلندی و رفعت بالا می برد تا وی را به پروردگارش برساند، بخلاف طریق شقاوت، که آنرا راهی دور، و منتهی به اسـفل سافلین - پست ترین پستیها، معرفی می کنـد، تا آنکه به رب العالمین منتهی شود، و خدا در ماورای صاحبان این طریق ناظر و محیط بر آنان است.

(۲)

تلاش انسان برای ملاقات پروردگار خود

-" یَأَیُّهَا الانسنُ إِنَّک کادِحٌ إِلی رَبِّک کَدْحاً فَمُلَقِیهِ !

-هان ای انسان! تو در راه پروردگارت تلاش می کنی و بالأخره او را دیدار خواهی کرد!"

کلمه کـدح به معنای تلاش کردن، و خسـته شـدن است. در این کلمه معنی سـیر است. کلمه " فملاقیه" نشان می دهـد هـدف

نهایی این سیر و سعی و تلاش، خدای سبحان است، البته بدان جهت که دارای ربوبیت است، یعنی انسان بدان جهت که عبدی

۱- مستند: آیه ۶۹ سوره عنکبوت المیزان ج : ۱۶ ص : ۲۲۸

۲- مستند: آیه ۲۸ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۱۷۵

است مربوب و مملوك و مدبر، و در حال تلاشش به سوى خداى سبحان است دائما در حال سعى و تلاش و رفتن بسوى خداى تعالى است، بدان جهت كه رب و مالك و مدبر امر اوست، چون عبد براى خودش مالك چيزى نيست، نه اراده و نه عمل، پس او بايد اراده نكند مگر آنچه كه پروردگارش اراده كرده باشد، و انجام ندهد مگر آنچه را كه او دستور داده باشد، پس بنده در اراده و عملش مسؤول خواهد بود .

از اينجا معلوم شد:

اولا : جمله" انک كادح الى ربک،" خود حجتى است بر معاد، براى اينكه ربوبيت خداى تعالى تمام نمى شود مگر با عبوديت بندگان، و عبوديت هم تصور ندارد مگر با بودن مسؤوليت، و مسؤوليت هم تمام نمى شود مگر با برگشتن به سوى خدا و حساب اعمال، اين نيز تمام نمى شود مگر با بودن جزا.

ثانيا : معلوم شد منظور از ملاقات پروردگار منتهى شدن به سوى او است، يعنى به جايى كه در آن هيچ حكمى نيست جز حكم او، و هيچ مانعى نيست كه بتواند از انفاذ حكمش جلوگيرى كند.

و ثالثا : اينكه مخاطب در اين آيه انسان است اما نه از هر جهت، بلكه از همين جهت كه انسان است، پس مراد از اين كلمه جنس انسان است، براى اينكه ربوبيت خداى تعالى عام است و شامل همه چيز و همه انسانها مى شود.

(۱)

سير انسان تا توحيد، و قرب درگاه الهى !

-" الر كِتَبٌ أُحْكِمَت ءَايَتُهُ ثمَّ فُصلَت مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ،

-أَلا تَعْبُدُوا إِلا اللَّهَ إِنَّنى لَكم مِّنْهُ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ،

-وَ أَنِ استَغْفِرُوا رَبَّكمْ ثمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُم مَّتَعاً حَسناً إِلى أَجَلٍ مُّسمًّى وَ يُؤْتِ كلَّ ذِى فَضلٍ فَضلَهُ وَ إِن تَوَلَّوْا فَإِنى أَخَاف عَلَيْكمْ عَذَاب يَوْمٍ كَبِيرٍ،

-إِلى اللَّهِ مَرْجِعُكمْ وَ هُوَ عَلى كلِّ شىْ ءٍ قَدِيرٌ،

- اين كتابى است كه آياتش همه يك غرض را مى رساند، غرضى كه وقتى شكافته شود به صورت آيات مفصل در مى آيد، كتابى است از ناحيه خداى حكيم و آگاه،

-و آن غرض واحد اين است كه جز الله را نپرستيد كه من از ناحيه او براى بشارت و انذار شما آمده ام،

–و اینکه از پروردگارتان طلب مغفرت نموده سپس به سویش باز گردید تا شما را برای مدتی معین از بهره ای نیکو برخوردار سازد و به هر صاحب کرمی آنچه از فضل و کرمش مستحق است بدهد. تو این پیام را به مردم برسان اگر از پذیرفتنش اعراض کردند،

۱- مستند: آیه ۶ سوره انشقاق المیزان ج ۲۰ ص ۴۰۱

بگو که من بر شما می ترسم از عذاب روزی بس بزرگ!

-روزی که بازگشتتان به سوی خدا است و او بر هرچیزی توانا است!"

اگر قرآن کریم سخن از معارف الهی دارد و اگر در باره فضایل اخلاقی سخن می گوید و اگر احکامی در باره کلیات عبادات و معاملات و سیاسات و ولایتها تشریع می کند و اگر از اوصاف خلایقی از قبیل: عرش، کرسی، لوح، قلم، آسمان، زمین، فرشتگان، جن، شیطانها، گیاهان، حیوانات و انسان سخن به میان می آورد، و اگر در باره آغاز خلقت و انجام آن حرف می زند و بازگشت همه را نخست به سوی فنا و سپس به سوی خدای سبحان می داند و خبر از روز قیامت و قبل از قیامت، یعنی از عالم قبر و برزخ می دهد و از روزی خبر می دهد که همه برای رب العالمین و به امر او بپا می خیزند، و همه در عرصه ای جمع گشته سؤال و بازخواست و حساب و سنجش و گواهی گواهان را می بینند، و در آخر بین همه آنان داوری شده گروهی به بهشت و جمعی به دوزخ می روند، بهشت و دوزخی که دارای درجات و درکاتی هستند، و نیز اگر بین هر انسانی و بین عمل او، و نیز بین عمل او و سعادت و شقاوت او، و نعمت و نقمت او، و درجه و درکه او، و متعلقات عمل او از قبیل وعده و وعید و انذار و تبشیر از راه موعظه و مجادله حسنه و حکمت رابطه برقرار دانسته و در باره آن رابطه ها سخن می گوید، همه اینها بر آن یک حقیقت تکیه دارد و آن حقیقت چون روح در تمامی آن معارف جریان یافته و آن یک حقیقت، اصل و همه اینها شاخه و برگ آنند، آن حقیقت، زیر بنا و همه اینها که دین خدا را تشکیل می دهند بر آن پایه بنا نهاده شده اند، و آن یک حقیقت عبارت است از توحید حق تعالی! البته توحیدی که اسلام و قرآن معرفی کرده است.

جمله:" الا تعبدوا الا الله،" دعوت بشر است به توحید در عبادت، در جمله:" و ان استغفروا ربکم ثم توبوا الیه،" امر به طلب آمرزش از همین خدای تعالی است، که به خاطر او عبادت غیر او را ترک گفتند، و سپس دستور می دهد به اینکه توبه کنند، یعنی با اعمال صالح به سوی او برگردند، و از همه این دستورات یک چیز به دست می آید، و آن اینست که: انسانها در زندگی خود راه طبیعی را پیش بگیرند که اگر چنین کنند به قرب درگاه الهی منتهی می شوند.

و راه طبیعی برای زندگی بشر اینست که آلهه و خدایان ساختگی را رها نموده از خدای تعالی که معبود واقعی است طلب مغفرت کنند، و جان و دل خود را برای حضور در پیشگاه او پاک ساخته، سپس با اعمال صالح به سوی او بازگشت کنند.

-" یمتعکم متاعا حسنا الی اجل مسمی،"

اجل مسـمی آن زمان و لحظه ای است که زنـدگی به آن منتهی شده و در آن نقطه، پایان می یابد و به هیچ وجه از آن تخطی نمی کند . متاع حسن تا أجل مسمی چیزی جز زندگی خوب دنیوی نمی تواند باشد.

بهره مندی از حیات حسـنه و طیبه تا اجل مسمی عبارت است از اینکه افراد انسانی از حیات، طوری بهره گیری کنند که فطرت انسانیت آن را بپسندد، و حیات مورد پسند فطرت اینست که همه افراد بطور معتدل و در پرتو علم نافع و عمل صالح از زندگی برخوردار شونـد، این در مقـایسه زنـدگی پـاک و طیب بـا فرد فرد جامعه است، و اما در مقایسه با مجتمع، عبارت است از بهره مندی عمومی از نعمت های زندگی طیب زمینی، به این معنا که دست آورد هر فردی مختص به خود او باشد البته دست آورد در مجتمعی که اجزاءش متلائم و نزدیك به هم باشند فاصله طبقاتی و تضاد و تناقضی در بینشان نباشد.

(۱)

بازگشت به خدا، آخرین منزل در سیر آدمی

- " کَیْف تَکْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ کنتُمْ أَمْوَتاً فَأَحْیَکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یحْیِیکُمْ ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ ؟ "

-شما که مردگان بودید و خدا جانتان بداد،

و بار دیگرتان می میراند،

و باز جانتان می دهد،

و باز سوی او بر می گردید،

چگونه منکر او می شوید؟ "

این آیـات به منازلی که انسان در مسیر وجود خود طی می کنـد، اشاره دارد: یعنی زنـدگی دنیا، و سـپس مرگ، و بعـد از آن زنـدگی برزخ، و سـپس مرگ، و بعد زندگی آخرت، و سـپس بازگشت به خدا، و اینکه این منزل آخرین منزل در سـیر آدمی است !

در خلال این بیان پاره ای از خصائص و مواهب تکوین و تشـریع را، که خداونـد تعالی آدمیان را بـدان اختصاص داده، بر می شمارد، و می فرمایـد: انسان مرده ای بی جان بود، خـدا او را زنده کرد، و همچنان او را می میراند، و زنده می کند، تا در آخر به سوی خود باز گرداند.

(۲)

امید دیدار خدا و نتایج آن

پیش بینی ملاقات خدا و اثرات آن

۱- مستند: آیه ۱تا۴سوره هود المیزان ج : ۱۰ ص : ۱۹۹

۲- مستند: آیه ۲۸ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۱۷۰

-" ... الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنهُم مُّلَقُوا رَبهِمْ وَ أَنهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ،

-از صبر و نماز کمک بجوئید و آن بسی سنگین است مگر برای خشوع پیشگان که گمان دارند به پیشگاه پروردگار خویش می روند و به او باز می گردند."

در تعلیم قرآن شریف، اعتقاد به آخرت، موردی است که هر کس باید بدان یقین حاصل کند، همچنانکه فرموده:" و بالاخره هم یوقنون،" ولی برای پیدایش خشوع در دل انسان، حتی داشتن گمان وقوع قیامت و لقاء پروردگار کافی است؟

اگر انسان متوجه شود به اینکه ربی و پروردگاری دارد که ممکن است روزی با او دیدار کند و به سویش برگردد، در ترک مخالفت و رعایت احتیاط صبر نمی کند تا علم برایش حاصل شود، بلکه همان ظن و گمان او را وادار به احتیاط می کند.

آیه مورد بحث با آیه زیر قریب المضمون است:

-" فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا،

- هر که امید دیدار پروردگارش را دارد، باید عمل صالح کند! "

(۱)

شرط امید به دیدار خدا

-" مَن كانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لاَتٍ وَ هُوَ السمِيعُ الْعَلِيمُ،

-کسی که امید دیدار خدا دارد بداند که اجل خدا رسیدنی است و او شنوا و داناست."

در این آیات بیان می کند که هر کس به خدا ایمان آورد به این امید که به سوی او بازگردد، و به دیدار او نائل شود، باید بداند که روز دیدار او خواهد رسید و نیز

۱- مستند: آیه ۴۶ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۲۲۸

بایـد بدانـد که خدا گفته هایش را می شـنود، و به احوال و اعمالش دانا است، پس باید حواس خود را جمع کند، و احتیاط را از دست ندهـد، و حقیقتا ایمان آورد، ایمانی که هیـچ فتنه و بلایی او را از آن برنگردانـد، و هیچ آزاری از ناحیه دشـمنان خدا آن را سـست نکنـد، و بایـد که در راه خـدا حقیقتا جهاد کند، و باز باید بداند که آن کسـی که از جهاد وی بهره مند می شود خود اوست، و خدا هیچ احتیاجی به او ندارد، نه به ایمانش، و نه به جهادش، نه به خود او، و نه به احدی از عالمیان!

و بـاز بایـد بدانـد که اگر ایمان بیاورد و عمل صالـح کنـد به زودی خـدا گناهانش را می آمرزد و به اعمال خویش پاداش می دهـد، و این دو علم اخیر علم اول را تاکید نموده، و مستوجب ملازمه او با وجوب ایمان و صبر در برابر فتنه ها در راه خدا می شوند.

پس جمله " من کان یرجوا لقاء الله،" ابتدای برگشتن از لحن کلام سابق به بیان حال کسی است که می گوید: ایمان آوردم، و می فهماند چنین کسـی حتی اگر مختصـری هم راست بگوید ایمان می آورد چون که امید دارد روزی به سوی خدا بازگردد، و آن روز قیامت است، زیرا اگر قیامتی در کار نبود دین و ایمان به کلی لغو و بیهوده می شد.

(۱)

اعتقاد به معاد و امید به ملاقات پروردگار

-" قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكمْ یُوحَی إِلیَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَحِدٌ فَمَن كانَ یَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صلِحاً وَ لا یُشرِك بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدَا،

-بگو من فقط بشری هسـتم هماننـد شـما، که به من وحی می شود، حق این است که خـدای شـما یگانه است پس هر که امید دارد که به پیشگاه پروردگار خویش رود باید عمل شایسته کند و هیچکس را در عبادت پروردگارش شریک نکند!"

جمله " فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عَمَلاً صلِحاً وَ لا یُشرِك بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدَا،" مشتمل بر اجمال دعوت دینی است که همان عمـل صالـح برای رضـای خـدای واحـد بی شـریک است، و آنگـاه این معنـا را متفرع کرده بر رجـاء لقـاء پروردگـار متعـال و بازگشت به سوی او و چون اگر حساب و جزائی در کار نباشد هیچ داعی و ملزمی نیست که افراد را به پیروی از دین و به دست آوردن اعتقاد و عمل صحیح وادار سازد.

و اگر رجاء لقای خـدای را متفرع بر جمله" انما الهکم اله واحـد،" کرد بـدین جهت بود که بازگشت بنـدگان به سوی خـدای سبحـان از تمـامیت معنـای الوهیت است، زیرا خـدای تعـالی هر کمال مطلوب و هر وصف جمیلی را دارد که یکی از آنها فعل حق و حکم به عدل است و این دو اقتضاء می کند که دوباره بندگان را به سوی خود بازگرداند و میان

۱- مستند: آیه ۵ سوره عنکبوت المیزان ج : ۱۶ ص : ۱۵۰

آنان حکم کند.

(۱)

ملاقات خدا با ایمان کامل،و ایمان ناقص

-" ... وَ مَا کانَ اللَّهُ لِیُضِیعَ إِیمَنَکُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِیمٌ،

-... و خدا هرگز ایمان شما را بی اثر نمی گذارد، که خدا نسبت به مردم بسیار رئوف و مهربان است."

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

« ... هر کس از خدا بترسد و جوارح خود یعنی چشم و گوش و شکم و زبان و فرجش را حفظ نموده، و هر عضوی از اعضای خود را در آن جائی مصرف کند و بکار ببندد که خدا برایش معین کرده است، و واجب هر عضوی را انجام دهد، با ایمان کامل خدا را ملاقات می کند، و از اهل بهشت است.

و اگر کسی در واجبی از این واجبات خیانت کند و از آنچه خدا دستور داده تعدی نماید، خدا را با ایمان ناقص ملاقات می کند .»

(۲)

مفهوم دیدار خدا و لقاء الله

مفهوم لقاء و لقاء الله

۱- مستند: آیه ۱۱۰ سوره کهف المیزان ج : ۱۳ ص : ۵۵۶

۲- روایت از تفسیر عیاشی از زبیری ذیل آیه ۱۴۳ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۵۰۰

-" مَن كانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَاتٍ وَ هُوَ السمِيعُ الْعَلِيمُ،

-کسی که امید دیدار خدا دارد بداند که اجل خدا رسیدنی است،

و او شنوا و داناست."

لقاء هر چیز علم یافتن به وجود او است، و روز قیامت مردم به حقانیت خـدا علم پیـدا می کننـد، و لقای علمی برایشان حاصـل می شود.

مراد از لقاء الله قرار گرفتن بنـده است در موقفی که دیگر بین او و بین پروردگارش حجابی نباشـد، همچنان که روز قیامت نیز این چنین است، چون روز قیامت روز ظهور حقایق است.

" اجـل الله" عبـارت است از آن غـایتی که خـدا برای لقـای خود معین فرموده است، و آن آمـدنی است، و هیـچ شـکی در آن نیست.

-« وَ قَالَ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ...

-کسانی که معاد و ملاقات خدا را منکرند گویند....»

در این آیه نیز کلمه لقـاء به همـان معنـا به کـار رفته است، به معنای رفتن به سوی چیزی که بین تو و او حائلی نباشـد و مراد از لقاء در آیه مورد بحث، لقاء الله، یعنی بر گشـتن به سوی خـدا در روز قیامت است، و اگر آن را لقاء نامیـده، بدین جهت اسـت که آن روز مردم به سوی خدا بروز می کنند به طوری که حایلی از جهل و یا غفلت در بین نماند، چون در روز قیامت عظمت الهی همه حجابها را پاره می کند، همچنان که فرمود:

-" و يعلمون ان الله هو الحق المبين،

- آن روز دیگر علم پیدا می کنند که خدا حقی است مبین."

(۱)

مفهوم مشاهده و تجلی و رفع حجابها در روز قیامت

۱- مستند: آیه ۵ سوره عنکبوت و ۲۱سوره فرقان، المیزان ج : ۱۶ ص : ۱۵۰ و ج : ۱۵ ص : ۲۷۳

در بعضـی از روایات آمده که: خدای سبحان برای اهل محشر تجلی می کند، به جلوه ای که آنان را از غیر به خود مشغول می سازد مادامی که آن تجلی هست به هیچ چیز دیگر توجه ندارند .

مراد از این تجلی برطرف شـدن همه حجابهایی است که بین آنان و آفریـدگارشان وجود داشت، نه اینکه مراد دیـدن به چشـم باشد، چون دیدن به چشم تنها از راه مقارنه جهات و ابعاد صورت می گیرد، و خدای تعالی در جهت قرار ندارد و چنین چیزی در حق خدای تعالی محال است.

(۱)

علم رؤیت و دیدار خدا

-" وَ لَمَّا جَاءَ مُوسی لِمِیقَتِنَا وَ کلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَب أَرِنی أَنظرْ إِلَیْک قَالَ لَن تَرَانی وَ لَکِنِ انظرْ إِلی الْجَبَلِ فَإِنِ استَقَرَّ مَکانَهُ فَسوْف تَرَانی فَلَمَّا تجَلی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا وَ خَرَّ مُوسی صعِقاً فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سبْحَنَک تُبْت إِلَیْک وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ،

-و چون موسـی به وعـده گـاه مـا آمـد و پروردگـارش بـا او سـخن گفت، عرض کرد: پروردگارا خودت را به من بنما که ترا بنگرم، گفـت: هرگز مرا نخـواهی دیـد ولی بـه ایـن کـوه بنگر اگر بجـای خـویش برقرار مانـد شایـد مرا تـوانی دیـد و همینکه پروردگارش بر آن کوه جلوه کرد آن را متلاشـی نمود و موسـی بیهوش بیفتاد و چون به خود آمـد گفت: منزهی تو، سوی تو باز می گردم و من اولین مؤمن هستم."

خدای تعالی در کلام خود رؤیتی را اثبات کرده که غیر از رؤیت بصـری و حسـی است، بلکه یک نوع درک و شـعوری است کـه بـا آن حقیقت و ذات هر چیزی درک می شـود، بـدون اینکه چشم و یـا فکر در آن به کـار رود، شـعوری اثبـات کرده که آدمی با آن شـعور به وجود پروردگار خود پی برده و معتقد می شود، غیر آن اعتقادی که از راه فکر و استخدام دلیل به وجود پروردگار خود پیـدا می کنـد، بلکه پروردگار خود را به وجـدان و بـدون هیـچ ستر و پرده ای درک می کنـد، و اگر نکنـد به خاطر این است که به خود مشـغول شـده و دسـتخوش گناهانی شده است که ارتکاب نموده، و این درک نکردن هم غفلت از یک امر موجود و مشهود است نه اینکه علم به کلی از بین رفته باشد .

در هیـچ جای از قرآن هم آیه ای که دلالت کنـد بر زوال علم دیده نمی شود بلکه همه جا از این جهل به غفلت تعبیر شده که معنـایش اشـتغال بـه علمی دیگر و در نـتیجه از یـاد بردن او است نه اینکه علم به وجـود او به کلی از بین رفته باشـد، و این آن چیزی است

۱- مستند: بحث روایتی المیزان ج : ۱۷ ص : ۱۵۶

که کلام خـدای سـبحان آن را بیان نموده و عقل هم با براهین روشن خود، آن را تاییـد می کند و همچنین با روایات وارده از ناحیه مقدسه ائمه اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین منطبق است.

البته بطوری که از کلام مجید خدای تعالی استفاده می شود، این علم که از آن به رؤیت و لقاء تعبیر شده تنها برای صالحین از بندگانش آنهم در روز قیامت دست می دهد، همچنانکه فرمود:

-" وجوه یومئذ ناضره الی ربها ناظره،"

آری، قیامت ظرف و مکان چنین تشرفی است، نه دنیا که آدمی در آن مشغول و پابند به پروراندن تن خویش و یکسره در پی تحصیل حوائج طبیعی خویشتن است.

دنیـا محل سـلوک و پیمودن راه لقای خـدا و به دست آوردن علم ضـروری به آیات او است، و تا به عالم دیگر منتقل نشود به ملاقات پروردگارش نائل نمی شود، همچنانکه فرموده:

-" یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه،"

و در این معنـا آیـات بسـیار دیگری است که دلاـلت دارنـد بر اینکه مرجع و بازگشت و منتهای همه به سوی اوست، و همه در تلاش رسیدن به اویند.

این است آن علم ضـروری مخصوصـی که خـدای تعـالی آن را در باره خود اثبات نموده و از آن به رؤیت و لقاء تعبیر فرموده است.

و قهرا وقتی مساله رؤیت خـدا به آن معنا که گفته شـد در چند جای قرآن برای روز قیامت اثبات شد نفی ابدی آن در جمله:" لن ترانی!" راجع به دنیـا خواهـد بود، و معنـایش این می شود: مـادامی که انسان در قیـد حیات دنیوی و به حکم اجبار سـرگرم اداره جسم و تن خویش و بر آوردن حوائج ضـروری آن است هرگز به چنین تشـریفی مشـرف نمی شود، تا آنکه بطور کلی و بـه تمـام معنـای کلمـه از بـدنش و از توابـع بـدنش منقطـع گردد، یعنی بمیرد، و تـو ای موسـی هرگز توانـائی دیـدن من و علم ضروری مرا در دنیـا نـداری، مگر اینکه بمیری و به ملاقات من آئی، آن وقت است که آن علم ضـروری را که درخواست می کنی نسبت به من خواهی یافت .

برگشت نفی رؤیت به نفی طاقت و قدرت بر آن است، جمله:" و لکن انظر" است که در آن نشان دادن خود را به موسی تشبیه کرده به نشان دادن خودش را به کوه، و فرموده: ظهور و تجلی من برای کوه عینا ماننـد ظهوری است که من برای تو کنم، اگر کوه با آن عظمت و محکمیش توانست به حال خود باقی بماند تو نیز می توانی تجلی پروردگارت را تحمل کنی!

جمله:" و لکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترینی،" استدلال بر محال بودن تجلی نیست، به شهادت اینکه برای کوه تجلی کرد، بلکه غرض از آن نشان دادن و فهماندن این معنا است که موسی قدرت و استطاعت تجلی را ندارد و اگر تجلی خدا واقع شود او در جای خود قرار نمی گیرد، و خواسته است به وی بفهماند اگر تجلی کنم وجودت به کلی از بین می رود، همانطوری که دیدی کوه از بین رفت، چون خدای تعالی وقتی که برای کوه تجلی نمود کوه را مدکوک و متحول به صورت ذراتی از خاک گردانید، و هویت کوه بودنش را نیز به کلی از بین برد .

در آن صحنه، قهر الهی برای موسی و در مقابل درخواستش مجسم گردیده و او خود را به مشاهده آن مشرف دیده، که چنان اندکاک عجیبی به او دست داده و نتوانسته حتی یک چشم بر هم زدن در جای خود و به روی پاهایش قرار بگیرد، استغفاری هم که بعد از به حال آمدن کرده شاهد این معنا است .

چون فهمید درخواستی که کرده بود بی موقع بوده و خداوند او را به اشتباهش واقف ساخته، و به عنایت الهی خود، او را عملا تعلیم داد و به او فهماند که تقاضای غیر ممکنی کرده است.

(۱)

حضور بدون حاجب انسان در برابر خدا

-" وَ بَرَزُوا لِلَّهِ جَمِیعاً ...،

-در روز قیامت همه برای خدا و در پیشگاه او ظاهر می شوند...!"

معنای جمله:" و برزوا لله جمیعا،" این است که: برای خدا طوری ظاهر می شوند که میان او و آنان، هیچ حاجب و مانعی وجود نداشته باشد.

و این تفاوت که میان دنیا و آخرت است، که در دنیا از خدا محجوب هستند و در آخرت ظاهر، نسبت به خود بندگان است که در دنیا گمان می کردند بین آنها و خدا مانعی وجود داشته و آنها غایب از خدا، و خدا غایب از آنها است، و چون قیامت می شود می فهمند که در اشتباه بوده اند و در دنیا هم برای خدا ظاهر بودند، و اما نسبت به خدای تعالی این تفاوت در کار نیست، و برای او هیچ مخلوقی در پرده نیست، نه در دنیا و نه در آخرت، همچنانکه خودش فرمود:" ان الله لا یخفی علیه شی ء فی الارض و لا فی السماء."

(۲)

مفهوم رؤیت و لقاء در روایات اسلامی

۱- مستند:آیه ۱۴۳ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۳۱۰

۲- مستند:آیه ۲۱ سوره ابراهیم المیزان ج : ۱۲ ص : ۵۹

در کتاب معانی الاخبار به سند خود از هشام روایت کرده که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم که ناگاه معاویه بن وهب و عبـد الملك بن اعین بر آن جناب در آمدند، معاویه بن وهب رو به آن حضـرت نمود و عرض کرد: شـما در باره روایتی که می گوید رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم پروردگار خود را دیده چه می گویید؟ و اگر این روایت بنظر شما صحیح است رسول خدا صـلی الله علیه وآله وسلّم پروردگار خود را به چه صورتی دیده؟ و همچنین روایتی که می گوید مؤمنین در بهشت پروردگار خود را می بینند؟ اگر این نیز صحیح است به چه صورتی خواهند دید؟

حضـرت تبسـمی نمود و فرمود: ای معاویه! چقـدر زشت است که مردی هفتاد یا هشـتاد سال از عمرش بگذرد، و در این مدت در ملك خدا زندگی نموده و از نعمت های خداوندی بهره مند باشد و خدا را آنطور که باید نشناسد؟

آنگـاه فرمـود: ای معـاویه! محمـد بن عبـد الله صـلوات الله علیه پروردگـار خود را ندیـد، و خداونـد بزرگـتر از آن است که به مشاهـده چشم ها در آید، باید دانست که رؤیت دو گونه است، یکی رؤیت به چشم و یکی رؤیت به قلب، هرکس مقصودش از رؤیـت خـدا رؤیت به قلب باشـد او مصـیب است و به خطـا نرفته و هر کس مقصـودش از آن رؤیت به چشم باشـد او دروغ گفته و به خدای تعالی و آیات او کفر ورزیده، برای اینکه خود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم فرمود: هر کس خدا را به خلق خدا تشبیه کند کافر شده است .

پدرم نیز از پدرش از حسین بن علی علیهماالسلام روایت کرده که فرمود: شخصی از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید: ای برادر رسول خـدا آیـا پروردگـار خود را دیـده ای؟ حضـرت فرمود: من هرگز عبادت نمی کنم پروردگاری را که ندیـده ام و لیکن چشم ها او را به مشاهده اعیان نمی بیند، بلکه دل ها او را به حقیقت ایمان می بیند .

ای معاویه! چطور ممکن است مؤمن پروردگار خود را به مشاهده بصری ببیند؟ و حال آنکه هر چیزی که در چشم بگنجد و به رؤیت در آید آن چیز بدون شك مخلوق است و مخلوق را هم ناچار خالقی می باید، پس هر کس چنین ادعایی بکند خدا را مخلوق و حادث دانسته، و هر کس او را به مخلوقات او تشبیه کند برای او شریکی اتخاذ نموده است.

وای بر چنین مردمی، مگر نشنیده اند کلام خدای را که فرموده:" لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر؟" و آن کلام دیگرش را که خطاب به موسی

نموده و فرموده:" لن ترینی و لکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترینی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا،" تازه آن تجلی هم که به کوه کرد و کوه را به آن صورت در آورد به این نحو بود که از نور بی پایان خود مقداری را که – در مثل – از سوراخ سوزن عبور کند ظاهر ساخت، و سرزمین طور را آنطور متلاشی و کوه ها را منهدم ساخت و موسی از ترس افتاد و مرد، بلکه مرد و افتاد. "فلما افاق،" یعنی وقتی خداوند جان او را دوباره به کالبدش برگردانید:" قال سبحانک تبت الیک،" توبه کردم از اینکه به زبان بیاورم گفتار کسانی را که خیال می کنند تو به چشم در می آیی، من به معرفتی که به تو داشتم و می دانستم که تو به چشم ها در نمی آیی بازگشت نموده،" و انا اول المؤمنین،" و من اولین کس هستم که ایمان آورده ام به اینکه تو می بینی و دیده نمی شوی و اینکه تو در منظر اعلی و مسلط بر همه عالمی !

مؤلف: اولا رؤیت بصری چه به همین نحوی که تاکنون بوده باقی بماند و چه در اثر پیشرفت زندگی مثلا در آخرت تحولاتی به خود بگیرد مادامی که مادی بوده باشد، و تنها به اجسام و اشکال و الوان تعلق بگیرد و خلاصه مادامی که رؤیت عبارت بوده باشد از بکار افتادن عضلات و عدسی های چشم و گرفتن و پس دادن نور، محال است که به خدای تعالی تعلق گرفته و در نتیجه انسان خدا را ببیند، و در این معنا هیچ فرقی بین دنیا و آخرت نیست، برهان عقلی و آیات و روایات هم بر این معنا دلالت دارند.

بله، در این میان علمی است ضروری و مخصوص که به خدای تعالی تعلق می گیرد و آن را نیز رؤیت می نامند، و مقصود آیات و روایاتی که رؤیت خدا را اثبات می کند به شهادت قرائن بسیار و صریحی که در آنها است همین علم است که جز در موطن آخرت برای کسی دست نمی دهد، و این غیر آن علم ضروری است که از راه استدلال حاصل می شود.

تجلی خدای تعالی فی حد نفسه امر ممکنی است و تنها اندکاک و از بین رفتن طرف تجلی مانع از این است که خداوند خود را تجلی دهد، و اگر این مانع نبود خداوند خود را برای هر کسی که شایستگی دارد تجلی می داد، همچنانکه در روایات بسیار زیادی از طرق ائمه اهل بیت علیهم السلام دارد که خداوند سبحان برای اهل بهشت تجلی می کند، و اهل بهشت در هر روز جمعه به زیارت خدای تعالی موفق می شوند، و همچنانکه آیه:" وجوه یومئذ ناضره الی ربها ناظره،" آن را تایید می کند .

از روایات بخوبی استفاده می شود که مقصود از رؤیت همانطور که رؤیت به چشم نیست اعتقاد و ایمان قلبی هم که از راه استدلال کسب می شود نیست، و اگر لفظ

رؤیت در مورد خـدای تعـالی زیـاد اسـتعمال نمی شود جهتش همین است که از این لفـظ معنای رؤیت جسـمانی به ذهن عامه مردم تبادر می کند، و خلاصه اینکه ترس از گمراه شدن مردم مانع شـیوع اسـتعمال این لفظ در مورد خدای تعالی است، و گر نـه در مـورد خـدا نیز حقیقـت رؤیت که عبـارت از مشاهـده علمی چیزی غیر از راه اسـتدلال است ثـابت و صـادق است، بلکه تعـدادی از روایـات هم که رؤیت خـدا را انکـار می کننـد به این لسـان انکـار شـده که خـدای سـبحان از طریـق فکر، معلوم و معروف واقع نمی شود.

(۱)

محرومین از دیدار خدا

مفهوم محجوب بودن از خدا در روز قیامت

۱- مستند: بحث روایتی المیزان ج : ۸ ص : ۳۲۹

-"کَلا إِنهُمْ عَن رَّبهِمْ یَوْمَئذٍ لَمَحْجُوبُونَ،

- نه، اینان آن روز از قرب پروردگارشان دورند."

معنای محجوب بودن این نیست که از معرفت خدا محجوبند، چون در روز قیامت همه حجابها برطرف می شود، یعنی همه اسبابهای ظاهری که در دنیا واسطه میان خدا و خلق بودند از کار می افتند و در نتیجه تمام خلایق معرفتی تام و کامل به خدای تعالی پیدا می کنند، همچنان که فرمود:" لمن الملک الیوم لله الواحد القهار،" و نیز فرمود:" و یعلمون ان الله هو الحق المبین . "

مراد از محجوب بودن از پروردگارشان در روز قیامت محروم بودنشان از کرامت قرب و منزلت او است .

(۱)

کیفر انکار لقاء الله و جزای روز حساب

-" إِنَّ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضوا بِالحَیَوهِ الدُّنْیَا وَ اطمَأَنُّوا بهَا وَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ ءَایَتِنَا غَفِلُونَ،أُولَئک مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا کانُوا یَکْسِبُونَ،

-محققا کسانی که امید دیدار ما را ندارند، و به زندگی دنیا راضی گشته و دل خود را با آن آرامش بخشیده اند و کسانی که اصلا از آیات ما غافلند، اینان دعوت ما را نمی پذیرند، و به خاطر همین عملکردشان، در آتش ماوی دارند."

انکار لقاء الله و فراموشی روز حساب موجب این است که انسان به زندگی دنیا راضی شود و به جای آخرت بدان اطمینان و دلگرمی یافته، علم و معرفتش و خواست و اراده اش منحصر در همین چهار چوب تنگ دنیا شود.

۱- مستند: آیه ۱۵ سوره مطففین المیزان ج ۲۰ ص ۳۸۶

اعتقاد به معاد یکی از اصول و پایه هائی است که استواری دین بر آن بنا نهاده شده است، چون با سقوط این پایه، امر و نهی و وعده و وعید و بلکه اصل نبوت و وحی ساقط می شود، و معلوم است که با سقوط اینها دین الهی بکلی باطل می شود.

-" اولئک ماویهم النار بما کانوا یکسبون."

این جمله، جزای آنان را بیان می کند و می فرماید که جزای اعمالی که کردند آتش جاودانه است.

(۱)

کفر ناشی از انکار لقاء الله

-" أَ وَ لَمْ یَتَفَكَّرُوا فی أَنفُسِهِم مَّا خَلَقَ اللَّهُ السمَوَتِ وَ الأَرْض وَ مَا بَیْنهُمَا إِلا بِالْحَقّ ِ وَ أَجَلٍ مُّسمًّی وَ إِنَّ كَثِیراً مِّنَ النَّاسِ بِلِقَای رَبِّهِمْ لَكَفِرُونَ،

-آیا در نفس خود نمی اندیشند که خدا آسمانها و زمین و آنچه بین آن دو است جز به حق نیافریده و جز برای مدتی معین خلق نکرده ؟ ولی بسیاری از مردم به مساله معاد و دیدار پروردگار خود کافرند."

" و ان کثیرا من الناس بلقاء ربهم لکافرون،" مراد از لقاء الله همان بازگشت به سوی او در معاد است، و اگر آن را دیدار خوانده، برای این است که کفرآنان را شگفت آورتر سازد، و بفهماند که چطور ممکن است از ناحیه خدا آغاز گردند، ولی سرانجامشان به سوی او نباشد، و به همین جهت مطلب را با کلمه إِنَّ تاکید کرد تا اشاره کرده باشد به اینکه کفر به معاد فی نفسه چیزی است که قابل قبول نیست.

-" الله یبدؤا الخلق ثم یعیده ثم الیه ترجعون،

-خدا است که خلق را برای نخستین بار آفرید و سپس برای بار دوم نیز برمی گرداند و شما هم به سویش برمی گردید."

مراد از خلق، همه مخلوقات است، و به همین جهت ضمیر جمع را به آنان برگردانید، و فرمود ترجعون - بر گردانده می شوید. آغاز و انجام به دست خدای سبحان است، و همه به سوی او باز می گردند.

(۲)

خسارت ناشی از انکار لقاء الله

-" ... قَدْ خَسرَ الَّذِینَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتی إِذَا جَاءَتهُمُ الساعَةُ بَغْتَةً قَالُوا یَحَسرَتَنَا عَلی مَا فَرَّطنَا فِیهَا وَ هُمْ یحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلی ظهُورِهِمْ أَلا ساءَ مَا یَزِرُونَ،

-... به تحقیق زیانکار شدند کسانی که ملاقات خدا را تکذیب نمودند و همچنان بر لجاج خود ادامه دادند تا آنکه بناگاه وقت لقای شان فرا رسید، گفتند: وا حسرتا بر آن کوتاهی که در دنیا کردیم و طرفی برای امروزمان نبستیم این حسرت و

۱- مستند: آیه ۷و۸ سوره یونس المیزان ج : ۱۰ ص : ۱۶

۲- مستند: آیه ۸ سوره روم المیزان ج : ۱۶ ص : ۲۳۷

ندامت را در حالی می خورند که بار سنگین گناهانشان را به دوش می کشند و بدان که چه بار بدی است به دوششان.»

جمله «قـد خسـر الذین کذبوا بلقاء الله حتی اذا جاءتهم الساعه ...» از حشـر و بعث و قیامتی که در جملات قبلی بود به لقاء الله تعبیر کرده و بلا فاصله ساعت را ذکر فرموده، تا برساند که منظور از آن همان ساعت لقاء الله است.

در این آیه می فرماید: مشرکین با عوض کردنشان راحت آخرت و مسرت لقاء الله را با انکار بعث و عذاب الیمی که از لوازم آن است خود را خاسر و زیانکار کردند.

در آیه دیگر می فرماید:

-«وَ یَوْمَ یحْشرُهُمْ کَأَن لَّمْ یَلْبَثُوا إِلا ساعَةً مِّنَ النهَارِ یَتَعَارَفُونَ بَیْنهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِلقَاءِ اللَّهِ وَ مَا کانُوا مُهْتَدِینَ،

-و روزی که محشورشان کنـد گوئی جز ساعتی از روز نخوابیـده بودند، یکدیگر را به خوبی می شناسـند، آن روز کسانی که دیدار خدا را تکذیب کرده بودند محققا زیانکار شده راه به جائی نمی برند.»

می فرمایـد: نبایـد به مظاهر این زنـدگی مادی دنیایی مغرور بشونـد و مـدت آن را بسـیار بپندارند، و روز فرا رسـیدن مرگ را روزی بسیار دور خیال کنند، برای اینکه به زودی نزد خداوند متعال محشور می شوند و آن وقت به عیان مشاهده می کنند که زندگی دنیا جز متاعی اندك نبود، و ماندنشان در دنیا نیز جز ساعتی کوتاه نبوده، از همان روزهای متعارف در بین خودشان.

پس، در آن روز خسـران و بـدبختیشان که در اثر تکـذیب لقاء الله گریبانشان را گرفته بود برایشان هویدا و محسوس می شود، چون در آن روز تاویل دین می آیـد، و حقیقت امر مکشوف می گردد و نور توحیـد آنطور که هست ظهور می کند و همه به وضوح می فهمند و می بینند که ملك تنها از خدای واحد قهار جل شانه است.

(۱)

محرومیت ناشی از تردید درباره ملاقات پروردگار

-«أَلا إِنهُمْ فی مِرْیَةٍ مِّن لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِکلِّ شیْ ءٍ محِیط،

- ولی تو بـدان که منشـا همه این بهـانه جوییهـا این است که در مسـاله معـاد در شك انـد و بـدان که خـدا به هر چیزی احاطه دارد.»

آنچه از سیاق استفاده می شود این است که در آیه شـریفه هشـدار می دهـد به اینکه مشـرکین از اجتماع بر وحـدانیت خدای تعالی از این طریق که او شـهید بر هر چیز است اسـتفاده نمی کنند، با اینکه این طریق روشن ترین برهان بر مساله توحید است، اگر

۱- آیه ۲۹تا۳۱سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۷۷ و آیه ۴۵ سوره یونس المیزان ج : ۱۰ ص : ۹۸

کسی تعقل کند. و این بدان جهت است که دلهایشان در باره مساله معاد و لقای خدا دچار بیماری شک و ریب است، و بدین جهت است که نمی توانند بفهمند خدای تعالی شهید بر هر چیز است، و او و صفات و افعالش محجوب از هیچ یک از مخلوقات خود نیست.

آنگاه هشدار می دهد به اینکه" خدا به هر چیزی احاطه دارد،" تا به وسیله آن این شک و ریب از دلهایشان برطرف و ریشه کن شود، و آن هشدار عبارت است از اینکه: خدای تعالی به هر چیزی احاطه دارد، البته نه احاطه ای که ما به چیزی داریم، بلکه احاطه ای که لایق به ساحت قدس و کبریایی او باشد، پس هیچ مکان و مکینی از خدا خالی نیست، و هیچ چیز از نظر او پنهان نیست، و داخل در هیچ چیزی هم نیست .

(۱)

نتیجه فراموشی روز ملاقات خدا

-" الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْواً وَ لَعِباً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنساهُمْ كمَا نَسوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كانُوا بِئَايَتِنَا يجْحَدُونَ،

-و کافران همانهایند که دین خویش را سرگرمی و بازیچه گرفته، و زندگی دنیا فریبشان داد، امروز ایشان را به فراموشی می سپاریم، همچنانکه در دنیا دیدار امروزشان را فراموش کرده آیات ما را انکار می نمودند."

" فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا ! "

معنای نسیان در این آیه فراموشی نیست، چون خداوند چیزی را فراموش نکرده و از حال کسی غافل نمی شود، بلکه معنایش این است که همانطوری که اینها در دنیا ما را فراموش کردند ما نیز امروز به لوازم زندگیشان نمی پردازیم.

(۲)

اعراض خدا از کفار در قیامت

-" وَ قِيلَ الْيَوْمَ نَنساكُم كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكمْ هَذَا وَ مَأْوَاكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكم مِّن نَّصِرِين،

-و گفته شد امروز ما شما را فراموش می کنیم همانطور که شما دیدار امروزتان را فراموش کردید و منزلگاهتان آتش است و از یاوران احدی را ندارید!"

نسیان در این آیه کنایه است از اعراض و بی توجهی، و نسیان خدا در قیامت از کفار به این است که خدا از ایشان اعراض می کند، و آنان را در شدائد و اهوال قیامت وا می گذارد. و نسیان کفار نسبت به روز قیامت به این است که در دنیا از یاد قیامت و آماده شدن برای آن روز اعراض می کردند .

(۳)

در روز ملاقات خدا

آغاز روز ملاقات، با سلام و تحیت خدا و ملائکه

۱- مستند: آیه ۵۴ سوره فصلت المیزان ج : ۱۷ ص : ۶۱۵

۲- مستند: آیه ۵۱ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۱۶۶

۳- مستند: آیه ۳۴ سوره جاثیه المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۷۵

-" هُوَ الَّذِی یُصلی عَلَیْکُمْ وَ مَلَئکَتُهُ لِیُخْرِجَکم مِّنَ الظلُمَتِ إِلی النُّورِ وَ کانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیما، تحِیَّتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سلَمٌ وَ أَعَدَّ لهُمْ أَجْراً کَرِیماً،

-اوست کسی که بر شما درود می فرستد، و نیز ملائکه او، تا شما را از ظلمت ها به سوی نور در آورد، و خدا به مؤمنان مهربان است،

-تحیتشان در روزی که او را دیدار کنند سلام است، برای ایشان اجری محترمانه فراهم کرده است."

روزی که پروردگارشان را ملاقات می کنند از ناحیه او و از ناحیه ملائکه او، به ایشان تحیت و سلام گفته می شود، به این معنا که ایشان در روز لقای خدا در امنیت و سلامتی هستند، و هیچ مکروهی و عذابی به ایشان نمی رسد . " و اعد لهم اجرا کریما." و اجری بسیار بزرگ و آبرومند برای ایشان آماده کرده است.

(۱)

و عرش خدا برای مردم هویدا می شود!

-" رَفِیعُ الدَّرَجَتِ ذُو الْعَرْشِ یُلْقِی الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلی مَن یَشاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِیُنذِرَ یَوْمَ التَّلاقِ،

-یَوْمَ هُم بَرِزُونَ لا یخْفَی عَلی اللَّهِ مِنهُمْ شیْ ءٌ لِّمَنِ الْمُلْك الْیَوْمَ للَّهِ الْوَحِدِ الْقَهَّار،

-خدایی که دارای درجاتی بلند و صاحب عرش است روح را که از فرمان خودش است بر هر کس از بندگانش بخواهد نازل و القا می کند تا مردم را از روز دیدار بترساند،

-روزی که همه مردم از پرده برون می افتند و از ایشان هیچ سری بر خدا پوشیده نمی ماند در آن روز گفته می شود: امروز ملك از آن کیست؟ از آن خدای واحد قهار ! "

۱- مستند: آیه ۴۳و۴۴ سوره احزاب المیزان ج : ۱۶ ص : ۴۹۴

خـدای تعـالی دارای عرشـی است که زمـام تمامی امور مخلوقات در آنجا جمع می شود و اوامر راجع به خلق از آنجا نازل می شـود، البته آن مقـام هم، بر حسب مراتـبی که در خلق خـدا هست، دارای مراتـبی و درجـاتی است متعـالی، و شایـد آن مراتب عبارت باشد از آسـمانها که در کلام مجیدش به عنوان مسکن ملائکه معرفی شده که امر خدا از عرش به سوی ایشان نازل می شود و همین آسمانهایند که بین مردم و عرش خدا حائل شده اند.

آنگاه می فرمایـد: روزی - که همان روز تلاقی و دیـدار باشد- فرا خواهد رسـید که در آن روز دیگر حجابی بین خدا و مردم نمی ماند، روزی است که از جلو چشم و بصـیرت مردم کشف غطا می شود و پرده ها کنار زده می شود و در همان روز است که به دست خـدا آسـمانها در هم پیچیـده می گردد و عرش خدا برای مردم هویدا می شود، آن روز برای همه روشن می شود که تنها حاکم بر هر چیز او بوده و ملکی جز ملک او نیست، در چنین روزی او در بین مردم حکم می کند .

پس مراد از درجات بنا بر این بیان، درجاتی است که از آنجا به سوی عرش خـدا بالا می روند و آن وقت جمله رفیع الدرجات ذو العرش کنایه استعاری است از بلندی عرش ملک خدا، از افق خلق و غایب بودن آن از خلق قبل از قیامت، آنهم غایب بودن به درجاتی بس رفیع و مسافتی بس دور !

" لینذر یوم التلاق، " منظور از یوم التلاق روز قیامت است.

بـدین جهت آن را به این نام نامیده که در آن روز خلایق یکدیگر را ملاقات می کنند، و یا خالق و مخلوق بهم بر می خورند، و یا اهل آسـمان و زمین با هم تلاقی می کنند، و یا ظالم و مظلوم به یکدیگر می رسند، و یا در آن روز هر کسی به عمل خود می رسـد - البته برای هر یـک از این وجوه قائلی هست- و ممکن است قول دوم را یعنی تلاقی خالق و مخلوق را به مضـمونی که مکرر در قرآن آمده تایید کرد و آن مضمون عبارت از همین است که روز قیامت مردم پروردگار خود را می بینند.

یکی از آیـات که این مضـمون را خاطر نشان می سازد آیه:" بلقاء ربهم لکافرون،" است. یکی دیگر آیه: " انهم ملاقوا ربهم،" است و یکی دیگر آیه:" یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه،" است.

معنای لقاء این است که: در آن روز تمامی سـببهایی که در دنیا مردم را به خود مشـغول می کرد از کار می افتند و در آن روز این حقیقت فـاش و روشن می شود که تنها حق مبین خـداست، و در آن روز حقیقت هر کسـی نیز برای خـدا بروز می کنـد: " یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهم شی ء ...!"

این آیه شریفه کلمه یوم التلاق را تفسیر می کند، می فرماید: یوم التلاق روزی است که باطن مردم ظاهر می شود.

و معنای بروز مردم برای خدا این نیست که خدا در دنیا از باطن مردم خبر نداشت، و در آن روز خبردار می شود، بلکه معنایش این است که: مردمی که در دنیا به خاطر اشتغال به سبب های موهوم از معرفت پروردگارشان محجوب بودند و متوجه نبودند که ملک خدا بر آنها احاطه دارد و تنها حاکم بر آنان خداست، و یگانه در ربوبیت و الوهیت است، روز قیامت به خاطر از کار افتادن آن سبب های موهوم این معانی برایشان بروز می کند.

پس جمله:" یوم هم بارزون،" اشاره است به از بین رفتن هر سببی که در دنیا حاجب و مانع از درک حقایق بود .

و جمله:" لا یخفی علی الله منهم شی ء،" تفسیر همان بروز برای خداست و معنای آن را توضیح می دهد، و می فهماند که دلها و اعمالشان همه زیر نظر خدا بوده، ظاهر و باطنشان برای خدا ظاهر بوده و آنچه به یاد دارند و آنچه فراموش کرده اند، همه برای خدا مکشوف و هویداست!

" لمن الملک الیوم لله الواحد القهار ! " خدای سبحان حقیقت روز قیامت را بیان می کند که روز ظهور ملک و سلطنت خدا بر خلق است، ملک و سلطنت علی الاطلاق !

و اگر در این جمله خدا را به صفت واحد قهار توصیف کرد، برای این است که انحصار ملک در خدا را تعلیل کند که چرا گفتیم ملک تنها و تنها برای خداست می فرماید: بدین جهت که ملک خدا به سبب سلب استقلال از هر چیز، قاهر و مسلط بر آن چیز است، و چون خدا واحد است، پس ملک هم تنها برای اوست!

در نهج البلاغه می فرماید: خدای سبحان بعد از فنای دنیا مانند روز ازل تنها می ماند، دیگر هیچ چیز با او نخواهد بود، همانطور که قبل از آغاز خلقت تنها بود، بعد از فنای آن نیز تنها می شود، در حالی که دیگر نه وقتی می ماند و نه زمانی و نه حینی و نه مکانی. در آن هنگام است که اجلها و مدتها و سالها و ساعتها همه معدوم می شوند، چیزی وجود ندارد به غیر از خدای واحد قهار که بازگشت همه امور به سوی اوست. بدون قدرت خود آنها خلقتشان آغاز گشت، و بدون امتناعشان از هستی نابود می شوند و اگر قدرت بر امتناع از نیستی می داشتند بقایشان دوام می یافت .

در تفسیر قمی به سند خود از ثویر بن ابی فاخته از علی بن الحسین علیهماالسلام روایت کرده که شخصی از آن جناب از فاصله بین دو نفخه پرسید که چقدر

است؟ فرمود: هر قدر که خدا بخواهد. آنگاه امام علیه السلام کیفیت نفخ و مردن اهل زمین و آسمان را بیان کرده، تا آنجا که می فرماید: پس خلق همچنان در این حال می مانند تا خدا بخواهد، آنگاه به آسمان امر می کند تا مضطرب گردد و به کوهها دستور می دهد تا به راه افتند، همچنان که خودش فرموده:" یوم تمور السماء مورا و تسیر الجبال سیرا،" یعنی کوهها پهناور شوند و زمین غیر این زمین شود، یعنی زمینی گردد که دیگر بر پشت آن گناهی نشود، زمین فرش گردد که دیگر نه کوهی بماند و نه گیاهی، عینا مانند آن روزی که زمین را برای اولین بار می گسترد، و نیز عرش خدا هم مانند روز نخست بر آب قرار گیرد، به سبب عظمت و قدرت خدایی.

آنگاه امام فرمود: در این هنگام است که جبار - جل جلاله - با صوتی بسیار بلند که از ناحیه او برمی خیزد، ندا می کند، ندایی که همه اقطار آسمانها و زمین آن را می شنوند:

-لمن الملک الیوم - امروز ملک از آن کیست؟

و کسی جوابش نمی گوید.

در این هنگام جبار - عز و جل- پاسخ خود را چنین می گوید:

لله الواحد القهار - ملک از آن خدای یکتای قهار است !

دقت در روایات اخیر انسان را به این نکته راهنمایی می کند که آنچه از خلق فانی می شود، عبارت است از استقلال وجودشان و روابط و نسبتهایی که در بین آنها است، همچنان که آیات قرآنی نیز این معنا را افاده می کند و نیز به این نکته رهنمون می شود که ارواح نمی میرند، و بین دو نفخه هم وقت و زمانی وجود ندارد، (چون وقتی آسمان متلاشی شد، دیگر خورشیدی و حرکتی نمی ماند، تا از حرکت آن شب و روز و صبح و شامی درست شود.) - پس از این نکات غفلت مورز .

و در روایات این باب اشارات لطیفی به کار رفته که تنها اهل تدبر متوجه آنها می شوند، و در ضمن نکاتی هست که ظاهرش با بعض روایات دیگر مخالفت دارد.

(۱)

جایگاه متقین نزد خدای ملیک مقتدر

-إِنَّ الْمُتَّقِینَ فی جَنَّتٍ وَ نهَر،

-فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِر،

-به درستی مردم با تقوا در بهشت ها و در وسعتند،

-در جایگاهی که همه قرب و نعمت و سرور و بقا است، قرب مالکی مقتدر."

۱- آیه ۱۵ سوره غافر(مؤمن) المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۸۲ و ۴۸۸

در این آیه شریفه متقین را به ثواب و حضور نزد پروردگارشان خدای ملیک مقتدر وعده می دهد، و آنگاه اینطور تقریرش می کند که: این وعده و این مجلس، مجلس صدقی است که دروغ در آن نیست .

" ان المتقین فی جنات و نهر،" یعنی پرهیزکاران در بهشت هایی عظیم الشان و وصف ناپذیر و نهری این چنین قرار دارند.

" فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر،" مراد از کلمه صدق راستی عمل و ایمان متقین، و یا به عبارتی دیگر راستگویی متقین در عمل و در ادعای ایمان است، بنا بر این میان مجلس آنان و صدق عمل و ایمانشان رابطه ای هست، ممکن هم هست مراد از صدق این باشد که مقام متقین و هر چه در آن مقام دارند صدقی است خالص و نیامیخته با کذب، حضوری است نیامیخته با غیبت، قربی است که بعدی با آن نیست، نعمتی است که نقمت با آن نیست، و سروری است که غمی با آن نمی باشد، و بقایی است که فنایی با آن نیست.

(۱)

دارندگان مقام صدق نزد پروردگار

-" وَ بَشرِ الَّذِینَ ءَامَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبهِمْ ...،

-و آنهائی را که ایمان صادق آورده اند بشارت ده، که نزد پروردگارشان مقامی صادق دارند...!"

منظور از قدم صدق مقام و منزلت صادق و واقعی است، همچنانکه آیه شریفه:" فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر،" به آن اشاره نموده و می فهماند که مؤمنین مجلسی صدق نزد مالک مقتدر آسمانها و زمین دارند، چون ایمان آنجا که باعث قرب و منزلت نزد خدای تعالی می شود، قهرا صدق در ایمان باعث صدق در آن مقام و منزلت نیز هست، پس مؤمنین همانطور که ایمانشان صادق است، منزلتشان نیز صادق است.

(۲)

آثار مراتب قرب به خدای سبحان

-" إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ إِذَا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَت قُلُوبهُمْ وَ إِذَا تُلِیَت عَلَیهِمْ ءَایَتُهُ زَادَتهُمْ إِیمَناً وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکلُونَ،

-الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصلَوةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَهُمْ یُنفِقُونَ،

-أُولَئک هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لهُّمْ دَرَجَتٌ عِندَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کرِیمٌ،

-مؤمنین تنها کسانیند که وقتی یاد خداوند به میان می آید دلهایشان از ترس می تپد و وقتی آیات او برایشان تلاوت می شود

ایمانشان زیادتر می گردد و بر پروردگار خود توکل می کنند،

۱- مستند: آیه ۵۴ و ۵۵ سوره قمر المیزان ج ۱۹ ص ۱۴۶

۲- مستند: آیه ۲ سوره یونس المیزان ج : ۱۰ ص : ۸

-همان کسانیند که نماز بپا داشته و از آنچه که روزیشان کرده ایم انفاق می کنند،

-آنان آری، هم ایشانند مؤمنین حقیقی، برای ایشان است درجاتی نزد پروردگارشان و مغفرتی و رزقی کریم.“

تاثر قلب عبارت است از وجل و ترس و تکان خوردن دل در هنگام ذکر خدا، و این ایمان همچنان رو به انبساط نهاده و شروع به ریشه دواندن در دل می کند، و در اثر سیر در آیات داله بر خدای تعالی و همچنین آیاتی که انسان را بسوی معارف حقه رهبری می کند در دل شاخ و برگ می زند، بطوری که هر قدر مؤمن بیشتر در آن آیات سیر و تامل کند ایمانش قوی تر و زیادتر می گردد، تا آنجا که به مرحله یقین برسد.

وقتی ایمان انسان زیاد گشت و به حدی از کمال رسید که مقام پروردگارش را و موقعیت خود را شناخت، و به واقع مطلب پی برد، و فهمید که تمامی امور به دست خدای سبحان است، و او یگانه ربی است که تمام موجودات بسوی او بازگشت می کنند در این موقع بر خود حق و واجب می داند که بر او توکل کرده و تابع اراده او شود، و او را در تمامی مهمات زندگی خود وکیل خود گرفته به آنچه که او در مسیر زندگیش مقدر می کند رضا داده و بر طبق شرایع و احکامش عمل کند، اوامر و نواهیش را بکار بندد.

و وقتی ایمان به حد کاملش در دل مستقر گردید قهرا انسان بسوی عبودیت معطوف گشته و پروردگار خود را به خلوص و خضوع عبادت می کند، و این عبادت همان نماز است، علاوه، بسوی اجتماع نیز معطوف گشته حوائج اجتماع خود را برآورده می کند، و نواقص و کمبودیها را جبران می نماید، و از آنچه خدا ارزانیش داشته از مال و علم و غیر آن انفاق می نماید.

” اولئک هم المؤمنون حقا، لهم درجات عند ربهم و مغفره و رزق کریم،“

کلمه مغفرت به معنای گذشت الهی از گناهان است، و رزق کریم نعمت های بهشتی است که نیکان از آن ارتزاق می کنند، و این تعبیر در چند جای قرآن واقع شده است.

و از همین جا معلوم می شود که منظور از درجات در جمله:” لهم درجات عند ربهم،“ مراتب قرب و منزلت و درجات کرامت معنوی است، و همینطور هم هست، برای اینکه مغفرت و جنت از آثار مراتب قرب به خدای سبحان و فروع آن است.

البته درجاتی که خدای تعالی در این آیه برای مؤمنین نامبرده اثبات می کند تمامی آن برای فرد فرد مؤمنین نیست، بلکه مجموع آن برای مجموع مؤمنین است، برای اینکه درجات مذکور از آثار و لوازم ایمان است، و چون ایمان دارای مراتب مختلفی است، لذا درجات هم که خداوند به ازای آن می دهد مختلف می باشد، بعضی از مؤمنین کسانی

هستند که یکی از آن درجات را دارا می شوند، بعضی دیگر دو درجه و بعضی چند درجه بحسب اختلافی که در مراتب ایمان ایشان است.

منظور از آن درجات، قرب به مقام پروردگار است، گو اینکه این درجات ملازم با درجات بهشت هم هست.

(۱)

آنچه نزد خداست پایدارتر است!

-" وَ مَا أُوتِيتُم مِّن شىْ ءٍ فَمَتَعُ الْحَيَوهِ الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا وَ مَا عِندَ اللَّهِ خَيرٌ وَ أَبْقَى أَ فَلا تَعْقِلُونَ،

-آنچه که داده شده اید وسیله زندگی دنیا و زینت آن است و آنچه نزد خدا است بهتر و پایدارتر است آیا باز هم تعقل نمی کنید."

کلمه متاع به معنای هر چیزی است که از آن بهره برداری شود، و کلمه زینت به معنای هر چیزی است که به چیزی منضم شود و آن را جمال و حسنی ببخشد، و کلمه حیات الدنیا به معنای زندگی زودگذر و پایان پذیری است که از زندگی آخرت به ما نزدیک تر است، و در مقابل آن زندگی آخرت است، که جاودانی و ابدی است، و مراد از "ما عند الله" نیز همان زندگی با سعادت آخرت است که در جوار خدا است و به همین جهت خیر و باقی تر شمرده شده است .

(۲)

دارالسلام نزد خدا

-" لَهُمْ دَارُ السلَمِ عِندَ رَبهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُم بِمَا كانُوا يَعْمَلُونَ،

-ایشان در پیشگاه پروردگارشان سرای سلامت دارند و همو به پاداش کارهایی که می کرده اند دوستدار ایشان است."

اولیای خدا در همین دنیا هم وعده بهشت و دار السلام را که خداوند به آنان داده احساس می کنند، یعنی دنیا هم برای آنان دار السلام است، برای اینکه اینگونه افراد کسی را جز خداوند مالک نمی دانند، و در نتیجه مالک چیزی نیستند تا بترسند روزی از دستشان برود و یا از فقدان و از دست دادنش اندوهگین شوند، همچنانکه خدای تعالی در حقشان فرموده:" الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون،" و در فکر هیچ چیزی جز پروردگار خود نیستند، و زندگی شان همه در خلوت با او می گذرد، به همین جهت ایشان در همین دنیا هم که هستند در دار السلام اند، و خداوند ولی ایشان است و آنان را در

۱- آیه ۲تا۴ سوره انفال المیزان ج : ۹ ص : ۱۰

۲- مستند: آیه ۶۰ سوره قصص المیزان ج : ۱۶ ص : ۸۹

مسیر زندگی به نور هدایت سیر می دهد، همان نوری که از دلهایشان تابیده چشم عبرت بینشان را روشن ساخته است.

(۱)

دارالکرامت مؤمنین در اعلی علیین

-" يَأَيهَا النَّاس قَدْ جَاءَتْكُم مَّوْعِظةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فى الصدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ،

-هان ای مردم! از ناحیه پروردگارتان موعظتی و شفای قلبی و هدایتی برای عموم بشر و رحمتی برای خصوص مؤمنین بیامد."

ما اگر این چهار صفتی را که خدای سبحان در این آیه برای قرآن برشمرده یعنی: موعظه، شفای آنچه در سینه ها است، هدایت، و رحمت، در نظر گرفته، و آنها را با یکدیگر مقایسه نموده، آنگاه مجموع آنها را با قرآن در نظر بگیریم، خواهیم دید که آیه شریفه بیان جامعی است برای همه آثار طیب و نیکوی قرآن که در نفوس مؤمنین ترسیم می شود.

و آن اثر را از همان اولین لحظه ای که به گوش مؤمنین می رسد تا آخرین مرحله ای که در جان آنان استقرار دارد در قلوبشان حک می کند .

قرآن در اولین برخوردش با مؤمنین آنان را چنین در می یابد که در دریای غفلت فرو رفته، و موج حیرت از هر سو به آنان احاطه یافته و در نتیجه باطن آنان را به ظلمت های شک و ریب تاریک ساخته و دلهایشان را به انواع رذائل و صفات و حالات خبیثه بیمار ساخته لذا با مواعظ حسنه اندرزشان می دهد و از خواب غفلت بیدارشان می کند و از هر نیت فاسد و عمل زشت نهیشان نموده، به سوی خیر و سعادت وادارشان می سازد.

در مرحله دوم شروع می کند به پاکسازی باطن آنان از هر صفت خبیث و زشت و بطور دائم آفاتی را از عقل آنان و بیماریهائی را از دل آنان یکی پس از دیگری زائل می سازد، تا جائی که بکلی رذائل باطنی انسانهای مؤمن را زایل سازد.

در مرحله سوم آنان را به سوی معارف حقه و اخلاق کریمه و اعمال صالحه دلالت و راهنمائی می کند، آنهم دلالتی با لطف و مهربانی، به این معنا که در دلالتش رعایت درجات را می کند، و به اصطلاح دست آدمی را گرفته پا به پا می برد و او را منزل به منزل نزدیک می کند، تا در آخر به سر منزل مقربین رسانیده به فوز مخصوص به مخلصین رستگار سازد .

و در مرحله چهارم جامه رحمت بر آنان پوشانیده در دار کرامت منزلشان

۱- مستند: آیه ۱۲۷ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۴۷۶

می دهـد و بر اریکه سـعادت مسـتقرشان می سازد تا جائی که به انبیاء و صـدیقین و شـهداء و صالحین(و حسن اولئك رفیقا) ملحقشان نموده، در زمره بندگان مقرب خود در اعلی علیین جای می دهد.

قرآن سبب متصلی است بین خدا و خلقش، پس خود او است که برای مؤمنین شفاء و رحمت و هدایت است - دقت بفرمائید .

(۱)

آنها که داخل در رحمت خدا شده اند!

-" وَ مِنَ الأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الاَخِرِ وَ يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَتٍ عِندَ اللَّهِ وَ صلَوَتِ الرَّسولِ أَلا إِنهَا قُرْبَةٌ لَّهُمْ سيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فى رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ،

- و برخی از بادیه نشینان به خدا و روز جزا ایمان دارند، و آنچه را انفاق می کنند مایه تقرب به خدا و دعای پیغمبر می دانند، بدانید که همان برای ایشان مایه قرب است، خدا بزودی در رحمت خود داخلشان می کند، که خدا آمرزنده و رحیم است !"

پاره ای از بادیه نشـینان کسانی هسـتند که ایمان به خدا دارند و او را به یگانگی می سـتایند، و به وی شـرك نمی ورزند، و به روز جزا ایمان داشـته حساب و جزاء را تصـدیق دارنـد، و انفاق در راه خدا و توابع آن را - که همان درود و دعای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم به خیر و برکت است - همه را وسیله های تقرب به پروردگار می دانند.

آگاه باشـید که این انفاق و دعای خیر رسول الله مایه تقرب ایشان است، و خداونـد وعده داده است که ایشان را داخل رحمت خود کند، برای اینکه خداوند آمرزنده گناهان و مهربان با بندگان و اطاعت کاران است .

(۲)

نعمت های ذخیره شده نزد خدا برای مؤمنین

-" فَمَا أُوتِيتُم مِّن شىْ ءٍ فَمَتَعُ الحَيَوةِ الدُّنْيَا وَ مَا عِندَ اللَّهِ خَيرٌ وَ أَبْقَى لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَلى رَبهِمْ يَتَوَكلُون،

-پس آنچه در دست داریـد از مادیـات زنـدگی متاع دنیا است، و آنچه نزد خـداست برای مردم با ایمان که بر پروردگار خود توکل می کنند بهتر و پاینده تر است."

رزق عمومی عبارت است از مادیات که خداوند آن را هم به مؤمن و هم به کافر داده، و رزق خصوصـی عبارت است از آنچه نزد خدا ذخیره شده برای آخرت مؤمنین به تنهایی.

۱- مستند: آیه ۵۷ سوره یونس المیزان ج : ۱۰ ص : ۱۱۶

۲- آیه۹۹ سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۵۰۲

نعمت هـای مـادی، روزی قطع می شود و ثبـات و دوامی نـدارد." و ما عنـد الله خیر و ابقی للـذین امنوا و علی ربهم یتوکلون."
مراد از " ما عند الله " ثواب هایی است که خدا برای مؤمنین ذخیره کرده تا در آخرت به عنوان پاداش به ایشان بدهد.

و بهتر بودن آنچه نزد خـداست بـدین جهت است که خـالص است و آمیخته بـا ناگواریهـا نیست و بـاقی تر بودن آن برای این است که مانند نعمت های دنیا با پایان پذیرفتن دنیا پایان نمی پذیرد.

(۱)

ترس از خدا و روز ملاقات او

-" وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّکم مُّلَقُوهُ وَ بَشرِ الْمُؤْمِنِینَ !

-و از خدا پروا کنید و بدانید که شما او را دیدار خواهید کرد و مؤمنین را بشارت ده ! "

مراد از جمله: " و اعلموا انکم ملاقوه ...، " تشویق به تقوا و شـکافتن معنای آن است و می فرماید: از روز لقاء الله و سوء حساب بترسید، همچنانکه در آیه سوره حشر هم که می فرمود: " و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون ...."

(۲)

وَ أَنَّ إِلی رَبِّک الْمُنتَهَی !

-" وَ أَنَّ إِلی رَبِّک الْمُنتَهَی !

-و اینکه انتهای سیرشان به سوی پروردگار تو است! "

این آیه از آنجایی که منتهای هر چیزی را به طور مطلق خدا دانسته، و این اطلاق شامل تمامی تدبیرها نیز می شود ناگزیر باید گفت که آیه شریفه شامل دو انتها در هر چیز می شود. یکی انتها از حیث آغاز خلقت که وقتی در باره خلقت هر چیز به عقب بر گردیم به خـدای تعـالی منتهی می شود و دیگری از حیث معـاد که وقتی از طرف آینـده پیش برویم خواهیم دیـد که تمامی موجودات دوباره به سوی او محشور می شوند.

این آیه و آیات بعدش تا دوازده آیه، مواردی از منتهی شدن خلقت و تدبیر به خدای سبحان را بر می شمارد:

" و اینکه او است که اسباب خندیدن و گریستن را فراهم کرده،

و اینکه او است که می میراند و زنده می کند،

۱- مستند: آیه ۳۶ سوره شوری المیزان ج : ۱۸ ص : ۹۱

۲- مستند: آیه ۲۲۳ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۳۲۰

و اینکه او است که جفت نر و ماده را آفریده،

از نطفه ای که در رحم ریخته می شود.

و اینکه بر خداست که نشئه آخرت را پدید آورد،

و اینکه خود اوست که با اموال منقول و غیر منقول، بندگان خود را بی نیاز می کند،

و اینکه او رب کوکب شعری است که بعضی آن را رب خود می پندارند،

و اینکه او نسل پیشین عاد را هلاک کرد،

و ثمود را که حتی یک نفر از ایشان باقی نگذاشت،

و قوم نوح را که قبل از آنان، و ستمکارتر و یاغی تر از آنان بودند،

و شهرهای قوم لوط را که زیر و رو کرد،

و از عذاب آنچه متوجه آنان ساخت، از هرسو احاطه شان کرد!

پس دیگر در کدام یک از نعمت های پروردگارت می توانی تردید کنی؟! "

(۱)

۱- مستند:آیه ۴۲ تا ۶۲ سوره نجم المیزان ج ۱۹ ص ۷۷

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹